۴۳

تاریخ تحلیلی صدر اسلام

دکتر محمد نصیری

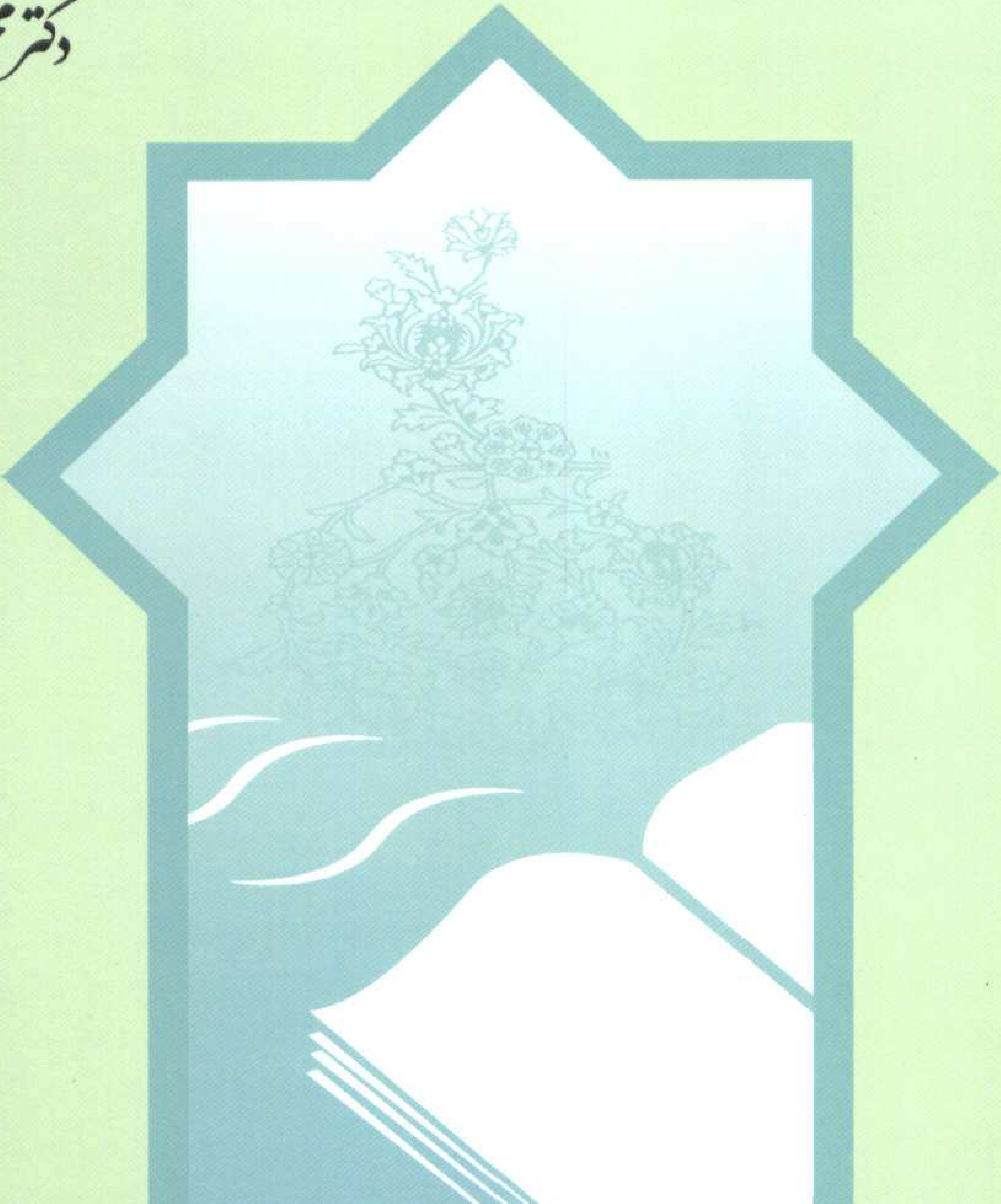

ویراست دوم

بسم الله الرحمن الرحیم

دانشجوی گرامی

برای شرکت در قرعه‌کشی، فقط سریال هولوگرام روی جلد کتاب را به شماره «۳۰۰۰۸۵۸۵» پیامک فرمایید.

جوایز قرعه‌کشی شامل کمک هزینه عمره، عتبات و... می‌باشد. برای دریافت جایزه ارائه کتاب با مهر فروشنده الزامی است.

سرشناسه:	نصیری، محمد، ۱۳۴۳ ـ
عنوان و نام پدیدآور:	تاریخ تحلیلی صدر اسلام / محمد نصیری؛ تدوین نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها، معاونت پژوهشی دانشگاه معارف اسلامی.
مشخصات نشر:	قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری:	۳۲۰ ص.
فروست:	مجموعه تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی؛ ۴۳.
شابک:	978 - 964 - 531 - 422 - 2
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیپا
موضوع:	محمد ﷺ، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت ـ ۱۱ ق.
موضوع:	اسلام ـ تاریخ ـ از آغاز تا ۶۱ ق.
موضوع:	عربستان ـ تاریخ
شناسه افزوده:	نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها.
شناسه افزوده:	دانشگاه معارف اسلامی، معاونت پژوهشی.
شناسه افزوده:	نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها، دفتر نشر معارف.
رده‌بندی کنگره:	BP ۱۴ ن ۶ ت ۲۳ ۱۳۹۱
رده‌بندی دیویی:	۲۹۷/۹۱۲
شماره کتاب‌شناسی ملی:	۲۹۱۷۷۳۸

استاد محترم و دانشجوی عزیز

خواهشمند است با ارائه دیدگاه‌های خود ما را در رفع نواقص و ارتقای کتاب یاری بخشید.

شماره تلفکس واحد ارزیابی علمی: ۷۷۴۹۹۱۹ ـ ۰۲۵۱

پست الکترونیکی: arzyabi@maaref.ac.ir صندوق پستی: ۳۷۱۵۵ ـ ۶۱۷۳

آژانس کتاب
تهیه و ارسال همه نوع کتاب
به تمام نقاط تهران و ایران
۶۶۴۰۸۰۰۰
www.ajansketab.com

تاریخ تحلیلی صدر اسلام

(ویراست دوم)

دکتر محمد نصیری
عضو هیئت علمی دانشگاه ادیان و مذاهب

مجموعه تاریخ
۴۳

تاریخ تحلیلی صدر اسلام

(ویراست دوم)

نویسنده: دکتر محمد نصیری

تدوین: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها
معاونت پژوهشی دانشگاه معارف اسلامی

ناشر: دفتر نشر معارف

بازبین‌نهایی: سید سعید روحانی

صفحه‌آرا: سید سعید روحانی

چاپ: دهم، بهار ۱۳۹۲ / ۱۰۰۰۰ نسخه

قیمت: ۵۸۰۰ تومان

شابک: ۲ _ ۴۲۲ _ ۵۳۱ _ ۹۶۴ _ ۹۷۸

کلیه حقوق محفوظ است

مراکز پخش:
مدیریت پخش دفتر نشر معارف: قم،خیابان شهدا، کوچه ۳۲، شماره ۳، تلفن و نمابر ۷۷۴۰۰۰۴
فروشگاه شماره یک (پاتوق کتاب): قم، خیابان شهدا، روبه‌روی دفتر مقام معظم رهبری، تلفن ۷۷۳۵۴۵۱
فروشگاه شماره دو (پاتوق کتاب): تهران، خیابان انقلاب، چهار راه کالج، پلاک ۷۱۵؛ تلفن ۸۸۹۱۱۲۱۲؛
نمابر ۸۸۸۰۹۳۸۶
فروشگاه شماره سه (فرهنگ و اندیشه): قم، ابتدای بلوار امین، بلوار جمهوری،
نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، تلفن ۲۹۰۴۴۴۰
نشانی الکترونیکی: E-mail: info@ketabroom.ir؛پایگاه اینترنتی: www.ketabroom.ir

سخن مرکز

سخن از اعتبار و ارزش تاریخ و میزان تأثیر آن بر زندگی فردی و جهت‌گیری‌های اجتماعی و نیز امکان بهره‌گیری از آن در سامان بخشیدن به زندگی حال و آینده انسان، سخن تازه‌ای نیست؛ چنانکه نقش فرازمند دانستنی‌های تاریخی در فهم و دریافت بسیاری از علوم و معارف دیگر نیز نیازمند گفتگوی فراوان نمی‌باشد.

آنچه در این میان اهمیت فراوان دارد از یک‌سو توجه به برخی برهه‌های تاریخی، جریانات و پدیده‌های خاص است که در بستر زمان‌های بسیار دور پدید آمده، امّا همواره و تاکنون بر شکل‌گیری حوادث بعدی، برآمدن اندیشه‌ها، ساخت‌وساز فرهنگ‌ها و آداب و سنن، پیدایش فرق و مذاهب و جنبش‌های فکری و نظریه‌ها تأثیر گذاشته است. از سوی دیگر توجه به اسلام و تاریخ آن، رکن اصلی هویت ۱۴۰۰ ساله ایرانی است. تاریخ صدر اسلام با چنین نگاهی اهمیت دو چندان می‌یابد و به‌هر میزان که بتوان به سرچشمه نزدیک و منابع و متون اصلی بررسید، زلالی و سودمندی بیشتری را می‌توان امید داشت.

امیرمؤمنان علی﷤ در خطبه شانزدهم **نهج‌البلاغه** می‌فرماید:

شخصیت خود را در گرو آنچه می‌گویم قرار می‌دهم و ضمانت آن را به عهده می‌گیرم: بی‌گمان هرکس به روشنی از پیشامدهای تاریخی و فرجام امت‌ها عبرت گیرد و پیوسته آنها را درنظر داشته باشد، ژرف در آنها بنگرد و سنن و قوانین آن را دریابد، واقع‌بینی و پرواداری او را از غلتیدن در جایگاه‌های هلاکت‌بار باز می‌دارد.

مرکز برنامه‌ریزی و تدوین متون درسی سابق بعد از تجدید نظر در سرفصل‌های دروس

معارف اسلامی براساس نیازسنجی دانشجویان و صاحب‌نظران و تبدیل درس تاریخ اسلام به سه عنوان تاریخ صدر اسلام، تاریخ امامت و تشیع و تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، متن پیش‌رو را برای عنوان نخست، تقدیم می‌کند.

با تشکر از نگارنده محترم جناب آقای دکتر محمّد نصیری (رضی) و همه عزیزان یاور، امید است استادان محترم درس تاریخ اسلام و دیگر اندیشمندان گران‌قدر و دانشجویان عزیز با نظرهای عالمانه و انتقادها و پیشنهادهای خود، ما را در دستیابی به متن درسی کم‌نقص و دلخواه یاری نمایند.[۱]

دانشگاه معارف اسلامی

معاونت پژوهشی

---

۱. هرچند متن قبلی کتاب براساس سرفصل‌های جدید و با اعمال نظرها و پیشنهادهای متخصصان و اساتید درس تاریخ اسلام دانشگاه‌ها که از طریق برگزاری جلسات نقد، انتشار در جراید و یا ارسال به معاونت پژوهشی دانشگاه رسیده، منتشر و در اختیار دانشجویان این درس قرار می‌گرفت، با این حال تجدیدنظر مجدد، مفید دانسته شد و نگارنده محترم با عطف توجه به نقدهایی که تاکنون رسیده است، اشکالات احتمالی را برطرف و نکات سودمندی را بدان افزوده است.

فهرست مطالب

مقدّمه

(۱۶ـ۱۳)

فصل اوّل: مباحث مقدّماتی تاریخ

(۴۸ـ۱۷)

واژه‌شناسی تاریخ ... ۱۷
تاریخ نقلی ... ۱۸
تاریخ علمی ... ۱۹
علمیّت، اعتبار و فایدهٔ تاریخ ... ۱۹
فلسفهٔ تاریخ، سنن و عوامل محرّک آن ... ۲۳
برای مطالعه بیشتر ... ۲۵
فلسفهٔ تاریخ ... ۲۵
اهمیّت و ارزش تاریخ اسلام ... ۲۷
تاریخ‌نگاری و اهتمام مسلمانان به آن ... ۲۸
برای مطالعه بیشتر ... ۳۴
برخی از مشهورترین مورخان مسلمان ... ۳۴
مورخان معاصر ... ۳۷
آسیب‌شناسی تاریخ اسلام و منابع آن ... ۳۸
اصول و قواعد عام تاریخ‌نگاری با تکیه بر ارزش‌های اسلامی ... ۴۰
معنا و پیشینهٔ شرق‌شناسی ... ۴۱
خاستگاه خاورشناسی ... ۴۲
پرسش‌ها ... ۴۶
فعالیت‌های علمی ... ۴۶
منابع برای مطالعهٔ بیشتر ... ۴۷

فصل دوم: جهان در آستانه بعثت

(۸۰ـ۴۹)

ضرورت بحث ... ۴۹
الف) موقعیت جغرافیایی ... ۴۹

برای مطالعه بیشتر ۵۲
ب) وضعیت سیاسی جزیرةالعرب ۵۴
ج) فرهنگ و آداب و رسوم ۵۶
د) زنان و نظام خانواده ۵۷
هـ) وضعیت اقتصادی ۶۲
و) اوضاع دینی ۶۳
برای مطالعه بیشتر ۶۵
تقدم تاریخی توحید یا شرک و بت‌پرستی ۶۵
تاریخ جاهلیت و مفهوم آن ۶۷
امپراتوری ایران در عصر ساسانیان ۷۲
الف) حکومت و سازمان جامعه ۷۲
ب) نظام خانوادگی و حقوق زن ۷۳
ج) وضعیت مذهب ۷۴
امپراتوری روم شرقی ۷۵
الف) وضعیت دینی ۷۶
ب) نظام طبقاتی ۷۸
پرسش‌ها ۷۹
فعالیت‌های علمی ۷۹
منابع برای مطالعهٔ بیشتر ۸۰

فصل سوم: تاریخ پیامبر اسلامﷺ؛ ولادت، بعثت و دعوت

(۱۲۰ ـ ۸۱)

کودکی و نوجوانی ۸۱
کلید شخصیت محمّدﷺ در نوجوانی و جوانی ۸۴
جوانی ۸۵
ازدواج ۸۶
آغاز رسالت ۸۸
برای مطالعه بیشتر ۹۰
افسانه‌ای درباره اولین وحی و آغاز بعثت ۹۰
دعوت خصوصی ـ پنهانی و تبلیغ عملی ۹۳
سه مسلمان نخست و جهت‌گیری اجتماعی دعوت ۹۴
انذار خویشاوندان و دعوت آشکار ۹۶

دعوت عمومی و آغاز صف‌بندی موحدان و مشرکان در مکّه ۹۷
علل مخالفت با اسلام ۹۹
اقدامات مشرکان ۱۰۱
شگردهای مسالمت‌آمیز ۱۰۱
نیرنگ‌های مردم‌فریب و مجمع تهمت هماهنگ ۱۰۳
اقدامات علیه بنیان فکری نهضت ۱۰۵
اقدامات علیه حامیان نهضت ۱۰۶
انزوای سیاسی و محاصره اقتصادی ۱۱۰
راز دلدادگی خدیجه ۱۱۳
توفیق دعوت در مکّه و زمینه‌های هجرت به مدینه ۱۱۴
آخرین توطئه و هجرت پیامبر به مدینه ۱۱۷
پرسش‌ها ۱۱۹
فعالیت‌های علمی ۱۱۹
منابع برای مطالعهٔ بیشتر ۱۱۹

فصل چهارم: تاریخ پیامبر اسلام؛ هجرت و حکومت
(۱۷۸ ـ ۱۲۱)

هجرت و نقش دینی، اجتماعی و سیاسی آن ۱۲۱
تأسیس ملت و گسترش اسلام ۱۲۴
وحدت جامعه در سایه پیوند معنوی افراد ۱۲۶
همزیستی مسالمت‌آمیز در قالب نخستین قانون اساسی ۱۲۷
جهت‌دهی تدریجی مناسبات اقتصادی به‌سوی عدالت ۱۳۱
ماهیت جنگ‌های پیامبر ۱۳۲
پیامبر و بسیج نیروها ۱۳۵
تدابیر جنگی ۱۳۵
الف) فرماندهی هوشمندانه پیامبر ۱۳۶
ب) روحیهٔ ایمانی و جنگاوری مجاهدان ۱۳۷
ج) رعایت عدالت در جنگ با دشمن ۱۳۷
حضرت محمّد و مخالفان ۱۳۸
یهودیان ۱۳۸
جریان نفاق و منافقان ۱۴۰
برای مطالعه بیشتر ۱۴۴

علل و اسباب درگیری و جنگ‌های پیامبرﷺ ۱۴۴
اعلام جهانی رسالت ۱۴۹
نامه به خسرو پرویز ۱۵۰
نامه به قیصر روم ۱۵۱
ایمان به راه راستین (مباهله) ۱۵۲
فتح مبین و عفو عمومی ۱۵۳
حج برائت و حج ولایت ۱۵۴
واپسین حج یا حج ولایت ۱۵۵
اصول، شیوه‌ها و اهداف حکومت حضرت محمّدﷺ ۱۵۹
علل و عوامل گسترش اسلام ۱۶۳
قرآن کریم و گسترش اسلام ۱۶۴
سیره، سیما و اخلاق پیامبر اکرمﷺ و گسترش اسلام ۱۷۰
جلوه‌هایی از اخلاق خاتم انبیاءﷺ ۱۷۱
پرسش‌ها ۱۷۷
فعالیت‌های علمی ۱۷۷
منابع برای مطالعهٔ بیشتر ۱۷۸

فصل پنجم: از سقیفه تا قتل عثمان

(۱۷۹ـ۲۱۴)

مقدّمه: سرشت حق‌جوی انسان ۱۷۹
اصرار پیامبرﷺ بر اعزام سپاه اسامه ۱۸۵
بروز شکاف‌ها ۱۸۷
جریان سقیفه و شکل‌گیری خلافت ۱۸۸
خلافت ابوبکر (۱۳ ـ ۱۱ ق.) ۱۸۸
جنگ‌های ردّه و واقعیت از دین برگشتگان ۱۹۱
گذر از در خانهٔ فاطمهؑ ۱۹۲
فدک نمادی از معنایی عظیم ۱۹۳
خلافت عمر بن خطاب (۲۳ ـ ۱۳ ق.) ۱۹۷
انگیزه‌ها و اسباب فتوحات ۱۹۹
علل و اسباب فتوحات ۲۰۱
ممنوعیت نگارش احادیث ۲۰۷
خلافت عثمان (۳۵ ـ ۲۴ ق.) ۲۰۸

کارگزاران خلفا ۲۱۰
الف) کارگزاران ابوبکر ۲۱۰
ب) کارگزاران خلیفه دوم ۲۱۰
ج) کارگزاران خلیفه سوم ۲۱۱
برای مطالعه بیشتر ۲۱۲
اختلاف مصحف‌ها ۲۱۲
پرسش‌ها ۲۱۳
فعالیت‌های علمی ۲۱۳
منابع برای مطالعهٔ بیشتر ۲۱۴

فصل ششم: نگاهی به حکومت امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام

(۲۵۶ـ۲۱۵)

امام علی علیه‌السلام همراه با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ۲۱۵
امام علی علیه‌السلام و خلفای سه‌گانه ۲۱۷
برای مطالعه بیشتر ۲۱۸
امام علی علیه‌السلام وفاداری خلل‌ناپذیر و مصلحت اسلام ۲۱۸
مهم‌ترین فعالیت‌های امام علیه‌السلام در دوران خلفا ۲۲۴
گفتمان سقیفه ۲۲۵
عهدنامه جانشینی ۲۲۶
شورای شش نفری تعیین خلیفه ۲۲۷
به حکومت رسیدن علی علیه‌السلام ۲۲۹
برای مطالعه بیشتر ۲۳۲
دانش سیاسی امام علی علیه‌السلام ۲۳۲
موانع و مشکلات حکومت علی علیه‌السلام ۲۳۵
۱. ناعدالتی اقتصادی ۲۳۶
۲. نابسامانی اجتماعی ۲۳۶
۳. انحراف‌ها و بدعت‌ها ۲۳۷
۴. رفاه‌گرایی و تضعیف ارزش‌های دینی ۲۳۸
علل ناخشنودی از حکومت علی علیه‌السلام ۲۴۱
سیره علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و سیمای حکومت علوی ۲۴۵
وصیت‌نامه امام علی علیه‌السلام ۲۵۲
پرسش‌ها ۲۵۵

فعالیت‌های علمی ۲۵۵
منابع برای مطالعهٔ بیشتر ۲۵۵

فصل هفتم: امام حسن و امام حسین علیهما السلام و مقتضیات زمان
(۲۵۷-۳۰۴)

مقدّمه ۲۵۷
نرمش قهرمانانه امام حسن علیه السلام ۲۵۸
زمینه‌های «آتش‌بس» ۲۵۹
صلح یا تغییر سنگر مبارزه ۲۶۱
مقایسهٔ دورویهٔ یک رسالت ۲۶۴
مقایسهٔ دوستان و یاران دو امام ۲۶۵
وضع دشمنان دو امام علیهما السلام ۲۶۵
مباهله، آفتابی چون غدیر ۲۶۷
امام حسین علیه السلام و هدف بازگشت حکومت به صالحان ۲۷۱
امام حسین علیه السلام پیش از نهضت ۲۷۱
موانع قیام در دوران معاویه ۲۷۲
وضعیت سیاسی ـ اجتماعی عصر یزید ۲۷۵
ماهیت، انگیزه و علل قیام امام حسین علیه السلام ۲۷۷
پیام دعوت انجمن‌های سیاسی و مذهبی کوفه ۲۷۹
ارزیابی سفر به عراق در گردونهٔ فعالیت‌های سیاسی ۲۸۲
مسئلهٔ آگاهی پیشین امام علیه السلام ۲۸۴
برای مطالعه بیشتر ۲۸۷
اسلام دین سلام و صلح ۲۸۷
حضرت فاطمه علیها السلام ۲۹۰
ولادت و ازدواج فاطمه علیها السلام ۲۹۰
پرسش‌ها ۳۰۴
فعالیت‌های علمی ۳۰۴
منابع برای مطالعهٔ بیشتر ۳۰۴

منابع و مآخذ
(۳۰۵-۳۲۰)

مقدّمه

کتاب حاضر مطابق با سرفصل مصوب شورای عالی انقلاب فرهنگی برای درس عمومی تاریخ اسلام به ارزش دو واحد درسی تهیه شده است.

در پی چند سال تدریس ویراست اوّل و دوم کتاب تاریخ تحلیلی اسلام در دانشگاه‌ها، اساتید بزرگوار در اظهار نظرهای کتبی و شفاهی و در جلسات نقد و بررسی کتاب، از گستردگی سرفصل‌ها و رویدادهای حدود چهار قرن اوّل تاریخ اسلام برای دو واحد درس شکوا داشتند. اینک در بازنگری و تدوین سرفصل‌های جدید به مهم‌ترین رویدادهای تاریخ صدر اسلام تا سال ۶۱ ق بسنده شده است. در یک نشست علمی با حضور صاحب‌نظران و اساتید درس تاریخ اسلام این کتاب براساس سرفصل‌های جدید ارزیابی، نقد و مورد تجدیدنظر و اصلاح قرار گرفت.

بر این اساس فصل اوّل کتاب به مباحث مقدماتی تاریخ و نیز تاریخ‌نگاری اسلامی اختصاص یافته است، تا با ارائه قواعد یا قوانینی چند، دانشجو را در کیفیت مراجعه به تاریخ و بازخوانی آن یاری رساند. مباحثی چون مفهوم تاریخ، انواع و عوامل محرک آن، تاریخ‌نگاری در اسلام و اهداف و معیارهای آن، بستر بنیادی پژوهش در تاریخ اسلام شمرده شده است. بحث شرق‌شناسان و تاریخ اسلام، ضمن ارج نهادن به تلاش و پژوهش متفکران منصف این رشته، با اشاره به رویهٔ دیگر برخی از این تحقیقات، افق اندیشه را در چگونگی نگاه به آثار آنان یاری می‌رساند.

فصل دوم، به وضعیت جهان در آستانه بعثت پرداخته است. بررسی وضعیت جزیرةالعرب از نظر جغرافیایی، فرهنگی، سیاسی، واژه‌شناسی جاهلیت و نشانه‌های آن، وضعیت ایران و

روم، نظام خانواده، مذهب و حقوق زن در این دو امپراتوری، برخی از عناوین اصلی این فصل‌اند.

فصل سوم به برخی از مهم‌ترین رویدادهای زندگی پیامبر اکرمﷺ از ولادت تا بعثت، و چگونگی دعوت در مکّه پرداخته است. چگونگی و آغاز رسالت و دعوت، علل مخالفت با دعوت جدید و شیوه‌های مقابله با رسول خاتمﷺ، در این فصل آمده است.

فصل چهارم به هجرت پیامبر اعظمﷺ به مدینه و حکومت آن حضرت پرداخته است. بررسی نقش دینی، اجتماعی و سیاسی هجرت، اقدامات پیامبرﷺ به‌منظور تأسیس حکومت و گسترش اسلام، پیوند معنوی امت، همزیستی مسالمت‌آمیز با اهالی مدینه و جهت‌دهی تدریجی مناسبات اقتصادی به‌سوی عدالت، بخشی از مطالب این فصل است.

در بخش دیگر همین فصل، به فعالیت‌های یهودیان و منافقان بر ضد بعثت و نیز اقدامات پیامبر، ماهیت جنگ‌های آن حضرت و تدابیر نظامی و جنگی آن دوره، رسیدگی شده است و در ادامه به چگونگی اعلان جهانی رسالت، حج برائت و حج ولایت، برخی اصول حکومت مدینه، علل و عوامل گسترش اسلام و نقش قرآن و اخلاقِ بی‌همتای پیامبر در گسترش اسلام پرداخته شده است.

کوشش شده است تا از میان حوادث و پدیده‌ها، امور مهم‌تر و کاربردی‌تر مورد توجه قرار گیرد. تأکید بر بازنمایی و بررسی پاره‌ای از شبهات و نشان دادن لغزش‌های برخی نویسندگان نسبت به عملکرد پیامبرﷺ از دغدغه‌های دیگر این فصل بوده است.

فصل پنجم با هدفِ نشان‌دادن چگونگی شکل‌گیری خلافت در غروب آفتاب نبوت، با رویکردی علمی به تحلیل رویداد سقیفه پرداخته است. ارائه برخی فعالیت‌ها و مشکلات خلفا، اشاره به علل، پیامدهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی فتوحات، شناخت کارگزاران خلفا و نشان‌دادن زمینه‌های به‌قدرت رسیدن امویان، از دیگر مباحث این فصل می‌باشد.

فصل ششم در پی تحلیل عملکرد حضرت امیرمؤمنان علی‌؈ در دوران خلفا، با روشی تطبیقی به مقایسه چگونگی به‌قدرت رسیدن آن حضرت؈ و خلفای سه‌گانه می‌پردازد. موضوعاتی چون عدالت اقتصادی، اجتماعی، انحراف‌ها و بدعت‌ها، رواج رفاه‌گرایی و فراموشی ارزش‌ها، در بحث از موانع و مشکلات حکومت علی‌؈ و همچنین تحلیل جریان

ناکثین، قاسطین و مارقین در بحث علل ناخشنودی از حکومت امام ارائه شده است. این فصل با اشاره به سیره امام علی و سیمای حکومت علوی و نیز آخرین خاطرات از کنار بستر نخستین اسلام آورنده ـ وصیت‌نامه آن حضرت ـ به پایان می‌رسد.

تحلیل راز صلح امام حسن، بیان چگونگی فعالیت و مبارزه امام حسین برای حفظ دین و بازگشت حکومت به صالحان، برخی پیامدهای نهضت امام حسین، معرفی و مقایسه شخصیت معاویه و یزید، در فصل هفتم آمده است. دفتر این فصل با بحث از ماهیت، انگیزه و علل قیام امام حسین، ارزیابی سفر به عراق در گردونه فعالیت‌های سیاسی و نیز بررسی مسئله آگاهی پیشین امام به پایان رسیده است.

مطالبی با عنوان «برای مطالعه بیشتر»، به‌منظور پاسخ به شبهات و سؤال‌هایی که به‌نوعی جنبه کاربردی داشته و دغدغه گروه زیادی از دانشجویان و اساتید است، در کادر قرار گرفته است. چنانکه به‌منظور تحکیم فرآیند یادگیری و استمرار آموزش و پژوهش، عناوین و موضوعاتی برای فعالیت‌های علمی، نگارش مقاله و ارائه کنفرانس پیشنهاد شده است.

شیوهٔ تحقیق و تدوین

ویراست اوّل کتاب پس از ارزیابی گروه علمی تاریخ اسلام و پذیرش نظرات اصلاحی دیگر کارشناسان، به چاپ رسید. بر این اساس از حجج‌اسلام و اساتید محترم، محمد خردمند، علی الهامی، محمدکاظم ادیب‌زاده، یوسف غلامی، علی‌محمّد فرهادزاده، نجف لک‌زایی و محمدحسین محمودی و معاون محترم امور اساتید وقت حجت‌الاسلام و المسلمین علیرضا امینی، مسئول ادارهٔ تحقیق و تدوین متون درسی جناب آقای جواد رفیعی و همکاران گران‌قدر آقایان مجتبی درودی، سید علیرضا فاخری، سید سعید روحانی، سلیمان محمدی، حسن عموعبداللهی، علی محسنیان تشکر و قدردانی می‌گردد.

ویراست دوم کتاب بعد از اخذ بازخورد از فراگیران در چند دانشگاه و نیز برگزاری جلسه نقد با حضور اساتید درس، مورد تجدید نظر و اصلاح قرار گرفت و تاریخ تحلیلی صدر نیز بعد از برگزاری نشست علمی نقد کتاب، و فراهم آمدن انتقادها و پیشنهادهای صاحب‌نظران و اساتید با ویرایش جدید و مطابق سرفصل‌های جدید تقدیم شد. متن پیش‌رو نیز در

بازنگری‌های اخیر نسبت به کتاب‌های درسی معارف اسلامی مورد اصلاح و با حذف برخی مطالب، نکات دیگری بدان افزوده شد.

قدردانی از اساتید بزرگوار سرکار خانم دکتر فاطمه جان‌احمدی و دکتر فهیمه فرهمندپور، آقایان دکتر نعمت‌الله صفری فروشانی، دکتر بهمن خوئی‌زاده، دکتر ابوالفضل عابدینی و اساتید و محققان گران‌قدر حجج اسلام، جلیل تاری، حمید احمدی، علی الهامی و استاد بزرگوار حوزه و دانشگاه حجت‌الاسلام والمسلمین مهدی پیشوایی، که هریک با حضور در نشست نقد کتاب و یا ارسال کتبی دیدگاه‌هایشان یارمان بودند، بر خود فرض می‌دانم.

برای شادروان عباس عبیری اولین ویراستار کتاب، غفران الهی مسئلت می‌نمایم و برای ویراستار متن جدید، جناب حجت‌الاسلام آقای یوسف غلامی آرزوی بهروزی و توفیق روزافزون دارم.

همچنین از مسئولان و همکاران عزیز در دانشگاه معارف اسلامی حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر علی‌اکبر کلانتری (رئیس دانشگاه)، غلامحسین گرامی، محمدحسین دانشکیا، صالح زارع و دیگر همکارانشان و نیز جناب آقای سیّد سعید روحانی کارشناس گروه تاریخ و تمدن اسلامی که با دقت و حوصله تمام، بازبینی نهایی، صفحه‌پردازی و تنظیم متن را برعهده داشتند، تشکر و قدردانی می‌نمایم.

از آنجا که مطالب عرضه شده همچنان نیازمند تکمیل است به دیدگاه‌ها و پیشنهادهای اندیشمندان حوزه و دانشگاه ـ به‌ویژه دانشجویان عزیز و اساتید محترم این درس ـ به دیدهٔ منّت می‌نگریم.

این انتظار که نوشته بتواند اذهان مستعد فراگیران را نسبت به مسایل اساسی تاریخ اسلام برانگیزد، مرحله‌ای از هدف است و حصول مراد اصلی در گرو خواست و رضایت خداوند متعال می‌باشد. پروردگارا، همواره به تو پناه می‌بریم و به لطف تو امیدواریم.

محمد نصیری

قم، تابستان ۱۳۹۱

فصل اوّل

مباحث مقدّماتی تاریخ

واژه‌شناسی تاریخ

تاریخ از نظر لغت به‌معنای تعیین و شناساندن وقت است.[۱] برخی این واژه را عربی ندانسته‌اند،[۲] امّا نظر برگزیده‌تر این است که تاریخ از مادهٔ «اَرخ» یا «وَرخ»، به‌معنای تعیین وقت است.[۳]

چیستی علم تاریخ از مسایلی است که تاکنون پاسخی جامع و مورد اتفاق نداشته، همهٔ تعریف‌های آن با ایراد یا انتقاد روبه‌رو بوده است. هرودوت (پدر تاریخ) علم تاریخ را به‌معنای مطالعه و بررسی روزگاران گذشته می‌داند.[۴] احوال گذشتهٔ جهان و حتی پدیده‌هایی که انسان در آنها مؤثر نیست، احوال گذشتهٔ زمین یا شرح حوادث گذشته بر زمین بعد از پیدایش انسان، برخی از تعریف‌های ارائه‌شده دربارهٔ تاریخ است.[۵] با این تعریف‌ها دانش‌های دیگر ـ که به جهان، پدیده‌های آن، انسان یا ابعاد زندگی‌اش می‌پردازد ـ به محدودهٔ تاریخ راه نمی‌یابد. با توجه بدین کاستی، گروهی گزارش وقایع مشهور، روزگار پادشاهان، جنگ‌ها، احوال پیامبران و

---

۱. در زبان انگلیسی، واژهٔ History (تاریخ) برگرفته از istoria یونانی، به‌معنای «سرگذشت و شرح حال» است.

۲. ر.ک: ابن‌فارس، **معجم مقاییس اللّغة**.

۳. ر.ک: ابن‌منظور، **لسان‌العرب**، ج ۳، لغت ارخ؛ طریحی، **مجمع‌البحرین**، ج ۲، ص ۴۲۹.

۴. لوکاس، **تاریخ تمدن**، ص ۷.

۵. ابرو، **زبدة التواریخ**، ج ۱، ص ۲۶؛ آیینه‌وند، **علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی**، ج ۱، ص ۴۸ ـ ۳۶.

سیره و سنت آنان را معنای تاریخ دانسته‌اند.[۱]

ابن‌خلدون، تاریخ را دانشی سرچشمه گرفته از حکمت، و بیانگر سرگذشت ملت‌ها، سیرهٔ پیامبران و سیاست پادشاهان می‌داند.[۲] برخی نیز تاریخ را مجموع وقایع کرهٔ زمین از آغاز پیدایش انسان تا کنون می‌دانند؛ وقایعی که بر احوال و شئون انسان تأثیر نهاده یا از آن متأثر شده است. براساس این تعریف، موضوع علم تاریخ عبارت است از کنش و واکنش خارجی یا دارای اثر خارجی انسان.[۳]

اگر بتوان انسان را مخلوق برتر و هدف نظام آفرینش دانست و نیز اگر بتوان از انسان به‌عنوان مخلوق برتر و هدف نظام آفرینش یاد کرد، با توجه به دو لازمه جدایی‌ناپذیر زندگی او و همه پدیده‌های مادی و معنوی پیرامونش یعنی زمانمندی و مکان‌داری، می‌توان گفت: «تاریخ مجموعه‌ای از اطلاعات، درباره گذشته و نقش تأثیر و تأثر انسان در ارتباط با آن گذشته است».

به‌دلیل گسترده شدن مسائل مربوط به تاریخ، شهید مطهری(ره)[۴] که تاریخ را یکی از منابع معرفت انسانی می‌داند، آن را به دو بخش نقلی و علمی تقسیم می‌کند[۵] و قواعد استنباطی تاریخ علمی را به حال و آینده تعمیم‌پذیر می‌داند.

تاریخ نقلی

تاریخ نقلی، علم به وقایع و حوادث سپری شده و آگاهی از اوضاع و احوال گذشتگان است. زندگی‌نامه‌ها، فتح‌نامه‌ها و سیره‌ها، از این نمونه است. علم تاریخ در این معنا، به یک سلسله امور جزئی و فردی می‌پردازد و در واقع علم به «بودن»هاست؛ زیرا به گذشته تعلق دارد.

---

۱. برای اطلاع بیشتر از تعاریف تاریخ، ر.ک: سجادی و عالم‌زاده، **تاریخ‌نگاری در اسلام**، ص ۱۰ ـ ۹.

۲. ابن‌خلدون، **مقدمه ابن‌خلدون**، ص ۴ و ۹.

۳. ملکیان، **فلسفهٔ تاریخ** (جزوه درسی)، ص ۱۹.

۴. شهید مطهری، علوم مربوط به تاریخ را سه بخش می‌داند: فلسفه تاریخ، تاریخ نقلی و تاریخ علمی، عقلی یا تحلیلی؛ و پیداست فلسفه تاریخ از اقسام تاریخ نیست، بلکه از اقسام فلسفه علم است.

۵. مطهری، **جامعه و تاریخ**، ص ۳۵۲ ـ ۳۵۱؛ همو، **مجموعه آثار**، ج ۲، ص ۳۶۸ ـ ۳۶۷ و ر.ک: روحانی، **تاریخ اسلام در آثار شهید مطهری**، ج ۱، ص ۲۴ ـ ۲۲.

تاریخ علمی

تاریخ علمی یعنی مطالعه، بررسی و تحلیل وقایع گذشته و استنباط قواعد و سنت‌های حاکم بر زندگی گذشتگان. در واقع محتوای تاریخ نقلی (حوادث و وقایع گذشته) مبادی و مقدمات این علم شمرده می‌شود و برای استنباط قوانین کلی و کشف طبیعت حوادث تاریخی و روابط علّی و معلولی آنها سودمند است.[1]

علمیّت، اعتبار و فایدهٔ تاریخ

شاید از خود پرسیده باشید آشنایی با انبوه نام‌ها، حوادث، فراز و نشیب تمدن‌ها و عملکرد نیاکان در شکل‌گیری زندگی آیندهٔ ما چه نقشی دارد؟ آیا این گزارش‌ها و تحلیل‌ها تا چه میزان واقعیت دارد؟

اگر بپذیریم که هر حادثه مولود علّت یا علّت‌های پیش از خود و دستکم انگیزهٔ سلسله حوادث بعدی است، بدین نتیجه می‌رسیم که زندگی ملّت‌ها چون رشته‌ای دراز است و مجموع انسان‌های یک عصر تنها یکی از مُهره‌های آویخته بدین رشته به‌شمار می‌آید. استواری و نااستواری هر مهره بهّ چگونگی پیوند آن به مهرهٔ پیشین و پسین وابسته است. پس زندگی مردم یک عصر در هر کشور، از زندگانی گذشتگان و آیندگان جدا نیست و برای یافتن علت حوادث نامطلوب و راه رویارویی با آنها، باید به تحقیق در گذشتهٔ ملت‌ها پرداخت.[2]

> **تاریخ نه مایهٔ سرگرمی بلکه نوعی پل ارتباطی میان نسل‌های متوالی بشر برای دستیابی به تجربه‌ها و اندوخته‌های پیشینیان است. مطالعهٔ تطبیقی و تحلیلی تمدن‌های گوناگون، کوشش برای یافتن رابطه‌ای علّی میان حوادث زنجیره‌ای تاریخ و دقّت در آنچه بر انسان‌ها رفته است، سرمایهٔ مناسبی است که انسان را در پی‌ریزی یک زندگی سالم و خردمندانه یاری می‌رساند.**[3]

---

۱. مطهری، **مجموعهٔ آثار (جامعه و تاریخ)**، ج ۲، ص ۳۷۲ ـ ۳۶۸.

۲. شهیدی، **کیهان اندیشه**، ش ۱۱، ص ۹۳ ـ ۹۰.

۳. ر.ک: سخاوی، **الاعلان بالتوبیخ لمن ذم التاریخ**، ص ۸۶ ـ ۱۴.

افزون بر این، بررسی تاریخ پاسخ به آرزوهای همیشگی انسان است که اصرار دارد از خود و دیگران آگاهی کسب کند،[۱] علل و انگیزهٔ ظهور و سقوط تمدن‌ها را بشناسد، حق را از باطل تمیز دهد و با راه تکامل و نیکبختی دنیوی و اخروی خود آشنا شود.[۲]

بر همین اساس، مصلحان بزرگ و انسان‌های متعالی در تجربه‌های انسانی تاریخ دقت می‌کنند و در بهره‌گیری از آن می‌کوشند. امام علی‌علیه‌السلام به فرزندش امام حسن‌علیه‌السلام و دیگر انسان‌ها می‌فرماید:

> فرزندم، هر چند من عمر همهٔ کسانی را که پیش از من زیسته‌اند، سپری نکرده‌ام، در اعمال همهٔ آنها نگریسته و در اخبارشان اندیشیده‌ام. برای شناخت تاریخ آنان چنان در آثارشان به تفکر پرداخته‌ام که یکی از آنان شده‌ام. به سبب آگاهی از سرگذشت آنان، گویا با همهٔ آنها، از اولین فرد تا آخرینشان زندگی کرده، زلال و پاکی زندگانی آنان را از تیرگی‌های آن، و سودمندی‌اش را از زیان آن بازشناخته‌ام.[۳]

خداوند متعال در بیشتر سوره‌های قرآن به بیان سرگذشت پیامبران و ملت‌های پیشین پرداخته است. در مکتب اسلام،[۴] تجربهٔ پیشینیان چنان اهمیت دارد که خداوند به پیامبرش فرمان می‌دهد در راه اعتلای «کلمهٔ توحید» و رستگاری و هدایت بندگان از تاریخ استفاده کند و روزهای مقدس خداوند (ایّام اللّه) را به یادشان آورد.[۵]

از آنجا که اثبات دانش بودن تاریخ (Science) به آسانی میسر نیست، گروهی به تاریخ و

---

۱. ر.ک: زرین‌کوب، **تاریخ در ترازو**، ص ۲۶ ـ ۹؛ یاسپرس، **آغاز و انجام تاریخ**، ص ۳۲۸ ـ ۳۰۹.

۲. ابن‌اثیر، **الکامل فی التاریخ**، ج ۱، ص ۱۱ ـ ۹.

۳. أی بنیّ إنّی و إن لم أکن عمّرت عمر من کان قبلی فقد نظرت فی أعمالهم و فکّرت فی أخبارهم و سرت فی آثارهم حتی عدت کاحدهم. بل کأنّی بما انتهی إلیّ من امورهم قد عمّرت مع اوّلهم إلی آخرهم فعرفت صفو ذلک من کدره و نفعه من ضرره. (**نهج‌البلاغه**، نامه ۳۱، ص ۲۹۸ ـ ۲۹۷)

۴. ر.ک: کهف (۱۸): ۱۳ ـ ۹ و ۷۷ ـ ۵۹؛ بروج (۸۵): آیات ۲۰ ـ ۱۷.

۵. وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسیٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَکَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ وَ ذَکِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللّٰهِ إِنَّ فِي ذٰلِکَ لَآيَاتٍ لِکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ. (ابراهیم (۱۴): ۵)

گزاره‌های آن بسیار بدبین و بی‌اعتمادند. اینان علم تاریخ را نوری ضعیف می‌دانند که در مسیر ناهموار زندگی، کمتر می‌توان بدان اعتماد کرد.[۱] دشواری ارزیابی دقیق علل رفتارها، روابط علّی و معلولی آنها و تجربه‌ناپذیری آن ـ در تاریخ علمی ـ و همچنین مشکل تأثیر بسیار غرض‌ها و تعصب‌ها و اهتمام خودکامگان و سیاست‌مداران به تدوین تاریخ (تاریخ نقلی) این بدبینی را دو چندان کرده است؛ امّا به دلیل اینکه وجود تاریخ، به عنوان مجموعه‌ای از معارف برخوردار از روش، موضوع و نظم و انسجام، تردیدناشدنی است، بیشتر محققان، نگاهی چنین بدبینانه به شناسنامهٔ تمدن‌ها را واقع‌بینانه نمی‌دانند.[۲] زیرا اولاً ماهیت برخی وقایع به‌گونه‌ای است که امکان تحریف و دروغ در آنها راه ندارد. ثانیاً نمی‌شود همهٔ افراد بشر را به سودجویی و دروغ‌پردازی در ثبت و نقل وقایع متهم کرد. افزون بر این، محقق می‌تواند با توجه به شاخص‌هایی که برای مطالعهٔ تاریخ وجود دارد، درستی و نادرستی بسیاری نقل‌ها و تحلیل‌ها را دریابد.[۳]

دقت در رویکرد تاریخی قرآن و نهج‌البلاغه به خوبی بیانگر اهمیت، اعتبار، فایده‌مندی و علمیّت تاریخ است. حتّی اگر علمیّت را به معنای تجربه‌پذیری و آزمودنی بدانیم نیز تاریخ از علمیّت برخوردار است. البته ممکن است معیارها و موازین تجربه در تاریخ و روش این تجربه دقیقاً همان روش و معیارهایی نباشد که برای علوم حسی و تجربی شمرده و طی می‌شود.

از نظر قرآن کریم، هم برداشت روایی از یک پدیده طبیعی یا غیرطبیعی، یا نقل رفتار و کنش و واکنش یک شخصیت خوب یا بد، زن یا مرد، یا گزارش یک فتح یا شکست، کامیابی یا ناکامی یک قوم یا یک جامعه و یا فرهنگ و تمدن (تاریخ نقلی) مهم است و هم تحلیل ساختارها، بررسی علل وقوع حوادث و شناختن و شناساندن زمینه‌ها و علل بروز حوادث و پدیده‌ها و پیامدهای آن (تاریخ تحلیلی). چنانکه کشف قوانین حاکم بر وقایع تاریخی و تبیین کم و کیف تکرار آنها (فلسفه تاریخ) نیز مورد اهتمام قرآن کریم و سخنان امام علی (ع) در

---

۱. ر.ک: یاسمی، **مقالات و رساله‌ها**؛ تاجبخش، **تاریخ و تاریخ‌نگاری**؛ کار، **تاریخ چیست**.

۲. ر.ک: سخاوی، **الاعلان بالتّوبیخ لمن ذمّ اهل التاریخ**؛ مطهری، **حق و باطل به ضمیمه احیای تفکر اسلامی**، ص ۳۱ به بعد.

۳. ر.ک: مطهری، **مجموعه آثار (فلسفه تاریخ)**، ج ۱، ص ۳۷۷ ـ ۳۷۵.

نهج‌البلاغه است.

اسامی برخی سوره‌های قرآن چون ابراهیم، یونس، هود، کهف، مریم، انبیاء و لقمان و یا اسامی بزرگ‌ترین شخصیت‌های تاریخ و مهم‌ترین الگوهای انسانی‌اند که ژرف‌ترین تحولات را در دوره‌هایی از زندگی بشر ایجاد کرده‌اند و یا از اصطلاحات و موضوعاتی است که به پدیده‌های تاریخی عظیمی اشاره دارند و هر یک یادآور وقایعی است که به بخش گسترده‌ای از شناسنامه و هویت اقوام و ملل مختلف می‌پردازد. آموزه‌های ژرف نهج‌البلاغه نیز همگام با قرآن گزیده‌ای از تاریخ تمدن گذشته بشری، تصویری از مسائل سیاسی و اجتماعی عصر خود، و پند و عبرتی است برای آیندگان و آنان که می‌خواهند با دقت در سرنوشت ناسپاسان به نعمت‌های الهی و تعالیم انبیا، که به بلای سلطه ظالمان گرفتار آمدند و تجربه‌های تلخ آموختند، برای زندگانی کوتاه دنیا، ابزار آرامش و برای زندگی دائم آخرت اسباب آسایش و تقرب الهی را فراهم آورند. امام علی علیه‌السلام می‌فرماید:

> پیمان و شخصیت خود را در گرو آنچه می‌گویم قرار می‌دهم و ضمانت آن را به عهده می‌گیرم. بی‌گمان هرکس به روشنی از پیشامدهای تاریخی و فرجام بد امت‌ها در گذشته عبرت گیرد، پیوسته آنها را در نظر داشته باشد، ژرف در آنها بنگرد و قوانین و نوامیس حرکت جوامع را از آن حوادث دریابد، واقع‌بینی و پرواداری او را از غلتیدن در جایگاه‌های شبهه‌ناک و هلاکت‌بار باز می‌دارد.[۱]

گفتار روشن‌تر امام علیه‌السلام در تبیین قانونمندی تاریخ در نهج‌البلاغه چنین آمده است:

> ای بندگان خدا، بی‌گمان روزگار را با آیندگان و گذشتگان شیوه‌ای است همسان؛ که نه گذشته را بازگشتی است و نه شرایط کنونی را جاودانگی. کنش‌های آن از روز نخست تا پایان با یک ضابطه است. بستر زمان، ماجراهای تاریخ را میدان مسابقه‌ای است که هر کدام را پرچم افراشته‌ای است... پس، از آنچه مایه عبرت است پند گیرید و از گردش روزگار عبرت پذیرید و از بیم‌دهندگان (پیامبران) سود برگیرید.[۲]

---

۱. **نهج‌البلاغه**، خطبه ۱۶، ص ۱۷ و ر.ک: جعفری، **ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه**، ج ۳، ص ۲۳۳ ـ ۲۲۶.

۲. عبادالله انّ الدّهر یجری بالباقین کجریه بالماضین، لایعود ما قد ولّی منه و لایبقی سرمداً ما فیه آخِرُ فِعَالِهِ کأوّله، متسابقة اموره، متظاهرة اعلامُه... فاتّعظوا بالعِبَر، و اعتبروا بالغِیَر، وانتفعوا بالنُّذُرِ. (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۵۷)

فلسفهٔ تاریخ، سنن و عوامل محرّک آن

نمی‌توان همهٔ تغییرات جوامع در طول تاریخ را متکامل و پیش‌برنده دانست، امّا به طور کلی سیر متعالی مجموع زندگانی بشر انکارناپذیر است؛ چنانکه حاکمیّت سنن، قوانین و حساب‌های دقیق و منظّم بر تحوّلات تاریخ بشر انکارناپذیر می‌نماید. فلسفه پذیرفته زندگی و آغاز و انجام و هدفدار بودن نظام آفرینش و اختیار و مسئولیت انسان گویای این روند تکاملی است.

فلسفهٔ تاریخ عهده‌دار بررسی حقیقت و علّت وجودی این تحولات، کشف سنن حاکم بر آنها، تعیین منازل برجستهٔ حرکت تاریخ، تبیین روش‌های پژوهش تاریخ و نیز ارزیابی دستاورد این پدیده‌هاست. با شناخت این قوانین است که می‌توان تاریخ کنونی را به فرمان آورد و گذشته را چراغ راه آینده قرار داد.

این حقیقت که صحنهٔ تاریخ، چون دیگر صحنه‌های جهان، به وسیلهٔ قوانین و سنن مربوط به خود آباد و سرسبز است، در قرآن کریم به روشنی بیان گردیده است. آیاتی که از مرگ و زندگی جوامع،[۱] فراگیر بودن کیفر این‌جهانی[۲] و نابودی جامعه‌ها و امت‌ها بر اثر طرد پیامبران[۳] پرده برمی‌دارد، نظریهٔ «قانونمندی تاریخ» را مطرح می‌کند. آیاتی که دربارهٔ سنت‌های ملل پیشین و استثناناپذیری آن،[۴] پیوند زیربناها و روبناها،[۵] مبارزهٔ پیامبران با

---

۱. وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذٰا جٰاءَ أَجَلُهُمْ لاٰ يَسْتَأْخِرُونَ سٰاعَةً وَ لاٰ يَسْتَقْدِمُونَ. (اعراف (۷): ۳۴)؛ مٰا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهٰا وَ مٰا يَسْتَأْخِرُونَ. (مؤمنون (۲۳): ۴۳)

۲. وَ تِلْكَ الْقُرىٰ أَهْلَكْنٰاهُمْ لَمّٰا ظَلَمُوا وَ جَعَلْنٰا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِداً. (كهف (۱۸): ۵۹)؛ وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لاٰ تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خٰاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقٰابِ. (انفال (۸): ۲۵)

۳. وَ إِنْ كٰادُوا لَيَسْتَفِزُّونَكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهٰا وَ إِذاً لاٰ يَلْبَثُونَ خِلاٰفَكَ إِلّٰا قَلِيلاً * سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنٰا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنٰا وَ لاٰ تَجِدُ لِسُنَّتِنٰا تَحْوِيلاً. (اسرا (۱۷): ۷۷ ـ ۷۶)

۴. وَ لَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلىٰ مٰا كُذِّبُوا وَ أُوذُوا حَتّٰى أَتٰاهُمْ نَصْرُنٰا وَ لاٰ مُبَدِّلَ لِكَلِمٰاتِ اللّٰهِ وَ لَقَدْ جٰاءَكَ مِنْ نَبَإِ الْمُرْسَلِينَ. (انعام (۶): ۳۴) و ر.ک: (فاطر (۳۵): ۴۳ ـ ۴۲)

۵. ذٰلِكَ بِأَنَّ اللّٰهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّراً نِعْمَةً أَنْعَمَهٰا عَلىٰ قَوْمٍ حَتّٰى يُغَيِّرُوا مٰا بِأَنْفُسِهِمْ وَ أَنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. (انفال (۸): ۵۳)؛ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمّٰا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسٰاءُ وَ الضَّرّٰاءُ وَ زُلْزِلُوا حَتّٰى يَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتىٰ نَصْرُ اللّٰهِ أَلاٰ إِنَّ نَصْرَ اللّٰهِ قَرِيبٌ. (بقره (۲): ۲۱۴)

رفاه‌طلبان نازپرور،[۱] رابطهٔ چیرگی ستم و نابودی جامعه،[۲] ارتباط اجرای اوامر الهی و فراوانی برکات و تولید[۳] سخن می‌گوید، هر یک به روشی مصداق سنت‌های تاریخ را بیان می‌کند.[۴] دسته‌ای دیگر از آیات، به‌منظور بیدارسازی و تربیت انسان، علیه نظریهٔ تصادفی‌دانستن وقایع تاریخی و نیز قضا و قدری بودن آن، موضع می‌گیرد و انسان را تشویق می‌کند تا با گردش در جهان و مطالعهٔ سرگذشت ملت‌ها، راز سعادت و انحطاط را کشف، و ساز و کار حرکت به سوی آینده را خردمندانه تدبیر و تنظیم کند.[۵] به عنوان نمونه، در آیه‌ای از قرآن می‌فرماید: چه قریه‌هایی را که به‌خاطر خو کردن به فساد و رفاه برانداختیم. در آیه‌ای دیگر خداوند مَثَلی می‌زند: مَثَل قریه‌ای که در امن و فراوانی روزی بود، آنگاه به نعمت‌های الهی کفر ورزید و خدا هم آن را به گرسنگی و ناامنی مبتلا کرد. و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ندیدی که خدا با قوم عاد چه کرد؟... فرعونیان آنگاه در شهرها طغیان کردند و فساد را به اوج رسانیدند. در این هنگام خدا عذاب را بر آنان فرو ریخت.[۶]

از این نمونه آیات در قرآن فراوان است.[۷] این‌ها همه نشان می‌دهد که از نظر قرآن وقتی در هر جا فساد به اوج رسد باید انتظار فاجعه داشت؛ یا وقتی رفاه و فراوانی روزی و امنیت سیاسی، راه به کفران و تضییع نعمت باز کرد، باید منتظر تنگی معیشت و ناامنی و ترس بود. امام علی عليه السلام نیز در **نهج‌البلاغه** می‌فرماید:

---

۱. وَ قٰالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوٰالاً وَ أَوْلاٰداً وَ مٰا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ. (سبأ (۳۴): ۳۵)

۲. وَ كَمْ أَهْلَكْنٰا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَ كَفىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبٰادِهِ خَبِيراً بَصِيراً. (اسرا (۱۷): ۱۷)

۳. وَ أَنّٰا ظَنَنّٰا أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللّٰهَ فِي الْأَرْضِ وَ لَنْ نُعْجِزَهُ هَرَباً. (الجن (۷۲): ۱۲)؛ وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقٰامُوا التَّوْرٰاةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سٰاءَ مٰا يَعْمَلُونَ. (مائده (۵): ۶۶)

۴. ر.ک: صدر، **سنت‌های اجتماعی و فلسفه تاریخ در مکتب قرآن**، ص ۱۰۷ ـ ۸۲.

۵. ر.ک: یوسف (۱۲): ۱۰۹.

۶. قصص (۲۸): ۵۷؛ نحل (۱۶): ۱۱۲؛ فجر (۸۹): ۱۴ ـ ۶.

۷. ر.ک: انفال (۱۸): ۵۹؛ کهف(۱۸) ۵؛ دخان (۴۴): ۳۷؛ اسرا (۱۷): ۱۶؛ اعراف (۷): ۴؛ حج (۲۲): ۴۵؛ **نهج‌البلاغه**، ص ۲۲۰ ـ ۲۱۸؛ ری‌شهری، **موسوعة الامام علی بن ابی‌طالب**، ج ۱۰، ص ۲۴۲ ـ ۲۳۹.

از سختی‌ها و تنگی‌هایی که تباهکاری گذشتگان برای آنان پیش آورد بر حذر باشید و روزهای فراخی و روزهای تنگی زندگی آنان را در نظر آورید و از سرگذشتی مشابه سرگذشت آنان بهراسید و وقتی به حالات گوناگون آنان می‌اندیشید، بنگرید که چه بود که برای آنان عزت آورد و دشمنانشان را دور کرد و عافیت را بر آنان سایه‌افکن ساخت و زندگی‌شان را وفور نعمت داد و شرافت و کرامت به آنان بخشید؛ تا شما هم همان را در پیش گیرید. این عامل چیزی جز نفی پراکندگی و اتفاق بر پیوستگی و توصیه و ترغیب به وحدت نبود. و آنکه پشت آنان را شکست و بازوی کفایتشان را ویران کرد، دوری دل‌ها و کینه‌توزی‌ها و تفرقه‌طلبی‌ها و برادرکشی‌ها و رودرروی هم ایستادن‌ها بود. شما از اینها بپرهیزید.

براساس آنچه در مباحث مربوط به عامل حرکت در تاریخ بیان شده است، پافشاری بر عامل واحد در همهٔ دگرگونی‌های اجتماعی و حرکت تاریخ پذیرفته نیست؛ امّا این نکته که به هر حال نقش اصلی از آنِ انسان، غرایز، خواسته‌ها و روابطش با خود، خدا، طبیعت و دیگران است، انکارناپذیر است.

برای مطالعه بیشتر

فلسفهٔ تاریخ

فلسفه تاریخ به دو گونه معرفت متفاوت اما به‌هم پیوسته گفته می‌شود:

۱. فلسفه نظری تاریخ (.Speculative philosophy of history)

۲. فلسفه علم تاریخ (critical philosophy of History) یا (philosophy of History)

فلسفه نظری تاریخ پیشینه‌ای دیرین دارد. برخی افلاطون و سنت آگوستین را از پیشتازان و بنیان‌گذاران مباحث آن می‌دانند، امّا رواجش بیشتر پس از ظهور فلسفه نظری هگل، مارکس و پیروان او بوده است. دومی از فرزندان فلسفه علم است که در قرن بیستم تولد یافته است.

فلسفه نظری تاریخ گویای پاسخ سه سؤال ذیل است: ۱. تاریخ به کجا می‌رود. (هدف)

۲. چگونه می‌رود. (ساختار حرکت، محرک) ۳. از چه راهی می‌رود.
در فلسفه علم تاریخ موضوعاتی چون روش‌شناسی پژوهش، عنصر گزینش، تفسیر، پیش‌بینی، دخالت ارزش‌ها در قضاوت‌ها، امکان تجربه در تاریخ، تفاوت علم تاریخ با علم‌های دیگر، پرداخته می‌شود.
درباره عامل و محرّک تاریخ تاکنون ده‌ها نظریه ارائه شده است. «ابن‌خلدون»، دانشمند پرآوازه مسلمان، غرض از مطالعهٔ تاریخ را دوراندیشی در عمل می‌داند و در تحلیل چگونگی پیدایش فرهنگ و تمدن و حرکت تاریخ، تعصبات قومی را علت فاعلی یاد می‌کند.[۱]
به نظر «گوبینو»، فیلسوف فرانسوی، تنها بعضی نژادها استعداد تمدن و فرهنگ‌آفرینی دارند و برای پیشوایی، خون اصیل است نه هوش.[۲] به نظر «منتسکیو»، جامعه‌شناس فرانسوی، عامل سازندهٔ تمدن، اقلیم خاص و محیط طبیعی است؛ محیط‌های معتدل مغزهای نیرومند و مزاج‌های معتدل به‌وجود می‌آورد. به نظر «کارلایل»، فیلسوف انگلیسی، تاریخ هر قوم جلوه‌گاه شخصیت و نبوغ یک یا چند قهرمان و نابغه است. سایر مردم مصرف‌کنندهٔ اندیشهٔ آنانند و در پی آنها حرکت می‌کنند.[۳] به نظر «مارکس»، موتور تاریخ را اقتصاد و تکامل ابزار و روابط تولید به حرکت درمی‌آورد و بنای اقتصادی، پایهٔ واقعی روبناهای قانونی، اخلاقی، دینی و اندیشه‌ای است.[۴]
در نظر «فریدریش نیچه»، فیلسوف آلمانی، غریزهٔ برتری‌جویی و قدرت‌طلبی عامل حرکت تاریخ است و چه بسا تأکید بر ارزش‌هایی چون محبت، همدردی و برابری صورت واژگونهٔ همین ارادهٔ قدرت است. «فرانسیس بیکن» رشد مراحل مختلف دانش را سرآغاز تحول و عامل اساسی حرکت تاریخ می‌شمارد. «شهید مطهری» مجموعه‌ای از خصوصیات فطری انسان همچون خردورزی، آموزش‌پذیری، کمال‌طلبی و استعدادهایی چون استعداد حفظ و انتقال تجارب، استعداد ابداع و میل‌ذاتی به خلاقیت را نیروی پیش‌برندهٔ انسان می‌داند.[۵]

---

۱. ر.ک: ابن‌خلدون، **فلسفه تاریخ**.

۲. ر.ک: دورانت، **لذات فلسفه** ، ص ۲۴۳ به بعد؛ مطهری، **فلسفه تاریخ**، ص ۷۳ ـ ۶۰.

۳. دورانت، **لذات فلسفه**، ص ۲۴۰ به بعد.

۴. ر.ک: فارسی، **درس‌هایی درباره مارکسیسم**؛ سبحانی، **مارکسیسم و نیروی محرک تاریخ**؛ مطهری، **نقدی بر مارکسیسم**.

۵. مطهری، **مجموعهٔ آثار**، ج ۲، ص ۴۹۷ ـ ۴۹۰ و **مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی**، ج ۷ ـ ۱، ص ۳۷۶ و ۴۸۲ ـ ۴۸۰.

«استاد محمدتقی جعفری»، پس از برشمردن ۲۳ نظریه دربارهٔ عامل محرک تاریخ، می‌نویسد: سه عامل از عوامل نامبرده ـ خدا، انسان و آنچه برای انسان مفید است ـ اساسی‌ترین عوامل محرک و ایجادکننده کیفیت‌های اولیّه و ثانویّه و هویّت اصلی رویدادها شمرده می‌شود.[1]

«محمدتقی مصباح» با تأکید بر شخصیت اعتباری جامعه و تاریخ، جبر اجتماعی و تاریخی را مردود، و اراده و اختیار انسان را از اجزای علّت تامّهٔ حوادث و دگرگونی‌های اجتماعی می‌داند. او می‌نویسد:

اساس اسلام و هر دین آسمانی دیگر و بلکه پایهٔ هر دین و هر نظام اخلاقی یا حقوقی، بر ارادهٔ آزاد انسان استوار است. اگر آدمی مختار نباشد، چگونه می‌توان او را امر یا نهی، ستایش یا نکوهش، انذار یا تبشیر، تحذیر یا ترغیب کرد و پاداش و کیفر داد.[2]

اهمیّت و ارزش تاریخ اسلام

جوامع، چون موجودی زنده‌اند. هر یک هویّتی مشخّص دارند و در حرکت خویش از سمت‌گیری و کارمایه‌های ویژهٔ خود بهره می‌برند. شناسنامهٔ هر ملّتی بر اساس «میراث‌های تاریخی»اش شکل می‌گیرد. میراث‌های تاریخی و فرهنگی جهان اسلام در واقع حافظهٔ تاریخی ملت‌های مسلمان را شکل می‌دهد.

آگاهی از تاریخ اسلام و بارور نگاه داشتن این میراث فرهنگی موجب امیدواری، نشاط، بیداری، پایداری و وحدت جهانی مسلمانان است و در پیروزی انقلاب جهانی اسلام، اثری بنیادین دارد. تلاش دولت‌های استکباری در جهت تغییر خط، زبان و آداب و رسوم ملل مسلمان، برای از بین بردن همین حافظهٔ تاریخی و خودآگاهی مسلمانان بوده است. زیرا یادآوری روزهای عظمت و قدرت، مسلمانانِ زیر سلطه و تحقیرشده را از نیرو و امید برخوردار می‌سازد و مکتب شعب ابوطالب و مقاومت حضرت محمّد در آغاز نهضت، به حرکت‌های اصلاحی و رهایی‌بخش، درس ایستادگی و نهراسیدن از توطئه‌ها و محاصره‌ها می‌دهد. افزون

---

۱. ر.ک: جعفری، **ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه**، ج ۱۶، ص ۲۲۳ ـ ۱۴۱ و **تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی**، ج ۱۴، ص ۹۸ ـ ۹۷.

۲. ر.ک: مصباح‌یزدی، **جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن**، ص ۱۶۱ ـ ۱۵۸.

برخی از این شیوه‌ها از هم جدا نبوده و پیوسته‌اند. دوم اینکه منابع موجود نیز می‌توانند در زمرهٔ یک یا چند روش قرار گیرد. با این‌حال برخی منابع تاریخی، به هیچ صورت در زمرهٔ عناوین نامبرده قرار نمی‌گیرند.

برخی دیگر از مورخان از وجود بیش از ۴۰ شاخهٔ تاریخ‌نگاری اسلامی خبر داده‌اند که در هر شاخهٔ آن صدها کتاب نوشته شده است.[۱]

نویسنده کتاب کشف الظنون من اسامی الکتب و الفنون، دربارهٔ کتاب‌های تاریخی مسلمانان تا قرن یازدهم می‌نویسد:

> در پژوهشی که انجام دادم به بیش از ۱۳ هزار عنوان کتاب تاریخی دست یافتم که برخی از عناوین آن بیش از ۸۰ مجلد است.[۲]

بدین ترتیب انبوه آثار تاریخی به‌جای مانده از مورخان مسلمان، شعبه‌های متنوع تاریخ‌نگاری در حوزهٔ علوم اسلامی و گستردگی محتوای مسائل مرتبط با تاریخ، هریک به تنهایی برای اثبات وسعت قلمرو و اهتمام مسلمانان به مسئلهٔ تاریخ‌نگاری، به مثابهٔ یکی از ابعاد و مظاهر فرهنگ اسلامی، کافی است.

۲. مکتب تاریخ‌نگاری چیست و مکاتب معروف تاریخ‌نگاری اسلامی کدامند؟

شاید بتوان مجموع اندیشه‌های یک صاحب‌نظر که در جمعی نفوذیافته و تبعیّت می‌شود یا شیوه خاص یا نظریه مشترکی را که گروهی از فلاسفه، اندیشمندان، محققان و شاگردان آنان دنبال می‌کنند، «مکتب» نامید. مکاتب تاریخ‌نگاری اسلامی حاصل اندیشه عده‌ای از متفکران بزرگ اسلامی و شاگردان و پیروان آنان است و حداقل پنج مکتب بزرگ تاریخ‌نگاری اسلامی را می‌توان نشان داد:

الف) مکتب تاریخ‌نگاری حجاز (مدینه) که به ترکیب قرآن، فقه و احکام با موضوعات

---

۱. ر.ک: سخاوی، **الاعلان بالتوبیخ لمن ذم اهل‌التاریخ**، ص ۳۱۷ به بعد؛ روزنتال، **تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام**، ص ۲۰۷ به بعد؛ لوبون، **تاریخ تمدن اسلام و عرب**، ص ۵۵۶؛ زیدان، **تاریخ تمدن اسلام**، ص ۵۰۳ ـ ۴۹۶؛ سجادی و عالمزاده، **تاریخ‌نگاری در اسلام**، ص ۱۰۹ به بعد.

۲. حاجی خلیفه، **کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون**، ج ۱، ص ۲۷۱.

تاریخی شناخته شده است.

ب) مکتب تاریخ‌نگاری عراق (بصره) که با تأثیرپذیری از موقعیت به‌دست آمده در نتیجه فتوحات و بیشتر با بهره‌گیری از ادبیات پیش از اسلام به‌ویژه انساب، ایام و اخبار، به ثبت حوادث پرداخته است.

ج) مکتب تاریخ‌نگاری شام که بیشتر به تأثیر پندارهای جاهلی امویان و در پی کسب مشروعیت سیاسی و دینی حکومت آنان پدید آمد.

د) مکتب تاریخ‌نگاری یمن که به نوعی در پاسخ به ادعاهای قومی و قبیله‌ای امویان به وجود آمده است.

هـ) مکتب تاریخ‌نگاری ایرانی که ضمن ترجمه آثار کهن فارسی به تدوین مجموعه‌هایی پرداختند که به نوعی احیاگر اندیشه شعوبی‌گری بوده است.

۳. هرچند منابع مطالعاتی تاریخ اسلام متنوع و بسیارند، در یک بررسی کلی می‌توان آنها را به موارد زیر تقسیم نمود:

الف) منابع شفاهی: منابعی است که روایات، احادیث و اشعار آن بیشتر منشأ شفاهی داشته و سینه به سینه نقل شده است. از ویژگی‌های بارز این بخش، اتّکا به حافظه و ثبت حوادث در اذهان و انتقال آن از طریق گفت‌وشنود است. بیشتر اطلاعات تاریخ اسلام از منابع شفاهی، شاهدان وقایع، راویان و ناقلان اخبار، اخذ شده و به نسل‌های دیگر انتقال یافته و در عصر کتابت، ثبت شده است.

ب) منابع مکتوب: این منابع شامل اسناد، مدارک، قراردادها، صلح‌نامه‌ها و کتاب‌های تاریخی است و بیشتر از منابع شفاهی گرفته شده است. ثبت، تدوین و تألیف اطلاعات تاریخی چه بسا از بروز جعل، تحریف، غفلت و اشتباه جلوگیری می‌کرد و «اسناد مدوّن» فرصت مطالعه و مقایسهٔ اخبار را برای محقق فراهم می‌آورد. هر چند آغاز نگارش و تدوین عام در قرن دوم هجری[۱] صورت گرفت، دست‌نوشته‌های پراکنده و اسناد مکتوب شخصی در قرن اول هجری پدید آمد و تا حدود زیادی دست‌مایه مورّخان دوره‌های بعد قرار گرفت.

---

۱. بی‌شک دورهٔ تدوین خاص و انفرادی از زمان پیامبر اکرم ﷺ وجود داشته است. برای مطالعه بیشتر ر.ک: سزگین، **تاریخ التراث العربی**، ج ۱، ص ۷ ـ ۶؛ دوری، **بحث فی نشأة علم التاریخ عند العرب**، ص ۵۷.

ج) منابع تصویری: شامل نقاشی، خط نقاشی[1] و نقشه‌های تاریخی است. این نقشه‌ها زینت‌بخش کتاب‌های جغرافیای تاریخی است.

د) منابع معماری: بنای مساجد و کاخ‌ها، معماری شهرها و باروها و جاده‌های برون‌شهری و درون‌شهری، هر یک منابعی است که در تکمیل اطلاعات و ناگفته‌های تاریخ، تأثیر داشته است.

۴. در بحث از دانش‌های کمکی برای مطالعه تاریخ اسلام می‌توان گفت، مورخ و محقق تاریخ اسلام علاوه بر استفاده از علم تفسیر قرآن، حدیث، فقه، اسماء الرجال، ادیان و کلام، از منابع شعری، ادبی و جغرافیا نیز استفادهٔ وافر می‌برد. از میان انواع دانش‌های یاری‌رسان تاریخ، می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

الف) زبان‌شناسی: گسترش سرزمین‌های جهان اسلام در غرب و شرق موجب شد تا مورّخ بناچار با چند زبان مهم آشنا باشد. وجود اصطلاحات مهم تاریخی، فهم و درک منابع شفاهی یا مکتوب از دوران گذشته و مواجههٔ پیاپی مورخ با اسناد کهن، بر ضرورت زبان‌شناسی در تحقیقات تاریخی می‌افزاید.

ب) سندشناسی: سند، یکی از مهم‌ترین ارکان تدوین تاریخ است. ازاین‌رو، مورّخ در تدوین و تنظیم اطلاعات تاریخی با چگونگی ترتیب و طبقه‌بندی اسناد تاریخی آشنا می‌شود. علاوه بر این، شناخت اصطلاحات خاص اسناد هر دورهٔ تاریخی، روش گردآوری اسناد و چگونگی بهره‌گیری از آنها، مورّخ را به «سندشناسی» وا می‌دارد.

ج) سکه‌شناسی: از راه‌های شناخت اوضاع اجتماعی، سیاسی و فرهنگی هر عصر، بررسی وضعیت اقتصادی آن دوره است. مورّخ و محقق تاریخ می‌تواند با استناد به سکه‌های هر دوره، ضمن دست یافتن به حقایق تاریخی، ممیزات اجتماعی ـ سیاسی هر عصر را مشخص کند. نوشته‌ها و نقوش سکه‌ها، وزن، حجم و بهای آنها اطلاعات گران‌بهایی در اختیار مورّخ می‌گذارد.

د) جغرافیا: زمان و مکان دو عنصر مهم تاریخ است. جغرافیا به مثابهٔ ظرف مکانی تاریخ، نقش مهمی در بروز حوادث تاریخی دارد که بدون آن توضیح، تحلیل و تفسیر وقایع ممکن نیست. ازاین‌رو مورّخ برای بررسی حوادث تاریخی و بیان دقیق نتایج آن، ناگزیر است با علم جغرافیا آشنا باشد.

---

۱. ترکیبی از خط و نقاشی است که زینت‌بخش قصرها و اماکن متبرک و مساجد است.

هـ) ادبیات: علم تاریخ از ادبیات، تفکیک‌ناپذیر است. زیرا ادبیات آیینهٔ تمام‌نمای تفکر، تخیّل و عواطف انسانی است. ازاین‌رو مورّخ باید با ابزار ادبی هر ملت چون شعر آشنا باشد، تا قصه‌های ادبی و آموزه‌های فرهنگی و اجتماعی ملت‌ها را درک کند.[۱]

افزون بر آنچه در بحث اهمیّت تاریخ اسلامی بیان شد، بخشی از علل و انگیزه‌های توجه کم‌نظیر مسلمانان به مسئلهٔ تاریخ و تاریخ‌نگاری این‌چنین است:

۱. قداست دانش و ارزش والای آن در اسلام.[۲]

۲. موضع تصدیقی قرآن در برابر انبیای پیشین و گزارش سرگذشت اصول و مبانی تعلیماتی آنان.[۳]

۳. ترغیب و تشویق‌های قرآن دربارهٔ سیر و مطالعه در زمین و کشف فلسفهٔ تاریخ و عبرت‌گیری از سرنوشت منکران، تکذیب‌کنندگان، باطل‌گرایان و... .[۴]

۴. لزوم بهره‌گیری از سیره و سنت معصومان، به‌عنوان اسوهٔ حسنه و الگوهای کامل دین، و گسترش فرهنگ جاویدان اسلام.[۵]

۵. اهتمام فرمانروایان به ماندگاری حکومت خویش و ارائهٔ تصویری مناسب از خود.

۶. ورود ملت‌های گوناگون جهان به آیین اسلام و داد و ستد فرهنگی با دیگر اقوام و ملل.[۶]

---

۱. جمعی از نویسندگان، **تاریخ اسلام**، ص ۲۹ ـ ۲۷.

۲. وَ ما أَرْسَلْنا قَبْلَکَ إِلّا رِجالاً نُوحي إِلَيْهِمْ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ. (انبیا (۲۱): ۷) و ر.ک: بقره (۲): ۱۲۹؛ نساء (۴): ۱۱۳؛ نحل (۱۶): ۴۳؛ زمر (۳۹): ۹؛ جمعه (۶۲): ۲؛ کلینی، **اصول کافی**، ج ۱، کتاب العلم.

۳. آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ مَلائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قالُوا سَمِعْنا وَ أَطَعْنا غُفْرانَکَ رَبَّنا وَ إِلَيْکَ الْمَصيرُ. (بقره (۲): ۲۸۵)

۴. أَ وَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا في أَنْفُسِهِمْ ما خَلَقَ اللّٰهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما إِلّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّى وَ إِنَّ كَثيراً مِنَ النّاسِ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ لَكافِرُونَ * أَ وَ لَمْ يَسيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ أَثارُوا الْأَرْضَ وَ عَمَرُوها أَكْثَرَ مِمّا عَمَرُوها وَ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَما كانَ اللّٰهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَ لٰكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ. (روم (۳۰): ۹ ـ ۸)

۵. لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللّٰهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كانَ يَرْجُوا اللّٰهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللّٰهَ كَثيراً. (احزاب(۳۳): ۲۱)؛ قَدْ كانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ في إِبْراهيمَ وَ الَّذينَ مَعَهُ... (ممتحنه (۶۰): ۴)

۶. ر.ک: دوری، **بحث فی نشأة علم التاریخ عند العرب**، ص ۱۷ و ۱۳۱ به بعد؛ جعفریان، **منابع تاریخ اسلام**، ص ۲۵ ـ ۱۷؛ آیینه‌وند، **علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی**، ج ۱، ص ۱۱۷ ـ ۱۱۵.

برای مطالعه بیشتر

برخی از مشهورترین مورخان مسلمان

بزرگ‌ترین و بیشترین نویسندگان تاریخ و مسائل آن، مسلمان بوده‌اند. میراث بزرگ تاریخی آنان، در ابعاد مختلف، بر درستی این سخن گواهی می‌دهد. بررسی این گنجینهٔ معنوی نشان‌دهندهٔ آن است که در جای‌جای سرزمین پهناور اسلامی از اندلس تا مصر، دمشق، عراق، تونس و... همواره گروهی به این امر اهتمام ورزیده‌اند.[۱]

جرجی زیدان می‌نویسد: «مسلمانان بیش از هر ملت دیگر ـ به استثنای ملل جدید ـ در تاریخ پیشرفت کرده، کتاب نوشتند.»[۲]

ناگفته پیداست که پرداختن به سرگذشت همه مورخان و بیان ویژگی‌های نگاشته‌های آنان از حوصلهٔ این نوشتار بیرون است. بنابراین، تنها به معرفی برخی از چهره‌های شاخص این فن و مهم‌ترین آثار ایشان بسنده می‌کنیم.

۱. محمد بن اسحاق

هرچند از سیره‌نویسان و مغازی‌نویسانی چون ابان بن عثمان بن عفان و عروة بن زبیر و محمد بن شهاب زهری (۱۲۴ ـ ۵۱)[۳] در رتبهٔ پیش از ابن‌اسحاق نام برده می‌شود، بزرگ‌ترین و اصلی‌ترین مورخ اسلام، که امروزه کتابش (سیرة الرسول) در دسترس قرار دارد، محمد بن اسحاق (۸۱ یا ۸۵ ـ ۱۵۰ یا ۱۵۱ ق.) است. ابن‌اسحاق در مدینه پرورش یافت. هرچند مهاجرتش به عراق سبب انتقال دانش سیره از زادگاهش به عراق شد، عمدهٔ نقل‌های وی مدنی است. کتاب او سه بخش دارد: آغاز خلقت تا پیدایش نسل عرب و فرزندان اسماعیل تا بعثت رسول‌اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله؛ از بعثت تا تشکیل دولت مدینه و مغازی و غزوات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله؛ سقیفهٔ بنی‌ساعده و ... .

البته بیشتر مطالب ابن‌اسحاق از طریق ابن‌هشام و کتاب مشهور چهار جلدی وی (سیرهٔ ابن‌هشام) که تهذیب کتاب ابن‌اسحاق است، در دسترس قرار دارد.

ابن هشام در تنقیح کتاب ابن‌اسحاق، به خاطر برخی تعصّب‌ها، در بخش‌هایی از آن تصرّف کرده، به حذف یا افزایش مطالبی دست یازیده است.[۴]

---

۱. مطهری، **خدمات متقابل اسلام و ایران**، ج ۲، ص ۵۱۵ ـ ۵۱۴.

۲. زیدان، **تاریخ تمدن اسلام**، ص ۵۰۳.

۳. ر.ک: جعفریان، **منابع تاریخ اسلام**، ص ۵۵ ـ ۵۱.

۴. صدر، **تأسیس الشیعة**، ص ۲۳۳ به بعد؛ عثمان، **المدخل الی التاریخ الاسلامی**، ص ۲۲۰ ـ ۱۹۳.

۲. ابومِخْنَف

لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف (۱۵۷ ـ ۹۰ ق.) از مورخان بنام قرن دوم هجری و رهبر مکتب مورخان عراق است. او با آنکه شیعه بود بدون تعصب، چهرهٔ واقعی بنی‌امیه را نشان داد؛ به‌طوری که اهل‌سنت نیز روایات او را نقل کرده‌اند و شاید به‌همین دلیل ابن‌ابی‌الحدید تشیع او را انکار کرده است.[۱]

از طریق طبری، که بیش از ۵۸۶ روایت از ابومخنف نقل کرده، می‌توان به خوبی با «روایت‌های ابومخنف» آشنا شد. مقتل الحسین علیه‌السلام[۲] از ارزشمندترین کارهای او شمرده می‌شود.

۳. بلاذُری

احمد بن یحیی بلاذری (۲۷۹ ـ ۱۷۰ تا ۱۸۰ ق.) از دانشوران نیمهٔ دوم قرن سوم هجری و از نسب‌شناسان معروف است که تدوین تاریخ اسلامی را با تحول روبه‌رو ساخت. از بلاذری دو کتاب ارزشمند فتوح‌البلدان و انساب‌الاشراف بر جای مانده است.[۳]

۴. یعقوبی

احمد بن ابی‌یعقوب اسحاق بن جعفر بن وهب بن واضح (وفات ۲۸۴ ق.) کاتب و به «اخباری» شهرت دارد. تاریخ الیعقوبی مهم‌ترین کتاب وی در تاریخ است که می‌توان آن را یک دوره تاریخ عمومی دانست. این کتاب شکل تاریخ‌نگاری و انحصار آن در تاریخ اسلام و سیره‌نویسی را دگرگون ساخت و رویدادهای آغاز خلقت تا قرن سوم هجری را در قلمرو تاریخ جای داد. تاریخ یعقوبی، مضبوط‌ترین و دقیق‌ترین دائرةالمعارف‌گونهٔ فرهنگ اسلامی تا عصر نویسنده است.[۴]

۵. طبری

ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید طبری (۳۱۰ ـ ۲۲۴ یا ۲۲۵ ق.) از مورخان نامی دوران اسلامی است. کار عمدهٔ او در فقه بود؛ اما دو اثر او جامع البیان در تفسیر و تاریخ الرسل و الامم و الملوک در تاریخ، شهرت بسزایی برایش به ارمغان آورد. کتاب تاریخ او، تاریخ

---

۱. ابن ابی الحدید، **شرح نهج‌البلاغه**، ج ۱، ص ۱۴۷.

۲. جعفریان، **منابع تاریخ اسلام**، ص ۱۱۲.

۳. عثمان، **المدخل الی التاریخ الاسلامی**، ص ۲۶۶ ـ ۲۵۵.

۴. یعقوبی، **تاریخ الیعقوبی**، ج ۲، ص ۶ ـ ۵ و ۱۵۸ ـ ۱۲۷؛ جعفریان، **منابع تاریخ اسلام**، ص ۱۵۹ ـ ۱۵۴؛ سجادی و عالم‌زاده، **تاریخ‌نگاری در اسلام**، ص ۱۱۸ ـ ۱۱۷.

عمومی است و حوادث آغاز خلقت تا زمان خود وی به تفصیل در آن نوشته شده است. بیشتر پژوهش‌گران نگاشتن افسانه‌ها، خرافات و اسرائیلیات را عیب بزرگ این اثر می‌شمارند و نقل اخبار بدون اشاره به درستی و نادرستی آن را در شأن دانشمندی چون طبری نمی‌دانند.[۱]

۶. مسعودی

علی بن حسین مسعودی (۳۴۶ ـ ۲۸۷ ق.) از نوادگان صحابی بزرگ عبدالله بن مسعود است. مسعودی کتاب‌های متعددی نگاشته و نام شماری از آنها را در مهم‌ترین اثر تاریخی خود (مروج الذهب) آورده است. نگاه مسعودی در این کتاب تنها تاریخی نیست، بلکه از هر جهت به گذشته می‌نگرد و مجموعه‌ای از اطلاعات تاریخی، جغرافیایی، تقویم‌ها، ادیان و... را در اختیار خوانندگان می‌نهد. کتاب او با داستان آفرینش آغاز می‌شود و با مسائل تاریخی امت‌های گوناگون ادامه می‌یابد.[۲] سفرهای طولانی به خارج از مرزهای اسلامی برای گردآوری اخبار سایر ملل[۳] از مهم‌ترین اقدامهای او در تدوین تاریخ است.

۷. ابن‌خلدون

عبدالرحمن بن خلدون (۸۰۸ ـ ۷۳۲ ق.)[۴] که از اندیشمندان بلندپایهٔ جهان‌اسلام و پایه‌گذار «فلسفهٔ تاریخ» شناخته شده است پس از روی‌آوردن به کارهای علمی و مطالعهٔ تاریخ‌های گذشته، نظریهٔ دو لایه بودن تاریخ را ارائه کرد. لایهٔ بالایی همان حوادث و رخدادهای تاریخی است و لایهٔ زیرین ـ که به نظر وی تا آن زمان مورخان پیشین به آن توجه نکرده بودند ـ علل و عوامل پشت پردهٔ رخدادهای تاریخی است.

مشهورترین اثر او مقدمهٔ کتاب العبر و دیوان المبتدأ و الخبر فی تاریخ‌العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من ذوی‌السلطان‌الاکبر است.

۸. سخاوی

محمد بن عبدالرحمن سخاوی (۹۰۲ ـ ۸۳۱ ق.) در حدیث و تاریخ سرامد بود. او با نگارش کتاب الاعلان بالتوبیخ لمن ذمّ اهل التاریخ، از تاریخ به‌عنوان منبع و موضوعی کمک آموزشی برای مطالعات دینی دفاع کرد.[۵]

---

۱. طبری، **تاریخ الطبری**، ج ۱، ص ۷.

۲. مسعودی، **مروج الذهب و معادن الجوهر**، ج ۱، ص ۹۰؛ جعفریان، **منابع تاریخ اسلام**، ص ۱۸۰ ـ ۱۷۴.

۳. عثمان، **المدخل الی التاریخ الاسلامی**، ص ۲۹۹ ـ ۲۹۵.

۴. ر.ک: همان، ص ۳۳۱ ـ ۳۲۲؛ حکیمی، **دانش مسلمین**، ص ۲۸۱ ـ ۲۷۹.

۵. برای اطلاع بیشتر از شعبه‌ها و شاخه‌های علم تاریخ در اسلام، ر.ک: روزنتال، **تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام**، ص ۷۳ به بعد؛ آیینه‌وند، **علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی**، ج ۱، ص ۶۰۷ ـ ۲۳۷.

مورخان معاصر

امروزه اندیشمندان وارسته بسیاری در عرصهٔ تاریخ‌نگاری اسلامی فعالیت می‌کنند. بی‌تردید، بررسی زندگی علمی، شیوهٔ تاریخ‌نگاری و معرفی آثار همهٔ آنان رساله‌ای ویژه می‌جوید. با آنکه آشنایی نسل حاضر با فرهیختگان معاصر این فن بسیار اهمیت دارد، ناگزیر تنها به معرفی چند تن از آنان می‌پردازیم:

۱. سید جعفر مرتضی عاملی

الصحیح من سیرة النبی الاعظم صلی الله علیه و آله، الحیاة السیاسیة للامام الرضا علیه السلام، الحیاة السیاسیة للامام الجواد علیه السلام، و الحیاة السیاسیة للامام الحسن علیه السلام، بخشی از کتاب‌های او شمرده می‌شود که به بررسی تاریخ سیاسی ائمهٔ اطهار علیهم السلام و تبیین زندگی و سیرهٔ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌پردازد.

۲. سید مرتضی عسکری

این دانشمند کتاب‌هایی چون معالم المدرستین، مائة و خمسون صحابی مختلق، عبدالله بن سبأ و اساطیر اخری و احادیث عایشه نگاشته و در مسیر روشن‌ساختن زوایای تاریک تاریخ اسلام، گام‌های بلندی برداشته است.

۳. سید جعفر شهیدی

کتاب‌های تاریخ تحلیلی اسلام، قیام حسین علیه السلام، زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام و زندگانی علی بن الحسین علیه السلام شماری از آثار اوست. تحلیل تاریخ اسلام بر اساس شکاف میان قبایل، و بررسی و تحلیل زندگانی خاندان رسالت را می‌توان از ویژگی‌های آثار وی دانست.

۴. محمدابراهیم آیتی

او با نگارش کتاب‌های تاریخ پیامبر اسلام، شهداء الاسلام فی عصرالرسالة، اندلس یا تاریخ حکومت مسلمین بر اروپا و ترجمه کتاب‌هایی از عربی و انگلیسی به فارسی و... خدمتی ارزنده به دانش‌پژوهان فارسی زبان ارائه کرده است.

❊ ❊ ❊

کتاب‌های انقلاب تکاملی اسلام، پیامبری و انقلاب، پیامبری و حکومت و پیامبری و جهاد از جلال‌الدین فارسی است که در این کتب زوایای مهمی از تاریخ اسلام را بیان کرده است. دکتر جواد علی با آثاری چون المفصل فی التاریخ العرب قبل الاسلام و تاریخ العرب فی الاسلام؛ دکتر صادق آیینه‌وند با نگارش کتاب‌های علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی، تاریخ سیاسی اسلام، اطلس جغرافیای تاریخ اسلام؛ دکتر شاکر مصطفی با التاریخ العربی و المورخون، رسول جعفریان با کتاب‌های تاریخ سیاسی اسلام (سیره رسول خدا و تاریخ

خلفا) و حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، دکتر عائشه عبدالرحمن بنت‌الشاطی با آثاری چون مع‌المصطفی ﷺ، بنات النبی ﷺ و نساء النبی ﷺ و دکتر سمیره مختاراللیثی با کتاب جهاد الشیعة فی العصر العباسی شماری دیگر از پژوهشگران این گستره‌اند.

آسیب‌شناسی تاریخ اسلام و منابع آن

به‌منظور رویکرد واقع‌بینانه به تاریخ اسلام و گزارش‌های موجود، آسیب‌شناسی و بررسی آفاتی که تاریخ اسلام تا کنون با آن روبه‌رو بوده است، بسیار اهمیت دارد و ابهام و تردید گزارش‌های پیچیده را که از اعتبار تاریخ اسلام به شدت کاسته است برطرف می‌کند.

برخی از این آفات به تاریخ اسلام اختصاص ندارد، ولی در تاریخ اسلام نمود بیشتری یافته است. در این میان، علل تحریف تاریخ اسلام اهمیتی فزون‌تر دارد.

مهم‌ترین اسباب تحریف تاریخ اسلام عبارت است از:

۱. **فاصلهٔ زمانی و مکانی میان مورخ و پدیده‌ها:** با توجه به شیوهٔ نقل برخی از مورخان ـ که هدفشان ثبت گزارش‌ها بود و به درستی و نادرستی آن اهمیت نمی‌دادند ـ احتمال تحقق این نوع تحریف بیشتر است.

۲. **اختلاف امت و پیدایش فرقه‌ها:** اختلاف امت اسلام و گرایش‌های فرقه‌ای و در نتیجه انگیزه‌های غیرحق‌طلبانهٔ برخی مورخان، آفت دیگری است که همواره چهرهٔ تاریخ اسلام را مخدوش کرده است. تحریف واقعیات معاصرِ هر مورخ به نفع حزب و گروه خود و تفسیر و تطبیق رویدادهای گذشته به سود جریان حاکم، آفتی است که کمتر تاریخ را رها کرده است.

۳. **تعصب:** عقاید مذهبی و گرایش‌های نژادپرستانه مورّخ چنان در نوشتن تاریخ تأثیر دارد که یافتن گزارش تاریخی تهی از تعصب دشوار است. هر چند مورخانی نیز یافت می‌شوند که به سبب رعایت نکردن افکار عمومی جامعه توان خود را از دست داده‌اند.[1] مطرف بن مغیره می‌گوید: من و پدرم ـ که با معاویه ارتباط نزدیک داشت ـ در شام بودیم. شبی پدرم اندوهگین از نزد معاویه بازگشت. سبب را پرسیدم، گفت: این شخص (معاویه) بسیار بی‌دین و یکی از

---

۱. ر.ک: حیدر، **الامام الصادق و المذاهب الاربعة**، ج ۱، ص ۲۶۱ و ج ۲، ص ۲۹ و ۳۹؛ ابن‌کثیر، **تاریخ ابن‌کثیر**، ج ۱، ص ۲۱.

پلیدترین مردم روزگار است. پرسیدم: چرا؟ پاسخ داد: به او پیشنهاد کردم اکنون که به مرادت رسیدی و خلافت را به‌دست آوردی، بهتر است در آخر عمر عدالت پیشه سازی و با بنی‌هاشم این‌قدر بد رفتاری نکنی. چون بستگان تو هستند و قدرت خیزش علیه خلیفه ندارند. گفت: هرگز، هرگز! ابوبکر خلافت کرد و عدالت ورزید و مُرد و نامش نیز از میان رفت. عمر و عثمان هم سرنوشتی چون ابوبکر داشتند؛ ولی نام این هاشمی (رسول خدا) هر روز پنج بار در جهان اسلام طنین می‌افکند. [در اذان اشهد ان محمد رسول‌الله می‌گویند.] بنابراین، جز [تلاش در جهت] به خاک سپردن نام محمد چه می‌توان کرد. فایّ عمل یبقی مع هذا، لا أمّ لک لا والله الّا دفناً دفناً.[1]

۴. فشار فرمانروایان: پیوسته خوددوستی در انسان‌ها مشکل‌ساز بوده است و در فرمانروایان آفتی بزرگ است و پیامدهایی ناگوار دارد. فشار حاکمان اموی و عباسی در برخی زمان‌ها، چنان بود که هر کس حدیثی دربارهٔ فضیلت علی علیه‌السلام و فرزندانش نقل می‌کرد، با شدیدترین شکنجه‌ها روبه‌رو می‌شد. محکومیت حاکم نیشابوری، کشتن دلخراش ابن‌سِکّیت (معلّم فرزندان متوکّل) و تعقیب و محکومیت برخی مورخان به جرم گزارش یکی از فضایل اهل‌بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مثال‌هایی روشن از فشار فرمانروایان به‌شمار می‌آید.[2]

۵. **استفادهٔ ناروای برخی دانشمندان اهل کتاب از کم اطلاعی خلفا و اطرافیان آنها:** این گروه از عالمان می‌کوشیدند با نقل افسانه‌ها و مطالب بی‌اساس (اسرائیلیات) آیین اسلام را بی‌اعتبار سازند. دشمنی و کینه‌توزی افرادی چون کعب‌الاحبار، ابوهریره، وهب بن مُنبّه و سیف بن عمر، نسبت دادن حوادث دروغین و خلاف عقل و منطق به اسلام، آفتی بود که چهرهٔ اسلام را تا کنون غبار آلود و مشوش کرده است. از ابن ابی‌العوجا مانوی‌مذهب چنان نقل شده است که گفت: من و حمّاد بن زید چهار هزار حدیث ـ که حلال را حرام و حرام را حلال می‌ساخت ـ وارد دین کردیم.[3]

---

۱. مسعودی، **مروج‌الذهب و معادن‌الجوهر**، ج ۳، ص ۴۵۴؛ ابن‌ابی‌الحدید، **شرح نهج‌البلاغه**، ج ۵، ص ۱۳۰.

۲. ر.ک: تهرانی، **الذریعة الی تصانیف الشیعه**، ج ۱، ص ۱۴۴ و ۳۱۴؛ حیدر، **الامام الصادق و المذاهب الاربعة**، ج ۲، ص ۲۹ و ۳۹.

۳. حسنی، **تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام**، ص ۴۴ ـ ۴۳.

۶. **منع تدوین حدیث توسط خلفا**: منع نگارش و جمع‌آوری حدیث از زمان خلیفه اوّل آغاز شد و بخش‌نامهٔ خلیفهٔ دوم در لزوم سوزاندن یا نابود ساختن احادیث چنان شدید بود که حتی بعد از مرگ وی کسی جرئت نداشت حدیثی از پیامبرﷺ نقل کند. این منع در زمان خلافت امام علیؑ برداشته شد، ولی پس از شهادت وی تا زمان عمر بن عبدالعزیز ادامه یافت.[۱]

اصول و قواعد عام تاریخ‌نگاری با تکیه بر ارزش‌های اسلامی

برخی مورخان، برخورداری از دانش‌های گوناگون، به‌ویژه آگاهی از متون دینی و منابع اولیه اسلام (قرآن و سنت صحیح) در اختیار داشتن منابع متعدد، خوش‌گمانی و «پافشاری بر درستی اسناد و چگونگی روایات» را از ویژگی‌های ضروری مورخ می‌دانند و سنجش اخبار و حکایات نقل شده با اصول و معیار حکمت، مقایسهٔ آنها با نظایر هر یک و «در نظر گرفتن طبایع کاینات» را از قواعد تاریخ‌نگاری به‌شمار می‌آورند.[۲]

بر این اساس، برخی معیارها و ضوابط تاریخ‌نگاری که سبب توجه و اعتماد بیشتر به اسناد و داده‌های تاریخی می‌شود، عبارت است از:

۱. توجه به همهٔ علل و عوامل پیشرفت یا انحطاط یک سلسله یا ملت، و اعتماد بر اسناد و مدارک معتبر از زمان شکل‌گیری و پیدایش آن سلسله.

۲. پرهیز از اظهار نظر دربارهٔ موضوعی قبل از بررسی و تحقیق کامل.

۳. رعایت عینیت و واقعیت در تحقیق، حفظ امانت و درستی، ترک تعصب در حقایق علمی و ثبت و نقل وقایع، آن‌گونه که هست.

۴. در نظر گرفتن امکانات زمان وقوع حادثه و توجه به آداب، رسوم و سنن جامعهٔ مورد نظر.

۵. پرهیز از اعتماد همه‌جانبه و بدون بررسی و تحقیق به نظر نویسندگان گذشته، به‌ویژه در موضوعاتی که به‌طور مستقیم با منافع افراد مرتبط است.

۶. اهتمام فوق‌العاده به نقش مردم، زیرا تاریخ شناسنامهٔ ملت‌هاست نه پادشاهان و درباریان.

---

۱. ر.ک: غزالی، **احیاء علوم الدین**، ج ۱، ص ۷۹؛ طبری، **تاریخ الطبری**، ج ۵، ص ۱۹؛ امینی، **الغدیر فی الکتاب و السنة و الأدب**، ج ۶، ص ۲۹۷ ـ ۲۹۴.

۲. ر.ک: ابن‌خلدون، **مقدمه ابن‌خلدون**، ص ۸ ـ ۵ و ۱۳.

۷. جستجوی روح حوادث تاریخی، نفوذ به عمق و سیرت تاریخ، یافتن روابط و پیوستگی اسناد و مدارک و پرهیز از انتقام‌جویی و تصفیه‌حساب‌های شخصی و گروهی.

۸. ارائه نظریه، قانون و قاعدهٔ سازنده به‌منظور ارزیابی هرچه بهتر زمان حال و پیش‌بینی و برنامه‌ریزی بهتر آینده.[۱]

پژوهش در تاریخ اسلام آنگاه علمی و گویای حقیقت است که شاخص‌هایی چون امکان عقلی، استناد معتبر، هماهنگی محتوا و سازگاری با وقایع قطعی تاریخ و قراین خارجی را دارا باشد و مخالف قرآن و روایات معتبر و صحیح نباشد.

معنا و پیشینهٔ شرق‌شناسی

پژوهش‌های دانشمندان غربی دربارهٔ ملل، تمدن، مذاهب، ادبیات، زبان و تاریخ مشرق‌زمین را شرق‌شناسی می‌گویند.[۲] البته نباید غربیان را پیشگامان این عرصه دانست. قرن‌ها پیش از پدیدآمدن تمدن جدید غربی، دانشمندانی چون هرودوت، یعقوبی، مسعودی، ابوریحان بیرونی، ابن‌بطوطه و فردوسی به مطالعه و بررسی فرهنگ جوامع دیگر پرداخته‌اند. این دانشمندان بر آن بودند فرهنگ سرزمین‌های دیگر را به هم‌وطنان خود بشناسانند و از این رهگذر در گسترش دانش و فرهنگ گام بردارند.

گروهی سال ۱۳۱۲ م. را سال تولد شرق‌شناسی در غرب می‌دانند و مبتکر آن را ریمون لول به‌شمار می‌آورند. «لول» بر این باور بود که برای مطالعهٔ بهتر فرهنگ و معتقدات عرب‌ها و مسلمانان نخست باید زبان آنان را آموخت و آنگاه به‌راحتی میان آنها نفوذ کرد.[۳] جمعی پطروس آلفونسی یهودی مسیحی شده را پایه‌گذار این رشته می‌دانند و آغاز آن را زمان

---

۱. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: امام خمینی، **صحیفه نور**، نامه به سیدحمید روحانی؛ عاملی، **الصحیح من سیرة النّبی الاعظم**، ج ۱، ص ۲۷۹ ـ ۲۵۵؛ آیینه‌وند، **علم‌تاریخ در گستره تمدن اسلامی**، ج ۱، ص ۶۳۷ ـ ۶۱۱؛ تاجبخش، **تاریخ و تاریخ‌نگاری**، ص ۱۸۴ ـ ۳۹؛ حمیدی، **تاریخ‌نگاران**، ص ۶۳ ـ ۴۵؛ هگل، **عقل در تاریخ**، ص ۳۳ ـ ۳.

۲. دهخدا، **لغت‌نامه دهخدا**، ج ۶، ص ۹۴۷۳، نمایه خاورشناسی و ج ۹، ص ۱۲۵۴۸، نمایه شرق‌شناسی.

۳. سعید، **شرق‌شناسی**، ص ۹۵.

فرمانروایی مسلمانان بر اندلس ذکر می‌کنند.[۱]

در اواخر سدهٔ نوزدهم، مسئلهٔ تربیتِ آموزش‌یافتگانی که در مسائل شرق تخصص داشته باشند، ضروری تشخیص داده شد و کرسی درس تربیت اسلام‌شناس، ایران‌شناس و... در دانشگاه‌های اروپا رسمیت یافت.

رشد نهضت‌های اسلامی در جهان اسلام، به‌ویژه مصر، تحولات پاکستان، رویدادهای افغانستان و به‌ویژه پیروزی امیدبخش انقلاب اسلامی ایران، چشم‌اندازی نوین در برابر اروپا و امریکا گشود و سبب رویکرد جدی و روزافزون آنها به پژوهش‌های اسلامی شد.[۲]

خاستگاه خاورشناسی

اینکه بخشی از این پژوهش‌ها بر پایهٔ شناخت شرق، به مثابهٔ فرهنگ و جامعه‌ای دیگر و با هدف روشنگری و شناخت معارف تاریخی بشر انجام گرفته، امری انکارناپذیر است. یگانه‌دانستن نیای ساکنان زمین، نیاز انسان‌ها به شناخت متقابل و فطری بودن کنجکاوی در انسان منشأ این تلقی به‌شمار می‌رود. ولی سیاست‌های جهان‌گشایانه، تعصّبات دینی، نژادی و قومی، ماهیّت تبشیری و اهداف تبلیغی بر تاروپود بسیاری از این تلاش‌ها و تحقیقات خاورشناسانه سایه افکنده و غبار بدبینی بر بسیاری از این فعالیت‌ها نشانده است؛ تا آنجا که بسیاری، خاورشناسی را بخشی از شگردهای سیاسی قدرت‌های غربی شمرده، ادعای دانش و بی‌طرفی را ناپذیرفتنی دانسته‌اند.

سیاست‌های استعماری غربیان سبب شده است تا شرقیان، شرق‌شناسی را ابزاری برای پایمال کردن میراث فرهنگی، ارزشی و دینی خود به‌شمار آورند.[۳]
گره‌خوردن آشکار و پنهان شرق‌شناسی علمی با اهداف سیاسی تا آنجا پیش رفته است که حتی برخی شرق‌شناسان در شمار منتقدان جدی آن قرار گرفته‌اند.

---

۱. عبداللهی خوروش، **فرهنگ اسلام‌شناسان خارجی**، ج ۱، ص ۶۴ و ر.ک: دسوقی، **الفکر الاستشراقی؛ تاریخه و تقویمه**.

۲. ر.ک: بدوی، **فرهنگ کامل خاورشناسان**.

۳. امام خمینی، **صحیفه نور**، ج ۱، ص ۱۵۲.

یکی از پژوهشگران می‌نویسد:

> اگر مستشرقی گفت: ماست سفید است، همیشه جای این احتمال را در ذهن خود نگاه دارید که یا ماست اصلاً سفید نیست، یا اثبات سفیدی ماست مقدمه‌ای است برای نفی سیاهی از ذغال.[۱]

«آن ماری شیمل»، ضمن اشاره به انگیزه‌های استعماری پژوهشگران انگلیسی و فرانسوی، معتقد است که نگرش‌های شرق‌شناسان در طول دهه‌های اخیر پیوسته مورد انتقاد قرار گرفته است.[۲]

یکی از خاورشناسانی که تحقیقات بسیاری دربارهٔ تاریخ اسلام انجام داده و سخت مورد نقد و اعتراض حتی غیرمسلمان‌ها قرار گرفته «هنری لامنس» است. دانشمند منصف مسیحی، جورج جورداق، در نقد عالمانه‌ای از غرض‌ورزی این کشیش بلژیکی اظهار تأسّف کرده و این‌گونه آثار را خلاف روحیه و روش علمی می‌داند.[۳]

«تاریخ اسلام دانشگاه کمبریج» یکی از آثار جدید شرق‌شناسان درباره تاریخ اسلام است که به‌عنوان دریافتی نوین و به هدف گسترش فهم و ادراک اسلام ارائه شده است. ادوارد سعید (پژوهشگر مشهور مسیحی فلسطینی مقیم امریکا) درباره این اثر می‌نویسد:

> نه‌تنها کتاب تاریخ اسلام دانشگاه کمبریج، اسلام را به‌عنوان یک دین، بسیار بد می‌فهمد و عرضه می‌کند، بلکه هیچ ایده واحدی هم به‌منزله یک تاریخ از خود ندارد... . در صدها صفحه‌ای که جلد اول این تاریخ را به خود اختصاص داده است، معنا و مفهومی که از اسلام مستفاد می‌شود عبارت از یک سلسله جنگ‌های بی‌پایان، سلطنت‌ها، مرگ‌ومیرها، ظهور و خوشی‌ها، آمدن و رفتن‌هاست که بخش عمده آن با یکنواختی هولناکی نوشته شده است.[۴]

---

۱. نیکلسون، **تصوف اسلامی در رابطه انسان و خدا**، ص ۲۰.

۲. شیمل، **درآمدی بر اسلام**، ص ۱۸.

۳. ر.ک: جورداق، **الامام علی** ﷺ **صوت العدالة الانسانية**، ج ۵، ص ۲۴۷ ـ ۲۳۸.

۴. ادوارد سعید، **شرق‌شناسی**، ص ۵۳۹ ـ ۵۳۸.

بدین ترتیب درباره گره‌خوردن شرق‌شناسی با انگیزه‌های استعماری، به امور زیر می‌توان اشاره کرد:

تأویل نصوص اسلامی براساس پیش‌داوری‌ها و صدور احکام خودسرانه در مورد آنها، تحریف عمدی نصوص اسلامی در موارد بسیار و برداشت نادرست در موارد تحریف نشدنی، ایجاد احساس حقارت در مردم شرق و کوشش در راه شیفتگی مسلمانان به تمدن مصرفی غرب،[۱] معرفی اسلام به‌عنوان فراوردهٔ ادیان پیشین،[۲] تلاش در نفی مبانی کلامی و فقهی تشیع و اثبات تأثیرپذیری آن از آیین زرتشت و منشأ ایرانی دادن به مذهب شیعه،[۳] ارائهٔ چهره‌ای دیکتاتور و جنگجو از پیامبر اسلامﷺ، تقویت عواطف ملی‌گرایانه و جدایی‌طلبانه در میان مسلمانان، زشت نمایاندن حجاب، تحقیر زن مسلمان و جایگاه او در ارزش‌های اسلامی، تحریف نظر اسلام دربارهٔ شخصیت انسان، اندیشه، آزادی، اختیار انسان و صدها مسئلهٔ دیگر.[۴]

بی‌تردید برخی خاورشناسان پژوهش‌های دقیق خود را با خبرگی به فرجام رسانده‌اند؛ به‌گونه‌ای که حتی آثار مغرضانه نیز اگر به‌درستی مورد بهره‌برداری، ارزیابی و نقد قرار گیرد، نتیجهٔ مطلوب پدید می‌آورد.

البته امروزه از تحول اصطلاح شرق‌شناسی از یک سو و برآمدن شرق‌شناسان نوین از سوی دیگر، سخن به‌میان آمده است، به‌طوری که نه‌تنها شرق‌شناسان بهره‌مند از نفقه کلیسا ـ به‌عنوان مهم‌ترین نهاد حامی این نوع مطالعات ـ بلکه شرق‌شناسانی که خود در شمار آباء و ابناء کلیسا قرار دارند نیز، خدمت به دستگاه‌های استعماری، تحقیق براساس رویکردهای جدلی و تعصّبات کورکورانه، رهیافت‌های سیاسی و نگرش‌های ایدئولوژیک همکاران خود را

---

۱. حکیمی، **حماسه غدیر**، ص ۲۳۹ ـ ۲۳۸.

۲. ر.ک: هیوم، **ادیان زنده جهان**، ص ۲۴۱ ـ ۲۴۰، ۲۶۵ و ۲۹۵.

۳. همان، ص ۳۲۵.

۴. ر.ک: حسینی‌طباطبایی، **نقد آثار خاورشناسان**؛ جواد علی، **تاریخ العرب فی‌الاسلام**؛ امینی، **الغدیر فی الکتاب و السنة و الأدب**، ج ۳، ص ۲۶ ـ ۱۰ و ۳۲۳ ـ ۳۲۰؛ عثمان، **المدخل الی التاریخ الاسلامی**، ص ۲۸۳ به بعد.

نادرست و خیانت به علم و جامعه انسانی می‌دانند. اینان برخلاف شرق‌شناسان منفی‌نگر ـ دیروز ـ از انصاف در مواجهه با افکار، اندیشه‌ها، باورها و آداب و سنن غیر هم‌کیشان سخن رانده و لزوم «دیدن» نقاط قوت دیگر ادیان و مذاهب را ضروری دانسته‌اند.

شرق‌شناسانِ نوین مدعی‌اند که مایل‌اند با هدف ارائه تصویر عینی و واقعی از اسلام، تاریخ، فرهنگ و تمدن آن به مطالعه و تحقیق درباره اسلام، پیامبر خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله و مسلمانان و فرقه‌های گوناگون آن بپردازند. کتاب‌هایی که امروزه به‌وسیله برخی کشیش‌ها و راهبه‌های مسیحی نوشته می‌شود و یا تجدیدنظرهایی که در کتاب‌های مرجع انجام می‌شود، تا حدودی گویای این تغییر و تحوّل است. تجدیدنظر پی‌درپی در دایرةالمعارف اسلام ـ لیدن ـ و اقدام به ارائه ویرایش سوم از آن، هرچند هنوز از نقایص و کاستی‌هایی رنج می‌برد، ولی تا حدودی گویای تغییر رویّه شرق‌شناسی و نشان‌گر آن است که شرق‌شناسی از انکار، طعن و ردّ به پژوهش تفهّمی روی آورده و با خودانتقادی درپی پرهیز آگاهانه از خطاهای پیشین است.[۱]

---

۱. ر.ک: مجله **پژوهش‌نامه تاریخ اسلام**، سال اول، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۰؛ احمدوند، «تحول اصطلاح شرق‌شناسی و عدم توجه به آن»، مجله **قرآن و مستشرقان**، شماره ۱، ص ۱۸ ـ ۶، ۱۳۸۵؛ زمانی، «مفهوم‌شناسی، تاریخچه و دوره‌های استشراق»، مجله **شیعه‌شناسی**، سال ششم، شماره ۲۳، ۱۳۸۷؛ مؤدب و موسوی مقدم، **نقد دایرةالمعارف قرآن لیدن براساس آراء و مبانی شیعه**؛ جان احمدی، **تصویر حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و حضرت زهرا علیها السلام در دایرةالمعارف اسلام**، (ترجمه و نقد)، (زیر نظر محمد نقی‌زاده داوری)، مؤسسه شیعه‌شناسی، ۱۳۸۸؛ جمعی از نویسندگان (زیرنظر محمد نقی‌زاده داوری)، **تصویر امامان شیعه در دائرةالمعارف اسلام**، ترجمه و نقد، مؤسسه شیعه‌شناسی، ۱۳۸۵؛ احیاحسینی، **شیعه‌پژوهی و شیعه‌پژوهان انگلیسی‌زبان**، زیر نظر محسن الویری و عباس احمدوند، مؤسسه شیعه‌شناسی، ۱۳۸۷.

پرسش‌ها

۱. کدام‌یک از تعاریف تاریخ را ترجیح می‌دهید. چرا؟

۲. آیا تاریخ از اعتبار علمی برخوردار است. چرا؟

۳. محورهای اصلی فلسفهٔ تاریخ از منظر قرآن چیست؟

۴. آیا حکم‌فرمایی سنت‌های الهی به‌معنای جبر تاریخ است. چرا؟

۵. آفات تاریخ‌نگاری اسلامی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

۶. آیا برای شرقیان رویکرد به غرب لازم است. چرا؟

۷. آثار مستشرقان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا می‌توان از تحوّل در رویکردها و اهداف شرق‌شناسی سخن گفت. چرا؟

۸. ضرورت تدریس تاریخ اسلام چیست؟

فعالیت‌های علمی

۱. هر یک از کتاب‌های زیر را در مقاله‌ای خلاصه یا معرفی کنید.

الف) قیام و انقلاب مهدی از دیدگاه فلسفهٔ تاریخ، **شهید مرتضی مطهری.**

ب) جامعه و تاریخ، **شهید مرتضی مطهری.**

ج) جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، **محمدتقی مصباح یزدی.**

د) سنت‌های اجتماعی و فلسفه تاریخ در مکتب قرآن، **شهید سید محمدباقر صدر.**

ه) علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی، **صادق آئینه‌وند.**

۲. در مقاله‌ای بحث «اصول و قواعد عام تاریخ‌نگاری با تکیه بر ارزش‌های اسلامی» از همین کتاب را نقد کنید.

۳. در مقاله‌ای نظریه حق و باطل در حرکت تاریخ را تحقیق کنید.

۴. در کنفرانسی اعتبار داده‌های تاریخی را ارزیابی کنید.

۵. در نشست‌های گروهی با دوستانتان مقاله‌های ذیل را مورد ارزیابی قرار دهید:

۱. «مفهوم‌شناسی، تاریخچه و دوره‌های استشراق»، تألیف محمدحسن زمانی، مجله قرآن و مستشرقان، شماره ۱، ۱۳۸۵؛ ۲. «درآمدی بر شرق‌شناسی و مستشرقان»، قاسم رزاقی موسوی، مجله نامه تاریخ‌پژوهان، سال پنجم، شماره هفدهم، ۱۳۸۸؛ ۳. «شرق‌شناسی و جهانی‌سازی

معاصر غربی»، **کامیار صداقت‌ثمرحسینی، مجله** پـژوهشگران، **شماره ۱۳، ۱۳۸۶؛ ۴. «نقد دایرةالمعارف قرآن لیدن براساس آراء و مبانی شیعه»، سیدرضا مؤدب و سید محمد موسوی مقدم، مجله** شیعه‌شناسی ، **سال ششم، شماره ۲۳، ۱۳۸۷؛ ۵. «تحول اصطلاح شرق‌شناسی و عدم توجه بدان»، عباس احمدوند، مجله** پژوهش‌نامه تاریخ اسلام، **سال اول، شماره دوم،** ۱۳۹۰.

منابع برای مطالعهٔ بیشتر

۱. آغاز و انجام تاریخ، **کارل یاسپرس، ترجمه محمد حسن لطفی.**

۲. بینش تاریخی قرآن، **یعقوب جعفری.**

۳. بینش تاریخی نهج‌البلاغه، **یعقوب جعفری.**

۴. تاریخ در ترازو، **عبدالحسین زرین‌کوب.**

۵. تاریخ‌نگاری در اسلام (مجموعه مقالات)، **ترجمه یعقوب آژنگ.**

۶. تفسیر تاریخ، **عبدالحمید صدیقی.**

۷. خدمات متقابل اسلام و ایران، **مرتضی مطهری.**

۸. دانش مسلمین، **محمدرضا حکیمی.**

۹. درآمدی بر اسلام به همراه یکی از آخرین تحقیقات درباره اعجاز عددی قرآن، **آن ماری شیمل، ترجمه عبدالرحیم گواهی.**

۱۰. سبک‌های تاریخی و نظریه‌های نژادی تاریخ، **عزت‌الله رادمنش.**

۱۱. سیر تاریخی و ارزیابی اندیشه شرق‌شناسی، **محمد دسوقی، ترجمهٔ محمود افتخارزاده.**

۱۲. فلسفه تاریخ، **ابن‌خلدون، ترجمه محسن مهدی.**

۱۳. فلسفه تاریخ، مجموعه مقالات از دایرة المعارف فلسفه، **پل ادوارد، ترجمه بهزاد سالکی.**

۱۴. مورخ و تاریخ، **آرنولد توین بی، ترجمه حسن کامشاد.**

۱۵. نقد آثار خاورشناسان، **مصطفی حسینی طباطبایی.**

۱۶. علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی، **صادق آیینه‌وند.**

۱۷. مطالعات اسلامی در غرب، **محسن الویری.**

۱۸. جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، **محمدتقی مصباح یزدی.**

فصل دوم

جهان در آستانه بعثت

ضرورت بحث

اسلام با رخداد عظیم بعثت پیامبرخدا حضرت محمد ﷺ متولد شد. با این تولد، تاریخ پرماجرای انسان در بستری نو، به راه خویش ادامه داد. اختصاص حجم وسیعی از اندیشه و تحقیق دانشمندان به شناخت ماهیت اسلام و آثار این موهبت الهی نشان‌دهندهٔ اهمیت بسیار این رستاخیز بزرگ در تغییر بنیادین باورهای جوامع بشری است.

ارزیابی همه‌جانبهٔ این تحول بدون شناسایی وضعیت جوامع پیش از بعثت میسر نیست. زیرا تا باورها، فرهنگ و تمدن، آداب و سنن جوامع کهن شناخته نشود، میزان تأثیر آیین نو آشکار نمی‌گردد.

بدین ترتیب آگاهی از وضعیت برخی از مهم‌ترین جوامع آن روزگار، به‌ویژه محیط پیدایش اسلام، (جزیرةالعرب) برای شناخت هرچه بهتر دوران رسالت و تعالیم اسلام و پاسخ‌گویی به ادعای کسانی که اغلب احکام اسلام را برگرفته از شریعت یهود یا عادات و آداب زمان جاهلیت اعراب و یا نتیجهٔ معاشرت با برخی افراد خاص می‌دانند، ضروری است.[۱]

جزیرةالعرب

الف) موقعیت جغرافیایی

جزیرةالعرب و به تعبیر دقیق‌تر، شبه جزیرهٔ عرب[۲] در جنوب غربی آسیا، با حدود سه میلیون و

---

۱. ر.ک: یوسفی غروی، **موسوعة التاریخ الاسلامی**، ج ۱، ص ۸۲ ـ ۶۹.

۲. کسانی که اصطلاح شبه جزیره را ترجیح داده‌اند، باریکه خاکی یکصد کیلومتری استان رقّه و استان

دویست هزار کیلومتر مربع مساحت، بزرگ‌ترین شبه جزیرهٔ جهان است که هنوز بخش‌هایی از آن، به علت وجود توفان‌های شنی وحشتناک، ناشناخته مانده است. این شبه‌جزیره از طرف شمال به‌وسیله بیابان‌ها و ریگزارهای پهناور از یک سو به درّه فرات (عراق) و از سوی دیگر به سرزمین سوریه منتهی می‌شود. از طرف شرق به خلیج‌فارس و خلیج‌عمان، و از طرف جنوب به خلیج عدن، تنگه باب‌المندب، اقیانوس هند و دریای عمان محدود می‌شود و از طرف مغرب به دریای سرخ می‌پیوندد. با این حال جز در جنوب، از آبْ بهرهٔ چندانی ندارد.[۱] فقط حاشیهٔ باریکی از زمین‌های پیرامون آن، جنوب و نواحی کوهستانی معتدل، از نعمت باران برخوردار است. در دیگر مناطق، کوه‌های برهنه و صحراهای خشک و غیرقابل سکونت فراوان به چشم می‌خورد. ارتفاع دیوار بلند این رشته کوه‌ها، که از شبه جزیرهٔ سینا آغاز می‌شود و در امتداد دریای سرخ تا خلیج فارس ادامه می‌یابد، حدود ۲۴۷۰ متر است. در لابه‌لای این کوه‌ها، دره‌های کوچک و بزرگی که «وادی» نامیده می‌شود، بخش‌های مختلف این سرزمین را به‌هم پیوند می‌زند.

جزیرةالعرب، از نظر جغرافیایی به سه بخش تقسیم شده است:[۲]

۱. شمال و غرب (حجاز): این بخش، که شهرهای مکه، مدینه، طائف، ینبوع و جدّه‌را در بر می‌گیرد، سرزمینی کوهستانی با بیابان‌های وسیع، کم آب و کمتر مستعد کشاورزی است. البته در آن روزگار زمین‌های اطراف مدینه و طائف به خاطر قنات‌ها استعداد کشاورزی داشت.

۲. مرکز و شرق (صحرای عرب): سرزمین بلند منطقهٔ نجد، بیابان‌های وسیع نفود و

لازقیه در کشور سوریه که به شبه جزیره سینا متصل است را مدنظر قرار داده‌اند. اما کسانی که اصطلاح جزیرة را به‌کار می‌برند، این فاصله ناچیز را در برابر مرزهای چندین هزار کیلومتری که به‌وسیله آب اقیانوس، دریا، خلیج و رودهای بزرگ پوشیده است، نادیده می‌گیرند.

۱. کشور کنونی عربستان سعودی حدود چهار پنجم این شبه جزیره را فراگرفته است و بقیه آن را بر حسب تقسیم‌بندی کنونی جهان، نه واحد سیاسی سوریه، اردن، یمن، عمان، امارت متحده عربی، قطر، بحرین، کویت و نیمی از خاک عراق کنونی تشکیل می‌دهند. (ر.ک: جعفری، **گیتاشناسی نوین کشورها**، ص ۲۰۵؛ پیشوایی، **تاریخ اسلام؛ از جاهلیت تا رحلت پیامبر**ﷺ، ص ۲۴)

۲. سبحانی، **فروغ ابدیت**، ج ۱، ص ۹ به بعد؛ حسینی ادیانی، **پژوهشی در تاریخ پیامبر اسلام**، ص ۴۵ به بعد.

ربع‌الخالی، که در آن از باران و آبادانی خبری نیست، در این بخش قرار دارد. انسان بدوی، شتر، نخل و ریگزار، چهار بازیگر نقش اساسی زندگی صحرایند و کمی آب، گرمای زیاد، سختی راه‌ها و نایابی غذا، چهار مشخصه اصلی این صحراها.

۳. جنوب (یمن): این بخش که در گذشته، عربستان خوشبخت یا یمن نامیده می‌شد، شامل منطقه‌ای به شکل مثلث است که ساحل دریای عرب، ضلع شرقی و دریای سرخ، ضلع غربی و خط فرضی ظهران ـ حضرموت، ضلع سوم آن را می‌سازد. این بخش پرنعمت‌ترین نقطهٔ جزیره است؛ به‌گونه‌ای که آثار تمدن درخشان و با عظمت آن تا به امروز باقی و مشهور است.[۱]

دولت معین، دولت حَضْرَموت، قَتَبان، سبأ، از حدود چهارده قرن قبل از میلاد مسیح علیه‌السلام تا شش قرن بعد از میلاد و آستانه ظهور اسلام، در این منطقه وجود داشته است.[۲]

آثار تاریخی بسیار زیبای مأرب (شهر معروف سبأ) و سد عظیم آن، که به‌وسیلهٔ سیل ویران شد، زمین‌های حاصلخیز، معادن زرخیز صادراتی طلا و نقره و سنگ‌های گران‌بهای آن حکایت‌گر پیشرفت‌های هنری، صنعتی و منابع طبیعی این بخش است. جهانگرد مشهور رومی «سترابون» که یک قرن قبل از میلاد از این سرزمین دیدن کرده است از تمدن این منطقه یاد کرده، می‌گوید: شهر مأرب شهر عجیبی بوده است. زیرا سقف عمارات آن از عاج ساخته شده و با لوحه‌های زراندود و جواهر، تزیین شده بود. ظروف زیبایی در شهر دیده می‌شود که انسان را متحیر می‌ساخت.[۳]

خداوند در قرآن در دو سوره از قوم سبأ نام برده است. نخست از ملکه سبأ (بلقیس) و نامه حضرت سلیمان به او و داستان هدهد، تخت ملکه و ایمان آوردن او،[۴] و دیگر به مناسبت

---

۱. مسعودی، **مروج الذهب و معادن الجوهر**، ج ۲، ص ۷۴ و ۱۸۰ به بعد، و ر.ک: نوری، **اسلام و عقاید و آراء بشری یا جاهلیت و اسلام**، ص ۲۳۴ ـ ۲۳۱.

۲. ر.ک: شرف‌الدین، **الیمن عبر التاریخ**، ص ۵۳.

۳. زیدان، **تاریخ تمدن اسلام**، ج ۱، ص ۳ و ر.ک: لوبون، **تاریخ تمدن اسلام و عرب**، ص ۹۲؛ مسعودی، **مروج الذهب و معادن الجوهر**، ج ۲، ص ۸۹.

۴. نمل (۲۷): ۳۱ ـ ۲۹ و ۴۰ و ۴۴.

شکستن سد مأرب ـ حدود پنج قرن قبل از میلاد ـ و جاری شدن سیل ویرانگر که در نتیجه فساد اجتماعی و انحطاط اخلاقی و روی‌گردانی مردم سرزمین سبأ از خداوند و انکار فرستادگان الهی، پدید آمده بود.[۱]

اسناد و شواهد فراوانی به‌ویژه در کاوش‌های باستان‌شناسی قرون جدید درباره تمدن درخشان و دیرینه این سرزمین وجود دارد[۲] و همسایگان، که از وجود چنین ثروتی در این منطقه آگاهی داشتند، بارها به قصد تصرف بدان یورش بردند؛ تا اینکه در سال ۵۳۴ م. حکومت حِمْیریان یمن به موجب بالا گرفتن اختلافات مذهبی میان یهودیان و مسیحیان به دست «حبشیان» از میان رفت.[۳]

از رویدادهای مهم دورهٔ حکومت حبشیان، لشکرکشی یکی از پادشاهان حبشی (ابرهه) به مکه بود. او که اندیشهٔ ویرانی کعبه و رونق کلیسای صنعا را در سر می‌پروراند، قبل از کمترین توفیقی نابود شد.[۴]

برای مطالعه بیشتر

یکی از حوادث مهمی که در دوران عبدالمطلب ـ جدّ پیامبر ـ رخ داد، حادثهٔ حمله حبشیان به مکّه و خانه کعبه بود؛ حادثه‌ای که همچون سایر حوادث شگرف به‌نوعی مبدأ تاریخ شناخته شده است و قرآن با صراحت از آن یاد می‌کند.

در جزیرةالعرب پیش از اسلام، در کنار بت‌پرستان و پیروان اندک دین حنیف، ادیان و مذاهب گوناگون وجود داشته است. در این میان شهر «یثرب» و «یمن» جایگاه اصلی یهودیان، و منطقه نجران محل زندگی و سکونت مسیحیان بوده است. از آغاز پیدایش مسیحیت و ظهور حضرت مسیح روابط مسیحیان و یهودیان دچار اختلال شد و

---

۱. سباء (۳۴): ۱۶ ـ ۱۵.

۲. ر.ک: جواد علی، **المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام**، ج ۱، ص ۱۲۸.

۳. ابراهیم حسن، **تاریخ سیاسی اسلام**، ص ۴۱.

۴. ر.ک: طبری، **تاریخ الطبری**، ج ۱، ص ۵۵۸ ـ ۵۵۱؛ سوره فیل.

دشمنی میان آنان بالا گرفت؛ چه، یهودیان مسیحیان را گروهی مرتد و بدعت‌گذار می‌شناختند و مسیحیان نیز یهودیان را دشمن حضرت مسیح علیه‌السلام و یارانش می‌دانستند. به همین دلیل پیوسته میان این دو گروه جنگ و درگیری بود. از جمله درگیری‌های یهودیان و مسیحیان در جزیرةالعرب، نزاعی است که به دوران پادشاهی «ذونواس» مربوط است. او که خود یهودی بود درصدد برآمد مسیحیان نجران را مورد شکنجه و آزار قرار دهد. به همین دلیل آنان را مورد هجوم قرار داد و به اسارت گرفت و تنها راه نجات آنان را ترک آیین و گرایش به آیین یهود قرار داد. زمانی که قیصر روم، از این حادثه آگاه شد از پادشاه حبشه خواست تا لشکری برای نجات مسیحیان به یمن گسیل دارد. پادشاه حبشه نیز لشکری همراه فیل‌های جنگی با تجهیزات کامل به یمن فرستاد و ذونواس و سایر یهودیان را سرکوب نمود و مسیحیان را آزاد کرد. گروه مهاجم، به آزادی مسیحیان اکتفا نکرده در صدد نشر مسیحیت در منطقه برآمدند.

ابرهه دستور داد کلیسای با شکوهی در شهر «صنعا» بسازند؛ به این امید که مردم عرب و غیرعرب به مسیحیت درآیند ولی مردم نه‌تنها پاسخ مثبت ندادند بلکه کلیسای ابرهه را مورد اهانت قرار دادند. ابرهه، که می‌دانست بسیاری از این واکنش‌ها از ناحیه مردمی انجام می‌گیرد که به خانه کعبه احترام می‌گزارند، درصدد برآمد که خانه کعبه را ویران سازد. بدین منظور، روانه مکّه شد. بعضی از قبایل عرب با سپاهیان ابرهه درگیر شدند، ولی به سرعت شکست خوردند و تسلیم شدند. ابرهه هنگامی که به نزدیکی مکّه رسید به عبدالمطلب پیام فرستاد که ما برای جنگ با شما نیامده‌ایم و هدفی جز خراب کردن کعبه نداریم، بنابراین، اگر با ما درگیر نشوید، نیازی به کشتن شما نداریم. عبدالمطلب در پاسخ گفت: ما نیز در صدد جنگ با شما نیستیم و توانایی این کار را هم نداریم. این خانه خدا و خانه ابراهیم خلیل است. اگر بخواهد او خود مانع شما شده، از خانه‌اش حمایت می‌کند.[۱] لشکریان ابرهه برخلاف تعهدشان شتران مردم از جمله دویست شتر عبدالمطلب را

---

۱. از اشعار عبدالمطلب است: انّ للبیت لربّاً مانعاً من یرده باثام یصطلم.

البته خانه را خدایی است که نگهبان آن است و هر کس به گناه آهنگ آن کند، نابود می‌شود. (یعقوبی، **تاریخ الیعقوبی**، ج ۱، ص ۳۳۰)

غصب کردند. عبدالمطلب در صدد ملاقات با ابرهه برآمد و هنگامی که ابرهه پرسید: تقاضای شما چیست، عبدالمطلب آزادی شتران را خواهان شد. ابرهه با شگفتی پرسید در چنین موقعیتی تصور می‌کردم تقاضایی جز انصراف از نابودی کعبه مطرح نمی‌کنی!
عبدالمطلب در حالی که خرابی کعبه را امری بزرگ و تحمل نشدنی می‌دانست با کمال قاطعیت فرمود: «أنا ربّ الابل و للبیت ربّ: من موظف به حمایت شترانم و این خانه نیز صاحبی دارد»![1]
عبدالمطلب به مکه بازگشت و ابرهه مصمم به نابودی کعبه وارد شهر مکه شد. در این حال مردم مشاهده کردند که مرغان زیادی به‌نام ابابیل ظاهر شدند و سپاهیان ابرهه را با سنگ‌ریزه‌های محکم مورد حمله قرار دادند. آیات سوره فیل به اجماع مفسران گویای این حادثه است؛ سالی که پیامبراکرم ﷺ در آن سال متولد شد. (عام‌الفیل)

ب) وضعیت سیاسی جزیرةالعرب

اساس ملیت و بافت اجتماعی ـ سیاسی جزیرةالعرب، به‌ویژه در بخش مرکزی آن ـ عربستان ـ که قدرتی سیاسی وجود نداشت، قبیله بود.[2] مورخان، اعراب ساکن در جزیرةالعرب از گذشته دور را به سه طبقه تقسیم کرده‌اند:[3]

۱. **عرب بائده**: مراد قبایلی است که سال‌ها قبل از ظهور اسلام به سبب نافرمانی، به وسیله بلاهای آسمانی و زمینی از میان رفتند.[4] قوم عاد، ثمود و تبّع که به‌تعبیر قرآن[5] به مجازات الهی محکوم شدند، از معروف‌ترین اعراب بائده شناخته شده‌اند.

۲. **عرب عاربه ـ اصیل ـ باقیه، حاضره**: قبایلی که در یمن و دیگر نقاط جنوبی عربستان

---

۱. ر.ک: همان، ص ۳۲۸.

۲. قبیله به مجموع چند خانواده و خویشاوند که با یک رابطه نسبی یا سببی به‌هم می‌پیوستند گفته می‌شد. کهنسال‌ترین فرد قبیله، ریاست اداره آن را به‌عهده داشت.

۳. ر.ک: یوسفی غروی، **موسوعة التاریخ الاسلامی**، ج ۱، ص ۱۰۶ ـ ۹۹.

۴. ر.ک: آیات سوره دخان؛ آیات ۱۴ ـ ۱۲ سوره ق و آیات ۴۰ ـ ۳۹ سوره عنکبوت.

۵. ر.ک: هود (۱۱): ۶۰؛ فصّلت (۴۱): ۱۳.

ضمیمه‌شدن روح جنگجویی، که دستاورد طبیعی بیابان‌های خشک و سخت عربستان است، به این عصبیت و ناسیونالیسم جاهلی، توجیه‌گر بسیاری از جنگ‌های اعراب (ایام‌العرب) است؛ به‌گونه‌ای که گاه به سبب برخوردی ساده میان دو فرد، جنگ خونین قبیله‌ای به‌راه می‌افتاد. بدین ترتیب، گذشته از تمدن ممتاز «سبأ» و «مأرب یمن»،[۱] و نیز تمدن عاد و ثمود[۲] که آن نیز هنگامه طلوع خورشید اسلام ساقط شد، در سراسر عربستان، به‌ویژه منطقهٔ حجاز، نه‌تنها نشانی از تمدن و سازمان اجتماعی حکومت به‌چشم نمی‌خورد؛ دشمنی‌های توجیه‌نشدنی، ارتباطات عاطفی و انسانی و زندگی فردیِ ـ قبیله‌ای، آنان را در معرض سقوط جدی قرار داده بود.

ج) فرهنگ و آداب و رسوم

هرچند خصلت‌های پسندیده‌ای چون روحیهٔ سلحشوری، وفای به عهد، بخشندگی و مهمان نوازی، صراحت لهجه، حافظهٔ قوی و اهتمام به شعر و شاعری گواه خوبی بر وجود برخی ارزش‌های فرهنگی و تمدنی در میان مردم شبه جزیرةالعرب است؛[۳] اندکی تأمل در دستاوردهای هر یک از این خوی‌ها، پرده از استضعاف فکری و فرهنگی این سرزمین برمی‌دارد. زیرا جهت‌دار نبودن روحیهٔ حماسی در بسیاری اوقات، به افروختن بی‌دلیل آتش کینه و درگیری میان قبایل می‌انجامید.

شعر، این عالی‌ترین مظهر فرهنگ عرب‌ها، به‌دلیل الهام از عقده‌های قبیله‌ای، و خرافه‌ها، گاه آن‌قدر خشن و خون‌فشان بود که گویا از دم شمشیر فرو می‌چکد. مضامین این شعر که آمیزه‌ای از ستایش یا نکوهش قبیله یا رئیس آن، تشویق به غارتگری، فتنه‌انگیزی، تجدید خاطره‌های سیاه گذشتگان، عشق حیوانی و شراب و شکار بود، غروب غم‌انگیز ادبی جزیرة العرب را فریاد می‌کرد.

---

۱. لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبٌّ غَفُورٌ. (سبأ (۳۴): ۱۵)

۲. ر.ک: فجر (۸۹): ۱۴ ـ ۶ و نیز ابن ابی‌الحدید، **شرح نهج‌البلاغه**، ج ۱۰، ص ۲۶۲.

۳. ر.ک: ابن‌عبدربّه، **عقد الفرید**، ج ۲، ص ۵۰.

زندگی می‌کردند. قبایل فراوان این منطقه، از جمله اوس و خزرج، جرهم، خزاعه، لخمیان و ... عرب اصلی به‌شمار آمده و نسب خود را به یعرب بن قحطان، فرزند پنجم حضرت نوح، می‌رساندند. وقتی از تمدن عرب پیش از اسلام گفتگو می‌شود، بیشتر عرب عاربه که عمدتاً در جنوب بودند، مراد است.

۳. عرب مستعربه ـ غیر اصیل ـ باقیه، حاضره: قبیله‌هایی که دارای نژاد عرب نبوده و نیای آنان از خارج از جزیرةالعرب به این منطقه آمده و با حضور طولانی مدت، زبان عربی، زبان اصلی آنان شده است. اینان از طریق عدنان[۱] و با چند واسطه از فرزندان حضرت اسماعیل ﷺ شمرده می‌شوند.[۲] قبیلهٔ مضرّ، قضاعه، تمیم و قریش که عمدتاً در شمال می‌زیستند، در این گروه جای دارند.

نبود فرهنگ واحد و ایدئولوژی مشترک میان این قبیله‌ها، نبود راه‌های ارتباطی مناسب، عامل جغرافیا و دوری مسافت میان مناطق مسکونی و محدودیت منابع اقتصادی، سبب پراکندگی و استقرارنیافتن حاکمیت قانون و نظم سیاسی فراگیر در جزیرةالعرب بود. صحرانشینان و شهرنشینان عرب پیرو نظام قبیله بودند. در قبیله سه رکن وجود داشت: نَسَب، حَسَب و عَصَب. براساس نسب و حسب، تمام افراد باید از شناسنامه قبیله‌ای و فضایل و مفاخر قبیله آگاه باشند، و براساس عصب و عِرق قبیله‌ای، همه در ساختار قبیله محو بودند؛ به‌گونه‌ای که همهٔ پیوندها و روابط برای حفظ وحدت خون و گوشت قبیله قربانی می‌شد.

به تعبیر دیگر، این عصبیت برای اعضای قبیله محدودیت، جبر و ناسیونالیسم قبیله‌ای و برای رهبران آنها نوعی استبداد مطلق پدید می‌آورد. نمایاندن فزونی افراد حتی به بهای شمارش گور مردگان، بخشی از نمودهای این تعصّبات بی‌اساس است.[۳]

---

۱. ر.ک: مسعودی، **مروج‌الذهب و معادن الجوهر**، ج ۲، ص ۲۷۶ ـ ۲۷۵.

۲. هرچند برخی نویسندگان در وجود عرب مستعربه تشکیک کرده و عصر حضرت ابراهیم ﷺ را عصر عربی دانسته‌اند، اما مسعودی در مروج الذهب وجود نام‌های غیر عربی همچون ابراهیم، اسماعیل و ... را شاهد مستعربه بودن اسماعیل و فرزندان او دانسته است. (ر.ک: شوقی، **اطلس السیرة النبویة**، ص ۲۴؛ مسعودی، **مروج‌الذهب**، ج ۱، ص ۴۰۹)

۳. بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ * أَلْهٰاکُمُ التَّکٰاثُرُ * حَتّٰی زُرْتُمُ الْمَقٰابِرَ. (تکاثر (۱۰۲): ۲ ـ ۱)

بهترین قصیده‌های انتخابی سال که آن را بر حریر مصری و گاه با حروف طلایی می‌نوشتند و به‌عنوان جایزه به دیوار کعبه می‌آویختند (معلقات)، از پشتوانهٔ معنوی و معرفتی برخوردار نبود.[۱]

وفاداری به قبیله در هر موقعیت و پشتیبانی از افراد قبیلهٔ خود، بی‌توجه به ستمگر یا ستمدیده بودن آنها، تبعیض‌نژادی و هم‌سنگ ندانستن غیرعرب با عرب‌ها، نمودهای دیگری از نبودن نظام صحیح فرهنگی در جزیرةالعرب است.[۲]

آلودگی به گناهان مختلف تا آنجا پیش رفته بود که از هنجارهای اجتماعی شمرده می‌شد؛ به گونه‌ای که بسیاری، از ارتکاب آن احساس شرم نمی‌کردند؛ قتل و غارت، دزدی، می‌گساری و انواع قمار و فحشا، بخشی از زندگی روزانهٔ مردم بود.

کمیّت‌گرایی، فخرفروشی، حاکمیت خرافات بازمانده از تحریف ادیان، افسانه‌های باستانی، اساطیری و موهومات تخدیری، هریک نشان دیگری از انحطاط اندیشه و خالی بودن سازمان فکری آنان از تفکر بود.[۳]

افزون بر اینها، حتی در میان بهترین قبایل (قریش) شمار افراد قادر به نوشتن چنان اندک بود که می‌توان آن را گواه روشن نقص اندیشه و توجیه‌گر بسیاری از ضعف‌های فرهنگی دانست.[۴]

د) زنان و نظام خانواده

هرچند «زن» در طول تاریخ، به شکل‌های متفاوت و متناسب با موقعیت‌های فرهنگی ـ

---

۱. یعقوبی، **تاریخ الیعقوبی**، ج ۱، ص ۳۱۶ ـ ۳۰۲.

۲. از آنجا که اگر فردی جزو قبیله‌ای نبود و یا پیوندی با دیگر قبایل نداشت کسی از او حمایت و دفاع نمی‌کرد، به‌طور طبیعی قبایل بزرگتر از حقوق بیشتری برخوردار بودند و در نتیجه زور و شمشیر، قانون را تکلیف می‌کرد.

۳. ر.ک: تکاثر (۱۰۲): ۲ ـ ۱؛ شکری آلوسی، **بلوغ الارب فی معرفة احوال العرب**، ج ۲، ص ۳۶۹ ـ ۲۸۶؛ سبحانی، **فروغ ابدیت**، ج ۱، ص ۴۱ ـ ۳۷.

۴. ر.ک: **نهج‌البلاغه**، خطبه ۳۳؛ بلاذری، **فتوح‌البلدان**، ص ۴۵۷؛ جواد علی، **المفصل فی تاریخ‌العرب قبل‌الاسلام**، ج ۸، ص ۱۲۰.

سه گونه داماد است: خانه‌ای که زیر سایه آن قرار گیرد، شوهری که او را حفظ کند و قبری که او را فرو پوشاند؛ ولی بهترین آنها قبر است.[۱]

ممکن است کسی در توجیه انحراف و برای کاهش وقاحت این کار ننگین مدعی شود که مسئله دخترکشی و نگاه شیءانگارانه به زن صرفاً در میان عشایر بیابان‌گرد مطرح بوده است و در جوامع شهرنشین وجود نداشته است و نگرانی اعراب بیابان‌گرد از داشتن فرزند دختر نیز به این دلیل نبوده که زنان دارای ارزش اجتماعی و حقوقی نبوده‌اند بلکه صرفاً به‌خاطر ناتوانی از حفظ زنان و کودکان در آن شرایط حساس و استثنایی بوده است. زیرا ملت عرب برای زنان مقام والایی قائل بوده و در این خصوص، از سایر ملت‌های جهان تا حدودی پیشرفته‌تر بوده‌اند؛ چراکه عرب‌ها چندهزار سال قبل از میلاد مسیح «بلقیس» را به‌عنوان پادشاه خویش پذیرفتند و مردم حیره نیز دختر لقمان بن منذر را پادشاه انتخاب کردند. در مکه نیز حضرت خدیجه از موقعیت ممتازی برخوردار بود.

در پاسخ این توجیه می‌توان گفت شواهد و دلایل فراوانی بر رواج این انحراف در میان اعراب از جمله در مکّه، وجود دارد که برخی از آنها عبارت است از:

۱. پیامبر اکرمﷺ در نخستین پیمان عقبه با یثربیان (سال دوازدهم بعثت) یکی از مواد پیمان را خودداری از زنده به گور کردن دختران قرار داد.[۲]

۲. نقل شده است که قیس بن عاصم که اسلام آورد به محضر پیامبرﷺ رسید و عرض کرد: در زمان جاهلیت، هشت دختر خود را زنده به گور کرده‌ام. اکنون که پشیمانم، چگونه جبران کنم؟ حضرت فرمود: به‌جای هر یک از آنها برده‌ای آزاد کن.[۳]

۳. همان‌طور که قرآن کریم از ملکه سبأ و پادشاهی پر ناز و نعمت او سخن گفته است بر موضوع ننگ و عاربودن دختر در میان اعراب ـ بلکه در مکه ـ تأکید کرده است. خداوند متعال یکی از شرایط بیعت زنان با پیامبر را پرهیز از کشتن فرزندان می‌داند.[۴] در این آیه ضمن بیان

---

۱. بنت الشاطی، **موسوعة آل النبی**، ص ۴۳۵.

۲. ابن‌هشام، **السیرةالنبویة**، ج ۲، ص ۷۵.

۳. ر.ک: قرطبی، **تفسیر جامع الاحکام**، ج ۱۹، ص ۲۳۳.

۴. ر.ک: ممتحنه (۶۰): ۱۲۰.

بزرگ‌ترین افتخار اجتماعی نسبت به بزرگداشت زنان در جامعه اسلامی، به فراگیر بودن رسم فرزندکشی و دخترکشی حتی در میان زنان ممتاز مکه اشاره شده است. این بیعت از یک سو، حکایت از مردمی بودن نظام اسلامی در مرحله‌ای دارد که پیامبرﷺ به‌عنوان اولین حاکم مسلمان در دورانی که در هیچ کشوری برای زنان حق شرکت در قراردادهای اجتماعی قائل نبودند، به زنان مسلمان چنین حقی داده است. از طرف دیگر، کراهت مردم عرب از داشتن دختر به‌گونه‌ای که زنان نیز به‌خاطر نجات از سرافکندگی خویش نزد شوهرانشان اقدام به نابودی نوزادان دختر می‌کردند را نیز اثبات می‌کند.[۱]

---

۱. ر.ک: ابراهیمی ورکیانی، **تاریخ اسلام از بعثت نبوی تا حکومت علوی**، ص ۷۴ ـ ۷۳. دربارهٔ اینکه آیا این رسم غلط ابتکار خود ملت عرب بوده یا از سایر جوامع به آنان انتقال یافته، نمی‌توان اظهارنظر دقیق و قطعی داشت؛ ولی احتمال تأثیرپذیری از سایر جوامع وجود دارد. به عنوان نمونه منتسکیو در صفحه ۶۵۷ **روح القوانین** می‌نویسد:

باید این نکته را یادآور شد که قوانین اولیه روم، پدران را صاحب اختیار مرگ و حیات فرزندان خود قرار داده بود. از این رو، بعدها یعنی دوران «رومولوس» قانون برای جلوگیری از قتل فرزندان وضع شد؛ ولی برای اینکه این قانون با قانون سابق موافقتی داشته باشد، «رومولوس» مقررات زیر را وضع کرد:

۱. هیچ پدری نمی‌تواند کودکی را که سنش از سه سال کمتر است، بکشد.

۲. پدران می‌توانند دختران صغیر را بکشند، ولی با این حال، بر اثر وضع و اجرای قانون مربوط به لزوم ازدواج و نگهداری و تربیت فرزندان، که در سال ۲۷۷ رومی دارای قوت بود، اختیار پدران نسبت به کشتن اطفال به نسبت زیادی تعدیل شد... .

تصور می‌رود که کشتن فرزندان از رسوم بدی است که بعدها در روم پیدا شد و هنگامی که تجمل‌پرستی در نهایتْ منتهی به فقر گردید و مردم از نظر فقر و دارایی تفاوت زیاد پیدا کردند و تربیت کودکان برای پدران خانواده، گران تمام می‌شد و تصور می‌کردند که هرچه در راه بزرگ کردن کودکان مصرف کنند، هدر رفته، آن وقت این رسم شایع گردید.

بنابراین، احتمال اینکه این رسم غلط از رومیان (که از دیرباز عرب‌ها برای تجارت در میان آنها آمد و شد داشته‌اند) به جامعهٔ عرب منتقل شده باشد، بعید به نظر نمی‌رسد (رمولوس نام دو تن از پادشاهان روم بوده که یکی در هفتصد سال قبل از مسیح می‌زیسته و دیگری ـ که آخرین پادشاه روم بوده ـ در سال ۴۷۶ م. با شکست روبه‌رو شد و دولت روم از آن زمان منقرض شد. معین، **فرهنگ معین**، ج ۵، اعلام.)

غمناک‌تر از زناشویی و فرزندکشی، مسئلهٔ طلاق بود که با سنت‌های ستمگرانه، دور از انصاف و منافی با اخلاق و انسانیت همراه بود. نه مقدماتی داشت و نه شرط و پیامد قانونی. مرد می‌توانست، بی‌هیچ بهانه، به‌آسانی پیوند زناشویی را بگسلد؛ نه شاهدی لازم بود و نه نفقه و هزینه‌ای.[۱]

برخی از انواع طلاق رایج بین عرب جاهلی عبارت بودند از: «ظهار»[۲] (تشبیه زن به مادر یا خواهر برای تحریم ابدی)، «ایلا»[۳] (سوگند خوردن و بلاتکلیف گذاشتن زن)، طلاق ضرار[۴] (گرفتار کردن زن بین طلاق و رجوع‌های مکرر).

براساس آنچه گذشت، می‌توان عصر جاهلیت و بدوی جزیرة العرب در عدم رفتار انسانی با زن را با بهره‌کشی ظالمانه و جاهلیت مدرن عصر حاضر مقایسه کرد؟[۵]

هـ) وضعیت اقتصادی

پشتوانهٔ اقتصادی عربستان، داد و ستد جواهر و سنگ‌های قیمتی، کشاورزی، دامداری ـ در مناطقِ برخوردار از آب ـ و درآمد حاصل از زیارت مکه در ایامی خاص بود. در میان قبایل، غارت و دزدی، غنیمت، برده‌گیری، قمار، ربا، کم‌فروشی و داد و ستدهای نادرست ـ چنان‌که قرآن کریم نیز بدان تصریح کرده است ـ نیز از عوامل کسب یا از دست دادن اموال بود.[۶]

---

۱. حسینی ادیانی، **پژوهشی در تاریخ پیامبر اسلام**، ص ۱۸۵ به بعد.

۲. الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنكُمْ مِن نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَراً مِنَ الْقَوْلِ وَ زُوراً. (مجادله (۵۸): ۲)

۳. لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاؤُ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ * وَ إِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. (بقره (۲): ۲۲۷ ـ ۲۲۶)

۴. علی، **المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام**، ج ۵، ص ۵۵۲ به بعد.

۵. ر.ک: مطهری، **نظام حقوق زن در اسلام**؛ قطب، **جاهلیت قرن بیستم**.

۶. بقره (۲): ۲۷۶ ـ ۲۷۵؛ نساء (۴): ۱۶۱؛ مطففین (۸۳): ۳ ـ ۱ و برای آگاهی بیشتر، ر.ک: طبرسی، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، ج ۴، در توضیح آیه ۳۳ سوره نور؛ ابن‌اثیر، **اسد الغابة فی معرفة الصحابة**، ج ۲، ص ۲۴۴ و ۳۲۸.

ارزنده‌ترین پدیدهٔ اقتصادی در عربستان آن روز، برقراری بازارها و نمایشگاه‌های فصلی بود که برای رونق بخشیدن به تجارت داخلی و خارجی، در هر شهر و منطقه‌ای، متناسب با موقعیت جغرافیایی و اجتماعی، برگزار می‌شد. دومةالجندل، مشقر، صحار، عدن، صنعا و عُکاظ، نام شماری از آن بازارهای موسمی و نمایشگاه‌هاست. تجار جاهلی در حاشیهٔ نمایشگاه‌ها، برای رونق بازار داد و ستد، مراسم خوش‌گذرانی، شادی، موسیقی و شعرخوانی برپا می‌کردند.[۱]

وضعیت معاش عرب‌ها اسفبار بود و زندگی در سراسر جزیره با دشواری سپری می‌شد. امام علی علیه‌السلام در این باره می‌فرماید:

> خدا محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را فرستاد تا مردمان را بترساند و فرمان خدا را چنانکه باید رساند. در آن زمان شما ای قوم عرب بدترین آیین را برگزیده بودید. در بین سنگ‌های خشن و مارهای گزنده می‌خوابیدید. از آب تیره می‌نوشیدید، غذای خوبی نداشتید، خون یکدیگر را می‌ریختید، پیوندتان را از خویشان می‌بریدید و جنگ می‌کردید.[۲]

و) اوضاع دینی

عنصر اصلی دین قبایل عرب جاهلی، شرک و بت‌پرستی و به تعبیری، آمیزه‌ای از تعدد خدایان و طبیعت‌پرستی بود. اعتقاد به جن، ارواح و پرستش ماه و ستارگان، به‌ویژه ستارهٔ شعرای یمانی، در میان برخی قبایل رواج داشت.[۳] بت‌ها و بتواره‌های عرب ـ که شمار آنها در آستانه ظهور اسلام به ۳۶۰ می‌رسید ـ اگر به شکل انسان بود «صنم» و چنانچه شکلی خاص

---

۱. بهشتی، **محیط پیدایش اسلام**، ص ۴۲ ـ ۴۰.

۲. انّ اللّه بعث محمّداً صلّی الله علیه و آله و سلّم نذیراً للعالمین. و امیناً علی التنزیل. و انتم معشر العرب علی شرّ دین و فی شرّ دار. منیخون بین حجارة خُشْنٍ و حیّات صمّ تشربون الکدر و تأکلون الجَشِبَ و تسفکون دمائکم و تقطعون ارحامکم. الاصنام فیکم منصوبة و الاثام بکم معصوبة. (**نهج‌البلاغه**، خطبهٔ ۲۶)

۳. وَ أَنَّهُ کٰانَ رِجٰالٌ مِنَ الْإِنْسِ یَعُوذُونَ بِرِجٰالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزٰادُوهُمْ رَهَقاً. (جنّ (۷۲): ۶ و ر.ک: سبإ (۳۴): ۴۱) وَ أَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشِّعْرىٰ. (نجم (۵۳): ۴۹)

نداشت، «وثن» نامیده می‌شد؛ مانند سنگ‌های مقدس و برخی خانه‌ها و درختان.[1]

در کنار بت‌های اختصاصی هر قبیله مانند بت‌های سواع، ودّ، یغوث، یعوق و نسر، مهم‌ترین بت‌هایی که بیشتر قبایل عربستان مرکزی، آنها را عبادت می‌کردند، عبارت بود از: «لات»، «منات» و «عزی».[2] بت «هبل» که به شکل انسان و بسیار مورد احترام بود، در داخل کعبه نگهداری می‌شد. البته مراسم تعظیم، طواف کعبه و توقف در عرفه در سایهٔ اعتقاد به یک خدای مقتدر و مجرد که در آسمان‌هاست و از عبادت خدایان دیگر جلوگیری نمی‌کند، تحقق می‌یافت.[3] گروهی از عرب‌ها نیز، بدون پیوستن به یهود و مسیحیت، از بت‌پرستی و انحرافات پرهیز می‌کردند و خود را پیرو دین ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام می‌خواندند. این گروه حنیف یا حنفا شهرت داشتند.[4]

مسیحیت و دین یهود در نقاطی مانند نجران و یثرب گسترش داشت و در مناطقی مانند حیره، کیش مانی و زرتشتی نیز مورد توجه بود.[5] یهودیان و مسیحیان که به دلایلی به این سرزمین پناه آورده بودند، با زمینه‌هایی که برایشان فراهم می‌آمد، با به خدمت گرفتن

---

۱. ر.ک: طبرسی، **مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن**، ج ۲، در توضیح آیه ۳ مائده و آیه ۷۴ انعام؛ قضایی، **جامعه‌شناسی دینی جاهلیت قبل از اسلام**، ص ۱۷۸ ـ ۱۷.

۲. أَ فَرَأَيْتُمُ اللاَّتَ وَ الْعُزّٰى * وَ مَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرىٰ. (النجم (۵۳): ۲۰ ـ ۱۹) و ر.ک: کلبی، **الاصنام**، ص ۱۳ به بعد؛ ابن‌هشام، **السيرة النبوية**، ج ۱، ص ۹۳ به بعد.

۳. ابن‌کثیر دمشقی، **البداية والنهاية**، ج ۲ ـ ۱، ص ۲۳۵؛ پطروشفسکی، **اسلام در ایران**، ص ۱۹.

۴. مٰا كٰانَ إِبْرٰاهِيمُ يَهُودِيًّا وَ لاٰ نَصْرٰانِيًّا وَ لٰكِنْ كٰانَ حَنِيفاً مُسْلِماً وَ مٰا كٰانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ. (آل‌عمران (۳): ۶۷) از دوازده‌باری که کلمه حنیف ـ دو بار حنفاء ـ در قرآن به‌کار رفته است، برمی‌آید که مراد از آن توحید فطری و روش و نگرش انبیاء الهی مخصوص حضرت ابراهیم بوده است. آیه مورد اشاره دو نکته را دربردارد:

۱. حنیفیت نه یهودیت است و نه مسیحیت (تحریف شده)

۲. با مسلم بودن ـ در معنای قبل از اسلامی آن ـ مترادف است و بین حنیفیت و نگرش پاک و بی‌آلایش نسبت به آفریدگار جهان پیوند است. چنان‌که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود: بعثت بالحنيفية السهلة. (ر.ک: نساء (۴): ۱۲۵؛ بقره (۲): ۱۳۵؛ شکری آلوسی، **بلوغ الارب فی معرفة احوال العرب**، ج ۲، ص ۱۹۶ و ۲۴۴؛ لوبون، **تاریخ تمدن اسلام و عرب**، ص ۹۹ ـ ۹۸)

۵. یعقوبی، **تاریخ الیعقوبی**، ج ۱، ص ۲۲۶؛ و ر.ک: بیرونی، **الآثارالباقية**، ص ۳۱۲.

امکانات، به تحکیم باورها در یهودیت و گسترش دین خود در مسیحیت می‌کوشیدند. با آنکه بسیاری از آداب و احکام این شرایع، تحریف شده بود و با موازین خود سازگاری نداشت، گاه مورد توجه برخی از قبایل واقع می‌شد؛ به‌گونه‌ای‌که جمعی از رجال قریش به‌ویژه در شهر مکّه از مسیحیت استقبال کردند و عده‌ای از جمله لخمیان و غسانیان به‌طور رسمی به آیین مسیحیت درآمدند. بر این اساس می‌توان بسیاری از اسطوره‌ها، باورهای موهوم و آداب و رسوم خرافی در میان عرب‌ها را از آموزه‌های تحریف‌شده آیین یهود و مسیحیت شمرد.[۱] یعقوبی بیش از هشت نوع عقیدهٔ دینی برای عرب‌ها می‌شمارد که مهم‌ترین آنها شرک و دهریت است.[۲]

امام علی علیه‌السلام در تبیین کیفیت دین‌ورزی عرب جاهلی می‌فرماید:

> خداوند محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را برانگیخت تا جهانیان را انذار نماید و فرمان خدا را چنان‌که باید رساند و شما ای قوم عرب، بدترین دین را داشتید... در میان شما بت‌ها افراشته و گناهان بال شما را بسته بود.[۳]

در واقع این کلام خداوند «وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا»[۴] ترجمان واقعیت و حقیقت تمام مشکلات و نابسامانی‌های فرهنگی جامعه جزیرةالعرب بود.

برای مطالعه بیشتر

تقدم تاریخی توحید یا شرک و بت‌پرستی

شرک و بت‌پرستی از واقعیت‌های تمدن کهن بشری است؛ به‌طوری که در دوره‌هایی آیین همگانی تلقی شده است و بیشتر ملت‌ها بت‌پرست شمرده می‌شدند.

قرآن کریم فقط در یک سوره ۲۷ آیه درباره چگونگی برخورد حضرت نوح (اولین پیامبر

---

۱. ر.ک: بقره (۲): ۱۱۱ ـ ۸۵؛ مائده (۵): ۵۷، ۷۳ ـ ۶۸ و ۸۴ ـ ۷۷؛ توبه (۹): ۳۲ ـ ۲۹.

۲. یعقوبی، **تاریخ الیعقوبی**، ج ۱، ص ۲۵۷.

۳. **نهج‌البلاغه**، خطبهٔ ۲۶.

۴. آل‌عمران (۳): ۱۰۳.

صاحب شریعت) با قوم خویش و بت‌پرستان آن دوره نقل می‌کند و در نهایت، حضرت نوح با ناامیدی به پیشگاه خداوند عرضه می‌دارد: رَبِّ إِنِّی دَعَوْتُ قَوْمِی لَیْلاً وَ نَهَاراً * فَلَمْ یَزِدْهُم دُعَاءِی إِلّا فِرَاراً... وَ مَکَرُوا مَکْراً کُبّاراً...:[1] پروردگارا، من قوم خود را شب و روز [به توحید و شریعت الهی] خواندم، و دعوت من جز بر گریزشان نیفزود و من هربار که آنان را دعوت کردم تا ایشان را بیامرزی، انگشتانشان را در گوش‌هایشان کردند [تا نشنوند] و ردای خویشتن بر سر کشیدند [تا مرا نبینند]... سپس من آشکارا آنان را دعوت کردم، باز من به آنان اعلام نمودم و در خلوت [و] پوشیده نیز به ایشان گفتم... و دست به نیرنگی بس بزرگ زدند. و گفتند: زنهار، خدایان خود را رها مکنید... .

بنابراین در گسترهٔ قلمرو شرک و سابقه طولانی آن تردیدی نیست و به‌رغم تلاش همه پیامبران و گسترش دانش و آگاهی انسان و ارتقای سطح فکری و خردورزی او، هنوز بخشی از جمعیت جهان در بت‌پرستی به‌سر می‌برد! سؤال این است که کدامیک از شرک و توحید از نظر تاریخی مقدّم بوده است؟

برخی جامعه‌شناسان از جمله آگوست کنت بر این عقیده‌اند که بشریت در آغاز تاریخ به خدایان متعددی روی آورده و به‌تدریج به توحید و یگانه‌پرستی گراییده است. بنابراین، شرک از نظر تاریخی و زمانی مقدم بر توحید است.[2]

در حالی که از دیدگاه قرآن نه‌تنها توحید، تکامل‌یافتهٔ شرک و بت‌پرستی نیست، بلکه شرکْ انحرافی عقیدتی و فکری است که برای افراد بر اثر مواجهه با شبهاتی که از پاسخ آن عاجز بودند، پدید آمده است. از آن نمونه همه یا بیشتر کسانی که برای جناب زرتشت (پیامبر آیین مجوس) وجود حقیقی قائل‌اند، او را مروّج توحید می‌دانند و ثنویت جهانی (اهورا مزدا و اهریمن) منسوب به آیین زرتشت را به مانی نقاش نسبت می‌دهند.

براساس آنچه قرآن کریم از مشرکان، بت‌پرستان، ستاره و فرشته‌پرستان نقل می‌کند، در سویدای قلب اینها نیز نوعی یکتاپرستی وجود دارد؛ ولی چون نمی‌توانند ملازمه جدایی‌ناپذیر میان خالقیت و ربوبیت را درک کنند اشیا و موجودات دیگر به‌ویژه ستارگان، جن و فرشته را تدبیرکننده امور عالم می‌دانند و می‌پرستند. به تعبیر قرآن، اگر از مشرکان بپرسی که خالق آسمان و زمین کیست، پاسخ می‌دهند: خداوند؛ خداوندِ عزت‌مند و دانا.[3]

---

۱. نوح (۷۱): ۲۲ ـ ۵.

۲. ر.ک: ژیلسون، **نقد تفکر فلسفی غرب**، ص ۲۳۴؛ فاستر، **خداوندان اندیشه سیاسی**، ج ۳، ص ۸۶.

۳. لقمان (۳۱): ۲۵؛ زخرف (۴۳): ۹.

در آیه‌ای دیگر از مردم عرب حکایت شده که گروهی از مردم فرشتگان را دختران خدا می‌دانستند و می‌پرستیدند.[۱]

از نظر آموزه‌های قرآنی اولین مخلوق (آدم﷣) پیامبر خدا و یکتاپرست بوده است و شالوده بعثت همه پیامبران نیز یگانه‌پرستی است. احادیث فراوانی از پیامبر اکرمﷺ و ائمه اطهار﷨ نقل شده است که دلالت می‌کند که پدر و اجداد حضرت محمدﷺ از عبدالله تا آدم، همه یکتاپرست بودند و در میان آنان مشرک وجود نداشت. از آن حضرتﷺ نقل است که فرمود:

> خداوند پیوسته مرا از صلب مردان پاک به ارحام زنان پاک منتقل ساخت و هرگز مرا به آلودگی‌های جاهلیت ـ که شرک بدترین مرتبهٔ آن است ـ آلوده نکرد.[۲]

تاریخ جاهلیت و مفهوم آن

واژهٔ «جاهلیت» از ریشهٔ «جهل» است، ولی از کتب لغت برمی‌آید که مراد از آن تنها نادانی نیست و حماقت، سفاهت و بی‌خردی را نیز در بر می‌گیرد.[۳] قرآن کریم نیز جاهل را پیوسته به‌معنای نادان نمی‌داند و از برخی آیات استفاده می‌شود که هر انسان متکبر و خودرأی، جاهل است.[۴]

بدین ترتیب، «جاهلیت» دورانی است که زندگی مردم از ارزش‌های معقول، موازین فرهنگی ـ منطقی و باورهای معنوی و امیدوارکننده تهی باشد.

واژه جاهلیت نخستین‌بار به‌وسیله قرآن و در خصوص زندگی مردمان قبل از بعثت به‌کار رفته است. از این روی، برخی حدود زمانی روزگار جاهلیت پیش از اسلام را ۱۵۰ تا ۲۰۰ سال قبل از بعثت و محدودهٔ مکانی آن را شبه‌جزیرهٔ عربستان دانسته‌اند؛ اما این دو مسئله، با توجه

---

۱. نجم (۵۳): ۲۲؛ صافات (۳۷): ۱۵۰ (و تفاسیر قرآن دربارهٔ این آیات.)

۲. ر.ک: ابن‌بابویه، **اعتقادات صدوق**، ص ۱۳۵؛ شیخ مفید، **اوائل المقالات**، ص ۱۲؛ مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۱۵، ص ۱۷.

۳. طریحی، **مجمع البحرین**، لغت جهل؛ ابن‌منظور، **لسان‌العرب**، ج ۲، ص ۴۰۲، لغت جهل؛ جواد علی، **المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام**، ج ۱، ص ۴۰.

۴. فرقان (۲۵): ۶۳.

به شیوهٔ برخورد و بیان قرآن و دیگر منابع اسلامی، در خور تأمل است. بنابراین، بعید است بتوان جاهلیت را نام زمان، مردم، قبیله یا گروهی خاص دانست. البته محدودهٔ زمانی و مکانی یادشده مصداق کامل جاهلیت است.[۱] زیرا بیشتر مردم این منطقه با اینکه در سرزمین شیخ انبیا و بزرگ‌ترین صاحبان اندیشه توحیدی چون ابراهیم خلیل زندگی می‌کردند، دچار شرک و تاریک‌اندیشی بودند.

برای شناخت نشانه‌های جاهلیت، پی‌جویی این اصطلاح در قرآن و نهج‌البلاغه مناسب‌ترین روش است. در قرآن کریم چهار بار کلمه جاهلیت به‌کار رفته است و در موارد بسیار دیگری نمونه‌ها و نشانه‌های دیگری از «جاهلیت» مورد نکوهش و انکار قرار گرفته است. چهار مصداق روشن جاهلیت در قرآن کریم عبارت است از:

۱. پیروی از حکم و حکومت ناحق، رفتار خلاف قانون الهی و مبتنی بر هوا و هوس و روی‌گردانی از دستورهای الهی، که مورد نهی قرار گرفته است. (حکم الجاهلیة)[۲]

۲. بی‌توجهی به وعده و وعیدهای خداوند و بداندیشی دربارهٔ افعال الهی، که درباره گروهی از یاران پیامبر است که با اکراه و نفاق، در جنگ احد شرکت کرده بودند. (ظن الجاهلیة)[۳]

۳. بی‌پروایی زنان در جامعه و نمایاندن زیور و آرایش‌های زنانه، که در هشدار به زنان پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله و جلوه‌گری آنان است. (تبرّج الجاهلیة)[۴]

۴. تأکید بر خواسته‌های نابجا، تعصب دربارهٔ آگاهی‌های ناچیز و جانبداری بی‌دلیل از

---

۱. ر.ک: صدر حاج سیدجوادی و ...، **دایرة المعارف تشیع**، ج ۵، مقاله جاهلیت، ص ۲۸۱؛ حسینی ادیانی، **پژوهشی در تاریخ پیامبر اسلام**، ص ۱۴۸.

۲. أَ فَحُكْمَ الْجاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ. (مائده (۵): ۵۰)

۳. ... يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَنا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ... (آل‌عمران (۳): ۱۵۴)

۴. وَ قَرْنَ في بُيُوتِكُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِيَّةِ الْأُولىٰ وَ أَقِمْنَ الصَّلاةَ وَ آتِينَ الزَّكاةَ وَ أَطِعْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ. (احزاب (۳۳): ۳۳)

مقصود از «جاهلیّت اولی» دوران تاریک جاهلیت پیش از بعثت پیامبر اکرمصلی‌الله‌علیه‌وآله است. البته اقوال دیگری نیز در تفسیر «اولی» وجود دارد که مستند نیست. (ر.ک: **تفسیر المیزان**، در توضیح آیه نامبرده.)

عقاید و اندیشه‌ها. (حمیّة الجاهلیة)[۱]

علاوه بر موارد کاربرد لفظ جاهلیت، در قرآن کریم بارها به عقاید، احکام و نیز اخلاق ناپسند جاهلی و جاهلیت اشاره شده است.

در بحث از عقاید جاهلی که در قرآن بدان تصریح شده است در کنار بت‌پرستی که کیش اغلب مردم جزیرةالعرب بوده است، یکی دیگر از عقاید خرافی مشرکان این بوده که می‌گفتند ما بت‌ها را نمی‌پرستیم مگر از آن روی که ما را به خداوند نزدیک می‌کنند.[۲] دیگر اینکه قائل بودند که خداوند فرزندانی دختر دارد و بعضی فرشتگان دختران خدا هستند و بدین سبب به پرستش آنها می‌پرداختند تا ایشان را شفاعت کنند.[۳] اعتقاد انحرافی دیگر آنان درباره جهان پس از مرگ است که می‌گفتند: جز همین زندگی دنیوی ما، زندگی دیگری نیست. ما زنده می‌شویم و می‌میریم و ما را جز طبیعت (دهر) نابود نمی‌کند.[۴]

قربانی‌ای که با نام غیرخدا ذبح شده،[۵] یا آنکه برای انصاب (بت‌ها یا سنگ مقدس قربانگاه) انجام گرفته، خوردن مردار، گوشت خوک، خون، نیم‌خورده حیوان درنده، همه احکامی است که در جاهلیت روا بوده و قرآن کریم آنها را حرام و منع کرده است.[۶]

کوشش در تغییر و گردش دادن ماه‌های حرام و موسم حج و قرار دادن آن در ماه‌های مناسب از نظر فصل طبیعی و موسم تجارت، افتخار کردن به نیاکان و فخرفروشی به آنان، سوت‌زدن و دست‌افشانی در نماز پیرامون خانه کعبه، از دیگر نشانه‌ها و اعمال عبادی جاهلی

---

۱. إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوىٰ. (فتح (۴۸): ۲۶، نیز ر.ک: طباطبایی، **المیزان فی تفسیر القرآن**، ج ۸، در توضیح آیهٔ ۲۶ سورهٔ فتح و ج ۱۶، در توضیح آیهٔ ۳۳ سورهٔ احزاب؛ طبرسی، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، ج ۱، در توضیح آیهٔ ۱۵۴ سوره آل‌عمران؛ مغنیه، **التفسیر الکاشف**، ج ۳، در توضیح آیهٔ ۵۰ سورهٔ مائده؛ کاظمی، **بحران جامعه مدرن**؛ گارودی، **امریکا، پیشتاز انحطاط**؛ قطب، **جاهلیت قرن بیستم**.)

۲. زمر (۳۹): ۳.

۳. انعام (۶): ۱۰۱ ـ ۱۰۰ ؛ نحل (۱۶): ۵۷؛ نجم (۵۳): ۲۱.

۴. جاثیه (۴۵): ۲۶.

۵. بقره (۲): ۱۷۳.

۶. مائده (۵): ۳.

است که قرآن از آنها نهی نموده است.[1]

خشونت و غارت‌گری، رباخواری و قماربازی و فرزندکشی[2] که به کشتن دختران نیز اختصاص نداشته است، از دیگر رذایل اخلاقی و اجتماعی جامعه عرب بود.

چنانکه اشاره شد، به ارث بردن زنان، ازدواج با همسر پدر برای پسران، ارث بردن هم‌پیمانان از یکدیگر، محرومیت زنان از ارث، از جمله رسوم جاهلی‌ای است که مورد انکار و نهی قرآن قرار گرفته است. کسانی که از موقعیت اجتماعی رقت‌انگیز و غیرانسانی زن در عصر جاهلی تا آستانه قرن بیستم اطلاع ندارند، با تکیه بر برخی عملکردها و نادیده گرفتن همه ابعاد موضوع، انتقاد می‌کنند که چرا سهم ارث زن به اندازه مرد نیست! غافل از آنکه در جهان باستان، حتی در حوزه ادیان، غالباً زنان ارث نمی‌بردند یا فقط زنانِ طبقه خاصی، از حقوقِ عرفی برخوردار بودند و حکم الهی در قرآن بزرگ‌ترین گام در اصلاح وضع زنان بوده است.[3] استبداد مردان که بارها زن را طلاق می‌دادند، شبه طلاق‌هایی که زنان را در بی‌تکلیفی و سردرگمی قرار می‌داد، چند همسری بدون کمترین محدودیت، و نابسامانی رابطه جنسی، برخی دیگر از نشانه‌های جاهلیت جهان در آستانه ظهور اسلام بوده است و بعثت جدید برای همه این عادات و رسوم و اعمال نابهنجار، مقررات و قانون وضع کرد.[4]

از نظر امام علی(ع)، لجاجت در برابر حق، حمیّت و تعصب بیجا و شیطانی، خودپسندی و غرور، ترک اندیشه و دین فهمی، به‌کار نبردن گوهر خرد در خداشناسی، میراث‌دار فرهنگ منحط گذشته بودن و پیروی از پیشوایان ستمگر، که براساس تعصب جاهلی حکم می‌رانند، از نمودهای جاهلیت است.[5]

امام علی(ع) در خطبه‌ای دیگر دربارهٔ حالات و ویژگی‌های مردمان دوران جاهلیت در آستانهٔ بعثت می‌فرماید:

---

۱. توبه (۹): ۳۷؛ بقره (۲): ۲۰۰؛ انفال (۸): ۳۵.

۲. اسراء (۱۷): ۳۱.

۳. ر.ک: خرمشاهی، **قرآن پژوهی (هفتاد بحث و تحقیق قرآنی)**، ص ۵۶۱.

۴. ر.ک: نحل (۱۶): ۵۸ _ ۵۷؛ انعام (۶): ۱۳۷ و ۱۵۱؛ اسراء (۱۷): ۳۱؛ تکویر (۸۱): ۸؛ بقره (۲): ۲۳۰ _ ۲۲۹.

۵. ر.ک: **نهج‌البلاغه**، خطبهٔ ۱۶۶ و ۱۹۲؛ جعفری، **ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه**، ج ۸، ص ۲۹۶ _ ۲۸۱؛ ج ۱۵، ص ۵۲ _ ۴۳؛ ج ۱۶، ص ۲۵۹ _ ۲۵۸.

در آن دوران ملت‌ها در خوابی عمیق فرورفته بودند. فتنه و فساد، جهان را فرا گرفته بود. کارهای خلاف میان مردم منتشر شده و امور زندگی از هم گسیخته بود. آتش جنگ‌ها زبانه می‌کشید و دنیا بی‌نور و پُر از نیرنگ گشته بود. ... نشانه‌های هدایت به کهنگی گراییده و پرچم‌های هلاکت و بدبختی آشکار شده بود. دنیا با ۸چهرهٔ زشت و بدنما به اهلش می‌نگریست و خشم‌آلود با خواستگارانش روبه‌رو می‌شد. میوهٔ دنیای آن روز فتنه و آشوب، و غذایش مردار بود. در درونْ وحشت و اضطراب، و در بیرونْ شمشیر حکومت می‌کرد.[۱]

به خدا سوگند ... اینک بی‌تردید، آشوبی سهمگین، که افسارگسیختگی و بی‌بند و باری نشانهٔ آن است، تهدیدتان می‌کند و در کار فرود آمدن است. هرگز مباد که شما را اوضاعی بفریبد که مغروران تاریخ را فریفت.

هرگز مباد که شما نیز چونان جفاپیشگانِ جاهلیت باشید که نه در دین ژرف‌نگر بودند و نه از خدا اندیشه‌ای داشتند... .[۲]

با توجه به آنچه از نشانه‌های جاهلیت به اشاره گ[illegible] و با توجه به شناختی که از جهانی که در آن زندگی می‌کنیم داریم، آیا می‌توان مقایسه‌ای میان جاهلیت در دوره‌های گذشته و اقوام و ملل حاضر نمود؟ آیا قرآن که از جاهلیت اولی نام می‌برد، منظور چیست؟ جاهلیت اُخری کدام است؟

قومیت محوری

جاهلیت، نشانه‌ها و معیارها

- **شرک و بت‌پرستی**
- **بردگی**
- **بی‌بند و باری زنان**
- **تن دادن به ظلم**
- **خشونت**
- **غارت‌گری**
- **کمیت‌گرایی**
- **استبداد حکومت**
- **تقلید کورکورانه**
- **طلاق ظالمانه**
- **قماربازی**
- **رباخوری**
- **فرزندکشی**

---

۱. **نهج البلاغه**، خطبهٔ ۸۹؛ معادیخواه، **فرهنگ آفتاب**، ج ۴، ص ۱۸۴۴.

۲. و لا تکونوا کجفاة الجاهلیة لا فی‌الدین یتفقهون و لا عن الله یعقلون. (معادیخواه، **فرهنگ آفتاب**، ج ۴، ص ۱۸۴۵)

امپراتوری ایران در عصر ساسانیان

ایران یکی از دو همسایهٔ بزرگ شبه جزیرهٔ عرب بود و با جمعیتی بیش از ۱۴۰ میلیون نفر بخش‌های مهمی از عراق ـ حاشیه دجله و فرات و کارون ـ قفقاز، بخارا، سمرقند، خوارزم و غزنه را نیز در بر می‌گرفت.[۱]

این همسایهٔ پهناور شرقی دست‌کم یازده قرن پیش از ظهور اسلام از حکومت برخوردار شده بود و با تمدنی دیرپا یکی از دو قطب مقتدر آن روزگار به‌شمار می‌آمد. ایران از موقعیتی خاص بهره‌مند بود؛ اما در آستانهٔ پیدایش اسلام، به دلایل متعدد، از نارضایتی عمومی رنج می‌برد.[۲]

الف) حکومت و سازمان جامعه

نوع حکومت ایران، سلطنتی و استبدادی بود و پادشاهان ساسانی خود را موجوداتی برتر از بشر، فرزندان خدا و دارای شخصیت ربانی می‌دانستند. خسرو پرویز، که در سال ۵۹۱ م. به سلطنت رسید و هنگام طلوع خورشید اسلام فرمانروای ایران بود، دربارهٔ خود می‌گوید:

> آدمی فناناپذیر از میان خدایان و خدای بسیار جلیل در میان مردمان و صاحب شهرتی بسیار و کسی که در طلوع با آفتاب قرین است.[۳]

حکومت امری موروثی بود و دیگران هوای آن را در سر نمی‌پروراندند، ولی اعضای همان خاندان در تصاحب این مقام به جان یکدیگر می‌افتادند. گاه پدری پسرش را نابینا می‌ساخت و می‌کشت و زمانی پسری شکم پدر خویش می‌درید و گاه کودتاها و آشوب‌های پیاپی مملکت را چنان به هرج‌ومرج می‌کشاند که در فاصلهٔ چهارسال ده پادشاه زن و مرد به سلطنت می‌رسیدند.[۴]

---

۱. ر.ک: مسعودی، **مروج الذهب و معادن الجوهر**، ج ۱،ص ۱۷۶،۲۳۶، ۲۴۳ و ۲۸۴؛ پطروشفسکی، **تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی**، ص ۷۱.

۲. ر.ک: مسعودی، **مروج‌الذهب و معادن الجوهر**، ص ۲۸۰؛ پطروشفسکی، **تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی**، ص ۷۸؛ دورانت، **تاریخ تمدن**، ج ۹، ص ۲۸ ـ ۲۲.

۳. کریستن‌سن، **ایران در زمان ساسانیان**، ص ۶۴۸، نیز ر.ک: ابن‌خلدون، **العبر (تاریخ ابن‌خلدون)**، ج ۲، ص ۳۱۴؛ طبری، **تاریخ الطبری**، ج ۲، ص ۲۱۵ ـ ۱۲۸.

۴. ر.ک: پطروشفسکی، **تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی**، ص ۷۸؛ کریستن‌سن، **ایران در زمان ساسانیان**، ص ۶۴۸.

درباریان ساسانی، به‌ویژه خسرو پرویز، در خوش‌گذرانی افراط می‌کردند و علاقه وافری به زراندوزی داشتند. حقوق اجتماعی و روابط انسانی بر اساس تقسیمات طبقاتی به‌گونه‌ای طراحی شده بود که هر فرد تنها می‌توانست استعدادهای خود را در درون طبقهٔ خویش بیازماید و فقط در حد طبقهٔ خود از مواهب طبیعت بهره‌مند شود. از این‌رو بعضی دارای فره ایزدی و درخور پادشاهی بودند و گروهی شایسته دبیری و ارتشی و بیشتر مردم ـ اصناف، بازرگانان، کشاورزان ـ سزاوار منصب و مقام حکومتی شمرده نمی‌شدند، بلکه وظیفه ایشان کار و پرداخت مالیات برای تأمین نیاز شاه و دیگر مخارج بود. این فلسفه اجتماعی غلط، آن‌چنان در ایران باستان رواج داشت که اردشیر بابکان قانونی وضع کرد که فرزند آهنگر، کاری جز آهنگری، و فرزند کشاورز، کاری جز کشاورزی انجام ندهد. در قانونی دیگر مقرر شد که غیر از اشراف (سلاطین و دبیران) کسی حق درس خواندن ندارد؛ تا بدین وسیله برای همیشه مردم عادی با اشراف به رقابت نپردازند. داستان مرد کفش‌گر، که حکیم فردوسی در شاهنامهٔ آورده است، و تقاضای درس خواندن برای فرزندش و موافقت نکردن انوشیروان، گویای همین واقعیت تلخ است.[۱]

در امپراتوری ساسانی اقلیتی در حدود یک و نیم میلیون نفر، یعنی چیزی حدود یک درصد کل جمعیت، همه‌چیز را در اختیار داشتند و بیش از ۹۸ درصد چون بردگان از حقوق اساسی محروم بودند.[۲] مردم عادی و حتی طبقات متوسط حق مالکیت، دانش‌اندوزی و... نداشتند.

ب) نظام خانوادگی و حقوق زن

در خانوادهٔ ایران دورهٔ ساسانی، مرد ریاست مطلق داشت و از نظر تعداد همسرانش با محدودیتی روبه‌رو نبود و ازدواج با محارم، به‌دلیل تشویق برخی از منابع زرتشتی، رواج داشت.[۳]

---

۱. ر.ک: **شاهنامه فردوسی**، ج ۵، ۲۱۶۳ و ۲۱۶۴؛ پورداود، **فرهنگ ایران باستان**، ص ۱۸۲؛ سبحانی، **فروغ ابدیت**، ج ۱ ص ۵۱ ـ ۵۰.

۲. ر.ک: راوندی، **تاریخ اجتماعی ایران**، ج ۲، ص ۱۱ ـ ۱۰.

۳. کریستن‌سن، **ایران در زمان ساسانیان**، ص ۵۶۹؛ ر.ک: علوی، **زن در ایران باستان**.

زن از شخصیت حقوقی بی‌بهره بود و در زمرهٔ وسایل زندگی به‌شمار می‌آمد. پدر تا آنجا اختیار داشت که می‌توانست کودکانش را از خود براند یا چون برده و شیء به دیگران بفروشد. شوهر می‌توانست همسر یا یکی از همسرانش را، بی آنکه در انجام وظایفش کوتاهی کرده باشد، به مردی دیگر بسپارد تا از خدماتش بهره گیرد.[۱]

ج) وضعیت مذهب

هنگام ظهور اسلام، ادیانی مانند زرتشتی، یهودی، مسیحی، مانوی، صابئی و مزدکی در ایران رواج داشت. دین رسمی، که از سوی شاهان ساسانی مورد حمایت قرار می‌گرفت، آیین زرتشت بود.[۲] با آنکه این آیین در موضوعاتی چون معاد، بهشت، دوزخ و... از ادیان آن روز آسیا به دین‌های آسمانی نزدیک‌تر بود و همهٔ کسانی که زرتشت را یک شخصیت حقیقی و تاریخی می‌دانند اعتراف دارند که وی در جامعهٔ خود اصلاحات اقتصادی، اعتقادی و اجتماعی پدید آورد،[۳] آنچه به هنگام ظهور اسلام، آیین زرتشت در ایران شناخته می‌شد چنان با خرافات آمیخته بود که هرگز نمی‌شد آن را آیین آسمانی خواند. حتی روحانیان (حامیان اصلی دین زرتشت) نگران بودند و از اجرای شعایر آن سرپیچی می‌کردند.[۴]

ویژگی اصلی و بدون تردید این دین در زمان ساسانیان اعتقاد به یک ثنویت جهانی (اهورامزدا و اهریمن) بود. براساس این اعتقاد که گفته می‌شود به سبب تعالیم مانی در آیین زرتشت پدید آمده است، جهان و آفریدگار آن دارای دو مبدأ بود: خیرات و شرور.[۵]

---

۱. بارتلمه، **زن در حقوق ساسانی**، ص ۱۲.

۲. ر.ک: شهرستانی، **الملل والنحل**، ج ۱، ص ۳۲۴ ـ ۲۹۸؛ بی ناس، **تاریخ جامع ادیان**، ص ۳۲۴ ـ ۲۹۲.

۳. اگرچه دربارهٔ جناب زرتشت پرسش‌های فراوانی وجود دارد و حتی درباره شخصیت واقعی، زمان و مکان تولد (آذربایجان، بلخ، فارس، ری، خوارزم، مرو، هرات، فلسطین)، منطقه ظهور و پادشاه معاصر او اختلاف است، اما اینکه مصلحی بزرگ که رستگاری آدمیان دغدغه اصلی او بوده است و سعادت آدمیان را از طریق پایبندی به آیین و آداب و رسوم مذهبی دنبال کرده است، غیر قابل انکار است. چنان‌که برخی تحریف‌ها در آیین او نیز پس از او و به‌وسیله متولیان امور دینی و مراسم آیینی در این دین پدید آمده است. (ر.ک: مطهری، **خدمات متقابل اسلام و ایران**، ج ۱، ص ۲۰۵ به بعد)

۴. ر.ک: همان، ص ۲۱۳ به بعد.

۵. پورداود، **فرهنگ ایران باستان**، ص ۱۸۳.

بدین ترتیب، تراکم رو به انفجار تضادهای طبقاتی، تمرکز قدرت و ثروت، انحراف‌های اخلاقی و نابهنجاری‌های جنسی و پدیدار شدن فرزندان بی‌هویت در بدنهٔ جامعه، به زنجیر کشیده شدن اندیشه‌ها، ورشکستگی افکار دینی و در ابعادی تصلّب ادیان، سست شدن نظام خانواده و ... مردم را به ستوه آورده و آمادهٔ تحولی همه‌جانبه ساخته بود.[۱]

نویسنده‌ای در اشاره به علل اسلام‌آوردن ایرانیان می‌نویسد:

> این انقلاب ـ ظهور اسلام در عربستان ـ برای دو کشور ایران و روم نیز به منزلهٔ دروس نو آسمانی و فلسفه‌هایی از عدالت‌خواهی و پرهیزگاری علیه ستمگری و بیداد بود ... این فکر و احساس در مردم آن کشورها چنان رسوخ کرد که برای برانداختن حکومت‌های خود با پرچم‌داران آیین اسلامی هماواز و همفکر شدند و آثار این غلبهٔ معنوی امروز هم ـ که یک هزار و چند صد سال از آن ظهور می‌گذرد ـ در خانهٔ یکایک ملت‌های ایمان آورده برقرار است.[۲]

امپراتوری روم شرقی

همسایهٔ مقتدر شمالی جزیرةالعرب، امپراتوری بیزانس بود که آسیای صغیر، شامات، مصر و بخش‌های عمده‌ای از اروپای کنونی و آفریقا را در بر می‌گرفت و قسطنطنیه پایتخت آن شمرده می‌شد. امپراتور معروف بیزانس در قرن ششم میلادی (۵۶۵ ـ ۵۲۷) یوستینیانوس بود که حدود چهل سال از دوران فرمانروایی او، عصر رویدادهای بزرگ به‌شمار می‌آید. در این مدت، بیش از پنجاه جنگ در گرفت. بلوای «نیکا»[۳] در سال ۵۳۲ م. از رسواکننده‌ترین حوادث

نخستین فصل از اولین کتاب اوستا مردم را راهنمایی می‌کند که پرستش خود را در مرحلهٔ نخست به موافقت اهورامزدا و سپس مطابق با فهرستی طولانی و نامنظم از اشیا انجام دهند؛ برای مثال خورشید، ماه، ستارگان، آتش، باد، آب‌ها، کوه‌ها، ارواح مقدسان درگذشته. (هیوم، **ادیان زنده جهان**، ص ۲۸۲؛ مطهری، **خدمات متقابل اسلام و ایران**، ج ۱، ص ۲۲۸)

در میان این عناصر، آفتاب که در تعلیمات زرتشت موجودی مقدس بود، فرزند اهورامزدا شناخته شد و مقام الوهیت یافت و مورد پرستش قرار گرفت. (کریستن‌سن، **ایران در زمان ساسانیان**، ص ۲۱۴ ـ ۲۱۱)

۱. ر.ک: افتخارزاده، **اسلام و ایران**، ص ۷۵ ـ ۱۷.

۲. ر.ک: رهنما، **ترجمه و تفسیر قرآن**، ص ۷۵.

۳. بلوای نیکا در جریان یکی از مسابقات که در قالب دو گروه آبی‌پوش (کبودپوش) و سبزپوش انجام شد،

سال‌های فرمانروایی وی شمرده می‌شود.[۱]

روم با استبداد و سلطنت اداره می‌شد و تشکیلات اداری بسیار پیچیده و گسترده‌ای داشت. مالیات روز به روز سنگین‌تر می‌شد. میزان مالیات بـه خـواست امـپراتـور بسـتگی داشت و ثروتمندان به یاری رشوه از پرداخت آن شانه خالی می‌کردند و همهٔ سنگینی‌اش را به دوش تهی‌دستان می‌افکندند. مأموران، هنگام گرفتن مالیات، مـحرومان را مـی‌آزردند و زنـدان و شکنجه می‌کردند. خودکامگی، تبعیض نژادی، انحطاط اخلاقی و جنگ‌های توان‌فرسا بخشی از عوامل نارضایتی مردم بود.[۲]

الف) وضعیت دینی

مسیحیت از آغاز قرن چهارم میلادی دیـن رسـمی امـپراتـور اعـلام شـد. در سـال ۳۱۳ م. قسطنطین به‌سبب رؤیایی فرمان آزادی مسیحیت را اعلام کرد و از این پس مشکلات داخلی و درون‌فرقه‌ای مسیحیت خود را نشان داد. نزاع فکری «آریوس» و «آتاناسیوس» چنان بالا گرفت که امپراتور ناگزیر شورای ۳۰۰ نفری اسقفان نیقیّه را مأمور رسیدگی آن ساخت. این شورا پس از ماه‌ها بحث و بررسی، ضمن صدور اعتقادنامه‌ای، روح‌القدس را وارد مسیحیت ساخت، تثلیث را رسمیت بخشید و افکار واقعی مسیح را نابود کرد و غرب و مسیحیت را به خوابی عمیق فرو برد.[۳]

به‌دلیل حمایت پادشاه از دستهٔ آبی‌پوش، درگیری پیش آمد و هواداران دو دسته به ضرب و شتم همدیگر پرداختند. پادشاه به حمایت از گروه مورد علاقهٔ خود دستور محاصره محل برگزاری مسابقه را داد و جمعیتی حدود ۳۰هزار نفر کشته شد. (ر.ک: منتسکیو، **علل عظمت و انحطاط رومیان**، ص ۲۳۹ ـ ۲۳۷؛ باهنر و هاشمی رفسنجانی، **جهان در عصر بعثت**، ص ۷۲؛ ماله، **تاریخ قرون وسطی**، ص ۴۳ به بعد)

۱. دورانت، **تاریخ تمدن**، ج ۱۰، ص ۱۷۵؛ باهنر و هاشمی رفسنجانی، **جهان در عصر بعثت**، ص ۷۲ به بعد.

۲. دورانت، **تاریخ تمدن**، ج ۳، ص ۱۱۷، ۳۱۶ و ۷۷۸؛ ماله و لیزاک، **تاریخ رم**، ج ۲، ص ۳۴۳ به بعد.

۳. قسطنطین در آستانه حمله به روم ادعا کرد که در افق، علامتی شبیه به صلیب دیده است و به او گفته‌اند «با این علامت فتح خواهی کرد». او در سال ۳۱۳ م. بیانیه آزادی عقیده را صادر کرد و از این پس نزاع‌های درون کلیسا بالا گرفت.

دین‌ستیزی، دین‌گریزی و همهٔ بی‌مهری‌های دیروز و امروز غرب به مذهب، بر اموری که از این تاریخ به بعد وارد مسیحیت شد، استوار است. سکولاریسم و کنارزدن دین از جامعه[۱] و تجربه‌زدگی افراطی و نامعقول، در عملکرد کلیسای قرون وسطا ریشه دارد که اساس آن در قرن چهارم میلادی نهاده شد.

از این زمان، شکل دین در بسیاری از ابعاد تغییر کرد. به‌گونه‌ای که جز شعایر هفت‌گانه[۲] چیزی از دین باقی نماند. مردم حق مراجعهٔ مستقیم به انجیل‌ها را از دست دادند و در بسیاری کارها به کشیش نیازمند شدند.[۳] ویل دورانت در این زمینه می‌نویسد:

> بزرگ‌ترین مورخان عقیده دارند که علت اصلی سقوط روم، مسیحیت بود. زیرا این مذهب کیش قدیم را که به روح رومی خصلت اخلاقی و به دولت روم ثبات بخشیده بود، از میان برد. مسیحیت به فرهنگ، علم، فلسفه، ادبیات و هنر اعلام

آریوس که از دانشمندان طرف‌دار عیسی بشری بود، گفت که عیسی «پسر» خداست ولی با «پدر» هم‌ذات نیست. پس ازلی نیست و مخلوق است. آتاناسیوس و آلکساندر با او به مخالفت برخاستند و مباحثات در میان طرف‌داران هر دو عقیده به اوج رسید. به‌خاطر این مباحث در شهرها غوغا و بی‌نظمی به پایه‌ای رسید که این امر برای مشرکان حتی در تئاترهای‌شان موضوع تفریح کفرآمیزی گشت. قسطنطین که به وحدت‌آفرینی مسیحیت امید بسته بود با مشاهده این نزاع‌ها نگران شد. ابتدا در نامه‌ای دو طرف نزاع را نصیحت کرد. بعد از بی‌نتیجه‌ماندن نصیحت، شورایی در شهر نیقیه در سال ۳۲۵ تشکیل داد و در آن بیش از ۳۰۰ تن از اسقف‌های مسیحی را مأمور رسیدگی به استدلال‌های طرفین کرد. شورا ادعاهای آریوس را ردّ کرد و اعتقادنامه‌ای منتشر ساخت. (اعتقادنامه نیقیه) در این اعتقادنامه تثلیث به‌صورت رسمی در عقاید مسیحیت مطرح شده است. (دورانت، **تاریخ تمدن**، ج ۳، ص ۷۷۱ ـ ۷۶۵)

۱. این اندیشه‌های انحطاطی در محدوده‌ای خاص از قرن اول میلادی و توسط «پولس» مطرح بود. (ر.ک: مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۸، ص ۳۱۳ به بعد)

۲. شعایر یا آیین‌های هفت‌گانه عبارت‌اند از: تعمید، تأیید یا تثبیت ایمان، ازدواج مسیحی، دست‌گذاری یا درجات مقدس روحانیت، اعتراف، تدهین یا مالیدن روغن مقدس به بیماران و عشای ربانی. (ر.ک: تامس، **کلام مسیحی**، ترجمهٔ حسین توفیقی)

۳. ر. ک: مطهری، **علل گرایش به مادیگری**، ص ۷۲ ـ ۵۵؛ منتسکیو، **علل عظمت و انحطاط رومیان**، ص ۲۵۹ به بعد.

جنگ داده بود. فکر افراد را از وظایف این‌جهانی روانهٔ آمادگی تسلیم‌طلبانه برای یک حادثهٔ کیهانی ساخته بود و آنان را واداشته بود تا به‌جای آنکه در جستجوی سعادت دسته‌جمعی از طریق فداکاری در راه کشور باشند، به‌دنبال سعادت فردی از طریق زهد و انزواطلبی بروند.[۱]

در ابعاد دیگر، تنگ‌نظری دینی و تعصّبات مذهبی مسیحیان در این دوره ـ که عمدتاً تحت تأثیر یهودیان بود ـ غیر مسیحیان را پیرو عقاید باطل، جهنمی و بی‌بهره از حقوق شرعی می‌پنداشتند. چنانکه حتی مسیحیانی که از نظر فرقه‌ای در اقلیت بودند، همین گونه برخورد می‌کردند. فلسفه دادگاه‌های پر آوازه تفتیش عقاید نیز که هر گونه نوآوری حتی در حوزه نظر را برنمی‌تافت بر همین نابردباری دینی و مذهبی مبتنی بود.

ب) نظام طبقاتی

امپراتوری روم نیز مانند رقیب نیرومندش در نظام طبقاتی به‌سر می‌برد. در این امپراتوری شایستگی ذاتی ملاک شخصیت نبود و هرکس، در هر درجه از شایستگی یا بی‌لیاقتی، از مزایای مخصوص طبقهٔ خود بهره‌مند می‌شد. مردم به چهار طبقهٔ اشراف، شوالیه‌ها، طبقه متوسط و بردگان تقسیم می‌شدند.[۲] امام علی﵇ در ترسیم وضعیت جهان در عصر بعثت می‌فرماید:

خداوند پیامبرش را زمانی مبعوث ساخت که مردم در غرقاب گناه و نادانی فرورفته بودند و در سرگردانی به‌سر می‌بردند. افسار هلاکت آنها را می‌کشید و پرده‌های گمراهی چهره عقلشان را پوشیده و بر جان و دلشان قفل زده شده بود.[۳]

---

۱. دورانت، **تاریخ تمدن**، ج ۳، ص ۷۷۸ ـ ۷۷۷؛ ج ۴، ص ۱۳۰.

۲. طبقهٔ اشراف از همهٔ امکانات آب، خاک، تصدی مقامات سناتوری و امور قضا برخوردار بودند. شوالیه‌ها، بیشتر به تجارت، صرافی و خدمت به سناتورها مشغول بودند. طبقهٔ متوسط که ذلیلانه زندگی می‌کردند رو به انقراض بودند. طبقهٔ برده‌ها که اکثر مردم را تشکیل می‌دادند با آنکه به اجبار در تمام سال کار می‌کردند، از معاش و مسکن بی‌بهره بودند.

۳. **نهج‌البلاغه**، خطبهٔ ۱۹۱.

خداوند محمدﷺ را زمانی فرستاد که از دین نشانی برپا نبود و هیچ گلدسته‌ای نورافشانی نمی‌کرد و راهی ـ برای سعادت بشر ـ آشکار نبود.[۱]

آن حضرت‌ؑ در کلامی دیگر می‌فرماید:

خداوند سبحان حضرت محمدﷺ را در حالی برانگیخت که «مردم روی زمین» دارای مذاهب پراکنده، خواسته‌های ضد و نقیض و گروه‌های متفرق بودند. دسته‌ای خدا را به مخلوقش تشبیه می‌کردند، گروهی ملحد و منکر بودند و جمعی معبودهایی جز خدای یگانه داشتند. اما او آنها را از گمراهی رهانید و از جهالت نجات بخشید.[۲]

پرسش‌ها

۱. ضمن شمارش برخی نمودهای جاهلیت اعراب از نظر قرآن و نهج‌البلاغه، آیا جاهلیت حدود زمانی و مکانی خاصی دارد. چرا؟

۲. برخی از مضامین جاهلیت فرهنگی عصر حاضر دربارهٔ زنان را با جاهلیت قبل از اسلام مقایسه کنید.

۳. وضعیت حقوق زنان و نظام خانواده در سه جامعهٔ ایران دورهٔ ساسانی، امپراتوری روم و جزیرةالعرب را مقایسه و ارزیابی کنید.

۴. موقعیت دین و مذهب را در سه جامعهٔ یاد شده بیان نمایید.

۵. وجوه مشترک انحراف و انحطاط در دو امپراتوری ایران و روم را برشمارید.

۶. عصبیت موجود در ارتباط با احزاب در سطح جهان را با عصبیت قبیله‌ای عرب مقایسه کنید.

فعالیت‌های علمی

۱. ضمن مقاله‌ای به معرفی پنج کتاب دربارهٔ حقوق زنان بپردازید.

۲. حقوق زنان در حکومت ساسانیان را در مقاله‌ای تحقیق کنید.

---

۱. همان، خطبه ۱۹۶.

۲. نهج‌البلاغه، خطبه اوّل، نیز ر.ک: خطبه‌های ۹۵، ۱۳۳، ۱۴۷، ۱۹۱، ۱۹۶، ۱۹۸.

۳. در یک سخنرانی، معیارهای جاهلیت از نظر قرآن را با انحطاط جوامع در عصر حاضر تطبیق و مقایسه کنید.

۴. در یک مقاله، عصبیت موجود احزاب در سطح جهان را با عصبیت قبیله‌ای عرب مقایسه کنید.

۵. در یک سخنرانی، علل و کیفیت تحریف آیین زرتشت در عصر ساسانیان را بیان کنید.

۶. با دقت در آیات ۲۲ تا ۴۴ سوره نمل و مراجعه به تفسیر، پیام‌های داستان ملکه سبأ و حضرت سلیمان را برشمارید.

۷. با دقت در خطبه‌های امام علی علیه السلام در نهج‌البلاغه، نشانه‌های جاهلیت در ابعاد گوناگون را تحقیق کنید.

۸. با دقت در سخنان نماینده قریش در دربار نجاشی حاکم حبشه و سخنان جعفر بن ابی‌طالب درباره نشانه‌های جاهلیت اعراب تحقیق کنید.

۹. در مقاله‌ای، آغاز پیدایش بت‌پرستی در جزیرةالعرب و علل و کیفیت آن را بررسی کنید.

منابع برای مطالعهٔ بیشتر

۱. اسلام و ایران، مذهب و ملّیت ایرانی، **محمودرضا افتخارزاده.**

۲. ایران در زمان ساسانیان، **کریستن سن، ترجمه رشید یاسمی.**

۳. پژوهشی در تاریخ پیامبر اسلام، **سید ابوالحسن حسینی ادیانی.**

۴. تاریخ تمدن، **هنری لوکاس، ترجمهٔ عبدالحسین آذرنگ.**

۵. جهان در عصر بعثت، **شهید محمدجواد باهنر و اکبر هاشمی رفسنجانی.**

۶. خدمات متقابل اسلام و ایران، **شهید مرتضی مطهری.**

۷. فروغ ابدیت، **جعفر سبحانی.**

۸. فرهنگ آفتاب (فرهنگ تفصیلی مفاهیم نهج‌البلاغه)، **عبدالمجید معادیخواه.**

۹. محیط پیدایش اسلام، **شهید سید محمدحسین بهشتی.**

۱۰. نظام حقوق زن در اسلام، **شهید مرتضی مطهری.**

۱۱. تاریخ اسلام (تا سال چهلم هجری)، **اصغر منتظرالقائم.**

۱۲. تاریخ پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و آله، **محمدابراهیم آیتی، تجدیدنظر و اضافات ابوالقاسم گرجی.**

فصل سوم

تاریخ پیامبر اسلامﷺ؛ ولادت، بعثت و دعوت

کودکی و نوجوانی

عبدالمطلب از میان اصیل‌ترین خانواده‌ها، سعادتمندترین بانوی جهان، آمنه را برای فرزندش عبدالله برگزید. دیده به جهان گشودن پیشوای انسان‌ها در سپیده دم هفدهمین[1] روز ماه ربیع‌الاول سال ۵۷۰ م. عام‌الفیل ـ ۵۳ سال قبل از هجرت آن حضرت که بعدها به‌عنوان مقیاس زمان و آغاز رسمی تاریخ اسلام قرار گرفت ـ با حوادثی شگرف همراه بود.[2] سپری شدن روزگار جاهلیت و آغاز عصر بینش، دانش، بیداری و عدالت، پیام واقعی آن حوادث شمرده می‌شود.

عبدالمطلب، جدّ اول پیامبرﷺ که به بخشندگی، نیکوکاری و دستگیری از افتادگان شهرت داشت[3] یادگار عبدالله را شاید به علت ناکافی بودن شیر آمنه[4] و یا به رسم بزرگان عرب همراه

---

۱. مشهور میان علمای اهل‌سنت دوازدهم ربیع‌الاول است. (ابن‌هشام، **السیرة النبویة**، ج ۱، ص ۱۷۱) به ابتکار جمهوری اسلامی مقطع مورد اختلاف در نقل روز ولادت پیامبرﷺ هفته وحدت اعلان و گرامی داشته می‌شود.

۲. ر.ک: یعقوبی، **تاریخ الیعقوبی**، ج ۲، ص ۸؛ طبرسی، **اعلام الوری باعلام الهدی**، ص ۱۱؛ جمعی از نویسندگان، **محمد خاتم پیامبران**، ج ۱، ص ۱۷۸ ـ ۱۷۶.

۳. حلبی، **السیرة الحلبیه**، ج ۱، ص ۶. برای اطلاع از سنت‌های عبدالمطلب که بیشتر آن را اسلام تأیید و امضا کرده است، ر.ک: شکری آلوسی، **بلوغ الارب فی معرفة احوال العرب**، ج ۱، ص ۳۲۴.

۴. مورخان اتفاق نظر دارند که محمدﷺ هفت روز نخست را از مادرش آمنه شیر خورد، سپس مدت کوتاهی ثُوَیْبه کنیز ابولهب او را شیر داده است.

حلیمه سعدیه[1] ـ از قبیله بنی‌سعد که به شجاعت و فصاحت معروف بودند ـ به روستا (بادیه) فرستاد تا در بیرون مکه، در محیط پاک و هوای سالم، بزرگ شود؛ سخن گفتن به لهجهٔ فصیح عربی را ـ که در آن زمان به‌خاطر ارتباط و همنشینی کمتر عشایر با بیگانگان، اصیل‌ترین جلوهٔ آن در روستا و صحرا یافت می‌شد ـ فرا گیرد و نیز از بیماری احتمالی وبای شهر ـ که خطر آن برای نوزادان بیشتر بود ـ مصون بماند.[2]

حلیمه، در مدت چهار سال، گاه کودک را به مکه می‌آورد و به مادر و نیای بزرگوارش نشان می‌داد.[3] گویا برای شکل گرفتن شخصیت انسان‌های بزرگ، تحمل ناگواری‌ها و غم‌های جانکاه و آموختن درس بردباری اجتناب‌ناپذیر است. محمد ﷺ پیش از تولد، پدر ارجمندش عبدالله را از دست داد.[4] چون به شش سالگی گام نهاد، مادر مهربانش دیده از جهان فرو بست و در حدود هشت سالگی، نیای گران‌قدرش عبدالمطلب به سرای دیگر شتافت.[5] مشکلات سال‌های یتیمی محمد ﷺ چنان بود که خداوند در آغاز دشواری‌های همه جانبهٔ بعثت، از آن

---

۱. نقل است: روزی بانویی حضور رسول اکرم ﷺ آمد، آن حضرت ردای خویش را برای نشستن او گسترد. پرسیدند این بانو کیست؟ گفتند: مادرش [حلیمه]، همان بانویی است که او را در کودکی شیر داد. (ر.ک: حلبی، **السیرة الحلبیة**، ج ۱، ص ۸۸)

۲. ابن‌هشام، **السیرة النبویة**، ج ۱، ص ۱۸۹؛ مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۱۵، ص ۲۴۸؛ یعقوبی، **تاریخ الیعقوبی**، ج ۲، ص ۸؛ طبری، **تاریخ الطبری**، ج ۲، ص ۹۸۱ و ابن‌شهر آشوب، **مناقب آل ابی‌طالب**، ج ۱، ص ۳۰. برای اطلاع بیشتر از زندگانی پیامبر و ابعاد شخصیت آن حضرت، ر.ک: نرم‌افزار نورالسیرة و جامع الاحادیث، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.

۳. ر.ک: ابن‌هشام، **السیرة النبویة**، ج ۱، ص ۱۷۳؛ ابن‌شهرآشوب، **مناقب آل ابی‌طالب**، ج ۱، ص ۳۲ و نیز میرخواند، **روضة الصفا**، ج ۳، ص ۱۰۵۵.

۴. برخی مورخان وفات عبدالله را پس از تولد حضرت محمد ﷺ و سن آن حضرت را هنگام رحلت پدر، هفت ماه و بیست و هشت روز نوشته‌اند. (ر.ک: ابن‌سعد، **الطبقات الکبری**، ج ۱، ص ۱۰۰؛ ابن‌شهرآشوب، **مناقب آل ابی‌طالب**، ج ۱، ص ۳۶)

۵. برای اطلاع بیشتر از علاقهٔ عبدالمطلب به حضرت محمّد ﷺ ر.ک: یعقوبی، **تاریخ الیعقوبی**، ج ۱، ص ۳۶۵؛ ابن‌هشام، **السیرة النبویة**، ج ۱، ص ۱۶۸.

یاد می‌کند و پیامبر را به مهربانی با یتیمان و فراموش نکردن آن زمان فرا می‌خواند.[۱] از این پس، ابوطالب، که تنگ‌دستی بزرگوار و با جناب عبدالله از یک مادر بود،[۲] حامی محمدﷺ شد. فقر خانهٔ ابوطالب، آن نوجوان سعادتمند را با گرسنگی آشنا ساخت. فقر را فخرش قرار داد و زمینهٔ معرفتی معقول گردید تا در پرتو آن، فقر را بشناسد، درد فقیران را درک و راه نجاتشان را جستجو کند.[۳] ابوطالب و همسرش فاطمه بنت اسد ـ که هر دو چون عبدالمطلب پیرو مذهب ابراهیم خلیل بودند ـ[۴] در نگهداری از محمدﷺ بسیار کوشیدند. نوشته‌اند: ابوطالب تا محمدﷺ بر سر سفره حاضر نمی‌شد دست به طعام نمی‌گشود و همواره ایشان را فرزند خویش خطاب می‌کرد و همسرش نیز از هیچ‌گونه فداکاری نسبت به محمدﷺ دریغ

---

۱. بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ * وَ الضُّحیٰ * وَ اللَّیْلِ إِذٰا سَجیٰ * مٰا وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَ مٰا قَلیٰ * وَ لَلْآخِرَةُ خَیْرٌ لَکَ مِنَ الْأُولیٰ * وَ لَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضیٰ * أَ لَمْ یَجِدْکَ یَتِیماً فَآویٰ * وَ وَجَدَکَ ضَالًّا فَهَدیٰ * وَ وَجَدَکَ عٰائِلاً فَأَغْنیٰ * فَأَمَّا الْیَتِیمَ فَلاٰتَقْهَرْ * وَأَمَّا السّٰائِلَ فَلاٰ تَنْهَرْ * وَأَمّٰا بِنِعْمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ. (ضحیٰ (۹۳): ۱۱ ـ ۱)

۲. از علیؑ نقل است که درباره تهی‌دستی پدر بزگوارش فرمود: «ساد ابی فقیراً و ما ساد فقیر قطّ: پدرم در عین تهی‌دستی سروری کرد، در حالی که هیچ تهی‌دستی سروری نداشته است».

۳. زندگی دشواری که یتیم عبدالله در متن آن پرورش یافت، به طور طبیعی باید او را فردگرا، خودبین و عاری از کرامت و بزرگواری بار آورد؛ زیرا او در سال‌هایی که برای تعادل عاطفی به مهر پدر و آغوش گرم مادر نیاز داشت، هر دو را از دست داده بود. با این حال در سیرهٔ محمّدﷺ فردگرایی، خودبینی، پرخاشگری و نبود تعادل عاطفی نمی‌بینیم. او آیینهٔ روحش را تنها به روی فضایل جامعهٔ خویش گشوده و تنها آنچه با فطرت و کیان انسانی سازگار می‌نمود، در خود پرورانده بود. با همین تحلیل است که می‌گوییم بزرگواری شخصیت ابوطالب، بستر کرامت کامل آسمانی محمّد شد و راه زندگی او را ـ از هشت سالگی به بعد ـ از آنچه ابولهب‌ها داشتند، جدا کرد. خانه‌های تهی از نان و بهره‌مند از کرامت، اگرچه نتوانند شکم‌ها را سیر کنند، قادرند بستر فعلیت‌یافتن قابلیت‌های آسمانی ـ که در همه انسان‌ها وجود دارد ـ باشند. بدون تردید اعجاز شخصیت یتیم عبدالله در این است که در متن جامعه‌ای که از آسمان و زمین آن فتنه و فرومایگی می‌بارید و همهٔ فطرت‌های سالم را به کژی، نبود تعادل و نابهنجاری می‌کشاند، به‌گونه‌ای معجزه‌آسا خود را از قعر روابط انحراف‌زا و ویرانگر بیرون کشد و به عالی‌ترین درجات انسانی و الهی رساند و تا «قاب قوسین او ادنی» صعود کند. (ر.ک: زرگری‌نژاد، **تاریخ صدر اسلام**، ص ۱۸۲ ـ ۱۸۰)

۴. یعقوبی، **تاریخ‌الیعقوبی**، ج ۲، ص ۱۱ و ۱۴؛ ابن‌سعد، **الطبقات‌الکبری**، ج ۱، ص ۱۱۹.

نمی‌ورزید. همین رابطه عاطفی خاص موجب شد سال‌ها بعد که فاطمه بنت اسد در مدینه وفات کرد، پیامبر خدا ﷺ در مراسم کفن و دفن او حضور یابد و جامه خویش را به او بپوشاند. نقل است هنگامی که علی ؑ وفات مادر خود را به پیامبر ﷺ خبر داد، آن حضرت فرمود: «الیوم ماتت امّی: امروز من بی‌مادر شدم».[۱]

محمد ﷺ، براساس سنت نیکوی جوامع قدیم ـ که فرزندان را از آغاز سن رشد و مطابق توانمندی‌شان به فعالیت و مشارکت در اقتصاد خانه وامی‌داشت ـ و به سبب کافی نبودن درآمد ابوطالب، تصمیم گرفت مانند بسیاری از پیامبران، «شبانی» پیشه کند. این پیشه نوعی تمرین شکیبایی نیز بود[۲] چنان‌که مشارکت در دو سفر تجاری، در ۱۲ و ۲۴ سالگی نیز در همین جهت ارزیابی شده است.[۳]

کلید شخصیت محمّد ﷺ در نوجوانی و جوانی

تردیدی نیست که حضرت محمّد ﷺ، تا پیش از بعثت ـ نه در مکّه و نه در میان برگزیدگان جامعه آن روز ـ به‌عنوان یک شخصیت اجتماعی برجسته شناخته نبود؛ امّا چنان‌که اشاره شد، حوادث و وقایع این سال‌ها سبب شد که قریش او را «امین» بخوانند؛ لقبی که حضور سرنوشت‌سازش در نصب حجرالاسود، تنها موجب ظهور و رواج هرچه بیشتر آن شد و الّا

---

۱. ر.ک: ابراهیمی ورکیانی، **تاریخ اسلام از بعثت نبوی تا حکومت علوی**، ص ۱۱۲، و نیز ابن ابی‌الحدید، **شرح نهج‌البلاغه**، ج ۱، ص ۲۷۰.

۲. البته موضوع شبانی انبیا عموماً و پیامبر اکرم ﷺ خصوصاً به‌دلیل اینکه به‌نوعی اجیر و مزدور کفار و مشرکان شدن آن حضرت را دربر داشته است، مورد ردّ و انکار برخی مورخان معاصر قرار گرفته است. در حالی که به نظر می‌رسد این امر از هنجارهای طبیعی جزیرةالعرب و یکی از جهات ترجیح فرزند پسر بر دختر بوده است. ابن‌اسحاق از پیامبر اکرم ﷺ نقل می‌کند که هیچ پیامبری نبوده جز اینکه گوسفند چرانیده است و کسی پرسید، شما چگونه، پیامبر ﷺ فرمود: من نیز گوسفند چرانیده‌ام «أنا ارعی غنم اهلی». (ر.ک: ابن‌هشام، **السیرة النبویة**، ج ۱، ص ۱۶۷ و نیز عاملی، **الصحیح من سیرة النبی الاعظم**، ج ۲، ص ۹۸)

۳. در سفر دوم که با راهب مسیحی ملاقات کرده است، در پاسخ سؤال راهب که او را به لات و عزی قسم داده بود، با دوری جستن از آن دو بت معروف، تنها اسم خدا را شرط پاسخ‌گویی به سؤال‌ها قرار داد و بدین ترتیب، سال‌ها قبل از بعثت بر یکتاپرستی‌اش تأکید کرد.

پیش از این در خلوتِ خانه دل مردم مکّه جای گرفته بود.

دوران جوانی، زمان شکوفایی غرایز و گاه انحراف‌ها و آلودگی‌های انسان است؛ به‌ویژه در فضای تیرهٔ جامعهٔ حجاز که حتی کهنسالان به‌گونه‌ای شرم‌آور در آلودگی به‌سر می‌بردند و پرچم سیاه به علامت جاهلیت بر فراز برخی از خانه‌ها نصب شده بود. در این موقعیت، فرزند پاک عبدالله هرگز تأثیر نادرست نپذیرفت و چنان در درستی و صداقت شهره شد که حتی بعدها ـ چنان‌که اشاره شد ـ دشمنانش او را «امین» می‌خواندند.

امین به فرد امانت‌دار، راست‌گو، باوقار، خوش‌خلق، کریم و شرافتمند گفته می‌شود که از هر ناپاکی و گناه اجتناب می‌کند. محمدﷺ امین است و با وجودی که سنین جوانی را می‌گذراند گرد هیچ‌یک از آداب و رسوم جاهلی نمی‌گردد. در مکّه نوشیدن شراب، انجام قمار و نیز فساد اخلاقی امور رایج بود. مجالس لهو و خوش‌گذرانی قریش معروف است. معمولاً در مکّه شب‌نشینی‌هایی برپا می‌شد که زن و مرد در آن شرکت می‌کردند و به افسانه‌گویی و بذله‌گویی می‌پرداختند، امّا آن جنابﷺ حتی یک بار در این مجالس شرکت نکرد. نه هیچ وقت در بخت‌آزمایی‌های جاهلی شرکت جست و نه لحظه‌ای دامن به فساد آلود. چه جای شگفت که حتی در تهمت‌هایی که قریش پس از بعثت به او نسبت دادند، هیچ‌گاه او را به چنین صفات و کارهایی متهم نکردند؛ بلکه با وجود دشمنی و مخالفت با او، همواره به سلامت نفس، راست‌گویی، امانت‌داری و شرافت او اقرار می‌کردند.[1]

جوانی

دوران جوانی، زمان شکوفایی غرایز و گاه انحراف‌ها و آلودگی‌های انسان است؛ به‌ویژه در فضای تیرهٔ جامعهٔ حجاز که حتی کهنسالان به‌گونه‌ای شرم‌آور در آلودگی به‌سر می‌بردند و پرچم سیاه به علامت جاهلیت بر فراز برخی خانه‌ها نصب شده بود. در این موقعیت، فرزند پاک عبدالله هرگز تأثیر نادرست نپذیرفت و چنان در درستی و صداقت شهره شد که حتی بعدها دشمنانش او را «امین» می‌خواندند.

در ۲۰ سالگی، با شرکت در پیمان «جوانمردی و نیکوکاری» (حلف الفضول) به دادخواهی

۱. ر.ک: قنوات، **تاریخ اسلام**، ص ۴۲ ـ ۴۱.

ستمدیدگان برخاست.

گویا در ۲۵ سالگی و در رویداد گردهمایی بزرگان قریش به‌منظور ترمیم بنای کعبه که با گفتگوهای جاه‌طلبانه‌ای همراه شد و نزدیک بود به کشمکشی اساسی مبدّل گردد و نزاعی طولانی و خون‌ریزی پردامنه پدید آورد، امین قریش با خردمندی و فرزانگی داوری کرد و ضمن احترام به همهٔ گروه‌ها و شرکت دادن نمایندگان همهٔ قبایل، حجرالاسود را به جای خویش بازگرداند[1] و بدین ترتیب، شدیدترین اختلاف در پرتو حکیمانه‌ترین تدبیر برطرف گردید.

ازدواج

خدیجه، بانوی فهیم و ثروتمند مکه، از زنان ممتاز جزیرةالعرب به‌شمار می‌آمد. با آنکه بر پایهٔ برخی نقل‌ها دو شوهر پیشین او بدرود زندگی گفته بودند، شادابی و جوانی خود را حفظ کرده، همچنان بزرگان و اشراف خواستگار خویش را نومید می‌ساخت. او که تبار با فضیلتِ امین قریش را نیک می‌شناخت، گویا از راز نهفته در وجود این جوان پاک‌دامن آگاه بود.

اخبار معنوی دل‌انگیز سفر تجارتی آن بزرگوار ﷺ به شام ـ که خود مقدماتش را فراهم آورده بود ـ شوق وی را فزونی بخشید. درایت و هوشیاری خدیجه، زمینهٔ خواستگاری را فراهم آورد.[2] او خود به‌دنبال محمد فرستاد و به او پیغام داد که: من به‌خاطر فامیلی، شرافت خانوادگی، امانت‌داری، حسن خلق و راست‌گویی‌ات، به ازدواج با تو علاقه‌مندم. خدیجه علیها السلام خود مشکل کمبود دست‌مایهٔ زندگی و مقدمات ازدواج آن‌جناب را ـ که احتمالاً از اسباب تأخیر ازدواج او شمرده می‌شد ـ با هوشمندی حل کرد و تصمیم گرفت مهریه و هزینهٔ عروسی را بپردازد. بدین ترتیب، نجیب‌ترین جوان قریش ـ که دوشیزگان عرب در آرزوی ازدواج با وی به‌سر می‌بردند ـ در ۲۵ سالگی با خدیجهٔ پاکنهاد ـ که حدود ۴۰ سال داشت ـ ازدواج کرد[3] و

---

۱. یعقوبی، **تاریخ الیعقوبی**، ج ۱، ص ۳۷۳. برخی منابع، عمر حضرت را در این داوری ۳۵ سال ذکر کرده‌اند. (ر.ک: مسعودی، **مروج‌الذهب و معادن الجوهر**، ج ۲، ص ۲۷۸؛ ابن‌هشام، **السیرةالنبویة**، ج ۱، ص ۲۱۸)

۲. ابن‌هشام، **السیرة النبویة**، ج ۱، ص ۲۱۶ ـ ۲۱۲؛ ابن‌اثیر، **الکامل فی التاریخ**، ج ۱، ص ۵۶۹؛ طبری، **تاریخ الطبری**، ج ۲، ص ۳۴؛ مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۱۶، ص ۲۲.

۳. برخی محققان معتقدند که خدیجه قبلاً ازدواج نکرده بود و رسول خدا ﷺ نخستین همسر او بود. (ر.ک: کوفی، **الاستغاثه فی بدع الثلاثة**، ج ۱، ص ۷۰؛ عاملی، **الصحیح من سیرةالنبی الأعظم**، ج ۱، ص ۱۲۱)

بیش از ۲۵ سال از عمر خود را ـ که در واقع تمام دوران جوانی‌اش به‌شمار می‌آمد ـ با او گذراند. خدیجه ـ که ملکهٔ قریش بود ـ از این پس خود را کنیز محمدﷺ خواند. رفتار آن حضرتﷺ در جلب رضایت خدیجه و بخشیدن اموالش به تهی‌دستان، بی‌توجهی به ثروت‌اندوزی، آزاد کردن زید بن حارثه از قید بردگی و ارج نهادن به او، مشعلی بود که به‌زودی خدیجه را از دهلیز وجود محمدﷺ عبور داد و به روشنایی خیره‌کنندهٔ قلبش رساند. از این پس او دیگر تنها بانوی خانهٔ محمد نبود، بلکه همراز، همدم، همدل و رفیق راهش به‌شمار می‌آمد. با او، خدایش را می‌یافت و با رنج، صداقت و پاک‌دلی‌اش را؛ و در قالب این رنج‌ها بود که مقامی بالاتر از مریم و زنان برجستهٔ تاریخ یافت.

از این پس، گرایش به خلوت و انزوا در وجود حضرتﷺ فزونی یافت. اندیشه‌های عمیق درونی، ناسازگاری محیط و فاصلهٔ روحی‌اش با مردم، روزبه‌روز بیشتر شد و خلوت و اندیشه به شکلی اسرارآمیز زندگی‌اش را فرا گرفت. گویا مکه و اجتماع آن روحش را می‌آزرد. در طول سال، بارها به کوه‌های اطراف مکه و غار حرا می‌شتافت و این امر در ماه رمضان به اوج می‌رسید.[۱]

تاریخ دربارهٔ موضوعات و کیفیت اندیشهٔ آن حضرت خاموش است. شاید بتوان گفت پیامبر در خلوت حرا به روزی می‌اندیشید که فردی، لات، منات، عزّی، هُبَل و اشرافیت مدافع این بت‌ها را از مسند قدرت به زیر کشد و محبت خدای یکتا را در قلوب محرومان جایگزین سازد. امّا از جامعه‌ای که بت‌پرستی و شهوت‌رانی، زراندوزی و ستمگری بر آن حاکم بود چگونه می‌شد انتظار حرکتی داشت! به‌یقین نجات جامعه از اسارت شرک، آرمان آن حضرت و گرمابخش وجود او در ایام تحنّث بود؛ امّا آیا بدون پایگاه اجتماعی و داشتن یاور و همفکر چگونه و با چه پیامی می‌توانست با جامعه سخن گوید و بیدارشان کند![۲] یار تنهایی و خلوتش

---

۱. گو اینکه خلوت‌گزینی و اُنس با تنهایی و مدتی دراز سر در جیب تفکر بردن در دوره‌ای از حیات نیز از شرایط پیامبری است، چنان‌که افزودن ده شب به وعده خلوت حضرت موسیؑ و تکمیل خلوت‌نشینی آن حضرت در کوه طور به چهل شب نیز در جهت کسب و افزایش صفای روح و آمادگی باطنی برای دریافت وحی و هم‌سخنی و درک کلام الهی ارزیابی شده است. (ر.ک: بقره (۲): ۵۱؛ اعراف (۷): ۱۴۵ ـ ۱۴۲. و نیز ر.ک: انجیل متی، فصل پنجم و ششم)

۲. وَ کُنْتُمْ عَلیٰ شَفٰا حُفْرَةٍ مِنَ النّٰارِ فَأَنْقَذَکُمْ مِنْهٰا کَذٰلِکَ یُبَیِّنُ اللّٰهُ لَکُمْ آیٰاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ. (آل‌عمران (۳): ۱۰۳)

علی بن ابی‌طالب(ع) می‌فرماید:

> هر سال در کوه حرا اقامت می‌گزید. من او را می‌دیدم و جز من کسی وی را نمی‌دید. نور وحی و رسالت را می‌دیدم و بوی نبوت را استشمام می‌کردم.[1]

آغاز رسالت[2]

۲۷ رجب، در حالی که محمد(ص) عالی‌ترین مراحل کمال انسانی و عقلانی را در چهل سالگی پشت‌سر می‌گذاشت، در نیمه‌شبی که آرامشی روحانی وجودش را فراگرفته بود و جهان طبیعت نیز همراه او دست نیاز به سوی خالق یکتا گشوده بود، صحیفه‌ای نورانی در مقابل روح پاک و چشمان جستجوگر او گشوده شد. فرمان رسالت بود که از سوی حضرت احدیّت صادر شده بود و با امر به «خواندن» بدو ابلاغ می‌شد. امین وحی او را ندا می‌داد که بخوان! بخوان به‌نام

---

۱. **نهج‌البلاغه**، خطبه ۱۹۲. تردیدی نیست که محمد بن عبدالله(ص) از لحظه‌ای که چشم به جهان گشود تا آن لحظه که چشم از جهان فرو بست، جز خداوند یکتا را نپرستید، چنان‌که پدران و اجداد او نیز خداپرست بودند. بر این اساس حضرت قبل از بعثت و رسالت متعبد به دین خود و احکام آن بوده است. از آن حضرت در پاسخ کسی که پرسیده بود: متیٰ کنت نبیّاً، نقل است که فرمود: کنت نبیّاً و آدم بین الرّوح و الجسد. چنان‌که در روایت دیگری فرمود: کنت اوّل النبیّین فی الخلق و آخرهم فی البعث. چنان‌که از حضرت زهرا(س) در خطبه تاریخی و مشهورش نقل است که فرمود: اشهد انّ اَبی محمداً عبده و رسوله، اَختارَهُ قبل اَن ارسله وَ سمّاه قبل اَن اجتباه و اصطفاه قبل اَن ابتَعثه. (ر.ک: طبرسی، **احتجاج**، ج ۱، ص ۱۳۳؛ ابن‌سعد، **الطبقات الکبری**، ج ۱، ص ۱۴۸؛ ابونعیم اصفهانی، **دلائل النبوة**، ص ۴۲؛ طباطبایی، **المیزان**، ج ۸، ص ۷۷)

۲. هرچند برخی نویسندگان اهل سنت با استناد به آیاتی که نزول قرآن را در شب قدر می‌داند (قدر (۹۷): ۳ ـ ۱؛ بقره (۲): ۱۸۵) معتقدند بعثت پیامبر(ص) در ماه رمضان بوده است، اما از آنجا که شأن نزول آیات و واقعیت زندگی پیامبر اکرم(ص) حکایت‌گر نزول بخش اعظم قرآن در غیر ماه رمضان است، دانشمندان قائل به دو نزول دفعی و تدریجی برای قرآن شده‌اند. در نزول دفعی حقیقت و وجود جمعی قرآن یک‌باره بر قلب پیامبر اکرم(ص) نازل شده ـ این نزول دفعی می‌توانسته در هر ماه رمضان از ایام عمر چهل‌ساله پیامبر رخ داده باشد ـ و در نزول تدریجی ـ که منشأ اثر در رسالت آن حضرت تلقی می‌شود ـ وجود تاریخی قرآن و براساس رویدادها و واقعیات عینی و خارجی، طی ۲۳ سال بر زبان پیامبر(ص) جاری شده و لباس وجود پوشیده است. (ر.ک: طه (۲۰): ۱۱۴؛ فرقان (۲۵): ۳۲)

پروردگارت! پس از آنکه صدای جبرئیل در جانش طنین انداخت و به او گفت که چگونه انسان به امر خداوند از کوچک‌ترین ذرّات پا به عالم وجود گذاشته و با دانشی که خداوند به واسطه قلم به او کرامت فرموده،[۱] به منزلتی والا رسیده است، حضرت محمدﷺ دریافت که امواجی که بر جانش گذشته و بر لبانش جاری شده در قلبش نقش بسته و او مخاطب کلام خداوند قرار گرفته است و بدین ترتیب ماهیت بعثت، هدایت و دعوت جدید بر پایه معنویت، انسان و علم آشکار شد.[۲]

حضرتﷺ در حالی که با نگاهش جبرئیل را تعقیب می‌کرد و پیام آسمانی وی ـ ای محمد، تو پیامبر خدایی و من فرشتهٔ وحی خداوندم ـ در دل و جانش طنین می‌افکند، از غار حرا بیرون آمد و روانهٔ منزل شد. خدیجه که در پانزده سال زندگی با وی از او جز راستی و درستی ندیده بود و با زوایای اندیشه‌اش آشنایی داشت، رسالتش را تبریک گفت و بی‌درنگ ایمان آورد.

ایمان خدیجه برای پیامبر، که قریش را نیک می‌شناخت و راهی دشوار فراروی خویش مشاهده می‌کرد، نسیم قرار و تکیه‌گاهی ارزنده شمرده می‌شد.[۳] علیؑ که بیشتر عمر ده ساله‌اش را در خانهٔ رسول خداﷺ گذرانده و زیر نظر او پرورش یافته بود، با مشاهدهٔ نشانه‌های فرود آمدن فرشتهٔ وحی، به یگانگی خدا و رسالت حضرت محمدﷺ گواهی داد.[۴] داوری دقیق

---

۱. بسم الله الرّحمن الرحیم* اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الّذی خَلَقَ * خلق الانسانَ مِنْ عَلَقٍ * اقـرَأْ وَ رَبُّكَ الأَكْـرَمُ * الذی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ. (علق (۹۶): ۴ ـ ۱)

۲. ابن‌هشام، **السیرة النبویة**، ج ۱، ص ۲۷۴ ـ ۲۶۲؛ ابن‌اثیر، **الکامل فی‌التاریخ**، ج ۱، ص ۵۷۴؛ مغنیه، **التفسیر الکاشف**، ج ۷، ص ۵۸۵ و ۵۸۷؛ مسعودی، **مروج‌الذهب و معادن الجوهر**، ج ۲، ص ۲۸۲.

۳. طبری، **تاریخ الطبری**، ج ۲، ص ۳۱۵ به بعد؛ مسعودی، **التنبیه و الاشراف**، ص ۱۹۸.

۴. رسول اکرمﷺ درباره پیشگامی علیؑ در اسلام فرموده است: اوّلکم وروداً علیّ الحوض، اوّلکم اسلاماً، علیّ بن ابی‌طالب. (ابن‌حجر عسقلانی، **الاصابة فی تمییز الصحابه**، ج ۳، ص ۲۸؛ ابن ابی‌الحدید، **شرح نهج‌البلاغه**، ج ۱۳، ص ۲۲۹)

امام علیؑ خود می‌فرماید: انا عبدالله و اخو رسول‌الله و انا الصّدّیق الاکبر... صلیت مع رسول الله قبل الناس سبع سنین. (ر.ک: **شرح نهج‌البلاغه**، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۳، ص ۲۰۰ و ۲۲۸؛ ج ۲، ص ۳۱۴؛ امینی، **الغدیر**، ج ۳، ص ۲۲۴ ـ ۲۲۰)

و تهیهٔ فهرستی واقعی از همهٔ کسانی که در گرایش به اسلام از دیگران پیشی گرفتند، از حوصلهٔ این بحث خارج است، امّا با توجه به آنچه بیشتر سیره‌نویسان نوشته‌اند، بعد از خدیجه‌علیها و علی‌علیه‌السلام، می‌توان زید بن حارثه، زینب، رقیه، ام‌کلثوم (دختران پیامبر)، ابوبکر، بلال، یاسر، سمیه، عمار، مقداد، ابوذر، زبیر بن عوام، عثمان، طلحه، عبدالرحمن بن عوف، مصعب بن عمیر و سعد بن ابی‌وقّاص را از مسلمانان اولیه به‌شمار آورد.[۱]

برای مطالعه بیشتر

افسانه‌ای درباره اولین وحی و آغاز بعثت

در برخی کتب تاریخ و حدیث گزارشی درباره چگونگی بعثت و نخستین وحی به پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است که با معیارهای حدیث و تاریخ سازگاری ندارد. چون این گزارش مشهور است و مورد استقبال مستشرقان قرار گرفته است، نقل و نقد مختصر آن لازم است.

عایشه می‌گوید: فرشته نزد پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و گفت بخوان. گفت: خواندن نمی‌دانم. سه مرتبه و هر بار به سختی او را فشار داد، تا اینکه در آخرین بار گفت: بخوان به‌نام پروردگارت که آفرید... . آنگاه رسول خدا در حالی که می‌لرزید نزد خدیجه آمد و گفت مرا بپوشانید. او را پوشانیدند تا اضطراب و ترس او کم شد. رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله آنچه پیش‌آمده بود برای خدیجه بیان کرد و گفت: بر خویشتن بیمناکم. خدیجه گفت: به خدا سوگند، هرگز خداوند تو را خوار نخواهد کرد. سپس او را نزد پسرعمویش ورقة بن نوفل ـ پیرمرد نابینای مسیحی ـ برد. خدیجه به او گفت: عموزاده! از برادرزاده‌ات بشنو که چه می‌گوید. رسول خدا آنچه دیده بود بیان کرد. ورقة گفت: این همان ناموس (فرشته) است که بر موسی نازل شده. کاش من امروز جوان بودم. کاش آن روز که قومت تو را بیرون می‌کنند، زنده بودم. رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله گفت: مگر مرا بیرون می‌کنند؟ گفت: آری.[۲] بدین ترتیب محمّدصلی‌الله‌علیه‌وآله به

---

۱. طبری، **تاریخ الطبری**، ج ۲، ص ۳۱۵؛ ابن‌هشام، **السیرةالنبویة**، ج ۱، ص ۲۸۱ ـ ۲۶۹؛ مسعودی، **مروج الذهب و معادن الجوهر**، ج ۲، ص ۲۸۳؛ حلبی، **السیرة الحلبیة**، ج ۱، ص ۲۶۷؛ ابن‌سعد، **الطبقات الکبری**، ج ۱، ص ۱۹۹؛ ج ۳، ص ۲۲۷ و ۲۳۳.

۲. بخاری، **صحیح البخاری**، ج ۱، ص ۶۰ ـ ۵۹؛ قشیری، **صحیح المسلم**، ج ۲، ص ۲۰۴ ـ ۱۹۷؛ طبری،

رسالت خویش و... اطمینان می‌یابد!

این روایت ـ هرچند در کتب صحیحین نقل شده است به دلایلی از جمله دلایل زیر پذیرفته نیست:

۱. روایت کننده این گزارش عایشه است و به اتفاق ارباب سیره و تاریخ، او در سال چهارم یا پنجم بعثت متولد شده است. روشن است که در هنگام بعثت، خود شاهد احوال آن حضرت نبوده است و در خبری نیامده است که ماجرای بعثت را از پیامبرﷺ شنیده باشد. علاوه بر اینکه او نام راوی اصلی را که احتمالاً از او شنیده است ذکر نمی‌کند و این خبر به اصطلاح «مرسل» است و در خور اعتماد نیست.

۲. بر اساس این روایت، فرشته وحی چندین بار به محمدﷺ تکلیف خواندن کرده و او اظهار ناتوانی نموده است! در حالی که اگر مقصود این بوده که حضرت کلام خدا را از روی لوح و نوشته‌ای بخواند، چنین چیزی عقلانی نیست. زیرا خدا و فرشته او می‌دانستند او قدرت خواندن ندارد. و اگر مقصود، خواندن آیات به دنبال فرشته وحی بوده باشد، این عمل امر دشواری نبوده است تا آن حضرت که به هوش و خردمندی معروف بود در سنین کمال عقل و فکر، از آن عاجز باشد!

۳. فشارهای مکرر پیامبر از سوی فرشته وحی، چه مفهومی ممکن است داشته باشد؛ در حالی که یادگیری، امری ذهنی است! اگر برای این بوده که به قدرت خدا ناگهان قدرت خواندن بیابد، برای این کار اراده خدا کافی بوده است. و اگر فشارهای یاد شده را در اثر ارتباط حضرت محمدﷺ با مبدأ جهان هستی و عالم غیب بدانیم، باز هم توجیه‌پذیر نیست. چون بر اساس آیات، وحی از یکی از سه طریق بوده است: «ارتباط مستقیم و دریافت پیام الهی بدون هیچ واسطه»، «از طریق شنیدن صدا، بدون مشاهده صاحب صدا» و «توسط فرشته وحی»[1] و در این میان براساس برخی روایات، تنها در صورتی که دریافت وحی از طریق ارتباط مستقیم و بی‌واسطه بوده، نوعی سنگینی را تحمل می‌کرده است.[2] در حالی که به اتفاق مورخان، نخستین آیات قرآن را جبرئیل در غار حرا آورده بود و از این رو هیچ دلیلی برای احساس فشار و سنگینی وجود نداشته است. البته این هرگز،

تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۰۶ ـ ۲۰۵.

۱. ر.ک: شوری (۴۲): ۵۱.

۲. مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۱۸، ص ۲۷۱ ـ ۲۴۶.

به‌معنای نفی احساس سنگینی مسئولیت و نگرانی آن حضرت از مخالفت بت‌پرستان نیست.

۴. با توجه به آمادگی‌های حضرت ﷺ در دریافت پیام‌های غیبی، غافلگیر شدن او و دچار ترس و اضطراب‌شدن معنا ندارد. تا کسی آمادگی‌های لازم را از هر نظر برای اخذ سرّ الهی نداشته باشد، خدای حکیم چنین منصب بزرگی را به عهده او نمی‌گذارد.

۵. چگونه قابل قبول است که اطلاعات بانو خدیجه، بیشتر از پیامبر باشد و با مشاهده ترس و لرز حضرت، او را دلداری دهد!

۶. عجیب‌تر اینکه چگونه می‌توان تصور کرد که پیامبری به رسالت و مسئولیت هدایت مردم مبعوث شده باشد و خود نداند، پیک الهی را نشناسد، پیام او را درست تشخیص ندهد و نیازمند تأیید پیرمرد نابینای مسیحی باشد؟!

۷. تردیدهایی که به پیامبر ﷺ نسبت داده‌اند با آیات قرآن که می‌گوید: «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ: آنچه را دل دید انکار[ش] نکرد»[۱] سازگاری ندارد.

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: چرا پیامبر ﷺ هنگام دریافت وحی، ترس نداشت که وسوسه شیطان باشد؟ حضرت فرمود: خداوند وقتی بنده‌ای را به رسالت منصوب می‌کند، به او اطمینان خاطر و آرامش کامل می‌بخشد؛ به طوری که هرچه از جانب خدا بر او نازل می‌گردد، همانند چیزی است که خود به چشم می‌بیند.[۲]

۸. بارها در قرآن کریم از وحی بر پیامبران و نزول فرشتگان بر آنان سخن رفته است. آیا درباره کدام‌یک از ایشان چنین احوال و اوصافی آمده است؟ شگفتا! مگر فرشته وحی با کسی دست به گریبان می‌شود؟

۹. این گزارش با گزارش‌های جابر بن عبدالله، عبدالله بن عباس، عمرو بن شرحبیل و روایت دیگر عایشه نیز سازگاری ندارد. چون در هیچ‌یک از اینها سخنی از تردید پیامبر ﷺ به‌میان نیامده است، بلکه در گزارش عبدالله بن عباس می‌خوانیم: فرجع الی بیته و هو موقن.[۳]

۱۰. درست است که این روایت در کتاب صحیح بخاری و مسلم (از مهم‌ترین کتب حدیثی

---

۱. نجم (۵۳): ۱۱.

۲. ر.ک: معرفت، **التمهید فی علوم القرآن**، ج ۱، ص ۴۹.

۳. ابن سیدالناس، **عیون الاثر**، جزء اول، ص ۸۳.

اهل سنت) آمده و شارحان آن کتب نیز دانشمندان سرشناسی هستند، امّا در همین کتاب‌ها نقل‌های مناسب دیگری نیز وجود دارد که مقام رسالت پیامبرﷺ را خدشه‌دار نمی‌کند. چگونه است که محققان غربی و شرق‌شناسان که ادعای علمیت و بی‌طرفی می‌کنند، فقط به سراغ این گزارش رفته و به نقل آن پرداخته‌اند؟![۱]

دعوت خصوصی ـ پنهانی و تبلیغ عملی

از آنجا که سرزمین مکّه دورانی طولانی به شرک و بت‌پرستی آلوده بود و مردم در مرداب خرافه‌ها و تعصبْ روزگار می‌گذراندند، اعلان یکبارهٔ دعوت توحیدی و شوریدن دفعی علیه همهٔ مظاهر جاهلیت، جز برای گروه خاصی از اهل معرفت، قابل تحمل نبود. رسول‌خدا، با عنایت به اینکه اندیشهٔ قوی و ایدئولوژی غنی شرط اساسی اصلاحات عمیق و ریشه‌دار است، تبلیغ و دعوت خصوصی را ـ که گاه از آن به دعوت پنهانی تعبیر شده ـ آغاز کرد تا با عضوگیری و تربیت هسته‌های اصلی تبلیغ، زمینهٔ اعلام آشکار و عمومی منطق نیرومندش را فراهم آورد. در این مدت، قریش از ادعای او خبر داشتند و وقتی او را در معابر می‌دیدند، می‌گفتند: جوان عبدالمطلب از آسمان سخن می‌گوید. امّا چون در مجامع عمومی سخن نمی‌گفت، از محتوای دعوتش خبر چندانی نداشتند و از همین رو واکنش نشان نمی‌دادند.[۲]

در این دورهٔ سه ساله، محمدﷺ که هنوز دعوت علنی و عمومی‌اش را آغاز نکرده بود، با چهره‌ای آرام همراه علیؑ و خدیجهؑ و کمی بعدتر زید بن حارثه ـ که اساس سازمان اجتماعی و امت او را شکل می‌دادند ـ[۳] در مراکز پرجمعیت مکه، مانند مسجدالحرام و منا، به

---

۱. این گفتار با استفاده از کتاب **تاریخ اسلام؛ از جاهلیت تا رحلت پیامبرﷺ** آقای مهدی پیشوایی، ص ۱۳۷ ـ ۱۳۱ و **خیانت در گزارش تاریخ** آقای سیدمصطفی حسینی طباطبایی، ج ۲، ص ۲۷۶ ـ ۲۵۳ نقل گردید.

۲. ابن‌هشام، **السیرة النبویه**، ج ۱، ص ۲۸۰؛ طبری، **تاریخ الطبری**، ج ۲، ص ۲۱۶؛ شیخ صدوق، **کمال الدین و تمام النعمة**، ج ۲، ص ۳۴۴.

۳. امام علیؑ در خطبه ۱۹۲ **نهج‌البلاغه** می‌فرماید: **لم یجمع بیت واحد یومئذ فی الاسلام غیر رسول** اللهﷺ و خدیجة و انا ثالثهما ... و در خطبه ۱۳۱ می‌فرماید: اللهم انّی اوّل من اناب، و سمع و أجاب، لم یسبقنی الّا رسول اللهﷺ بالصّلاة. (ر.ک: ابن ابی‌الحدید، **شرح نهج‌البلاغه**، ج ۱۳، ص ۲۲۸ ـ ۲۰۰؛ ابن‌اثیر، **الکامل فی التاریخ**، ج ۲، ص ۵۷؛ حاکم نیشابوری، **المستدرک علی الصحیحین**، ج ۳، ص ۱۱۲)

نیایش خدای واحد می‌پرداخت. او نماز را که مجموعهٔ معارف معنوی برای ارتباط با معبود است، در پای کوه صفا و در منزل یکی از مسلمانان نخستین (منزل ارقم) و گاهی فراروی مخالفان برپا می‌داشت.[۱]

عبداللّه بن مسعود، صحابی دانشمند، چنین نقل می‌کند: همراه عموهایم و چند تن دیگر برای خرید کالا به مکه رفتیم. می‌خواستیم عطر بخریم. از فروشنده‌اش پرسیدیم، عباس بن عبدالمطلب را نشان دادند. کنار چاه زمزم، با عباس در گفتگو بودیم که مردی با چهرهٔ سپید و گلگون و چون ماه درخشان از در «صفا» وارد مسجدالحرام شد. نوجوانی زیبا همراهش بود و در پی او، بانویی آهسته و با وقار گام برمی‌داشت. آنها وقتی نزدیک کعبه رسیدند، حجرالاسود را احترام کردند. پس هفت بار پیرامون خانهٔ کعبه گردیدند. آنگاه در برابر رکن به نماز ایستادند. از عباس پرسیدیم: این چیست؟ آیا آیین جدیدی در قریش پدید آمده؟ گفت: آری، آن مرد برادرزاده‌ام محمدﷺ و آن زن خدیجه، دختر خویلد، همسر اوست و آن نوجوان علی پسر ابوطالب است. اینان خدا را چنین عبادت می‌کنند. اکنون در روی زمین جز این سه تن کسی یافت نمی‌شود که خدا را این‌گونه عبادت کند.[۲]

سه مسلمان نخست و جهت‌گیری اجتماعی دعوت

در کنار ده‌ها دلیل و نشانه برای شناخت جهت‌گیری اجتماعی بعثت جدید، بررسی موقعیت و جایگاه اجتماعی اوّلین گروندگان می‌تواند جهت‌گیری اجتماعی اسلام و برخی علل مخالفت قریش را بنمایاند. به‌اتفاق مورخان، خدیجه نخستین زنی بود که مسلمان شد. تاریخ از دعوت او به‌وسیلهٔ پیامبرﷺ هیچ یاد نکرده است. او تنها با شنیدن خبر بعثت بی‌درنگ اسلام را پذیرفت. از میان جوانان (مردان) امام علی‌علیه‌السلام نخستین فردی بود که به پیامبر خدا گروید. این نوجوان ده ساله ابوطالب به‌ظاهر به سبب تنگ‌دستی پدر پیش از بعثت به خانه پسرعمویش محمدﷺ روانه شده بود. زید بن حارثه نیز که سال‌ها پیش او را در بازار مکّه به غلامی

---

۱. ابن‌سعد، **الطبقات الکبری**، ج ۱، ص ۱۹۹؛ یعقوبی، **تاریخ الیعقوبی**، ج ۱، ص ۳۷۹؛ حلبی، **السیرة الحلبیة**، ج ۱، ص ۴۵۶.

۲. ر.ک: نویری، **نهایة الإرب**، ج ۱، ص ۱۸۰؛ طبرسی، **اعلام الوری باعلام الهدی**، ص ۳۷؛ ابن‌اثیر، **اسدالغابة**، ج ۱، ص ۲۸۷.

فروخته بودند و در این زمان خدیجه او را به پیامبر هدیه و پیامبرﷺ نیز او را در راه خدا آزاد کرده بود. این سه فرد با موقعیت مختلف اجتماعی چه جایگاهی در جامعه آن روز مکّه دارند؟ تعیین جایگاه این سه، حقایق فراوانی را درباره جهت‌گیری اجتماعی اسلام نمایان می‌کند.

در جامعه جاهلی آن روز مکّه اصالت و برتری به سه چیز بود: ۱. مرد بودن ۲. مسن بودن ۳. آزاد بودن. زنده به‌گور کردن دختران و برآشفتن از خبرِ تولد دختر، ویژگی بارز زندگانی قبیلگی جزیره، یعنی واقعیت مردسالاری، تمایز جنسیتی و نگرش این اجتماع به مسئله زن را می‌نماید.

واقعیت دیگرِ نظام حاکم قبیلگی، اصل اعتبار فزونی سن بود. اینکه چهل سال کامل داشتن مگر در موارد استثنائی از شرایط حضور در دارالندوه برای حلّ و فصل امور مهم اجتماعی شمرده شده است به خوبی از محوریت سنّ زیاد در نظام قبیلگی شبه‌جزیره حکایت می‌کند.

سومین واقعیت جامعه جاهلی مکّه، آزادی و رهیدگی از قید اسارت و بردگی بود. غلامان هیچ اختیاری نداشتند، تا چه رسد به اینکه بخواهند در امور اجتماعی نقش ایفا کنند و یا مورد توجه قرار گیرند.

حاصل آنکه هیچ‌یک از این سه تن نمی‌توانستند در جامعه جاهلی آن روز دارای جایگاه و مرتبه‌ای باشند. به‌تعبیر دقیق‌تر، اسلام از همان آغاز به یک موضع‌گیری بر ضد ارزش‌های جاهلی اقدام کرده بود. با اسلام خدیجه به‌عنوان یک زن، ارزش مرد بودن و مردسالاری نفی شد. با اسلام علی بن ابی‌طالب که یک نوجوان بود، اصل اعتبار فزونی سن که بعدها نیز مورد استناد قرار گرفت، بی‌پایه گردید و اسلام زید بن حارثه به‌عنوان غلام آزاد شده رسول‌خداﷺ، نظام برده‌داری رایج در شبه‌جزیره را مورد حمله قرار داد. گویی دست تقدیر این سه تن را در خانه حضرت محمدﷺ گرد آورده بود تا اسلام هر یک، اعلام مبارزه‌ای باشد بر ضد یکی از ارزش‌های جاهلی.[۱]

---

۱. ر.ک: قنوات، **تاریخ اسلام**، ص ۴۶ ـ ۴۵؛ پیشوایی، **تاریخ اسلام؛ از جاهلیت تا رحلت پیامبرﷺ**، ص ۱۴۵ ـ ۱۳۷.

انذار خویشاوندان و دعوت آشکار

سه سال تبلیغ عملی و پنهانی رسول‌اکرم صلی الله علیه و آله و افزایش گروندگان او زمینهٔ ذهنی و اجتماعی دعوت عمومی و علنی را فراهم آورد.[۱] بیش از ۴۰ تن از نزدیکان و فرزندزادگان عبدالمطلب ـ که ابوطالب، حمزه و ابولهب از آن جمله‌اند ـ به مهمانی دعوت شدند و علی علیه السلام به دستور رسول‌خدا صلی الله علیه و آله سفره‌ای گسترد. پس از خوردن غذا، «ابولهب» که بهره‌گیری میهمانان بسیار از غذایی اندک برایش بسیار شگفت می‌نمود، قبل از لب به سخن گشودن رسول‌خدا صلی الله علیه و آله ناسپاسی کرد و با جملهٔ «محمد شما را جادو کرده است» محفل را برهم زد. روزی دیگر دعوت انجام گرفت و پس از غذا، رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین فرمود:

> فرزندان عبدالمطلب، به خدا سوگند، در میان عرب کسی را نمی‌شناسم که ارمغانی بهتر و برتر از ارمغان من برای شما آورده باشد. من برای شما خیر دنیا و سعادت آخرت را آورده‌ام. خداوند به من فرمان داده شما را به سوی او بخوانم، از سرانجام کفر بترسانم و به فواید و آثار ایمان به خدای یگانه مژده دهم. کدام‌یک از شما مرا در این امر یاری می‌کند تا برادر، وصی و جانشین من باشد؟
>
> جز علی علیه السلام هیچ‌کس پاسخ نداد. حضرت صلی الله علیه و آله سخن خود را تکرار کرد و این بار نیز تنها علی علیه السلام لبیک گفت. پیامبر مهربان برای سومین بار دعوتش را بازگو کرد و باز علی علیه السلام گفت: من به خدای یگانه و پیامبری شما ایمان آورده‌ام و یاورت خواهم بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: این، برادر، وصی و جانشین من در میان شماست.[۲]

بی‌تردید ایمان خویشاوندان ـ که پیامبر صلی الله علیه و آله را خوب می‌شناختند ـ آسان‌تر بود و پشتوانه‌ای

---

۱. وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَکَ الْأَقْرَبِينَ * وَاخْفِضْ جَنَاحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * فَإِنْ عَصَوْکَ فَقُلْ إِنِّی بَرِیءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ. (شعراء (۲۶): ۲۱۶ ـ ۲۱۴) و ر.ک: طبرسی، **مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن**، ج ۴، در توضیح آیات ۲۱۵ ـ ۲۱۴ سورهٔ شعراء.

۲. طبری، **تاریخ الطبری**، ج ۲، ص ۶۲؛ ابن‌اثیر، **الکامل فی التاریخ**، ج ۲، ص ۴۰؛ **مسند احمد**، ج ۱، ص ۱۱۱؛ ابن‌ابی‌الحدید، **شرح نهج‌البلاغه**، ج ۱، ص ۱۱۱؛ امینی، **الغدیر**، ج ۲، ص ۲۷۸. همه مورخان و دانشمندان اسلامی با اندک اختلاف در تعابیر، این قضیه را نقل کرده‌اند.

محکم برای ادامهٔ دعوت به‌شمار می‌آمد. زیرا اگر قریش، به‌عنوان پرنفوذترین و نیرومندترین قبیله، ایمان می‌آورد، دعوت پیامبر با استقبال بیشتر روبه‌رو می‌شد. افزون بر این، دعوت از خویشاوندان نوعی اتمام حجت بود و در آینده راه تمسک به هرگونه بهانه را مسدود می‌کرد.

دعوت عمومی و آغاز صف‌بندی موحدان و مشرکان در مکّه

رسول خداﷺ پس از دعوت پنهانی و دعوت خویشاوندان در سومین مرحله از مأموریت خود (دعوت عمومی) در دعوت اجتماعی و گذر از جامعهٔ جاهلی گامی بلند برداشت و پس از آنکه فرشتهٔ وحی فرمان هدایت عمومی «فاصدع بما تؤمر»[1] را به وی ابلاغ کرد، طنین «یا صباحاه»[2] او در کوه صفا پیچید.

مردمان بسیار از قبایل مختلف به سویش شتافتند و چشم به او دوختند. با جذبه‌ای حیرت‌انگیز گفت: ای مردم! هرگاه به شما خبر دهم که دشمنان می‌خواهند بامداد یا شبانگاه ناگهان بر شما بتازند، آیا باور می‌کنید و راستگویم می‌شمارید؟ همگی گفتند: ما در سراسر زندگی‌ات از تو دروغ نشنیده‌ایم. پیامبرﷺ فرمود: شما را از عذاب الهی بیم می‌دهم و به بندگی خدای یگانه فرا می‌خوانم.[3]

---

۱. فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ. (حجر (۱۵): ۹۴)؛ ر.ک: طباطبایی، **المیزان**، ج ۵، ص ۳۳۴.

۲. این جمله نزد عرب برای جلب توجه مردم به امور مهم به‌کار رفته است. (ر.ک: طریحی، **مجمع‌البحرین**، ج ۲، واژه صبح)

البته نخستین دعوت عموی پیامبرﷺ به صورت‌های دیگری نیز نقل شده است. احتمالاً حضرتﷺ با فاصله‌های کم، بت‌پرستان را به بیانات مشابه، دعوت می‌کرده است. (ر.ک: پیشوایی، **تاریخ اسلام؛ از جاهلیت تا رحلت پیامبرﷺ**، ص ۱۴۹)

۳. حلبی، **السیرة الحلبیه**، ج ۱، ص ۳۱۱؛ ابن‌سعد، **الطبقات الکبری**، ج ۱، ص ۲۰۰؛ یعقوبی، **تاریخ الیعقوبی**، ج ۱، ص ۳۸۴ ـ ۳۸۳.

در تاریخ اسلام از آن واقعه به یوم‌الانذار، حدیث یوم‌الدار و حدیث بدأ الدعوة یاد شده است. این رویداد و حدیث مربوط به آن که به‌روشنی از آینده‌نگری رسول خداﷺ حکایت دارد، از طریق شیعه در حدّ تواتر نقل شده و از سوی اهل سنت نیز به صورت‌های مختلف و با اسناد متعدد و صحیح روایت شده است. به‌طوری

ابولهب، با توهین به پیامبرﷺ گفتارش را دروغ خواند. در این هنگام، فرشتهٔ وحی، با فرود آوردن سورهٔ مسد و سرزنش ابولهب جبهه حق را یاری رساند.

نسیم فزایندهٔ آیات الهی و منطق نیرومند پیامبرﷺ ـ که بر سه محور عمدهٔ «یکتایی خدا»، «پرستش خدای واحد و سرزنش بت‌پرستی» و «رستگاری در پرتو توحید» استوار بود ـ نظر بسیاری از مردم را به کارکرد اجتماعی دعوت جلب کرد. گروهی اسلام آوردند، دسته‌ای به تفکر فرو رفتند و گروه‌های زیر برآشفتند:

۱. آنها که کورکورانه از نیاکان اطاعت می‌کردند.[1]

۲. آنان‌که دل به دنیا و خوشی‌های آن سپرده، تنها به منافع خویش فکر می‌کردند.[2]

۳. افرادی که خود را برتر دانسته، طبقات پایین اجتماع را بی‌مقدار می‌دانستند.[3]

۴. آنان‌که اعتقاد به جبر را دست‌مایه کار خود قرار داده بودند.[4]

۵. گروهی که بر اثر رذایل اخلاقی نمی‌توانستند موقعیت ارزشی پیامبر و خاندان وی را بپذیرند.[5]

که نه در صحت سند و نه در کیفیت دلالت آن هیچ اشکالی از نظر شیعه و اهل سنت وجود ندارد. براساس این حدیث، پیمان برادری میان رسول خداﷺ و علیؑ در واقعه عقد اخوت در مدینه یادآوری و تأکید بر امری بوده است که سال‌ها پیش در مکّه و به فرمان خداوند انجام گرفته است؛ چنان‌که ادعای طرح نداشتن رسول خداﷺ برای چگونگی ادامه و استمرار دعوت و رسالت نیز مردود و پیوستگی نبوت و امامت و اهتمام رسول اکرمﷺ به آن نیز آشکار می‌گردد.

۱. وَ إِذٰا قِیلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ قٰالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مٰا أَلْفَیْنٰا عَلَیْهِ آبٰاءَنٰا أَ وَ لَوْ کٰانَ آبٰاؤُهُمْ لاٰ یَعْقِلُونَ شَیْئاً وَ لاٰ یَهْتَدُونَ. (بقره (۲): ۱۷۰ و ر.ک: اعراف (۷): ۷۰)

۲. الَّذِینَ اتَّخَذُوا دِینَهُمْ لَهْواً وَ لَعِباً وَ غَرَّتْهُمُ الْحَیٰاةُ الدُّنْیٰا فَالْیَوْمَ نَنْسٰاهُمْ کَمٰا نَسُوا لِقٰاءَ یَوْمِهِمْ هٰذٰا وَ مٰا کٰانُوا بِآیٰاتِنٰا یَجْحَدُونَ. (اعراف (۷): ۵۱)

۳. وَ قٰالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِلَّذِینَ آمَنُوا لَوْ کٰانَ خَیْراً مٰا سَبَقُونٰا إِلَیْهِ وَ إِذْ لَمْ یَهْتَدُوا بِهِ فَسَیَقُولُونَ هٰذٰا إِفْکٌ قَدِیمٌ. (احقاف (۴۶): ۱۱)

۴. وَ قٰالَ الَّذِینَ أَشْرَکُوا لَوْ شٰاءَ اللّٰهُ مٰا عَبَدْنٰا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَیْءٍ نَحْنُ وَ لاٰ آبٰاؤُنٰا وَ لاٰ حَرَّمْنٰا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَیْءٍ کَذٰلِکَ فَعَلَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَی الرُّسُلِ إِلاَّ الْبَلاٰغُ الْمُبِینُ. (نحل (۱۶): ۳۵)

۵. وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ. (زخرف (۴۳): ۳۱)

۶. آنان‌که لجاجت و تعصب بی‌جا، شخصیت انسانی‌شان را مسخ کرده، نه‌تنها خود نمی‌اندیشیدند، بلکه بیداری سایر انسان‌ها را نیز نمی‌خواستند.

علل مخالفت با اسلام

مخالفان دعوت توحیدی پیامبرﷺ سه گروه «مشرکان»، «یهودیان» و «منافقان» بودند. پیش از بررسی اقدام‌های اینان، شمارش برخی از مهم‌ترین علت‌های نپذیرفتن اسلام و مخالفت با پیامبرﷺ ضروری است.

چرا قریش از همان سال‌های اوّل دعوت پیامبرﷺ، که هنوز جز اندکی از تعالیم و احکام اسلام نازل نشده بود، با آن حضرت به مخالفت برخاستند؟

۱. جهت‌گیری دینی و توحیدی دعوت و مخالفت اسلام با الهه اعراب و دین رایج و موروثی حاکم بر مکّه مهم‌ترین علت مخالفت قریش بوده است.[۱] شعار همیشگی پیامبرﷺ قولوا لا اله الا الله تفلحوا، قبل از هر چیز گویای نفی و انکار خدایان دیگر و امضای گمراهی سران شرک بود. چنان‌که مراجعه مکرر بزرگان قریش به جناب ابوطالب برای برحذر داشتن محمدﷺ از نکوهش خدایان آنان، سبک‌شماری عقل آنان و گمراه خواندن پدران آنان نیز مؤید همین امر است.[۲]

۲. جهت‌گیری اجتماعی دعوت و اسلام آوردن محرومان و جوانان، که نتیجه آن فروپاشی نظام اجتماعی ـ قبیله‌ای حاکم بود.

۳. جهت‌گیری اقتصادی قرآن که آیات فراوانی در سال‌های آغاز دعوت نازل شده بود[۳] نظام اقتصادی جامعه را مورد طعن قرار داد و معبود شدن ثروت و سرمایه را تقبیح کرد و استغنا و ثروت را عامل طغیان معرفی کرد. چنانچه در سوره مسد، ابولهب و سرمایه او را بی‌فایده و مایه سرنگونی او برشمرد.[۴]

۴. رقابت‌های قبیلگی و حسادت ورزیدن به موقعیت ارزشی بنی‌هاشم و فرزندان

---

۱. أَ جَعَلَ الْآلِهَةَ إِلٰهاً وٰاحِداً إِنَّ هٰذٰا لَشَیْءٌ عُجٰابٌ. (ص (۳۸): ۵)

۲. ر.ک: یعقوبی، **تاریخ یعقوبی**، ج ۱، ص ۳۸۱.

۳. علق (۹۶): ۷ ـ ۶.

۴. تَبَّتْ یَدَا أَبِی لَهَبٍ وَ تَبَّ * مَا أَغْنَی عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا کَسَبَ ... (مسد (۱۱۱): ۲ ـ ۱)

عبدمناف.[۱] چراکه پیروزی پیامبرﷺ پیروزی بنی‌هاشم و موجب برتری آنان در میان همه قبایل و از جمله تیره‌های قریش بود و این به معنی برهم خوردن موازنه قدرت بود که امری غیر قابل تحمل تلقی می‌شد.

ابوجهل که از تیره بنی‌مخزوم بود، می‌گفت: ما با فرزندان عبدمناف در شرف، منازعه و مبارزه می‌کردیم. اگر آنها مردم را اطعام می‌کردند ما نیز مردم را اطعام می‌کردیم؛ مرکب سواری می‌دادند، ما نیز می‌دادیم؛ اگر به مردم چیزی می‌بخشیدند، ما هم می‌بخشیدیم ... تا آنکه با هم زانو به زانو (مساوی) شدیم و مسابقه گذاشتیم. آنگاه گفتند: از ما پیامبری برخاسته است که از آسمان بر او وحی می‌رسد! اینک ما چگونه در این مورد به ایشان می‌رسیم؟ به خدا سوگند، نه به او ایمان می‌آوریم و نه او را تصدیق می‌کنیم.[۲]

۵. بشر بودن پیامبرﷺ؛[۳]

۶. روی آوردن مستضعفان به آن حضرتﷺ؛[۴]

۷. اعتقاد به جبر؛[۵]

۸. درخواست‌های نابجا و ناممکن؛[۶]

---

۱. وَ قالُوا لَوْلا نُزِّلَ هٰذَا الْقُرآنُ عَلىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ. (زخرف(۴۳): ۳۱) قالُوا أَ نُؤْمِنُ لَکَ وَ اتَّبَعَکَ الْأَرْذَلُونَ. (شعراء (۲۶): ۱۱۱) و ر.ک: احقاف (۴۶): ۱۱.

۲. ابن‌هشام، **السیرة النبویه**، ص ۳۳۷؛ ابن‌شهرآشوب، **مناقب آل ابی‌طالب**، ج ۱، ص ۵۰؛ بیهقی، **دلائل النبوة**، ج ۱، ص ۲۹۳.

۳. وَ قالُوا مٰا لِهٰذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعٰامَ وَ يَمْشِي فِي الْأَسْوٰاقِ لَوْلا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَلَکٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيراً. (فرقان (۲۵): ۷ و ر.ک: ق (۵۰): ۷)

۴. قالوا أنؤمِنُ لکَ وَاتَّبَعکَ الاَرْذَلُونَ. (شعراء (۲۶): ۱۱۱) و ر.ک: احقاف (۴۶): ۱۱.

۵. وَ قالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شٰاءَ اللّٰهُ مٰا عَبَدْنٰا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَ لاٰ آبٰاؤُنٰا وَ لاٰ حَرَّمْنٰا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذٰلِکَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلاٰغُ الْمُبِينُ. (نحل (۱۶): ۳۵)

۶. وَ قالُوا مٰا لِهٰذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعٰامَ وَ يَمْشِي فِي الْأَسْوٰاقِ لَوْلا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَلَکٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيراً * أَوْ يُلْقىٰ إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهٰا وَ قالَ الظّٰالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلاً مَسْحُوراً. (فرقان (۲۵): ۸ ـ ۷)

۹. اطاعت کورکورانه از نیاکان؛[۱]

۱۰. دلدادگی به دنیا.[۲]

اقدامات مشرکان

پدید آمدن صف فشرده‌ای از مسلمانان در برابر صفوف کفر و بت‌پرستی، زنگ خطری بود که در محافل شرک و کفر مکّه به‌صدا در می‌آمد. سران قریش ـ که منافع مادی و حیات خود را در شعاع رو به‌گسترش پرتو اسلام در معرض نابودی می‌دیدند ـ بی‌درنگ برای وصول به دو هدفِ مهیا کردن زمینه انزوای پیامبر یا برخورد رویارو با آن حضرت، وارد صحنه مبارزه شدند. اقدامات آنان در برابر نهضت الهی پیامبرﷺ در ابعادی چند در خور بررسی است.[۳]

شگردهای مسالمت‌آمیز

سران گروه‌هایی که راه اندیشهٔ صحیح را بر خود بسته بودند، می‌دانستند تا وقتی حمایت ابوطالب از پیامبر ادامه دارد، به سبب نفوذ فراوان وی نمی‌توانند برخوردی یکپارچه و خصمانه با پیامبر داشته باشند. از این‌رو، برای پایان بخشیدن به حمایت ابوطالب از رسول خداﷺ نزد وی شتافتند. آنها تصمیم داشتند از رئیس قبیلهٔ بنی‌هاشم بخواهند که یا محمد را از ادامهٔ کار باز دارد و یا او را به آنان واگذارد. تدبیر عاقلانه و سخنان نرم ابوطالب در سران قریش اثر گذاشت. بنابراین، ابوطالب را رها کردند و رفتند.[۴]

جاذبه لفظی، دل‌نشینی معنوی و حقیقت باطنی قرآن، سعه صدر، اخلاق نیک و سخنان آرامش‌بخش محمدﷺ، امدادهای غیبی خداوند درپی صداقت، اخلاص و استقامت مسلمانان، نفوذ و انتشار اسلام را در هر کوی و برزن، به‌ویژه در قلب پاک جوانان و محرومان، نوید می‌داد. شورای مشورتی قریش برای بار دوم نزد ابوطالب شتافت. عتبة بن ربیعه سخنگوی قریشیان گفت: تو در میان ما و قبیلهٔ قریش مقام و منزلتی بس بزرگ داری و همهٔ

---

۱. ر.ک: اعراف (۷): ۵۰ و بقره (۲): ۱۷۰.

۲. ر.ک: اعراف (۷): ۵۱.

۳. بلاذری، انساب **الاشراف**، ج ۱، ص ۱۱۷ ـ ۱۱۵؛ ابن‌سعد، **الطبقات الکبری**، ج ۱، ص ۱۹۹.

۴. طبری، **تاریخ‌الطبری**، ج ۲، ص ۶۵ به بعد؛ ابن‌هشام، **السیرةالنبویة**، ج ۱، ص ۲۶۵.

ما به شرافت و مقام بلند تو احترام می‌گزاریم. پیش از این، از تو خواستیم کردار برادرزاده‌ات را زیرنظر بگیری و تو به درخواست‌های ما توجه نکردی. اکنون اعلام می‌کنیم که ما نمی‌توانیم پست شمردن افکار خویش و خرده‌گیری بر خدایانمان را تحمل کنیم. باید محمد را از این کار باز داری وگرنه با او و تو پیکار خواهیم کرد، تا یکی از دو گروه از میان برود.[۱]

حضرت ابوطالب علیه‌السلام با فراست تمام دریافت که باید در امر گروهی که تمام منافعشان به خطر افتاده، بردباری نشان دهد. پس به آنان قول داد نظر و خواسته‌شان را در حضورشان به فرستادهٔ خدا بازگوید و از او بخواهد با قریش مذاکره کند. وقتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نظر مشرکان را شنید، پاسخی داد که بی‌تردید یکی از سطور برجستهٔ تاریخ بشر به‌شمار می‌آید.

> به خدا سوگند، اگر خورشید را دردست راست و ماه را دردست چپم قرار دهند و بخواهند از پی‌گیری هدفم، که همان تبلیغ آیین اسلام است، دست بردارم، هرگز چنین نخواهم کرد، تا آنکه خداوند آن را پیروز گرداند یا در این راه کشته شوم.[۲]

سران قریش در حالی که شعله‌های خشم از چشم و جانشان زبانه می‌کشید، از خانه بیرون رفتند تا تدبیری دیگر بیندیشند.[۳]

پس از این رویداد، ابوطالب ـ که برای دفاع نظامی از پیامبر آماده می‌شد ـ گفت: سوگند به خدا، هیچ‌گاه از یاری‌ات دست بر نخواهم داشت.[۴] آنگاه هاشمیان و مطّلبیان را گرد آورد و از آنان خواست در حمایت از رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از هیچ کوششی دریغ نورزند. همهٔ حاضران، جز ابولهب، سخن ابوطالب را پذیرفتند.[۵]

---

۱. همان، ص ۳۲۲.

۲. همان، ص ۲۶۶ ـ ۲۶۵.

در برخی نقل‌ها آمده است: رسول خدا پس از شنیدن تهدیدهای قریش از عموی خویش، نگاهی به آسمان افکند و فرمود: رها کردن دعوت و رسالتم، همان اندازه ناممکن است که یکی از شما دست دراز کند و بخواهد شعله‌ای از آتش این خورشید بگیرد. (غزالی، **فقه السیرة**؛ به نقل از **تاریخ اسلام؛ از جاهلیت تا رحلت پیامبر** صلی‌الله‌علیه‌وآله، پیشوایی، ص ۱۵۱)

۳. طبری، **تاریخ الطبری**، ج ۲، ص ۶۶ ـ ۶۵؛ ابن‌هشام، **السیرة النبویة**، ج ۱، ص ۲۹۸.

۴. همان، ص ۲۶۶؛ ابن‌سعد، **الطبقات الکبری**، ج ۱، ص ۲۰۲.

۵. در یکی از ملاقات‌ها با ابوطالب، جوانی خوش‌قامت و زیبا (عمارة بن ولید) را به نزد ابوطالب آوردند و

نیرنگ‌های مردم‌فریب و مجمع تهمت هماهنگ

پس از آنکه مشرکان از تأثیر در ابوطالب نومید شدند، طرح گفتگوی بی‌واسطه با پیامبر را تصویب کردند. آنها چنان می‌پنداشتند که می‌توانند با وعدهٔ «ثروت و سرمایه»، «سروری و بزرگی»، «فرمانروایی و پادشاهی» و «زیباترین همسر»، رسول خداﷺ را از رسالتش بازدارند.[۱] «عتبه» که برای این کار انتخاب شده بود، با زبانی نرم، صفات نیکو، منزلت، نسب شریف و فضیلت خاندان پیامبر در میان قریش را برشمرد و لزوم حفظ وحدت را مورد توجه قرار داد و پیشنهاد ثروت کلان، پیشوایی قبیله و پادشاهی قوم را با پیامبر در میان نهاد. پیامبر رحمتﷺ بعد از شنیدن سخنان او، با تلاوت آیاتی از قرآن،[۲] وی را سخت متأثر کرد؛ به‌گونه‌ای که مورد سرزنش همفکرانش قرار گرفت.

زراندوزان مکّه،[۳] پس از نومیدی از این تدبیر به استهزای پیامبرﷺ روی آوردند. این روش ناجوانمردانه، که برای مردان شریفْ بسیار ناگوار و شکننده است، سبب سبک جلوه‌دادن حضرتﷺ و پیامش می‌شد. بدین سبب، با آنکه بسیار بردبار بود، گاه دلگیر می‌شد و در گوشه‌ای به اندیشه فرو می‌رفت؛ ولی فرود آمدن آیات امیدبخش، قلبش را نیرو می‌بخشید.[۴]

ادعای نبوت و معراج، گزارش‌های مربوط به نعمت‌های بهشتی و پیروی محرومان جامعه از پیامبرﷺ، برخی از زمینه‌های استهزا بود که می‌توان آنها را در لابه‌لای آیات قرآن و

اظهار داشتند: محمّد را به جای این جوان به ما تسلیم کن تا او را بکشیم! تبسّم سرد ابوطالب و کلام قاطع او که «چه پیشنهاد ظالمانه ـ غیرمنصفانه‌ای!»، درگیری با آخرین فرستاده خدا را از سطح خاص و گروه‌های محدود، به جامعه گسترش داد؛ که اقدامات روانی تبلیغاتی و بهانه‌های مختلف از آن جمله‌اند. (ر.ک: ابن‌اثیر، **الکامل فی‌التاریخ**، ج ۲، ص ۶۳)

۱. ابن‌هشام، **السیرة النبویة**، ج ۱، ص ۳۳۰ ـ ۳۲۲؛ زیدان، **تاریخ تمدن اسلام**، ص ۲۲ به بعد.

۲. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیم * تَنْزِیلٌ مِنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ * کِتَابٌ فُصِّلَتْ آیَاتُهُ قُرْآناً عَرَبِیًّا لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ * بَشِیراً وَ نَذِیراً فَأَعْرَضَ أَکْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا یَسْمَعُونَ * وَ قَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَکِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَیْهِ وَ فِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَ مِنْ بَیْنِنَا وَ بَیْنِکَ حِجَابٌ فَاعْمَلْ إِنَّنَا عَامِلُونَ * قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلٰهُکُمْ إِلٰهٌ وَاحِدٌ فَاسْتَقِیمُوا إِلَیْهِ وَ اسْتَغْفِرُوهُ وَ وَیْلٌ لِلْمُشْرِکِینَ. (فصّلت (۴۱): ۶ ـ ۲) و ر.ک: ابن‌هشام، **السیرة النبویة**، ج ۱، ص ۲۹۴.

۳. ر.ک: همان، ج ۲، ص ۴۰۹ ـ ۴۰۸.

۴. إِنَّا کَفَیْنَاکَ الْمُسْتَهْزِئِینَ. (حجر (۱۵): ۹۵ و ر.ک: آیات ۱۷ ـ ۱۶)

گزارش‌های پراکنده منابع مشاهده کرد.[1]

شکنجه‌های جسمی و روانی، بهانه‌گیری‌های بی‌پایه،[2] درخواست انجام کارهای فرابشری،[3] پرسش‌هایی از اسرار آفرینش و تاریخ و زندگی پیشینیان،[4] تهمت سحر و جنون و...[5] شیوه‌های مبارزهٔ سپاه جهل علیه شخصیت نبی‌اکرمﷺ بود.[6] برای هر یک شواهدی چند در آثار و اسناد تاریخی به چشم می‌خورد. نمونهٔ معروف یکی از آن شیوه‌ها، مصوّبهٔ جمعی بود که برای «هماهنگی قریش در ایراد تهمت به پیامبر» در آستانهٔ موسم حج تشکیل شده بود.[7] در مقابل این‌همه، رسول خداﷺ مهربانانه پاسخ می‌دهد که ای مردم ... اگر سخنم

---

۱. یٰا حَسْرَةً عَلَى الْعِبٰادِ مٰا یَأْتِیهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلّا کٰانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ. (یس (۳۶): ۳۰) وَ إِنْ یَکٰادُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَیُزْلِقُونَکَ بِأَبْصٰارِهِمْ لَمّٰا سَمِعُوا الذِّکْرَ وَ یَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ. (قلم (۶۸): ۵۱)

۲. أَکٰانَ لِلنّٰاسِ عَجَباً أَنْ أَوْحَیْنٰا إِلىٰ رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النّٰاسَ وَ بَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قٰالَ الْکٰافِرُونَ إِنَّ هٰذٰا لَسٰاحِرٌ مُبِینٌ. (یونس(۱۰): ۲)

۳. وَ قٰالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتّٰى تَفْجُرَ لَنٰا مِنَ الْأَرْضِ یَنْبُوعاً * أَوْ تَکُونَ لَکَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِیلٍ وَ عِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهٰارَ خِلاٰلَهٰا تَفْجِیراً * أَوْ تُسْقِطَ السَّمٰاءَ کَمٰا زَعَمْتَ عَلَیْنٰا کِسَفاً أَوْ تَأْتِیَ بِاللّٰهِ وَ الْمَلاٰئِکَةِ قَبِیلاً * أَوْ یَکُونَ لَکَ بَیْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقىٰ فِی السَّمٰاءِ وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِیِّکَ حَتّٰى تُنَزِّلَ عَلَیْنٰا کِتٰاباً نَقْرَؤُهُ. (اسراء (۱۷): ۹۳ ـ ۹۰)

۴. وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی وَ مٰا أُوتِیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلّا قَلِیلاً. (اسرا (۱۷): ۸۵) وَ یَسْئَلُونَکَ عَنْ ذِی الْقَرْنَیْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَیْکُمْ مِنْهُ ذِکْراً. (کهف (۱۸): ۸۳)

۵. کَذٰلِکَ مٰا أَتَى الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلّا قٰالُوا سٰاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ. (ذاریات (۵۱): ۵۲ و ر.ک: سبأ (۳۴): ۸؛ قلم: ۵۲ ـ ۵۰)

۶. ابن‌اثیر، **الکامل فی‌التاریخ**، ج ۱، ص ۵۹۲.

۷. ابن‌هشام، **السیرة النبویة**، ج ۱، ص ۲۷۰؛ بلاذری، **انساب الاشراف**، ج ۱، ص ۱۳۲.

در آستانهٔ موسم حج، سران قریش تصمیم گرفتند تفسیر خویش از دعوت پیامبرﷺ را هماهنگ ساخته، در برابر پرسش‌های زائران خانهٔ خدا پاسخی یکسان ارائه دهند. ولید بن مغیره، به‌عنوان عنصر اصلی پیشنهاد کننده لزوم هماهنگی قریش در ایراد تهمت، گفت: اکنون موسم حج است و مردم از نقاط مختلف به مکّه می‌آیند. آنان داستان محمد را شنیده‌اند. بنابراین، لازم است همگی درباره او یک‌سخن شوید و با پراکنده‌گویی و اختلاف، سخنان یکدیگر را تکذیب نکنید. پیشنهادهای اعضای حاضر در مجمع، «کاهن، شاعر، دیوانه و ساحر معرفی کردن پیامبر» بود. ولید گفت: عرب همهٔ این مفاهیم را می‌شناسد و هیچ‌یک از

را بپذیرید، سود دنیا و آخرت خواهید برد و در صورت انکار، صبر و مقاومت پیشه خواهم کرد، تا خداوند میان من و شما حکم کند.

اقدامات علیه بنیان فکری نهضت

کارسازترین سلاح رسول خداﷺ در دعوت، پیام نهفته در آیات قرآن بود. قرآن از بنیادهای آفرینش، وحدت آفریدگار، غایت‌مندی هستی و ضرورت کمال انسان در پهنهٔ زمین، سخن می‌گفت و بهسازی مناسبات فکری، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی را بستر کمال معرفی می‌کرد. این عوامل دل‌ها را تسخیر می‌کرد و مشرکان مکّه را به واکنش وامی‌داشت. بخشی از اقدام‌های آنان عبارت است از:

(۱) تحریم شنیدن قرآن. سرسخت‌ترین دشمنان پیامبرﷺ که به‌منظور آزار و حتی کشتن وی به ملاقاتش می‌آمدند، وقتی آیات قرآن را می‌شنیدند، چه‌بسا ناخودآگاه ایمان می‌آوردند. برای جلوگیری از گرویدن افرادِ بیشتر به پیامبرﷺ قانون تحریمِ گوش‌دادن به قرآن تصویب شد.[۱]

مشرکان حتی به مسافرانی که برای طواف کعبه به مکه می‌آمدند، دستور دادند از شنیدن سخنان پیامبر پرهیز کنند و نزدیک پیامبرﷺ نروند. داستان طفیل بن عمرو دوسی، از بزرگان قبیله «بنی‌غنم» و اسعد بن زراره، و درایت آن‌دو در استقبال از شنیدن سخنان پیامبرﷺ، دو نمونه از رویدادهای شنیدنی تاریخ است.

البته این قانون آن‌قدر احمقانه بود که حتی تصویب‌کنندگانش نیز بدان پایبند نماندند و

آنها را بر محمّدﷺ تطبیق نخواهد داد. حاضران گفتند: بهتر است خود بگویی. ولید به‌رغم ناصواب شمردن تهمت ساحری به رسول خدا، گفت: به خدا سوگند، سخنان محمد با حلاوت است. ریشهٔ آن مستحکم و میوهٔ آن پاکیزه و نیکوست. بدانید هر چه در بارهٔ او بگویید، مردم بیهودگی و بطلانش را در می‌یابند؛ ولی بهتر است او را «ساحر» بنامیم. زیرا سخنانش چون جادو میان پدر و پسر و برادر و زن و شوهر و خانواده و خویشاوندان جدایی می‌افکند. (ر.ک: ابن‌کثیر دمشقی، **البدایة و النهایة**، ج ۳، ص ۶۱ و تفاسیر قرآن، در توضیح آیات سورهٔ مزّمّل)

۱. ابن‌اثیر، **اسدالغابة**، ج ۳، ص ۵۵ ـ ۵۴؛ ابن‌هشام، **السیرةالنبویة**، ج ۱، ص ۳۴۲ و ۳۷۰.

درشمار نخستین قانون‌شکنان جای گرفتند.[۱]

(۲) ایجاد هیاهو و جنجال هنگام تلاوت قرآن؛[۲] (۳) اسطوره، افسانه و شعر شمردن قرآن؛[۳] (۴) سرگرم‌کردن مردم به‌وسیله معرکه‌گیرانی چون نضر بن حارث و نقل داستان‌های عوام‌پسند؛ (۵) تردید در وحیانی بودن قرآن؛[۴] (۶) ترویج افسانه‌های منطق‌ستیزی چون افسانه غرانیق.[۵]

اقدامات علیه حامیان نهضت

یکی از راه‌های جلوگیری از گسترش نهضت نوین اسلام و مخالفت با گرویدن به آن، دشوارسازی شرایط زندگی اسلام‌آورندگان و آزار آنان بود. چنین شگردی، که پیش از اسلام نیز سابقه داشت، دست‌کم دو اثر داشت: بازگشت تازه اسلام آوردگان به دامان کفر و شرک، و کاهش یا از میان رفتن گرایش به پیامبرﷺ در مردم عادی. این تصمیم به شیوه‌های گوناگون و از طرق مختلف به صورت جدی به اجرا گذاشته شد. گروهی مأمور تفتیش عقاید مسلمانان شدند. اگر شخص تازه‌مسلمان قبیله‌دار و از طبقات بالای جامعه شمرده می‌شد و کشتن یا آزارش ناممکن بود، به سرزنش وی می‌پرداختند. اگر از بازرگانان بود، به تحریم اقتصادی، تاراج اموال و ورشکستگی تهدید می‌شد و چنانچه از افراد متوسط و تهیدستان یا بردگان بود، مورد شکنجه قرار می‌گرفت و گاه زیر شکنجه به شهادت می‌رسید.[۶]

نغمهٔ رسای اَحَد احد «بلال» در گرمای شدید نیمروز در حالی که وی را به پشت

---

۱. همان، ص ۳۴۲؛ مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۱۸، ص ۱۴۸ به بعد.

۲. وَ قٰالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لاٰتَسْمَعُوا لِهٰذَا الْقُرْآنِ وَ الْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ. (فصّلت (۴۱): ۲۶)

۳. وَ قٰالُوا أَسٰاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهٰا فَهِيَ تُمْلىٰ عَلَيْهِ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً * قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ كٰانَ غَفُوراً رَحِيماً. (فرقان (۲۵): ۶ ـ ۵)

۴. وَ لَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمٰا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسٰانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَ هٰذٰا لِسٰانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ. (نحل (۱۶): ۱۰۳)

۵. ر.ک: ابن‌هشام، **السيرة النبوية**، ج ۱، ص ۳۱۱.

۶. همان، ص ۳۲۰ ـ ۳۱۸؛ ابن‌اثیر، **الکامل فی‌التاریخ**، ج ۱، ص ۵۸۹.

روی سنگی خوابانیده‌اند و سنگی گران بر سینه‌اش نهاده‌اند، سند افتخار و تابلوی جاودان بردباری مسلمانان در طول تاریخ است.

«خباب» را برهنه ساختند، بر سنگ‌های تفتیدهٔ مکه خواباندند و شکنجه دادند. خاطرات آل‌یاسر، صهیب بن سنان رومی، ابوفکیهه و... نمونه‌هایی از پایداری در راه دین است. چنانکه می‌توان از بانوان مسلمانی چون «سمیّه» نخستین شهید در تاریخ اسلام، «ام‌عُمَیس»، «زِنّیره»، «نهدّیه»، «لبیة» به‌عنوان نمونه‌های استقامت در راه عقیده نام برد.[۱]

گستردگی شکنجه و کیفیت طاقت‌فرسای عذاب‌ها و نیز دشواری مقاومت ـ که امنیّت و گاه آزادی انجام فرایض را از مسلمانان سلب می‌کرد ـ در آیات مکّی که به صبر سفارش می‌کند، به روشنی پیداست.

در این موقعیت ـ که فشار بر حامیان و هواداران نهضت روزافزون می‌شد ـ پیامبرﷺ، به عنوان سُکّان‌دار کشتی نهضت، به امر خداوند پیشنهاد هجرت به حبشه را مطرح کرد.[۲] مهاجرت به حبشه در سال پنجم بعثت ـ که در مرحلهٔ اول یازده مرد و چهار زن در آن شرکت جستند ـ از یک‌سو می‌توانست روح امید را در مسلمانان ستمدیده تقویت کند و از سوی دیگر، راه را برای عمل به تکالیف اسلامی و استمرار تبلیغ در خارج از مکّه هموار سازد.[۳]

در مهاجرت دوم ـ که پنهانی و بر اساس تجربه‌های مهاجران نخست و با فاصله چند ماه از هجرت نخست تحقق یافت ـ شمار فزون‌تری از مسلمانان، برای حفظ ایمان و ماندن بر عقیدهٔ توحیدی، آوارگی در سرزمین‌های ناشناخته را پذیرفتند. اقدام‌های مشرکان قریش ـ که هم‌زمان به اخراج مسلمانان و پیشگیری از تبدیل حبشه به پایگاه اسلام می‌اندیشیدند ـ با سخنان هوشمندانهٔ جعفر بن ابی‌طالب (نمایندهٔ پیامبر) بی‌نتیجه ماند. رویداد از این قرار بود که با شدّت گرفتن شکنجه و آزار مسلمانان، این‌بار ۸۲ نفر از مسلمانان به حبشه مهاجرت

---

۱. ابن‌هشام، **السیرةالنبویة**، ج ۲، ص ۳۴۷ ـ ۳۴۶؛ ابن‌اثیر، **الکامل فی‌التاریخ**، ج ۱، ص ۵۸۸ و ۵۹۱.

۲. ر.ک: نحل (۱۶): ۴۱.ابن‌هشام، **السیرة النبویة**، ج ۱، ص ۳۴۹ به بعد.

۳. ر.ک: بلاذری، **انساب الاشراف**، ج ۱، ص ۱۱۶؛ بیهقی، **دلائل النبوة**، ج ۲، ص ۲۹۸؛ فارسی، **انقلاب تکاملی اسلام**، ص ۹۵ به بعد؛ زرگری‌نژاد، **تاریخ صدر اسلام**، ص ۲۷۷ ـ ۲۷۰.

کردند، قریش پس از اطلاع، نمایندگانی از جمله عمرو بن عاص را با هدایایی فاخر نزد نجاشی پادشاه حبشه فرستاد تا مهاجران را به مکّه بازگرداند. عمروعاص و همراهانش در ملاقات با نجاشی اظهار کردند: گروهی از جوانان بی‌خرد ما بر قوم و قبیله خویش طغیان کرده و برخی از آنان فراری شده، به سرزمین شما گریخته‌اند. اینان به آیینی گرویده‌اند که نه آیین ما و نه آیین شماست. ازاین‌رو پدران و بزرگان قوم که به حال آنها آشناترند، از شما درخواست دارند که فراریان را به ایشان بازگردانی و با این کار جنگ و ناامنی را در مکّه پایان دهی. نجاشی در پاسخ گفت: تا سخنان اینان را که به من پناه آورده‌اند نشنوم و حقیقت امر مشخص نشود، درباره ایشان تصمیمی نمی‌گیرم. نجاشی پیکی به جانب مسلمانان فرستاد و آنان در دربار حبشه حاضر شدند. سخن‌گوی مهاجران (جعفر بن ابی‌طالب) در حضور پادشاه حبشه، وضعیت جامعه آن روز مکّه، ماهیت بعثت جدید، علت هجرت و دلیل پذیرش آوارگی را چنین بیان کرد:

> شهریارا، ما مردمی جاهل بودیم که بت می‌پرستیدیم، مردار می‌خوردیم، به انجام فحشا و ناروا می‌پرداختیم، پیوند خویشاوندی می‌گسستیم، با همسایه بدرفتاری می‌کردیم. نیرومندان ما ناتوانان را می‌بلعیدند. در این حال بودیم تا خداوند مردی را از میان ما به پیامبری برانگیخت که نسب و دودمانش را می‌شناختیم و به درستی، امانت‌داری و پاک‌دامنی‌اش ایمان داشتیم. او ما را به خدا فراخواند. تا خدا را یگانه بدانیم و فقط او را بپرستیم و سنگ و بت را، که تا آن زمان خود و پدرانمان به‌جای خدا می‌پرستیدیم، فروگذاریم. به ما دستور داد راست بگوییم، امانت‌دار باشیم، پیوند خویشاوندی را محترم داریم، با همسایه به نیکی رفتار کنیم و از خونریزی و آنچه حرام گشته، دست بداریم. او فرمان داد از فحشا و زشتکاری دوری گزینیم، دروغ و بهتان نگوییم، مال یتیم نخوریم، به پاک‌دامنان تهمت نزنیم، نماز بگزاریم، زکات بپردازیم و روزه بداریم. چون دیدیم راست می‌گوید، پیامبری‌اش را تصدیق کردیم و به او ایمان آوردیم. همشهری‌های ما با ما به دشمنی برخاستند و در شکنجه و آزار ما کوشیدند، تا دست از دینمان بشوییم و به بت‌پرستی بازگردیم چون به قهر و زور توسل جستند و عرصهٔ زندگی را بر ما تنگ گرفتند، به کشور تو هجرت کردیم و دل به حمایت تو بستیم. امیدواریم که در کنار تو ستم نبینیم.[۱]

---

۱. ابن‌هشام، **السیرة النبویة**، ج ۱، ص ۳۵۸؛ ابن‌اثیر، **الکامل فی‌التاریخ**، ج ۲، ص ۵۵ ـ ۵۴.

پس از شکست تلاش‌های نمایندگان قریش در این مرحله، آنان تدبیری نو اندیشیدند و با آگاهی از اختلاف عقاید مسلمانان و مسیحیان درباره نسبت حضرت عیسیؑ با خداوند،[۱] از باورهای خاص مسلمانان دربارهٔ حضرت عیسی و مریمؑ سخن گفتند. در اینجا نیز هوشیاری جعفر بن ابی‌طالب کارساز شد. او آیات برگزیدگی، پاک‌دامنی و قدسیّت حضرت مریم و عظمت مسیح به‌عنوان بنده برگزیده خداوند[۲] را ـ که بی‌تردید زاییدهٔ رهنمودهای حضرت رسولﷺ بود ـ تلاوت کرد. نجاشی با شنیدن آیات الهی دربارهٔ عیسی گفت: به خدا قسم، عیسی جز این نبوده است و خود را به حمایت از مسلمانان متعهد دانست.[۳] چنان‌که پیداست، به خطر انداختن دوستی با اشراف مکه از سوی نجاشی، تنها با تحلیل دین‌باورانه و فضیلت‌شناسانه که ادیان ابراهیمی را مستعد تعامل و همزیستی مسالمت‌آمیز می‌داند، توجیه‌پذیر است. بدین ترتیب، اولین شکست برون‌مرزی جبههٔ باطل آشکار شد.

به‌دلیل بازگشت ناموفّق نمایندگان قریش از حبشه و بروز هرچه بیشتر کارکردهای اجتماعی و فرهنگی دین جدید، رهبران شرک، ترور ناجوانمردانهٔ رسول‌خداﷺ را در شمار برنامه‌های خود قرار دادند. ابوطالب، حامی و یاور همیشگی رسول‌اکرم، پس از اطلاع از این توطئه فرمود:

> به خدا سوگند، اینان به تو دست نخواهند یافت؛ مگر روزی که من در خاک مدفون باشم. زیرا می‌دانم دینی که تو آورده‌ای بهترین دینی است که بر بشر عرضه شده است.[۴]

---

۱. نمایندگان قریش تصور می‌کردند که نجاشی نیز مانند بیشتر مسیحیان آن عصر، حضرت مسیحؑ را فرزند خداوند و یکی از اقانیم ثلاثه (اب، ابن و روح‌القدس) می‌داند، در حالی که نجاشی چنین نبود و همچون گروهی از مسیحیان، عیسیؑ را بنده و برگزیده خدا و کلمه الهی می‌دانست.

۲. ر.ک: مریم (۱۹): ۳۵ ـ ۱۶.

۳. مهاجران پس از سال‌ها اقامت در حبشه، سرانجام در سال هفتم هجرت در مدینه به مسلمانان پیوستند. (ر.ک: ابن‌هشام، **السیرة النبویة**، ج ۱، ص ۲۹۰؛ یعقوبی، **تاریخ الیعقوبی**، ج ۱، ص ۳۸۷)

۴. همان، ص ۶۱؛ یعقوبی، **تاریخ الیعقوبی**، ج ۲، ص ۳۱؛ حلبی، **السیرة الحلبیة**، ج ۱، ص ۳۳۶؛ بلاذری، **انساب الاشراف**، ج ۱، ص ۲۳۰ و ۲۳۷.

بدین ترتیب، با وجود ابوطالب، نقشهٔ ترور ناکام ماند و دشمنان دین به طرحی دیگر روی آوردند.

انزوای سیاسی و محاصره اقتصادی

مبارزهٔ منفی راهی آسان برای به زانو درآوردن اقلیت‌ها در هر جامعه است. زیرا برخلاف مبارزهٔ عادی، به مقدمات چندانی نیاز ندارد و با بسیج عمومی اجراشدنی است. اسلام آوردن «حمزه»، اظهار علاقهٔ جوانان روشن ضمیر ام‌القری، بی‌نتیجه ماندن تعقیب مهاجران به حبشه، و نفوذ اسلام در بیرون از حیطه سیاسی مکّیان، بر نگرانی سران کفر و شرک افزود. بی‌نتیجه ماندن بسیاری از روش‌های سرکوب، آنان را سخت آزرده بود. پیش‌بینی می‌شد انزوای سیاسی ـ اجتماعی و حصر اقتصادی بتواند مسلمانان را به تسلیم وا دارد. بدین سبب، سران قبایل و اشراف متنفذ قریش عهدنامه‌ای به تصویب رساندند و ضمن آویختن آن در کعبه، سوگند یاد کردند که در صورت تسلیم‌نشدن محمدﷺ در برابر خواسته آنان تا هنگام مرگ بدان وفادار باشند. بندهای این پیمان چنین بود:

۱. باید هرگونه خرید و فروش با هواداران محمد متوقف گردد.

۲. ارتباط، معاشرت و پیوند زناشویی با مسلمانان ممنوع است.

۳. جبههٔ مخالف محمد در تمام حوادث و پیشامدها باید مورد حمایت قرار گیرد.

بدین ترتیب، بناچار و با پیشنهاد ابوطالب، بنی‌هاشم و بنی‌عبدالمطلب از اوّل محرم سال هفتم بعثت تمام روابطشان را در محدوده شعب[1] تعریف و متمرکز کردند.[2] مسلمانان در این

---

۱. شعب به معنی درّه و شکاف میان دو کوه است و بر اساس بررسی‌های جدید شعب ابوطالب، برخلاف تصور برخی که آن را خارج از مکّه و در منطقه حَجون می‌دانند و در نزد ایرانیان به قبرستان ابوطالب معروف است، نبوده، بلکه در نزدیکی مسجدالحرام و در کنار کوه صفا و دماغه شمالی کوه ابوقبیس قرار داشته است و در واقع محاصره قریش بر ضد پیامبر و یارانش در محل سکونت خودشان اعمال می‌شده است. (ر.ک: پیشوایی، **تاریخ اسلام؛ از جاهلیت تا رحلت پیامبر**ﷺ، ص ۱۶۶؛ **فصلنامه میقات حج**، ش ۳، بهار ۱۳۷۲، ص ۱۷۱ ـ ۱۴۹)

۲. به‌طور طبیعی محدودشدن یک جمع در یک منطقه یا محله به‌رغم مشکلات و دشواری‌های آن، چنانچه از قابلیت‌ها و امکانات موجود آن به درستی استفاده شود از شدت دشواری و معضل می‌کاهد. بر این اساس؛

دوران سه ساله که فقط سالی دوبار (ذی‌حجه و رجب) می‌توانستند از شعب خارج شوند و مقداری کالا خریداری کنند، سخت‌ترین فشارهای روانی و معیشتی را تحمل کردند.[۱]

گزارش‌های اندک در بارهٔ مساعدت‌های برخی مکّیان با بنی‌هاشم را هرگز نمی‌توان نشانهٔ وضعیت عادی زندگی شعب‌نشینان دانست. زیرا شدّت فشار به اندازه‌ای بود که آنها گاه ناگزیر به خوردن چیزی روی می‌آوردند که ماهیت غذایی نداشت.[۲] حضرت محمدﷺ، در روزگار زندگی در شعب، نه تقسیم‌کنندهٔ غنیمت بود و نه بازدارندهٔ ستم. از منظر عقلِ معاش و عافیت‌نگر، جز درد و رنج، نصیب مسلمانان نمی‌شد. در این موقعیت، خردِ تحلیل‌گر هیچ امیدی به نجات از بن‌بست موجود و رسیدن به روزهای فلاح دورهٔ مدنی نمی‌یافت. سه سال بردباری در محله‌ای با کمترین امکانات، گرسنگی مداوم، ناامنی، بی‌اطلاع از حوادث پیرامونی مکه و ... جز یقین و باور مسلمانان هیچ دلیلی نمی‌تواند داشته باشد. چنانکه بی‌تردید معلم و پیشوای حماسه جاوید و شکیبایی تاریخ‌ساز، خود در اوج یقین به بعثت خویش قرار داشت. او برخلاف دشنام‌های شرق‌شناسانی چون گلدزیهر یهودی، نه در بعثت خود تردید داشت و نه در توهم فرو رفته بود.[۳]

دربارهٔ علت بازگشت قریش از پی‌گیری سیاست قطع مراودهٔ اقتصادی، سیاسی و اجتماعی با مسلمانان، افزون بر پشیمانی گروهی از امضای پیمان‌نامه، می‌توان به حضور شیخ بطحاء - ابوطالبؑ - در انجمن قریش اشاره کرد. او گفت: برادرزاده‌ام محمد می‌گوید: موریانه

الف) امکان عملی مراقبت دایم تمام بنی‌هاشم از جان پیامبر که در روند زندگی عادی در مکه میسر نبود. **ب)** استمرار و تقویت حس همدردی مشترک و تحریک عواطف مشرکان و سایر تیره‌های وابسته به بنی‌هاشم علیه قریش. **ج)** نمایاندن فساد و مناسبات اشرافی قریش و نشان‌دادن آنان در موضع ستمگری. **د)** فراهم‌آمدن مجال مناسب برای ارتباط نزدیک با حاضران در شعب و «برقراری پیوند محکم عقاید، اندیشه‌ها و محتوای بعثت» با بنی‌هاشم، بنی‌مطّلب و مسلمانان بی‌پناه که در شعب حضور داشتند. **هـ)** کسب آمادگی افزون‌تر برای تحمل دشواری‌ها در جهت وصول به اهداف عالی‌تر، برخی از دلایلی شمرده شده است که ماندن در فضای محدود شعب را تحمل‌شدنی می‌نمود.

۱. ابن‌هشام، **السیرة النبویة**، ج ۲، ص ۲۸.

۲. حلبی، **السیرة الحلبیة**، ج ۱، ص ۳۳۷.

۳. اقتباس از: زرگری‌نژاد، **تاریخ صدر اسلام**، ص ۲۸۴ - ۲۸۳.

پیمان‌نامه‌ای را که در کعبه آویخته‌اید خورده و تنها نام خدا باقی‌مانده است. ببینید اگر گفتارش راست است، محاصره را بشکنید و اگر راست نمی‌گوید، او را به شما خواهم سپرد. چون سراغ نامه رفتند، به درستیِ سخن پی بردند و با توجه به زمینه‌های پدید آمده همچون فشار تبلیغی ـ عاطفی بر ضد طراحان توطئه تحریم از سوی مردم و برخی حجاج، پیمان‌نامه را نقض کردند و محاصره را شکستند. بدین ترتیب مسلمانان با سرافرازی از زندان بزرگ بی‌سقف و آزمون عبرت‌خیز بیرون آمدند.[۱]

فشار حوادث، گرسنگی‌های پیاپی شعب، بیداری در شب برای پاسداری از جان رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و نگرانی و اضطراب شدید روحی، زندگی ابوطالب را ـ که عمرش از ۸۰ گذشته بود ـ تهدید می‌کرد و توانایی‌اش را از میان برده بود؛ اما او هرگز از حمایت حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله دست بر نداشت. پیر روشن‌بین بنی‌هاشم، حتی در آخرین لحظات و در بستر مرگ نیز هاشمیان را به حمایت از رسول امین سفارش می‌کرد. در تحلیل عقلانی رفتار ابوطالب،[۲] در دفاع سرسختانه از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، باید گفت: بی‌تردید این کهنسال روشن‌بین به گفتار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ایمان داشت. زیرا خرد نمی‌تواند بپذیرد انسان عاقلی در دفاع از باورهایی که خود بدان پایبند نیست، چنین فداکاری نشان دهد. آیا هیچ انسان عاقل و پایبند به عقیده‌ای می‌پذیرد تمام امکاناتش را در خدمت کسی قرار دهد که اندیشهٔ نابودی عقاید و ارزش‌های او را در سر می‌پروراند؟ حتی اگر به پندار برخی، ابوطالب را گرفتار تعصبات قومی بدانیم، چگونه می‌توان پذیرفت مردی در دفاع از سخنان باطل برادرزاده‌اش چنان پیش رود که برای نجات جان وی فرزندانش را در بستر او بخواباند؟!

حضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله چهره به چهره سرد ابوطالب می‌نهد و می‌فرماید: «عموجان، خداوند پاداش نیکت دهد. سرپرست روزگار یتیمی، مربی کودکی و یاور بزرگی‌ام بودی.»[۳] آیا این

---

۱. ابن‌سعد، **الطبقات الکبری**، ج ۱، ص ۲۱۰؛ حلبی، **السیرة الحلبیة**، ج ۱، ص ۳۴۵ ـ ۳۴۴؛ بیهقی، **دلائل النبوة**، ج ۲، ص ۳۱۴؛ صدر، **راه محمد** صلی‌الله‌علیه‌وآله **پیغمبر خاتم**، ص ۴۰۸.

۲. درباره ایمان ابوطالب روایات فراوانی از ائمه علیهم‌السلام رسیده است. ر.ک: خنیزی، **ابوطالب مؤمن قریش**؛ امینی، **ابوطالب مظلوم تاریخ**؛ نگارنده، **امام علی و پرسش‌های فراروی**.

۳. یاعم ربیت صغیراً وکفلت یتیماً و نصرت کبیراً فجزاک عنی خیراً. (یعقوبی، **تاریخ الیعقوبی**، ج ۲، ص ۳۵)

جملات جانسوز جز پیوند عمیق اعتقادی و همبستگی ایمانی، تاب تفسیر دیگری دارد؟

در همین سال خدیجه، همسر بردبار رسول‌خداﷺ نیز به‌سرای جاودان شتافت و پیامبر را در اندوه دوباره فرو برد؛ به‌گونه‌ای که سال دهم بعثت را «عام‌الحزن» نامید.

راز دلدادگی خدیجه علیهاالسلام

حال که اوراق تاریخ صدر اسلام در کنار بستر خدیجه رقم خورده و اندوه سراسر وجود پیامبرخداﷺ را فراگرفته است شاید تجدید خاطرات گذشته و تحلیل گوشه‌هایی از زندگی خدیجه، بتواند اندکی از بی‌مهری‌های تاریخ دربارهٔ وی را جبران کند. شخصیت، سیما، خلق‌وخوی و مرتبهٔ فکری زنان اشرافی و جاهلی و زاویهٔ نگاه آنها به زندگی در آیینهٔ تاریخ معرفی شده است. آنان به گذران لذت‌بخش حیات، دارابودن غلامان و کنیزکان آماده به خدمت، جاه و جلال توأم با تکبر، جواهر و لباس‌های زینتی، سفره‌های رنگین و هوس‌های متنوع می‌اندیشیدند.

بی‌تردید خدیجه، که چهل سال در جامعهٔ اشرافی زیسته است، در آستانهٔ ازدواج با پیامبرﷺ، زنی ثروتمند و وابسته به ارزش‌های اشرافی بود. راز روی‌گردانی وی از آن ارزش‌ها و تحمل رنج و درد زیستن با محمدﷺ چیست؟

مورّخان می‌نویسند: خدیجه در حالی به همسری حضرت محمد رغبت نشان داد که بزرگانی از مکّه در آرزوی ازدواج با او بودند که رفاه و آسایش مطلوب را به وی ارزانی می‌داشتند و غلامان و کنیزکان و جاه و جلال فزون‌تر را به وی تقدیم می‌داشتند. سرّ گزینش مردی تهی‌دست، که در نگاه دنیاگرایان، تمام دارایی‌اش را بر باد داد و به‌جای افزایش غلامان، «زید» را آزاد کرد و برخلاف سنت جاهلی، پسرخواندهٔ خود شمرد و همچون فرزندی واقعی بر سفرهٔ خدیجه نشاند، چه بود؟

به‌نظر می‌رسد تحلیل رفتار فردی و اجتماعی خدیجه در این گزینش جز با پذیرش عشق وی به خوبی‌ها، که در یگانهٔ روزگارش حضرت محمدﷺ گرد آمده بود، امکان‌پذیر نیست؛ عشقی جاودان، تشنگی‌آور و معرفت افزا، نه عشقی که وصال، قربانگاهش به‌شمار می‌آید.

به یقینْ آرامش، صداقت، وقار و معرفت حضرت محمدﷺ سبب دل‌بستگی خدیجه به وی گردید. اگر «جوانی» باعث می‌شد خدیجه تهی‌دستی او و تمام سرزنش‌ها را نادیده بگیرد،

به چه دلیل حدود ۲۵ سال زندگی با وی را تحمل کرد؟! مگر نه این است که تا شامگاه به انتظار همسر می‌نشست و چون می‌دید شب به نیمه رسیده و او به خانه بازنگشته، در حرا یا دامنهٔ کوه ابوقبیس به جستجوی وی می‌شتافت؟ سه سال گرسنگی و تحقیر حتی برای انسان‌هایی که همواره با فقر زیسته‌اند تحمل‌ناپذیر است. پس چرا و چگونه خدیجه، که زندگی‌اش از لذت‌های رفاه و دارایی سرشار بود، آن را پذیرفت و تا پایان عمر تحمل کرد؟ آیا تداوم زندگی با شخصی که از زاویهٔ نگرش زنان معمولی، سرمایه‌اش حرمان، اضطراب، فقر، استهزا و تهمت است جز با عشق تحلیل‌پذیر می‌نماید؟ آیا همین محبت و عشق راز گریهٔ پیوسته و بی‌اختیار حضرت محمدﷺ، هنگام به‌خاطر آوردن خدیجه، نیست؟

توفیق دعوت در مکّه و زمینه‌های هجرت به مدینه

از محتوای موضع‌گیری و شعارهای مشرکان مکّه که در زمان‌های مختلف ابراز شده،[1] مشخص می‌گردد که اگرچه دوره دعوت مکّی در توسعه، رشد و گسترش اسلام به شایستگی کامیاب نبوده است، به‌یقین موفق شده بود مبانی ارزشی نظام کهن قبیله‌ای را سخت متزلزل و جامعه‌ای هرچند محدود و کوچک، متکی بر ارزش‌های جدید، ایجاد نماید و این به هیچ روی به‌معنای تشکیل حکومت در مکّه نبوده است. زیرا هنوز بیشتر مردم مکّه به پیروی از اسلام و فرامین الهی دل نسپرده بودند. بر این اساس به‌دنبال پایگاه و محیطی مستعد بود که بتواند درون‌مایه‌های غنی اعتقادی جمعیت نوآیین را که در دیوارهای متعصب نظام کهن جاهلی نمی‌گنجد، از بن‌بست خارج سازد و فضای مناسبی برای بروز و ظهور آن فراهم آورد. از این رو پیامبرﷺ به صورت آشکارتری برای تغییر حوزه جغرافیای دعوت و فراتر بردن دامنه دعوت از مکّه، دوگونه اقدام انجام داد:

۱. از طریق عرضه اسلام ـ دعوت به پرستش الله و روی‌گردانی از بت‌ها ـ بر قبایلی که برای حج و یا تجارت به مکه می‌آمدند، کوشید آنان را به حمایت از خویش وا دارد؛ امّا کمتر

---

۱. از جمله اینکه: محمد، جماعت ما را در هم شکسته و میان همگان دشمنی ایجاد کرده است. نیز خطاب به پیامبر می‌گفتند: «اگر در جستجوی ریاست هستی ما بدون آنکه این سخنان را بگویی تو را بزرگ خود قرار می‌دهیم». (ابن‌هشام، **السیرة النبویة**، ج ۱، ص ۹۹؛ بیهقی، **دلائل النبوة**، ج ۱، ص ۳۰۱)

نتیجه گرفت و شدت عمل برخی بزرگان قریش همچون ابوجهل و عموی پیامبر (ابولهب) چنان بود که هرتازه واردی که سخنان آن حضرت را می‌شنید، در این اندیشه فرو رود که در صورت حمایت از پیامبر باید با قریش، که مخالف او هستند، درگیر شود و این کاری بود که هیچ‌یک از شخصیت‌ها و قبایل، نه آن را در توان خود می‌دیدند و نه به مصلحت خویش می‌دانستند.[۱]

۲. اقدام دیگر پیامبر رفتن به خارج مکّه و تبلیغ اسلام در نقاط دیگر بود. سفر به شهر طائف در شوال سال دهم بعثت اقدام مهمّ دیگر آن حضرت در جهتِ یافتن پایگاه در خارج از مکّه یاد شده است. اگرچه رهاورد این سفر تبلیغی نیز جز اسلام آوردن «عداس نصرانی» خدمتکار دو تن از بزرگان قریش نتیجه‌ای نداشت، زمینهٔ امضای پیمان عقبهٔ نخستین با برخی از مردم یثرب را فراهم آورد. ماجرای این پیمان به اختصار چنین است:

پیامبراکرمﷺ در مراسم حج سال یازدهم بعثت با چندتن از افراد قبیلهٔ «اوس» و «خزرج» دیدار کرد و آنان را به اسلام، که دین صلح و برادری است، فرا خواند. آنان با پذیرش دعوت رسول حقﷺ با هدیه‌ای گران‌بها به یثرب بازگشتند. تبلیغات آنان که برخی نوشته‌اند دو نفر سهم بسزایی داشتند (سعد بن زُراره و زکوان) موجب شد در سال دوازدهم عده بیشتری به‌سوی مکّه برای مراسم حج روانه شوند. یثربیان به‌دلیل معاشرت با یهودیان و شنیدن سخنان آنان دربارهٔ بعثت پیامبر و آیین یکتاپرستی جهانی وی، ذهنی آماده داشتند. اختلافات ریشه‌دار و آرامش‌ستان آنان با طایفهٔ «اوس» و آموزه‌های فطری و دل‌نشین پیامبر سبب شد با جان و دل از سخنان رسول حق استقبال کنند و پیمان ببندند که به خدا شرک نورزند، دزدی

---

۱. ابن‌هشام در گزارش ملاقات رسول خداﷺ با قبیله بنی‌عامر نوشته است: وقتی محمدﷺ بنی‌عامر را به پرستش خدای یگانه دعوت کرد، مردی از ایشان گفت: به خدا قسم اگر من با این جوان قرشی باشم، جهان عرب را به‌وسیله او تحت سیطره و سلطه‌ام خواهم آورد. آنگاه خطاب به محمدﷺ گفت: اگر دعوت تو را پذیرفتیم و خدا تو را بر مخالفانت پیروز کرد، تو قدرت را پس از خود به ما وامی‌گذاری؟ پیامبرﷺ فرمود: «اَلامرُ الی اللّه یَضَعَه حیث یشاء: این امر به دست خداوند است و او هر کجا بخواهد آن را می‌نهد». آن مرد گفت: آیا ما گلوهایمان را آماج تیرهای عرب کنیم و وقتی هم که تو پیروز شدی، پس از تو از آنِ دیگران باشد! ما را نیازی به تو و آیین تو نیست. (ابن‌هشام، **السیرة النبویة**، ج ۱، ص ۴۲۵ ـ ۴۲۴)

و زنا نکنند، فرزندان خود را نکشند، تهمت نزنند و در کارهای نیک نافرمانی ننمایند.[۱]

یثربیان از حضرت رسول(ص) تقاضا کردند برای تبلیغ اسلام و تعلیم قرآن مبلّغی به یثرب اعزام دارد. حضرت رسول(ص) مصعب بن عمیر[۲] را همراه آنان فرستاد. بدین ترتیب، یثرب به‌طور کامل از طلوع خورشید اسلام باخبر شد.

مصعب، که در یثرب با استقبال گرم مردم روبه‌رو شده بود، گزارش بیداری و اسلام‌آوردن بزرگان «اوس» و «خزرج» را به رسول‌خدا(ص) ارائه نمود و برنامهٔ دیدار کاروانی متشکّل از ۷۵ زن و مرد یثربی با پیامبر(ص) را تنظیم کرد. بسیاری از قبایل اوس و خزرج در «شبانگاه» سیزدهم ذیحجه، در بلندای عقبه در دامنه کوه منا، با پیامبر(ص) دیدار و گفتگو کردند.

یثربیان پس از آنکه به‌وسیلهٔ آیه‌های قرآن از اهداف رسالت حضرت ختمی‌مرتبت(ص) آگاه شدند، با اشتیاق تمام پیشنهاد مهاجرت حضرت رسول(ص) به یثرب را مطرح کردند و چون از موافقت پیامبر آگاهی یافتند، با شادی و غروری وصف‌ناپذیر متعهد شدند همان‌طور که از زن و فرزند خود حمایت می‌کنند، پیامبر و اهدافش را مورد حمایت قرار دهند.[۳] انتخاب دوازده نقیب با مشورت یثربیان در عقبهٔ دوم، حادثهٔ مهم دیگری بود که از توجّه جدی پیامبر(ص) به

---

۱. ابن‌هشام، **السیرة النبویة**، ص ۷۹.

۲. مصعب از بزرگ‌زادگانی بود که در ناز و نعمت پرورش یافته بود و مدت‌ها ایمان خود به رسول‌خدا را از پدر و مادرش مخفی می‌کرد. سرانجام آنها به اسلام او پی بردند و همه چیز را از او دریغ کردند. او که درهای معرفت و بصیرت را به روی خود گشوده می‌دید، در برابر همهٔ رنج‌ها شکیبا بود. در نخستین هجرت به حبشه شرکت کرد و پس از بازگشت در شعب ابوطالب، پیامبر را همراهی کرد. آیات قرآن را آن‌گونه که مورد رضایت و قبول پیامبر(ص) باشد، می‌دانست و به‌عنوان اولین معلم قرآن به یثرب اعزام شد. در جنگ بدر شرکت کرد و پرچمدار بود و در جنگ احد نیز در حالی که پرچم مسلمین را در دست داشت به شهادت رسید. پیامبر اکرم(ص) بعد از خاتمه جنگ احد رو به جنازه مصعب گفت: گواهی می‌دهم که لباس تو در مکّه از همه فاخرتر بود، ولی تو با پذیرش اسلام به آن وضع پشت‌پا زدی. (ر.ک: طبرسی، **اعلام الوری باعلام الهدی**، ص ۵۷؛ ابن‌اثیر، **اسدالغابة فی معرفة الصحابه**، ج ۴، ص ۳۶۹؛ واقدی، **المغازی**، ج ۱، ص ۲۹۰)

۳. طبرسی، **اعلام الوری باعلام الهدی**، ص ۶۱ ـ ۵۵؛ ابن‌سعد، **الطبقات الکبری**، ج ۱، ص ۲۲۲ ـ ۲۲۱؛ حلبی، **السیرة الحلبیة**، ج ۲، ص ۱۷.

تعیین نمایندگان خاص خود و سازمان‌دهی برنامه‌های تبلیغی در خارج از مکّه حکایت می‌کند.

آخرین توطئه و هجرت پیامبر ﷺ به مدینه

هنوز سپیده دم، قلب سیاه شب را نشکافته بود که خبر بیعت یثربیان و پیمان آنها به گوش سران شرک رسید. شکنجه و آزار مسلمانان هر روز بیشتر می‌شد. پیامبر خاتم ﷺ که وضع را چنین دید، با پیام خداوند فرمان هجرت مسلمانان به یثرب را صادر کرد. اگر مکّه فرصت نمایش ایمان و زمینه تبدیل قابلیت‌ها به فعلیت را نداشت، سرزمین الهی فراخ بود. پس از پیام خداوند به هجرت مسلمین از مکه به یثرب هیچ مسلمانی نمی‌تواند استضعاف را سبب پذیرش ستم خویش به‌شمار آورد.[۱]

بدین‌ترتیب همهٔ مسلمانانی که به معرفت عقلی، رشد نفسانی، طرد وسوسه‌ها و وابستگی‌های عاطفی رسیده بودند، مخفیانه و با کمترین زاد در مسیر هجرت گام نهادند.[۲]

جبههٔ باطل به‌زودی دریافت که یثرب پناهگاه مناسبی برای مسلمانان شده است. احتمال هجرت پیامبر بدان دیار و دعوت آزادانه به یکتاپرستی، زنگ خطری بود که وفاداران بت‌ها را سخت بیمناک کرد. بنابراین، در مهم‌ترین نشست مشورتی «دارالندوه» حضور یافتند. در این مجمع، سه نظریه مطرح شد:

۱. به زنجیر کشیدن و به سیاه‌چال افکندن رسول‌خدا.

۲. تبعید پیامبر به نقطه‌ای دوردست.

۳. کشتن پیامبر به‌وسیله نمایندگان کارآزمودهٔ هر قبیله.

---

۱. إِنَّ الَّذِینَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلائِکَةُ ظالِمِي أَنْفُسِهِمْ قالُوا فِیمَ کُنْتُمْ قالُوا کُنّا مُسْتَضْعَفِینَ فِي الْأَرْضِ قالُوا أَ لَمْ تَکُنْ أَرْضُ اللّهِ واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فِیها فَأُولئِکَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ ساءَتْ مَصِیراً. (نساء (۴): ۹۷)

۲. ارائهٔ آماری از شمار مهاجران به یثرب کار دشواری است. براساس منابع موجود، قبل از هجرت پیامبر، جز مردان و زنان ناتوان و بیمار و نیز زندانیان، تمام مسلمانان مکی، از مکه به یثرب رفتند. (ر.ک: طبری، **تاریخ الطبری**، ج ۲، ص ۳۶۹؛ ابن‌سعد، **الطبقات الکبری**، ج ۱، ص ۲۲۶؛ بلاذری، **انساب الاشراف**، ج ۱، ص ۲۵۹)

سرانجام نظر سوم تصویب گردید و افرادی از تمام قبایل آماده شدند تا شب‌هنگام حضرتش را نابود سازند.[۱] پیامبرخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله گنجینهٔ اسرارش علی علیه‌السلام را فراخواند؛ امانت‌های مردم را به وی سپرد تا به صاحبانش باز گرداند، شخصیت خود را همچون جامه‌ای برازنده بر آن یار دوران سختی‌ها پوشاند و به او فرمود: در بسترم بخواب و روپوش مخصوص بر خویش بیفکن. در این هنگام، علی علیه‌السلام پرسید: آیا شما جان سالم بدر خواهید برد؟ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: آری.

بدین ترتیب، علی علیه‌السلام با احتمال کشته‌شدن خود، مشتاقانه برای نجات جان مقتدای خویش و تقدیم جان بر ایمان در «لیلة المبیت» در بستر پیامبر خفت و رسول حق روانه هجرت شد. این فداکاری آن‌قدر خالصانه و پر اهمیت بود که مورد ستایش خداوند واقع شد.

وَ مِنَ النّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللّٰهِ وَ اللّٰهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ.[۲]

پیامبرخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در حالی که آیاتی از سوره «یس» را می‌خواند،[۳] از منزل خارج شد و از بی‌راهه به‌طرف غار «ثور»، که در بیرون مکه بود، حرکت کرد. ابوبکر که تا آن زمان موفق به هجرت نشده بود، از رویداد آگاهی یافت و همراه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روانه یثرب شد.[۴]

---

۱. ابن‌هشام، **السیرة النبویة**، ج ۱، ص ۱۲۷ ـ ۱۲۱؛ طبری، **تاریخ الطبری**، ج ۲، ص ۳۷۰.

۲. بقره (۲): ۲۰۷.

۳. وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدّاً وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً فَأَغْشَيْنٰهُمْ فَهُمْ لاَيُبْصِرُونَ. (یس (۳۶): ۹)

۴. ر.ک: توبه (۹): ۴۰ و نیز طبری، **تاریخ الطبری**، ج ۲، ص ۹۹.

پرسش‌ها

۱. علل و انگیزه پیمان حلف الفضول را بنویسید.

۲. کارنامه اسلام در سیزده سال مکّه را تحلیل کنید.

۳. چرا محاصره در شعب ابوطالب به محاصره اقتصادی مشهور شده است؟

۴. مراحل مختلف مبارزه با دعوت پیامبرﷺ در مکه را توضیح دهید.

۵. به نظر شما مهم‌ترین علت نپذیرفتن اسلام از سوی مشرکان مکه چه بود؟ چرا؟

۶. این کلام پیامبر اکرمﷺ: «الامر الی اللّه یضعه حیث یشاء» ناظر به کدام رخداد تاریخی است، دو نتیجه مهم آن چیست؟

فعالیت‌های علمی

در موضوعات ذیل، با رعایت معیارهای تحقیق، مقاله‌ای ارائه دهید:

۱. نقش علی‌علیه‌السلام و خدیجه‌علیهاالسلام، ابوطالب و جعفر بن ابی‌طالب در دوران زندگی پیامبر اعظمﷺ.

۲. نقش ابوبکر و عمر در دوران زندگی پیامبرﷺ.

۳. ضرورت اخوت اسلامی در عصر حاضر.

۴. دلایل و انگیزه‌های خدیجه در ازدواج با رسول‌خداﷺ.

۵. رابطه هجرت به حبشه و ضرورت همزیستی مسالمت‌آمیز پیروان ادیان الهی.

منابع برای مطالعهٔ بیشتر

۱. پژوهشی در تاریخ پیامبر اسلام، **سید ابوالحسن حسینی ادیانی.**

۲. پیامبر ازکودکی و نوجوانی تا حرا، **میثاق امیر فجر.**

۳. تاریخ اسلام، از جاهلیت تا رحلت پیامبر اکرمﷺ، **مهدی پیشوایی.**

۴. راه محمدﷺ خاتم پیامبران، **سیدرضا صدر.**

۵. فروغ ابدیت، **جعفر سبحانی.**

۶. نگرشی کوتاه به زندگی پیامبر اسلامﷺ، **مؤسسه در راه حق.**

۷. تاریخ زندگانی پیامبر اعظمﷺ، **اصغر منتظرالقائم.**

۸. تصویر حضرت محمدﷺ و حضرت زهراعليهاالسلام در دایرةالمعارف اسلام، **ترجمه و نقد دکتر فاطمه جان احمدی و حسین مسعودی، زیر نظر محمود تقی‌زاده داوری.**

۹. پیامبر اعظمﷺ در قرآن، **سیدعباس سیدکریمی.**

۱۰. سیاست نبوی، مبانی، اصول، راهبردها، **غلامحسین زرگری‌نژاد.**

۱۱. تاریخ صدر اسلام (غصر نبوت)، **علی‌اکبر علیخانی و همکاران.**

۱۲. اقتدا به محمدﷺ بازاندیشی اسلام در جهان معاصر، **کارل ارنست ترجمه حسن نورائی.**

۱۳. مجموعه مقالات تاریخ اسلام، **جمعی از نویسندگان، ج ۴، دفتر نشر معارف.**

فصل چهارم

تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله؛ هجرت و حکومت

هجرت و نقش دینی، اجتماعی و سیاسی آن

واژهٔ «هجرت» که مشتقات آن بیش از ۲۰ بار در قرآن آمده است در عرف دینی به‌معنی «کوچ» و «خروج» از یک سرزمین به‌منظور حفظ و تحکیم مبانی عقیدتی و ایمانی است و «مهاجر» کسی است که از محدودهٔ حکومت طاغوت و استبداد خارج می‌شود تا بتواند معاشرت، تربیت و عبادتش را متناسب با شریعت و آرمان خود ترتیب دهد.

در عرف جامعه‌شناسی، اقوام مهاجر کسانی‌اند که به انگیزه‌های شغلی، حرفه‌ای و معیشتی مانند کار، تجارت و یا علل طبیعی مانند زلزله، سیل، قحطی و یا به‌منظور بهره‌وری از مواهب خدماتی و رفاهی به منطقهٔ دیگری کوچ کرده و ساکن شده‌اند.

در عرف سیاسی، کسانی مهاجر شناخته می‌شوند که به‌سبب گرایش‌های سیاسی و اجتماعی‌شان در وطن خود از امنیت جانی، مالی و حیثیّتی برخوردار نیستند و طبعاً به سرزمین دیگر گریخته یا پناهنده شده‌اند.[1]

آنچه در آموزه‌های دینی بر آن تأکید شده است، لزوم گسستن از جامعهٔ جاهلی و تلاش برای پیوستن به جامعه‌ای متکامل و شرایطی تعالی‌بخش است. اصولاً فلسفهٔ هجرت در قرآن و سنّت پیامبر گویای آن است که انسان در هر جا و هر جامعه‌ای به طبیعت فطری و کمال باطنی خویش دست نمی‌یابد. بنابراین، وظیفه یکایک افرادِ خواهان تکامل این است که از جامعه‌ای که در آن ظلم، زشتی، انسان‌پرستی و... رواج دارد روی گردانند و به جمعی که شرایط و زمینه یکتاپرست‌شدن و ماندن در آن بیشتر است، بپیوندند.

---

۱. مسائل جامعه‌شناختی از دیدگاه امام علی علیه السلام، ص ۶۳ ـ ۶۰ و ۴۸۳ ـ ۴۸۰.

مطابق آیات قرآن هیچ فردی در یک وضعیت اجتماعی ظالمانه که روابط سیاسی، اقتصادی و اخلاقی آن بر مبنای ستم به حقوق عمومی استوار شده است، حق مسامحه و غفلت ندارد و نمی‌تواند به بهانهٔ استضعاف در آن جامعه هضم شود.[۱] همین مضمون در بیان امام صادق‌علیه السلام در تفسیر آیهٔ «یا عبادی الذین اَمنوا إنّ أرضی واسعةٌ فإیّای فاعبدون»[۲] چنین نقل شده است: «خانه و سرزمینی که در آن معصیت خداوند می‌شود، جای ماندن نیست.»[۳]

قرآن کریم در آیاتی «مهاجرت» را عامل مهمِ برخورداری ستمدیدگان از مواهب دنیا یاد می‌کند[۴] و در آیاتی دیگر با نپذیرفتن این عذر که «اینجا وطن من است» و هرگونه سختی را تحمل می‌کنند و به خاطر پیوندهای عاطفی، سنّت‌های اجتماعی و یا نزدیک‌بینی سیاسی و ضعف و زبونی روانی، ننگِ ماندن را در جایی که ایمان و حقیقت به بند کشیده شده، پذیرفته‌اند، هشدار می‌دهد که چرا ظلم بر خویشتن![۵] سرزمینِ خداوند فراخناک است و آدمیان بسیار. به سرزمینی دیگر بشتاب.

از نظر عرف دینی، سیاسی، جامعه‌شناسی و اصول اخلاقی و علمی، آنچه در عصر پیامبر رخ داد، به‌معنای واقعی هجرت است. البته در حوزه‌ای گسترده‌تر و از افقی بالاتر. زیرا هجرت از درون و سفر در عمق روح از هجرت‌های بیرونی و سفرهای خاکی بالاتر است. به تعبیر لطیف دکتر شریعتی:

> بیرون‌رفتن از آنجا که دیگر نه جای ماندن است و بدر رفتن از آن حال که دیگر نه شایستهٔ بودن است، مهاجرت نه‌تنها از زادگاه خویش که بسیار سهل است، بلکه از خویشتن خویش که مردافکن است و محمدصلی الله علیه و آله می‌کوشد تا جامعهٔ کوچک مکّه را به حرکت درآورد تا بر جای ایستد و اسلام همان‌سان که انسان را از بیرون به جنبش می‌خواند، از درون نیز به انقلاب دعوت می‌کند و بدین‌گونه است که او را

---

۱. ر.ک: نساء (۴): ۱۰۰.

۲. عنکبوت (۲۹): ۵۶.

۳. طبرسی، **مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن**، ج ۸، ص ۲۹۱.

۴. آل‌عمران (۳): ۱۹۵؛ نحل (۱۶): ۴۱.

۵. نساء (۴): ۹۷.

همواره از توقف، انحطاط و انجماد می‌راند و اینها همه معجزات علمی و اخلاقی، روحی و معنوی هجرت است؛ هجرت آفاقی و هجرت انفسی.[۱]

باید توجه داشت از نظر قرآن اصولاً حتی هجرت آفاقی ویژهٔ یک عصر یا یک نسل یا مربوط به عصر پیامبر ﷺ نیست. در برخی سوره‌های قرآن از هجرت ابراهیم علیه‌السلام و نیز از هجرت موسی علیه‌السلام و قومش از مصر به سوی فلسطین مکرّر سخن به‌میان آورده شده است.[۲] افزون بر این، در بین اقوام دیگر (غیرمسلمان) نیز هجرت منشأ قدرت و مایه پیشروی بوده است. مثلاً در مشرق‌زمین، آریایی‌ها قومی مهاجر بودند که به پدید آوردن حکومت و تمدن ایرانی نایل آمدند و یا در قرون اخیر، مهاجرانی که از اروپا به سوی امریکا حرکت کردند، تمدن وسیعی را بنیاد نهادند؛ جز آنکه هجرت اسلامی، به لحاظ هدف، از این‌گونه مهاجرت‌ها ممتاز بوده است. بنا بر تعلیم اسلام ـ چنانکه اشاره شد ـ برای مال‌اندوزی و سلطه‌جویی نباید هجرت کرد، بلکه برای خدا یعنی اقامه آیین و اشاعه شریعت وی باید حرکت نمود. پس اسلام هدف هجرت را از چپاول اقوام و تسلط بر سرزمین‌ها، به هدف معنوی برگرداند، چنان‌که جهاد اسلامی یعنی دفاع از حیثیّت دینی و جان و مال مسلمانان نیز چنین است.

دو نکته که در حاشیه مباحثِ هجرت توجه به آن اهمیت دارد و به معناداری هجرت تأکید می‌کند و از لطایف این سفر معنوی شمرده می‌شود، این است که:

۱. به اتّفاق سیره و تاریخ‌نویسان با آنکه شهر یثرب کاملاً آماده استقبال از پیامبر بود به طوری که هیچ خانه‌ای از خانه‌های انصار نماند، مگر آنکه در آنجا از رسول اکرم ﷺ سخن می‌رفت،[۳] پیامبر ﷺ برعکس بسیاری از رهبران، به محض احساس خطر، پیش از پیروانش از دام بلا نگریخت و آنها را در میان مشکلات و سختی‌ها رها نکرد؛ بلکه پس از حرکت مهاجران به یثرب تصمیم به هجرت گرفت. مورخان نوشته‌اند: در مکّه از مسلمانان جز رسول خدا ﷺ، ابوبکر، علی علیه‌السلام و برخی که محبوس یا بیمار یا ناتوان از سفر بودند، کسی باقی نماند.

---

۱. ر.ک: جمعی از نویسندگان، **محمد خاتم پیامبران (از هجرت تا وفات)**، ص ۲۴۹ ـ ۲۴۸ و ر.ک: جمعی از نویسندگان، **تاریخ اسلام**، ص ۱۰۵ ـ ۱۰۳.

۲. ر.ک: عنکبوت (۲۹): ۲۶ و ۵۶؛ ابراهیم (۱۴): ۳۷؛ زمر (۳۹): ۱۰؛ نحل (۱۶): ۴۱؛ نساء (۴): ۱۰۰؛ حج (۲۲): ۴۱ ـ ۴۰.

۳. ابن‌هشام، **السيرة النبوية**، ج ۱، ص ۴۸۴.

۲. برخلاف بسیاری از رهبران، اموالی راکه به رسم امانت نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله سپرده بودند غنیمت نشمرد و به همراه خود نبرد؛ بلکه علی علیه‌السلام را در مکّه گذاشت تا سپرده‌های مردم را بدانان بازگرداند، در حالی که صاحبان امانت از پیروان وی نبودند. طبری می‌نویسد:

> پیامبر علی را دربارهٔ خروج خود از مکّه آگاه کرد و دستور داد که پس از وی در مکه بازماند تا سپرده‌های مردم را که نزد پیامبر بود، از طرف او به آنها بپردازد و در مکّه هیچ کس نبود که مالی نزد خود داشته باشد و بر آن بیمناک باشد، مگر که آن را نزد رسول خدا۹ می‌نهاد. از آن رو که راستی و امانت‌داری وی بر همه معلوم بود.[۱]

در خصوص علت ترجیح هجرت به یثرب توسط پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله یا اشاره امام علی علیه‌السلام به‌عنوان مبدأ روزشمار تاریخ پربرکت اسلام در حالی که هم ولادت پیامبر اکرم و هم بعثت آن حضرت نیز به‌عنوان مبدأ تاریخ اسلام مطرح بوده است، نکاتی را می‌توان مورد توجه قرار داد.

۱. هرچند ولادت یا بعثت آن حضرت نیز ظرفیت چنین نام‌گذاری را داشته‌اند، چنان‌که در خصوص ولادت حضرت مسیح چنین شده است، امّا به‌نظر می‌رسد چون با آغاز هجرت ابعاد اجتماعی ـ سیاسی و مدنیت اسلام بیشتر نمایان شده است، هجرت مبدأ تاریخ اسلام تلقی شده است.

۲. از آنجا که هجرت، آغاز عینیت بخشی آزادانه به بعثت و اهداف رسالت پیامبر اکرم بوده است، ازاین‌رو مبدأ قرار گرفته است.

۳. مبدئیت هجرت برای روزشمار تاریخ اسلام به این خاطر است که اصولاً اسلام و ایمان بدون مهاجرت امکان‌پذیر نیست، اگر هجرت سرزمینی ضرورت ندارد، در حلقه ایمان هجرت درونی اجتناب‌ناپذیر است و مراتب ایمان هر انسانی توسط خود او و با میزان هجرت درونی‌اش قابل محاسبه و ارزیابی است و آغاز هجرت درونی هر شخصی می‌تواند روزشمار حیات طیّبه او باشد.

تأسیس ملت و گسترش اسلام

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روز دوشنبه در دهکدهٔ قبا ـ در دو فرسخی مدینه ـ مورد استقبال گروهی از

---

۱. ر.ک: طبری، **تاریخ الطبری**، ج ۲، ص ۳۷۸ و ۳۸۲؛ یعقوبی، **تاریخ الیعقوبی**، ج ۱، ص ۳۹۸.

اهالی مدینه و مکه قرار گرفت[1] و تا پایان هفته ـ که منتظر کاروان اهل‌بیت نبوت و دیگر مسلمانان بود ـ مسجدی که امروزه از آن به مسجد التقویٰ یاد می‌شود[2] بنیاد نهاد.[3]

شور و هیجانی خاص سراسر یثرب را ـ که ساکنانش دو سال در اندیشهٔ ایمان به رسول‌خدا به‌سر می‌بردند ـ فرا گرفته بود و مردم دربارهٔ صفات نیک و اخلاق پسندیدهٔ پیامبر سخن می‌گفتند.

هیجان و سرور در روز جمعه ـ که مرکب پیامبرﷺ از محلی به نام «ثنیةالوداع»[4] سرازیر شد و به خاک یثرب گام نهاد ـ به اوج رسید. جوانان مسلمان مقدم پیامبرﷺ را گرامی داشتند و با طنین سرودهای حق‌جویانه، فضای مدینه را از سرور سرشار ساختند.

طلع البدر علینا　　　من ثنیات الوداع
وجب الشکر علینا　　　ما دعا لله داع
ایها المبعوث فینا　　　جئت بالامر المطاع

ـ ماه شب چهارده از «ثنیات الوداع» بر ما طلوع کرد.
ـ سپاس این نعمت تا نیایشگری خدا را می‌خواند به ما واجب است.
ـ ای فرستاده به سوی ما، آنچه آورده‌ای پیروی خواهد شد.

پیامبرخداﷺ به‌هنگام ورود، احساسات انبوه مسلمانان اوس و خزرج را که به افسار شتر چنگ‌زده بودند و می‌کوشیدند افتخار میزبانی وی را به‌دست آورند، پاسخ داد: «زمام شتر را رها کنید، حیوان مأمور است.» شتر کوچه‌ها را درنوردید و سرانجام در زمین دو یتیم زانو زد. وقتی زمین یتیمان برای زندگی غمخوار یتیمان برگزیده شد، انصار رضایت دادند تا حضرت به‌طور موقت در خانهٔ ابوایوب ـ که در کنار آن زمین قرار داشت ـ به‌سر برد. حضرت پس از استقرار در خانهٔ ابوایوب، به اقامهٔ نمازجماعت پرداخت و در اولین خطبهٔ نمازجمعه ـ که با حضور انصار و مهاجران برگزارشد ـ دربارهٔ اصول‌دین با مردم سخن گفت.

تأسیس مسجد النبی،[5] به مثابهٔ یک نهاد اجتماعی، نشان وحدت مسلمانان، مرکز آموزش

---

۱. بلاذری، **فتوح‌البلدان**، ص ۱۹ ـ ۱۷؛ مسعودی، **مروج‌الذهب و معادن الجوهر**، ج ۲، ص ۲۸۶.

۲. ر.ک: توبه (۹): ۱۰۸.

۳. مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۱۹، ص ۱۱۶ به بعد.

۴. تپه‌های خارج از شهر مدینه.

۵. برخی مسجد نبوی را اولین مسجدی می‌دانند که پیامبر اکرمﷺ ساخته است. (ر.ک: ابراهیمی ورکیانی، **تاریخ اسلام از بعثت نبوی تا حکومت علوی**، ص ۱۸۰)

و پرورش و پرستش، مهم‌ترین و نخستین اقدام عملی حضرت محمدﷺ در جهت پیوند دین و دانش بود. او نخستین خشت مسجد را خود حمل کرد. ابن‌خضیر پیش شتافت و گفت: جابه‌جایی خشت را به من بسپارید. فرمود: خشت دیگر حمل کن. به‌زودی ساختمان مسجد و در کنار آن مسکنی برای بینوایان و مهاجران تهی‌دست ساخته شد و معلمی وظیفهٔ آموختن قرآن، خواندن و نوشتن به آنان را به‌عهده گرفت.[۱]

وحدت جامعه در سایه پیوند معنوی افراد

اینکه وحدت و پویایی جامعه را تنها جهات سیاسی و حقوقی تأمین نمی‌کند، از بدیهیات دانش سیاسی است. ازاین‌رو سیاستمداران کارآزموده می‌کوشند که انقلابی‌ترین آرمان‌های خود را بر سنّت‌های اجتماعی و فرهنگی ریشه‌دار و کهن جامعه بنیاد نهند. در آن روزگار قوی‌ترین سنت اجتماعی که روح قبایل گوناگون آنها را به‌هم پیوند می‌داد، پیمان بین قبایل بود که «حلف» می‌نامیدند و در مکّه و مدینه به انگیزه‌های مختلف بدین وسیله میان دو بیگانه، خویشاوندی استوار و نزدیک پدید می‌آمد.

دو قبیلهٔ اوس و خزرج و مهاجران مکّه زیربنای پدیدهٔ بزرگ اجتماعی و هسته مرکزی امت اسلامی در مدینه شمرده می‌شدند. وجود رخنه در این «بنا» امری طبیعی به‌نظر می‌رسید. دوگانگی میان اوس و خزرج ـ که سالیانی دراز یکدیگر را می‌کشتند ـ تعصب همشهری‌گری یثربیان و مکیان آینده را در ابهام قرار می‌داد.

اعراب بادیه‌نشین که اسلام می‌پذیرفتند نیز از تعصبی شدید برخوردار بودند. گوناگونی زبان، نژاد و زادگاه این تازه ایمان آوردگان، در آیندهٔ نزدیک، دامنهٔ اختلافات را فزونی می‌بخشید و اساس توحید و حکومت الهی را تهدید می‌کرد. یکی از راه‌های کاهش این خطر و نفوذ دادن هم‌پیمانی دینی و پیوند معنوی به‌جای تعصب قومی و حزبی به درون شخصیت افراد، عقد اخوت بود.[۲] بدین ترتیب، مهاجران که همهٔ دارایی‌شان را در مکّه به سودای حفظ دینشان نهاده بودند، در سرپرستی انصار قرار گرفتند و در مزرعه، خانه و آسایش آنان شریک شدند. رهاورد دیگر این همبستگی دینی، احساس مسئولیت مسلمانان در برابر تنگ‌دستی،

---

۱. ابن‌اثیر، **الکامل فی التاریخ**، ج ۲، ص ۹؛ ابن‌هشام، **السیرة النبویة**، ج ۲، ص ۱۳۸.

۲. إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ. (حجرات (۴۹): ۱۰؛ آل‌عمران (۳): ۱۰۳)

بیماری و دشواری‌های سیاسی و اجتماعی یکدیگر بود.

نکتهٔ نهایی در این بحث، تحلیل پیمان برادری پیامبرﷺ و علی‌ؑ است؛[۱] به‌ویژه آنکه پیامبر و علی هر دو از مهاجران بودند و رویکرد اجتماعی عقد اخوت باید به استحکام روابط مهاجران و انصار انجامد، نه تحکیم مناسبات درون قبیله‌ای. افزون بر آنچه نویسندگان و متکلمان شیعه دربارهٔ این انتخاب گفته‌اند، آنچه در نگرش اجتماعی ـ فرهنگی به این پیمان اهمیت می‌دهد، این است که اگر عقد اخوت میان رسول خدا و یک تن از اوس یا خزرج بسته می‌شد، معضل تحریک عواطف دو گروه انصار پیش می‌آمد. پیامبر، با انتخاب علی، هم بر همتایی او با خود تأکید ورزید و هم از بروز بحران و تعصبات جاهلی پیشگیری کرد.[۲]

چنان‌که بازخوانی خاطره اولین ایمان آورنده و تأکید بر واقعه یوم الانذار (یوم الدار)[۳] و یادسپاری فداکاری لیلةالمبیت نیز می‌تواند از دیگر ابعاد این برادری باشد. چنان‌که زمینه‌سازی برای رویدادهای آینده تاریخ اسلام و از جمله رخداد مباهله نیز می‌تواند مورد توجه باشد.

همزیستی مسالمت‌آمیز در قالب نخستین قانون اساسی

براساس اسناد تاریخی، در نخستین سال هجرت، در خانه‌های مدینه افرادی با عقاید متضاد دیده می‌شدند و مسلمانان و مشرکان، در حالی که خویشاوند یکدیگر به‌شمار می‌آمدند، در یک خانه زندگی می‌کردند. تداوم این همزیستی، با عنایت به رویداد جدید و وحدت نسبی در کوتاه‌مدت ممکن بود؛ ولی در درازمدت چه‌بسا بحران‌آفرین می‌شد. از سوی دیگر، این همزیستی حداکثر در درون خانه‌ها به تضاد نمی‌رسید، امّا در قلمرو اجتماع از اوج گرفتن تعارض‌های جدی مصون نبود. در کنار این مجموعهٔ متضاد فکری، یهودیان نیز در شهر زندگی می‌کردند. یهودیان یثرب، به‌رغم وحدت دینی، مجموعهٔ سیاسی و نظامی واحدی به‌شمار نمی‌آمدند و به‌دلیل تعارض‌ها و تضادهای درونی، در قالب گروه‌های پراکنده با

---

۱. ر.ک: ابن‌هشام، **السیرة النبویه**، ج ۲، ص ۱۴۶؛ بلاذری، **انساب الاشراف**، ج ۱، ص ۲۷۰.

۲. زرگری‌نژاد، **تاریخ صدر اسلام**، ص ۳۵۰.

۳. چنان‌که اشاره شد، پیامبر اکرمﷺ در واقعه دعوت بستگان فرمود: ایّکم یوازرنی فی هذا الامر یکون اخی و وصیّی و وارثی و خلیفتی فیکم بعدی ... . (ر.ک: ابن‌هشام، **السیره النبویة**، ج ۱، ص ۵۰۵؛ بلاذری، **انساب الاشراف**، ج ۲، ص ۹۱)

تیره‌هایی از اوس یا خزرج هم‌پیمان بودند. در وضعیت جدید، کیفیت روابط آنان با مسلمانان مبهم می‌نمود. از سوی دیگر، علاقهٔ جدّی رسول خدا به همزیستی و ایجاد زمینه‌های اجتماعی برای توسعهٔ طبیعی اسلام، خطرهای جدی و تهدیدهای حتمی بدویان حجاز و اشراف قریش، پیامبرﷺ و مسلمانان را به‌سوی ایجاد یک اتحاد در قالب جامعهٔ مدینه و تحت حکومت رسول خداﷺ سوق داد.

ایجاد پیوند میان همهٔ قبایل، جناح‌ها، و جریان‌های مدینه می‌توانست تمام امکانات دفاعی شهر را در راستای منافع خود و جامعه هماهنگ سازد و همگان را از آزادی‌های اجتماعی و حتی عقیدتی برخوردار کند. افزون بر این، در پرتو اتحاد مردم، محیطی بسیار مطلوب برای ارتباط فکری منطقی پدید می‌آمد؛ مشرکان فرصت مطالعهٔ اسلام می‌یافتند و مسلمانان از امکان گفتگو و دعوت برخوردار می‌شدند.

بر این اساس به فرمان خدا، منشور مقدسی که بخشی از قانون اساسی حکومت و تأمین کنندهٔ مصالح امت اسلام شمرده می‌شد از سوی پیامبرﷺ اعلام گردید و مورد تصویب همگان قرار گرفت. این منشور که هر قسمت آن دارای ابعاد گوناگون است از سه بخش اصلی تشکیل شده است:

۱. روابط مسلمانان اوس و خزرج و مسئولیت متقابل انصار و مهاجر نسبت به یکدیگر در همان مقطع زمانی خاص.

۲. قرارداد ترک تعرض بین مسلمانان و یهود.

۳. بخش عمومی و جهانی که حافظ وحدت مسلمانان در همهٔ زمان‌هاست.

این منشور ـ که پانزده قرن پیش منتشر شد و بیش از چهل بند دارد ـ امروز نیز برای از میان بردن مشکلات اجتماعی، حقوقی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مسلمانان سودمند است. بدیع‌ترین ویژگی این قانون، احترام به مخالفان و رسمیت بخشیدن به حقوق اقلیت‌های دینی است.[1] بندهایی از قانون‌نامهٔ عمومی مدینه چنین است:

---

۱. هرچند عده‌ای برنامه پیامبر را برای امضای معاهدات به منظور تعیین حدود مناسبات میان مسلمانان، یهودیان و دیگر اهل کتاب، نوعی تاکتیک دانسته‌اند، با توجه به مجموع آموزه‌های قرآن، رفتار عملی و وفاداری کامل پیامبر به یکایک مواد این پیمان‌ها ـ حتی در شرایطی که مخالفت و نقض معاهدات از جانب پیامبر، کمترین خطری را متوجهٔ جامعه مدینه نمی‌نمود ـ این نظر را تأیید نمی‌کند. زیرا مهم‌ترین آموزهٔ این

۱. مسلمانان ملتی واحدند.

۲. مسلمانان باید عدالت‌پیشه باشند و در برابر ستمگران متحد گردند؛ هرچند ستمگر، فرزند خودشان باشد.

۳. مسلمانان باید یار و غمخوار هم و یاری‌کنندهٔ بینوایان باشند.

۴. خون همهٔ مسلمانان ارزش یکسان دارد و هیچ امتیازی میان آنان نیست.

۵. هر مسلمانی که به کسی پناه دهد، پناه او نزد همهٔ مسلمان‌ها محترم است.

۶. اگر مسلمانی مسلمان دیگری را بکشد، باید قصاص شود؛ مگر آنکه اولیای مقتول از قصاص چشم بپوشد.

۷. همه مسلمانان باید در پیمان صلح شرکت کنند و هیچ مسلمانی حق ندارد بدون حضور دیگران پیمان صلح منعقد سازد.

۸. اگر فردی از یهود اسلام آورد، از کمک و یاری مسلمانان برخوردار خواهد شد و با مسلمانان دیگر تفاوتی ندارد.

۹. یهود بنی‌عوف [و سایر یهودیان] با مؤمنان در حکم یک امت شناخته می‌شوند؛ با این تفاوت که یهود مطابق دستور دین خود عمل می‌کند و مسلمانان بر اساس اوامر دین خود.

۱۰. اگر مسلمانی پیمان بست، حق ندارد پیمان‌شکن باشد.

۱۱. تنها مرجع اختلافات قضایی، حقوقی و جنایی، رسول خداﷺ است.

۱۲. امضا کنندگان این پیمان دفاع مشترک از یثرب را به عهده دارند.[1]

ایجاد وحدت سیاسی ـ فرهنگی و پیوندهای اجتماعی میان مسلمانان اعم از مهاجر و

پیمان‌ها، از یک‌سو قوّت بخشیدن به گرایش توحیدی در جامعه و به‌وجودآوردن یک عقیده مشترک (شکل‌گیری امت واحده به عنوان زیربنای تشکیل دولت و نظام سیاسی) بود و از سوی دیگر، وجود چنین نگرشی نمی‌تواند قوام دولت جدید را تضمین کند؛ بلکه دولت باید اصول لازم را تعیین کند تا بر اساس آن، مسایل عمومی جامعه، اداره و مجموعه‌ای از قوانین وضع شود که بتواند نحوهٔ تعامل و مسئولیّت متقابل همهٔ مردم را تبیین کند. پیمان‌های رسول خدا ـ به‌ویژه میان مسلمانان، یهودیان و دیگر ساکنان مدینه ـ در پی چنین مقاصد مهمّی بوده است.

۱. ابن‌هشام، **السیرة‌النبویة**، ج ۲، ص ۱۴۶ ـ ۱۴۳؛ مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۱۹، ص ۱۱۱ ـ ۱۱۰؛ سبحانی، **فروغ ابدیت**، ج ۱، ص ۳۸۵ ـ ۳۷۷.

انصار، ایجاد زمینه‌ها و تحکیم مقدمات، تشکیل و تثبیت حکومت دینی بر محوریت وحی و پیامبرخدا ﷺ، امنیت عمومی و آسایش روحی و روانی برای همهٔ ساکنان مدینه، ترسیم خط سیر حرکت‌های سیاسی و اجتماعی مسلمانان و تبیین مواضع اصولی و مترقّی اسلام در برخورد با ستمگران و هم‌پیمانان، برخی دیگر از اهداف و پیامدهای این منشور تلقی شده است.

با دقت در بندهای مختلف این پیمان‌ها ـ که دارای ابعاد فردی، اجتماعی، سیاسی، حقوقی و فرهنگی است ـ به خوبی می‌توان به تلاش و طرح پیامبر برای اداره جامعه ناهمگون مدینه و ایجاد همدلی میان عناصر نامتجانس آن و تشکیل امت واحد، رفع تشنّج از مدینه و فراهم‌آوردن شرایط مناسب برای زندگی مسالمت‌آمیز، بر اساس ارزش‌های جدید پی برد. پیامبر اکرم ﷺ در ایجاد این همدلی و تعامل تا آنجا پیش رفت که تنها تفاوت میان مسلمانان و یهودیان را عمل به دین خود معرفی کرد. آنچه در این منشور که از آن به‌عنوان منشور شهروندی نیز یاد شده به‌خوبی نمایان است، ژرف‌بینی پیامبر خدا ﷺ در اعطای تساوی حقوق شهروندی به همه ساکنان مدینه است. بازتاب این عدالت رفتاری که مبتنی بر نظریه جامعیت اسلام و خاتمیّت پیامبر اکرم ﷺ است در بندهای مختلف این منشور آشکار است. تأکید پیامبر اکرم ﷺ بر همکاری همه‌جانبه و تعریف روابط میان قبایل و هسته مرکزی حاکمیت جدید براساس مشورت، خیرخواهی و نصیحت و پرهیز از هرگونه بدرفتاری و بداخلاقی از آن جمله‌اند. امّا آیا همه‌چیز آن‌گونه که حضرت محمّد ﷺ در پی آن بود پیش رفت؟

با بررسی حوادثِ بعدی که در مدینه پدید آمد درمی‌یابیم که هر انسانی اگر در نامه‌ای از جانب خداوند سعادت‌مندانه‌ترین برنامه زندگی را بیاورد، همچنان مخالف یا مخالفانی جدّی خواهد داشت. پیامبراکرم ﷺ که با اقبال مناسب مردم یثرب، نخستین اصول و پایه‌های تمدن و مدنیّت جامعه‌اش را بر شکیبایی، تحمل‌پذیری و انعطاف، تفاهم، نفی استبداد، مهربانی و همزیستی انسانی نهاده بود، نه‌تنها مورد تهدید مکّیان، که در داخل مدینه نیز رودرروی دو گروه مخالف (یهودیان و منافقان) قرار گرفت و عمر با برکت حضرت در طی ده سال در مدینه به درگیری با مثلث شوم شرک (اشراف قریش)، نژادپرستی (یهودیان) و نفاق (در میان مسلمانان) سپری شد.

از میان حرکت‌های نظامی که پیامبر اسلام، خود در آنها شرکت و به‌نحوی فرماندهی آن را بر عهده داشت، نُه غزوه (بدر، احد، خندق، بنی‌قریظه، خیبر، فتح مکّه، حنین، طائف و بنی‌مصطلق) به درگیری مسلّحانه انجامیده است و البته در هیچ‌یک از این جنگ‌ها ـ حتی جنگ‌های با مشرکان ـ مسلمانان آغازگر جنگ نبوده‌اند.

جهت‌دهی تدریجی مناسبات اقتصادی به‌سوی عدالت

قلمرو عدالت در آموزش‌های پیامبرﷺ معنایی گسترده داشت، اما عدالت اقتصادی از مهم‌ترین مصادیق آن به‌شمار می‌آمد؛ به‌ویژه آنکه نبود عدالت اقتصادی چه‌بسا باورهای اجتماعی را با آسیب‌های جدی روبه‌رو می‌سازد و زمینه‌های درونی فضیلت‌گریزی، دنیاجویی و فسادپیشگی را تشدید می‌کند. پیامبر از سال‌های آغازین هجرت، به اقتضای زمینه‌های اجتماعی، قوانین مختلف را بیان می‌کرد و در جهت سامان‌دهی وضعیت جامعه و حکومت گام برمی‌داشت. این واقعیت، در کنار تفاوت‌های مالی چشمگیر مسلمانان، ضرورت برنامه‌ریزی اقتصادی را آشکار می‌ساخت. در چنین موقعیتی، حکم پرداخت مالیاتِ تخلف ناپذیر زکات ـ که سرپیچی از آن تعقیب حکومتی در پی داشت ـ اعلام و به اجرا گذاشته شد.[۱]

در این میان، آنچه بیش از آثار ظاهریِ مالیات اهمیت داشت، پیوند این قانون اجتماعی با سیاست تزکیهٔ نفس بود. قرآن کریم، با عنایت به کارکرد غایی قوانین اجتماعی اسلام در سیر انسان به سوی کمال، پرداخت زکات را وظیفه‌ای عبادی معرفی می‌کند. البته ابعاد این امر زمانی آشکارتر می‌شود که از سویی همراهی فرمان اقامهٔ نماز و پرداخت زکات را دریابیم[۲] و از سوی دیگر، با موارد هشت‌گانهٔ مصرف زکات و صدقات توجه کنیم. قرآن کریم، ضمن بیان موارد مصرف زکات و صدقات، رویکرد عدالت‌گرایانهٔ سیاست‌های مالی مدینه را نشان می‌دهد. ...[۳]

---

۱. ر.ک: **تفسیر کشف اسرار**، ج ۲، ص ۲۰۰؛ طبرسی، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، ج ۲، ص ۴۷۴؛ احمدی میانجی، **مکاتیب الرسول**، ج ۲، ص ۱۲۰؛ ابن‌سعد، **الطبقات الکبری**، ج ۱، ص ۲۹۳.

۲. **وَ أَقِیمُوا الصَّلاٰةَ وَ آتُوا الزَّکاٰةَ وَ مٰا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِکُمْ مِنْ خَیْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ**. (بقره (۲): ۱۱۰؛ بقره (۲): ۱۷۷؛ بقره (۲): ۲۷۴ ـ ۲۷۱ و ۱۷۷ و ۲۶۷؛ نساء (۴): ۷۷؛ نور (۲۴): ۳۷ و ر.ک: قشیری، **صحیح المسلم**، کتاب الزکاة، ص ۴۸؛ طبرسی، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، ج ۲، ص ۳۸۰)

۳. توبه (۹): ۶۰.

تحدید قلمرو مالکیت و تعیین ثروت‌های عمومی، قانون خمس و کیفیت تقسیم غنایم جنگی و تحریم تدریجی ربا بخشی دیگر از سیاست‌های اقتصادی پیامبر اکرم به‌شمار می‌آید.

ماهیت جنگ‌های پیامبر ﷺ

جنگ از با سابقه‌ترین واژگان زندگی اجتماعی است که به هیچ زمان، مذهب و قومی اختصاص ندارد و حیوانات نیز به وسایل دفاعی مجهزند و این امر از رواج جنگ در زندگی حیوانات و احیاناً غیر قابل کنترل بودن و پایان‌ناپذیر بودن آن در میان حیوانات حکایت دارد.

از نظر فلسفی، وجود شرور و مفاسد، همانند جنگ‌ها، لازمهٔ وجودیِ طبیعت و تزاحمات مادی است و عالم طبیعت بدون شرّ تصور نمی‌شود. از این روست که آدم بر فرشتگان برتری دارد.

از نظر جامعه‌شناسی، انسان از سویی زیستِ اجتماعی دارد و بدون آن ادامهٔ زندگی برایش امکان‌پذیر نیست و یا با مشکلات تحمّل‌نشدنی مواجه است. از دیگر سو، عواملی مانند جهل، دوست‌داشتن خویشتن و منفعت‌طلبی سبب تزاحم بین منافع افراد جامعه می‌شود و از بروز کشمکش گزیری نیست. گذشته از برخی اسباب طبیعی، علل و عواملِ خاصی مانند وجود افراد ستمگر و قدرت‌طلب نیز از دیگر عوامل درگیری است.

از نظر ادیان ـ از جمله دین اسلام ـ اختلاف و درگیری بین انسان‌ها امری جدایی‌ناپذیر از طبیعت و ماهیّت آنان است. قرآن کریم، آزمندی،[1] ستم‌پیشگی و ناسپاسی انسان،[2] جهل و سرکشی او،[3] پرخاشگری و پیروی از گام‌ها و طرح‌های شیطانی[4] را از اسباب نزاع برشمرده است؛ تا آنجا که یکی از عوامل بعثت انبیا، رفع اختلافات و اسباب درگیری قلمداد شده است:

فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ.[5]

---

۱. معارج (۷۰): ۱۹.

۲. ابراهیم (۱۴): ۳۴.

۳. احزاب (۳۳): ۷۲.

۴. بقره (۲): ۲۰۸.

۵. بقره (۲): ۲۱۳.

پس خداوند پیامبران را نویدآور و بیم‌دهنده برانگیت، و با آنان، کتاب [خود] را به حق فرو فرستاد، تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند داوری کند.

در نظر انسان عاقلی که از فطرت سالم برخوردار است، جنگ و درگیری به سبب آثار ویرانگر آن نکوهیده است و انسان در سایهٔ صلح و آرامش، بیشتر و بهتر به تکامل وجودی که مقصود از آفرینش عالم و آدم است، دست می‌یابد. اما دریغ از اینکه آدمیان به حقوق و رسالت خویش آشنا باشند و مقاصد خود را در هرج‌ومرج، ناامنی، تصاحب خانه و کاشانه و دارایی افراد و جوامع دیگر جستجو نکنند! در این وضعیت است که به‌منظور جلوگیری از خودکامگی ستمکاران، نجات محرومان و مظلومان و برداشتن موانع از مسیر راه تکامل انسان‌ها، جنگِ نکوهیده، ضرورت می‌یابد.

از نظر قرآن و منابع دینی نیز جنگ تنها برای مقابله با کسانی که به جنگ برخاسته‌اند و برای جلوگیری از آلودگی و فساد زمین، محفوظ‌ماندن پرستشگاه‌ها و جلوگیری از خطر ویرانی مراکزی که در مقابل جبّاران و طاغوتان از حاکمیت قانون الهی دم می‌زنند،[۱] جلوگیری از ستمگری و دفاع از مظلومان[۲] و به تعبیری، تنها برای مقابله با هر آنچه مانع کمال، رستگاری و سعادت انسان است، مجاز شمرده شده است؛ نه برای استثمار اقتصادی[۳] یا برتری‌طلبی سیاسی یا توسعه‌طلبی اجتماعی یا گسترش سرزمینی و جغرافیایی یا تمایلات فردی و نژادی. مسائلی که در طول تاریخ حیات پر رنج انسان، امنیت و آرامش را از آنان سلب کرده، بیشترین زیان و خسارت را بر آنها تحمیل نموده است.

از نظر اسلام اختلافات دینی نیز توجیه‌گر جنگ نیست و پیروان ادیان و عقاید گوناگون می‌توانند در کنار یکدیگر با مسالمت زندگی کنند و نه‌تنها از جنگ و خون‌ریزی بپرهیزند، بلکه در ارزش‌های مشترک با یکدیگر همکاری کنند. خداوند در بارهٔ زندگی مسالمت‌آمیز مسلمانان با اهل کتاب، از زبان پیامبراکرمﷺ می‌فرماید:

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ.[۴]

---

۱. حج (۲۲): ۴۰.

۲. نساء (۴): ۷۶ ـ ۷۴.

۳. نساء (۴): ۲۹.

۴. آل‌عمران (۳): ۶۴.

ای اهل کتاب، بیایید بر آن‌سخنِ حق که میان ما و شما یکسان است، استواری بورزیم.

دربارهٔ رفتار منصفانه، به مسلمانان می‌فرماید:

خدا شما را از دوستی آنان که در دین با شما جنگ و دشمنی نکردند و شما را از دیارتان بیرون نراندند، نهی نمی‌کند تا از آنها بیزاری جویید؛ بلکه با آنها به عدالت و انصاف رفتار کنید. زیرا خدا مردم عادل و منصف را دوست دارد.[۱]

بر پایهٔ آیه‌ای دیگر، دشمنی‌های پیشین نباید عامل ستم‌ورزی تازه گردد:

[ای اهل ایمان] نباید کینه‌توزی گروهی که شما را از مسجدالحرام بازداشتند، شما را به ظلم و بی‌عدالتی وادارد. و [شما ایمان‌آورندگان] در نیکوکاری و پرهیزگاری به هم کمک رسانید، نه در گناه و ستمکاری.[۲]

سیرهٔ عملی پیامبرﷺ نیز در تمامی درگیری‌ها با مشرکان، کفار یا یهودیان، بر ترک تجاوز و ستم استوار بود و اساساً فلسفهٔ جهاد در اسلام، برقراری عدالت و تأمین مصالح واقعی و آزادی‌های مردم، بر اساس ارزش‌های انسانی و دینی بوده است.

در همهٔ نبردهای پیامبرﷺ عنصر سیاسی در کنار عنصر دینی قرار دارد و دستاورد اصلی جنگ‌ها را ترکیبی از اهداف دینی و سیاسی تشکیل داده است و به هیچ صورت نشانی از کشورگشایی و مقاصد پست دنیوی، انتقام و تجاوز در آن یافت نمی‌شود.

آنچه حضرت محمدﷺ را حتی در جنگ‌هایش جاودانه ساخته است، محوریت اعتلای کلمهٔ حق در همه ستم‌ستیزی‌های اوست. بر همین اساس، آن حضرت نیّت رزمندگان در جنگ با ستمگران و اشراف قریش را نیز می‌کاود.

در پاسخ آن اعرابی که پرسید «ای پیامبر، رزمنده‌ای برای دستیابی به غنایم مادی، دیگری برای کسب شهرت، و سومی برای کسب منصب و مقام می‌جنگد! کدام‌یک از اینها در راه خدا و شایستهٔ پذیرش است؟»، پاسخ می‌دهد: تنها رزمنده‌ای نبردش برای خداست که

---

۱. ممتحنه (۶۰): ۸.

۲. مائده (۵): ۲.

قصد و نیّتش پیروزی نام خدا و اعتلای حکم حق باشد و هیچ عملی در پیشگاه خداوند محبوب‌تر از یاد و ذکر او نیست.

به هر ترتیب، ابعاد مختلف سیاست نظامی پیامبر از حوصله این بحث خارج است و فقط به کلیاتی که بتواند زوایای حکومت و عوامل نفوذ حکم آن حضرت را نشان دهد، اشاره می‌شود.

پیامبرﷺ و بسیج نیروها

بر پایهٔ اسناد تاریخی، پیامبرﷺ در پی بسیج نیروهای جهادگر و تضمین مقاومت آنان در صحنهٔ نبرد، این شیوه‌ها را به کار گرفته است: ۱. استقبال از رزمندگان و بدرقه آنان، ۲. برخورد جدّی با کانون‌های تبلیغاتی ضدجنگ و شایعه‌سازان، ۳. نوید پیروزی و تشویق رزمندگان، ۴. پیشگام نمودن خویشان در صف مقدم جبهه، ۵. طرح مسئلهٔ شهادت به‌عنوان کمال آرمانی انسان و بیان اهمیت جهاد در راه خدا، ۶. استفاده از ابزارهای تبلیغاتی مانند اشعار، سرودها و تلاوت قرآن با صوتی دل‌نشین، ۷. مانورهای نظامی و تبلیغاتی در هنگام اعزام نیروها، ۸. دعا و نیایش برای پیروزی رزمندگان، ۹. استقامت و پایداری کم نظیر در میدان نبرد، ۱۰. سخنرانی قبل از اعزام نیرو یا درگیری نظامی، ۱۱. دخالت دادن زنان در جریان دفاع سهیم‌گرداندن آنان در تشویق مجاهدان، ۱۲. دیدار با مجروحان و دلجویی از آنان.

تدابیر جنگی

اسلام به‌عنوان طرح جامع زندگی و حکومت در صورتی می‌توانست به اهداف خود دست یابد که برنامهٔ دفاعی مناسب داشته باشد. گفته شد که برخورداری از حداقل ابزار و امکانات دفاعی از حقوق طبیعی انسان، بلکه از لوازم سرشت اوست. با کاوش در جزیی‌ترین حوادث ۲۳ سال دعوت و تبلیغ حضرت محمدﷺ و ده سال نبرد و درگیری مخالفان با او، به خوبی می‌توان دریافت که پیامبرﷺ به‌ناچار هم دارای طرح کلان نظامی بوده و هم در موقعیت‌های مختلف از تدابیر مناسب بهره برده است. آنچه طرّاحی دقیق برنامهٔ الهی او را به خوبی می‌نمایاند، تناقض نداشتن تدابیر با اصول و اهداف طرح‌های اوست.

برخی از اصول جنگی پیامبر عبارت بود از: ۱. شناسایی دقیق و کامل دشمن از طریق جمع‌آوری اطلاعات، آمار و خبرگیری‌های دقیق، ۲. اجتناب از جنگ‌های هم‌زمان در چند

جبهه، ۳. رعایت اصل غافل‌گیری و مخفی نگه‌داشتن اسرار نظامی، ۴. فشار اقتصادی بر دشمن، ۵. بهره‌گیری از نیروهای تهاجمی و ضربتی و سرعت در پوشش‌های عملیاتی، ۶. فرماندهی عالی و پیشگامی در تمامی لحظات بحرانی و محورهای تشدید نبرد، ۷. مراقبت کامل وحدت مجاهدان، ۸. بهره‌گیری دقیق و مناسب از شیوهٔ جنگ روانی با رعایت اصول اخلاقی و انسانی، ۹. مشورت عمومی و علنی با مردم در بارهٔ شیوه‌های دفاع، ۱۰. توجه به نظرها و پیشنهادهای فرماندهان نظامی.

به هر ترتیب، چنین شگردهایی، تنها بخشی از برنامه هدایتی و حکومتی پیامبراکرم بوده است؛ حکومتی که سنگ‌بنای آن با لبیک یک مرد جوان و یک زن میان‌سال آغاز شده بود، با دو دهه فعالیت، در لحظه‌های واپسین و زمان رحلت بنیان‌گذارش، بیش از یک میلیون کیلومتر مربّع گسترش پیدا کرد و مشتاقانی در آن سوی جهان یافته بود که سفیران او بدانجا گسیل می‌شدند.

بر این اساس، تحلیل مغرضانهٔ برخی مستشرقان که علّت گسترش اسلام در دوران پیامبر را جنگ و ضربت شمشیر مسلمانان دانسته‌اند، و نیز نگرش عده‌ای از مسلمانان که می‌پندارند موفقیّت‌های پیامبراکرمﷺ در همهٔ ابعاد، در سایهٔ معجزات بوده است، همه نارواست.

تصور دنیای بدون جنگ و انسان‌هایی که جنگ و درگیری در میان آنها نباشد، برگرفته از شناخت ناکافی از انسان و ناآگاهی از غرایز روحی و جسمی اوست. زیرا انسان‌ها همه پیامبر نیستند و رسیدن به مقام آنان در ابعادی محدود نیز نیازمند تلاش و تربیت‌های همه‌جانبه‌ای است که هر چند محال نیست، در عمل ناممکن است.

از سوی دیگر این حقیقت انکار نمی‌شود که پیامبراکرمﷺ ۲۷ یا ۲۸ غزوه را که برخی به درگیری انجامیده، خود فرماندهی کرده است؛ اما باید توجه داشت که اصولاً جنگ جنبهٔ فرعی و استثنایی داشته است و سیره و سنّت پیامبرﷺ در مواجهه و برخورد با این نبردها به‌خوبی مؤید آن است. به هر تحلیل عوامل پیروزی مسلمانان در آن درگیری‌ها را که در قرآن نیز یاد شده است، می‌توان به سه عامل عمده تقسیم کرد:

الف) فرماندهی هوشمندانه پیامبرﷺ

جوانب این عامل بدین قرار است:

۱. تصمیم‌گیری سریع و صحیح، ۲. شجاعت فردی و قدرت جسمی، ۳. ارادهٔ نیرومند،

۴. روحیهٔ تزلزل‌ناپذیر، ۵. دوراندیشی، ۶. شناخت روحیات و استعدادها، ۷. اعتماد متقابل و دوستی دو جانبه، ۸. رعایت مساوات، ۹. بهره‌گیری از شیوه‌های نو، ۱۰. آشنایی و به‌کارگیری اصول جنگ از جمله اصل غافل‌گیری، تمرکز نیروها و رازداری.

در بسیاری از نبردها و مأموریت‌های جنگی، رسول‌خداﷺ مقاصد نهایی را مخفی می‌داشت و کمتر اتفاق می‌افتاد که سرسپردگان دشمن بتوانند اطلاعات دقیق و درستی از کیفیت آمادگی یا سمت و سوی واقعی سپاه اسلام به‌دست آورند. حتی در موارد زیادی که کسی را به فرماندهی گروهی به مأموریتی اعزام می‌کرد، نامهٔ مهر شده‌ای به او می‌داد و می‌فرمود: «بعد از آنکه ـ مثلاً ـ دو روز به فلان جهتْ راه سپردی، نامه سر به مهر را باز کن و به دستورهای آن عمل کن.»

ب) روحیهٔ ایمانی و جنگاوری مجاهدان

هدف و انگیزه توحیدی، توکل به خداوند، یقین به نصرت و یاری او، انضباط، آموزش و سازمان‌دهی صحیح و سلاح مناسب و دلدادگی سربازان به فرمانده، از این جمله‌اند. در جنگ احد وقتی حلقهٔ محاصرهٔ رسول‌خداﷺ تنگ‌تر شد، زنی به نام نُسَیبه خزرجی دلاورانه شمشیر برکشید و به نبرد پرداخت. وی در آن روز سیزده زخم برداشت، چنانکه از شدت خون‌ریزی بی‌هوش افتاد. پس از به‌هوش آمدن دربارهٔ شوهر و دو فرزندش که در رکاب پیامبر می‌جنگیدند، چیزی نپرسید، بلکه نخستین سؤال و سخن او این بود که «رسول خدا چگونه است؟».

ج) رعایت عدالت در جنگ با دشمن

در این مورد به سه ویژگی مهم می‌توان اشاره کرد:

۱. تمام نبردهای پیامبرﷺ دفاعی و برای تحکیم پایه‌های صلح بوده است. (صلح‌جویی غیر از تسلیم‌پذیری و تحمل ذلّت است.)

۲. غیرنژادی و غیرمادی بودن و جنبهٔ آرمانی و اعتقادی داشتن این نبردها، مشخصه‌ای است که شکست‌ناپذیری در هر شکل را توجیه می‌کرد.

۳. سازگاری رفتار و عملکرد حضرت و پایبندی ایشان به اصول انسانی از جمله: تعرض نکردن به بی‌گناهان، زنان و کودکان، مراعات حقوق اسیران، مراقبت از مجروحان.[۱]

---

۱. ر.ک: شیث خطّاب، **شیوهٔ فرماندهی پیامبرﷺ**.

اسیران باسواد را به آموزش خواندن و نوشتن به یک مسلمان وامی‌داشت و از این طریق آنان را آزاد می‌کرد و آنان که بضاعت مناسب نداشتند، بدون پرداخت فدیه آزاد می‌ساخت و مال‌داران را در مقابل پرداخت مبلغ «فدیه» و عده‌ای را نیز در مقابل آزادی مسلمانان اسیر، آزاد می‌کرد.

یکی از اسیران جنگ بدر (ابوعزیز) می‌گوید:

> از بدر که مرا اسیر کردند تا مدینه به نوبت، چند تن از انصار مأمور حفاظت از من بودند و به سفارش أکید رسول خدا ﷺ، اینان در هر منزلی که فرود می‌آمدند، هنگام صرف غذا، نان خود را به من می‌دادند؛ تا جایی که من از شرمندگی نان را به آنها برمی‌گرداندم.[۱]

حضرت محمّد ﷺ و مخالفان

یهودیان

چنان‌که در بحث ادیان و مذاهب جزیرةالعرب اشاره شد، در کنار گروهی از افراد بومی یثرب که با گذشت زمان به آیین یهود گرویده بودند، سه طایفه بزرگ و مستقل بنی‌قریظه، بنی‌نضیر و بنی‌قینقاع می‌زیستند که خود را فرزند اسحاق و اسرائیل و برتر از اعراب می‌دانستند و در قلعه‌هایی که در کنار یثرب ساخته بودند، روزگار می‌گذراندند. محققانْ یکی از علل مهم مهاجرت این قوم به سرزمین حجاز را مسئلهٔ انتظار منجی موعود و پیامبری که عهدین[۲] به نام و ویژگی‌هایش اشاره کرده است، می‌دانند. خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: یهودیان و مسیحیان پیامبر اسلام را می‌شناختند.[۳]

از آنجا که روح حاکم بر کیش یهود، نژاد و قومیّت است بدین سبب به مخالفت جدّی با پیامبراسلام ﷺ پرداختند.[۴]

---

۱. واقدی، **المغازی**، ج ۱، ص ۱۱۹.

۲. عهدین کتاب مقدس یهودیان و مسیحیان است. عهد قدیم در برگیرندهٔ اسفار خمسه تورات و سایر کتب یهودیان و عهد جدید دربرگیرنده انجیل‌های چهارگانه و سایر کتب مسیحیان است.

۳. وَ لَمّا جاءَهُمْ کِتابٌ مِنْ عِنْدِ اللّهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ وَ کانُوا مِنْ قَبْلُ یَسْتَفْتِحُونَ عَلَی الَّذِینَ کَفَرُوا فَلَمّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا کَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللّهِ عَلَی الْکافِرِینَ. (بقره (۲): ۸۹)

۴. ر.ک: مغنیه، **التفسیر الکاشف**، ج ۱، در توضیح آیات ۸۲، ۸۹، ۹۶ سورهٔ بقره.

مخیریق ـ که در جنگ احد در رکاب پیامبرﷺ به شهادت رسید ـ یکی از بزرگان و ثروتمندان حقیقت‌طلب یهود است که در اولین ملاقات با پیامبرخداﷺ به وی ایمان آورد و افراد قبیله‌اش را به ایمان تشویق کرد[۱] و هنگام عزیمت به احد، وصیت کرد که چنانچه کشته شدم همهٔ اموالم از آن رسول‌خداﷺ باشد.

اما بیشتر یهودیان، با آنکه پیامبرﷺ را می‌شناختند، به بهانه‌های مختلف با او به مخالفت برخاستند. حیی بن اخطب، رهبر قبیلهٔ بنی‌نضیر، یکی از این افراد بود؛ و این‌همه در حالی بود که پیامبر رحمتﷺ در همان بدو ورود به یثرب با آنان پیمان ترک تعرض و همزیستی مسالمت‌آمیز امضا کرده بود؛ پیمانی که بر اندیشه فرادینی محمدﷺ و براساس احترام متقابل و صرف نظر از تحریف‌های موجود دینی، بر وجود بنیادهای مشترکی چون یکتاپرستی، نبوت، معاد و حتی قبله مشترک، همه حقوق اهل کتاب را دربر گرفته بود. بخشی از بندهای این قرارداد چنین است:

۱. مسلمانان و یهودیان همچون امتی واحد (جامعه‌ای توحیدی) در مدینه خواهند بود.

۲. هر گروه در انجام مراسم دینی خود آزاد است.

۳. چنان‌که جنگی رخ دهد، هریک به دیگری ـ اگر متجاوز نباشد ـ کمک خواهند کرد.

۴. هرگاه مدینه مورد یورش دشمن قرار گیرد، هر دو گروه در دفاع شرکت می‌کنند.

۵. صلح با دشمن با مشورت هر دو طرف انجام خواهد شد.

۶. امضاکنندگان این پیمان با خیرخواهی و نیک‌رفتاری در کنار هم به‌سر خواهند برد.[۲]

متأسفانه یهودیان، به سبب روحیهٔ قوم‌گرایی و نژادپرستی، نتوانستند در برابر گسترش اسلام آرام بمانند و به بهانه‌های مختلف، پیمان ترک تعرّض و توطئه را نقض کردند.[۳] آنها به‌طور رسمی به سراغ قبایل مکه رفتند و قریش را علیه اسلام و مسلمانان تحریک کردند. بنی‌قینقاع، با تجاوز به حقوق یک زن مسلمان، آتش درگیری با مسلمانان را شعله‌ور ساخت. و جنگ احزاب نتیجهٔ توطئهٔ یهودیان بنی‌نضیر است. بنی‌قریظه نیز در جنگ خندق به نفع قریش وارد نبرد شد و پیمان‌شکنی کرد و بدین ترتیب، پیمان همزیستی مسالمت‌آمیز

---

۱. ابن‌هشام، **السیرة النبویة**، ج ۳، ص ۵۱.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۴۵ ـ ۱۴۴.

۳. بلاذری، **فتوح البلدان**، ص ۲۵؛ ابن مسکویه رازی، **تجارب الامم**، ص ۱۴۹.

به‌وسیله یهودیان سرکش و ستیزپیشه به‌طور کامل نقض شد. مسئلهٔ تغییر قبله که پس از پیمان‌شکنی یهود و اصرار احبار یهود بر انکار اتصال دینی با دیگر ادیان رخ داد و نیز لجاجت، حسادت، غرور، قومیت‌گرایی و... بخشی از دلایل مخالفت شدید آنان با اسلام و پیامبرخدا ﷺ به‌شمار می‌آید.

جریان نفاق و منافقان[۱]

ماهیّت نفاق، فریب و دورویی است و حکایت منافقان، حکایت چهره‌های زیبا و مقدس‌نماست که بر آن نام «خدا» نقش بسته است. نفاق، پدیدهٔ همراه همیشگی تاریخ است.

بر پایهٔ نظر قرآن و دلایل دیگر، کشتزار تخم نفاق، مدینه بود[۲] و علّت عمدهٔ آن، پدیدارشدن قدرت متشکل و سازمان سیاسی و اجتماعی دولت در آن شهر بوده است.

نقش منفی، خیانت‌آلود و کارشکنانهٔ منافقان در رویداد احد، بنی‌مصطلق، تبوک، بنی‌قینقاع، احزاب و مسجد ضرار بسیار آشکار است. شگفت آنکه در بیشتر توطئه‌های منافقان، به‌نوعی همدستی میان آنان و یهودیان مدینه به‌چشم می‌خورد.

در پی جنگ بدر که بر اشرافیت قریش ضربه‌ای هولناک وارد ساخته بود، مشرکان در انتظار فرصت برای انتقام، لحظه‌شماری می‌کردند؛ تا آنکه سپاه قریش با سه هزار جنگجو ـ که هفتصدتن آن زره‌پوش و سواره بودند ـ به‌سوی مدینه شتافتند. سپاه اسلام با هزار تن و امکانات بسیار محدودتر، تصمیم به جنگ در خارج از مدینه گرفت. در چنین موقعیتی منافقان به فرماندهی عبدالله بن اُبَی، با سیصدتن، از سپاه مسلمانان گسستند و با برخی تبلیغات و شایعه‌پراکنی‌ها زمینهٔ آشفتگی در سپاه مسلمانان را فراهم آوردند. از سویی تخلف برخی رزمندگان محافظ درهٔ احد سبب شد مسلمانان در اُحد شکست خوردند و بهترین یاران پیامبر ﷺ به شهادت رسیدند.

پس از پیروزی مسلمانان در رویداد بنی‌مصطلق (سال ششم هجری) سرکردهٔ نفاق با ارائهٔ طرحی اقتصادی تأکید کرد که اگر به پیامبر و مسلمانان کمک مالی نشود، اصحاب از گرد او پراکنده می‌شوند و مدینه را ترک خواهد کرد. هنوز سخنان خیانت‌آلود او زمینهٔ فتنه‌ای دامنگیر

---

۱. ر.ک: ابن‌هشام، **السیرة النبویة**، ج ۲، ص ۲۳۵ به بعد؛ مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۱۹، ص ۱۲۰ به بعد.

۲. البته برخی آغاز پیدایش نفاق را از مکه می‌دانند. (ر.ک: غلامی، **پس از غروب**)

را فراهم نیاورده بود که آیات اوّل سورهٔ منافقین تکلیف پیامبر با آنان و بطلان ادعاهایشان را به صراحت بیان کرد. در حالی که همه می‌پنداشتند پیامبرﷺ عبدالله بن ابی را خواهد کشت، فرزند او نزد پیامبر آمد و گفت: «چنانچه قصد کشتن او را دارید، این وظیفه را به من واگذارید.» ولی حضرت محمدﷺ با مهربانی فرمود: «نه، با او مدارا خواهیم کرد.»[۱]

در آغازِ بزرگ‌ترین سورهٔ قرآن، برای معرفی مؤمنان و خصوصیات و نشانه‌های آنان چهار آیه و برای شناساندن کفار و ویژگی‌های آنها دو آیه، وجود دارد؛ ولی بیش از ۱۳ آیه به معرفی منافقان اختصاص یافته است.[۲] نفاق نوعی بیماری روانی است و منافق بیمار. بیمار نه زندهٔ سالم است و نه مرده؛ منافق نیز نه نور ایمان را دارد و نه گستاخی و جرئت کافر را.[۳] قرآن ویژگی‌ها، رفتار و هدف‌های این گروه را مورد توجه قرار داده است. از نظر قرآن، خطر نفاق برای اسلام و مسلمانان از شرک و کفر کمتر نیست. اینان، جامهٔ مسلمانی بر تن دارند، ولی دشمنان داخلی و ستون پنجم جامعه‌اند؛ بدین سبب رویارویی با آنها از مبارزه با مشرکان و کفار دشوارتر است.

دروغ‌گویی، تظاهر به اصلاح‌طلبی، فقدان شعور واقعی، نداشتن اندیشه و فهم درست، سرگردانی و حیرت، شایعه پراکنی، اضطراب درونی، تعصب بیجا، دورویی و لجاجت بخشی از ویژگی‌های رفتاری و شخصیتی منافقان است.[۴]

---

۱. ر.ک: جمعی از نویسندگان، **تاریخ اسلام**، ص ۸۳ ـ ۷۵.

۲. ر.ک: بقره (۲): ۲۰ ـ ۱.

۳. منافق از نافقاء به‌معنای سوراخ مخفی گرفته شده است. شخص منافق مانند موش صحرایی است که برای لانه‌اش دو راه فرار قرار می‌دهد. یکی از آن دو را باز می‌گذارد و از آن رفت و آمد می‌کند و دیگری را بسته نگه می‌دارد. هرگاه احساس خطر کند راه بسته را باز کرده، می‌گریزد. (ر.ک: ابن‌منظور، **لسان‌العرب**، ج ۱۴، ص ۲۴۳)

۴. و برخی از مردم می‌گویند: «ما به خدا و روز بازپسین ایمان آورده‌ایم»، ولی گروندگان [راستین] نیستند. با خدا و مؤمنان نیرنگ می‌بازند؛ ولی جز بر خویشتن نیرنگ نمی‌زنند، و نمی‌فهمند. در دل‌هایشان مرضی است؛ و خدا بر مرضشان افزود؛ و به [سزایِ] آنچه به دروغ می‌گفتند، عذابی دردناک [در پیش] خواهند داشت. و چون به آنان گفته شود: «در زمین فساد مکنید»، می‌گویند «ما خود اصلاحگریم.» بهوش باشید که آنان فسادگرانند، لیکن نمی‌فهمند. و چون به آنان گفته شود: «همان‌گونه که مردم ایمان آوردند، شما هم

ایمان بیاورید»، می‌گویند: «آیا همان‌گونه که کم‌خردان ایمان آورده‌اند، ایمان بیاوریم؟» هشدار که آنان همان کم خردانند؛ ولی نمی‌دانند. و چون با کسانی که ایمان آورده‌اند برخورد کنند، می‌گویند: «ایمان آوردیم»، و چون با شیطان‌های خود خلوت کنند، می‌گویند: «در حقیقت ما با شماییم، ما فقط [آنان را] ریشخند می‌کنیم.» خدا [است که] ریشخندشان می‌کند، و آنان را در طغیانشان فرو می‌گذارد تا سرگردان شوند. همین کسانند که گمراهی را به [بهای] هدایت خریدند، در نتیجه دادوستدشان سود [ی به‌بار] نیاورد؛ و هدایت یافته نبودند. مَثَل آنان، همچون مَثَل کسانی است که آتشی افروختند، و چون پیرامون آنان را روشنایی داد، خدا نورشان را برد؛ و در میان تاریکی‌هایی که نمی‌بینند رهایشان کرد. کرند، لالند، کورند؛ بنابراین به راه نمی‌آیند. یا چون [کسانی که در معرض] رگباری از آسمان ـ که در آن تاریکی‌ها و رعد و برقی است ـ [قرار گرفته‌اند]؛ از [نهیب] آذرخش [و] بیم مرگ، سرانگشتان خود را در گوش‌هایشان نهند، ولی خدا بر کافران احاطه دارد. نزدیک است برق، چشمانشان را برباید؛ هر گاه که بر آنان روشنی بخشد، در آن گام زنند؛ و چون راهشان را تاریک کند، [بر جای خود] بایستند؛ و اگر خدا می‌خواست شنوایی و بینایی‌شان را بر می‌گرفت، که خدا بر همه چیز تواناست. (بقره (۲): ۲۰ ـ ۸)

و در حقیقت، بسیاری از جنّیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم. [چرا که] دلهایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی‌کنند، و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند. آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند. [آری،] آنها همان غافل‌ماندگانند. (اعراف (۷): ۱۷۹)

راضی شدند که با خانه‌نشینان باشند، و بر دل‌هایشان مُهر زده شده است، در نتیجه قدرت درک ندارند. (توبه (۹): ۸۷)

چون منافقان نزد تو آیند گویند: «گواهی می‌دهیم که تو واقعاً پیامبر خدایی.» و خدا [هم] می‌داند که تو واقعاً پیامبر او هستی، و خدا گواهی می‌دهد که مردم دو چهره سخت دروغگویند. سوگندهای خود را [چون] سپری بر خود گرفته و مردم را از راه خدا باز داشته‌اند. راستی که آنان چه بد می‌کنند. این بدان سبب است که آنان ایمان آورده، سپس به انکار پرداخته‌اند و در نتیجه بر دل‌هایشان مهر زده شده و [دیگر] نمی‌فهمند. و چون آنان را ببینی، هیکل‌هایشان تو را به تعجّب وا می‌دارد، و چون سخن گویند به گفتارشان گوش فرا می‌دهی گویی آنان شمعک‌هایی پشت بر دیوارند [که پوک شده و در خور اعتماد نیستند]: هر فریادی را به زیان خویش می‌پندارند. خودشان دشمنند؛ از آنان بپرهیز؛ خدا بکشدشان؛ تا کجا [از حقیقت] انحراف یافته‌اند. و چون بدیشان گفته شود: «بیایید تا پیامبر خدا برای شما آمرزش بخواهد»، سرهای خود را بر

یکی از مؤثرترین سیاست‌هایی که تاکنون عمیق‌ترین زخم‌ها و کاری‌ترین ضربه‌ها را به اسلام و مسلمانان وارد کرده است، سیاست به‌کارگیری دین علیه دین است. در ریشه‌یابی این سیاست باید به تاریخ صدر اسلام و همان سال‌های اولیه هجرت مراجعه کرد.

در این مقطع، مسجد ضرار جلوهٔ این سیاست است. این مسجد به بهانهٔ انجام‌دادن فریضه و با هدف گفتگو دربارهٔ مسائل سرّی و شیوهٔ اجرای نقشه‌های حزبی برای ایجاد تفرقه در میان مسلمانان ساخته شد. این توطئهٔ منافقان سرانجام به‌دلیل روشن‌بینی پیامبر ناکام ماند و مسجد به فرمان رسول‌خدا با خاک یکسان شد.[۱]

وقتی مسلمانان خود را برای جنگ تبوک آماده می‌کردند، به پیامبرﷺ گزارش شد گروهی از منافقان در منزل «سویلم یهودی» گردآمده‌اند و راه‌های جلوگیری از شرکت مسلمانان در جهاد را بررسی می‌کنند. پیامبر برای ارعاب توطئه‌گران گروهی را مأمور ساخت تا هنگام انعقادِ جلسه، توطئه‌گران را غافلگیر کنند.[۲] وقتی سپاه آماده شد و به‌سوی تبوک حرکت کرد، منافقان خود را در شمار لشکر اسلام قرار دادند و در رکاب آن حضرت از مدینه بیرون رفتند؛ ولی هنوز نیمی از راه را نپیموده بودند که به رهبری «عبدالله بن ابی» بازگشتند. بازگشت این گروه، که شمارشان را حتی یک سوم لشکر اسلام نگاشته‌اند، ضربهٔ روحی بزرگی به سربازان اسلام وارد ساخت.[۳]

توطئهٔ دیگر این گروه اتحاد با عرب‌های بیابانی (اعراب بدوی) برای تصرف مدینه، بعد از خروج مجاهدان به سمت تبوک بود. پیامبرﷺ که از توطئه شوم حزب نفاق آگاهی یافته بود،

می‌گردانند، و آنان را می‌بینی که تکبّرکنان روی بر می‌تابند. برای آنان یکسان است: چه برایشان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی، خدا هرگز برایشان نخواهد بخشود. خدا فاسقان را راهنمایی نمی‌کند. آنان کسانی‌اند که می‌گویند: «به کسانی که نزد پیامبر خدایند انفاق مکنید تا پراکنده شوند، و حال آنکه گنجینه‌های آسمان‌ها و زمین از آنِ خداست ولی منافقان در نمی‌یابند. می‌گویند: «اگر به مدینه برگردیم، قطعاً آنکه عزّتمندتر است آن زبون‌تر را از آنجا بیرون خواهد کرد.» و[لی] عزّت از آنِ خدا و از آنِ پیامبر او و از آن مؤمنان است؛ لیکن این دورویان نمی‌دانند. (منافقون (۶۳): ۸ ـ ۱)

۱. مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۲۰، ص ۲۵۳؛ ابن‌هشام، **السیرةالنبویة**، ج ۲، ص ۵۳۰.

۲. همان، ص ۵۱۷.

۳. همان، ج ۴، ص ۱۶۶؛ واقدی، **المغازی**، ج ۳، ص ۱۰۴۲؛ طبرسی، **اعلام‌الوری باعلام الهدی**، ص ۱۲۳.

قبل از حرکت، علی﷣ را در مدینه جانشین ساخت. وقتی بدخواهان دریافتند مدینه خالی نیست و شخصی چون علی بن ابی‌طالب اداره آن را برعهده دارد از تصرف شهر منصرف شدند؛ ولی شایعهٔ ناجوانمردانهٔ دیگری رواج دادند.[۱] پیامبرﷺ، در دفع این شایعه، خطاب به علی﷣ فرمود: آیا خشنود نمی‌شوی که مَثَلَ تو نسبت به من، مَثَل هارون نسبت به موسی باشد؛ جز اینکه بعد از من پیامبری نیست.[۲]

کارشکنی و توطئهٔ آنان در جنگ خندق، نقشهٔ آنان برای کشتن پیامبرﷺ به‌وسیلهٔ گروه دوازده نفری در بازگشت از تبوک، هم‌پیمان شدن با یهود بنی‌نضیر، مسخره کردن مسلمانان، اظهار بی‌ادبی به پیامبرﷺ و... بخشی از دشمنی‌های این گروه شمرده می‌شود.[۳]

با توجه به خصوصیات شناخته شده و انواع دشمنی و حضور فعال منافقان در زمان رسول‌اللهﷺ یکی از مسائل کلیدی تبیین تجربیات تاریخ اسلام این است که این گروه بعد از انقطاع وحی چگونه به حیات خود ادامه داد و کدام جریان سیاسی و اجتماعی، بعد از رحلت پیامبرﷺ عهده‌دار استمرار یا دفاع از مواضع آنان گردید؟ آیا این جریان گسترده برچیده و نابود شده بود؟!

برای مطالعه بیشتر

علل و اسباب درگیری و جنگ‌های پیامبرﷺ

بر طلیعه صفحه نخست دفتر تمام درگیری‌های مسلمانان با دشمنان در عصر رسالت این آیه شریفه قرآن نقش بسته است:

به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده، رخصت [جهاد] داده شده است. چراکه مورد ستم قرار گرفته‌اند و البته خدا بر یاری آنان سخت تواناست؛

---

۱. گفتند: علی به‌خاطر شدت گرما و دوری راه از شرکت در نبرد امتناع کرده و یا مورد بی‌مهری پیامبر قرار گرفته است.

۲. اما ترضی ان‌تکون منی بمنزلة هارون من موسی الّا انه لا نبیّ بعدی. (ابن‌هشام، **السیرة النبویة**، ج ۲، ص ۵۲؛ مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۲۰، ص ۲۱۷)

۳. طبرسی، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، ج ۱۰، ص ۲۹۵ ـ ۲۹۲؛ مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۲۱، ص ۲۴۷؛ طبری، **تاریخ الطبری**، ج ۲، ص ۲۶۲ ـ ۲۶۱.

همان کسانی که به‌ناحق از خانه‌هایشان بیرون رانده شده‌اند [آنها گناهی نداشتند] جز اینکه می‌گفتند پروردگار ما الله است ... .[۱]

به‌منظور تبیین فلسفهٔ واقعی درگیری‌های پیامبرﷺ و پرده برداشتن از غرض‌ورزی‌ها و انگیزه‌های استعماری برخی مستشرقان، به‌ویژه دستگاه تبشیری مسیحیت در واژگونه تفسیر کردن جنگ‌های پیامبر اسلام، نخست به توضیح اسباب و علل نبردهای معروف پیامبرﷺ می‌پردازیم و در پایان آماری از کشتگان تمام جنگ‌های زمان پیامبرﷺ ارائه می‌کنیم تا صاحبان خرد و انصاف، دور از تعصب به داوری بپردازند.[۲]

جنگ بدر

پیامبراسلام و یارانش ۱۳ سال در مکه مورد آزار و شکنجه قریش قرار گرفته، سرانجام ناگزیر به یثرب هجرت کردند. البته کفار و مشرکان مکه پس از هجرت نیز از پای ننشستند. پیوسته مسلمانان بی‌دفاع را می‌آزردند، دارایی ناچیزشان را مصادره می‌کردند.[۳]

از سوی دیگر مکیان اندیشهٔ محاصرهٔ شدید اقتصادی مدینه را در سر می‌پروراندند و حتی رساندن آذوقه به مدینه را ممنوع ساختند. ابوجهل در نامه‌ای خشونت‌آمیز، به پیامبر اسلامﷺ اخطار کرد در انتظار حملهٔ قریش باشد. در این هنگام، خداوند چنین وحی کرد: آنان که مورد هجوم و تجاوز واقع شده‌اند، می‌توانند به جنگ و دفاع بپردازند. خداوند قادر است آنان راکه به جرم یکتاپرستی از شهر و دیار خود رانده شده‌اند، یاری کند.[۴]

بر این اساس، پیامبر اسلامﷺ در سال دوم هجرت، برای حفظ اسلام و دفاع از حقوق حیاتی مسلمانان و خنثی‌کردن نقشه‌های قریش، اقدام کرد.[۵] مسلمانان سرانجام در «بدر» با لشگریان قریش روبه‌رو شدند و با آنکه نیرویی کمتر از یک سوم کفار داشتند، به پیروزی دست یافتند.[۶]

جنگ احد[۷]

قریش، برای جبران شکست بدر، در سال سوم هجرت رهسپار مدینه شد و در اُحُد با

---

۱. حج (۲۲): ۴۰ ـ ۳۹.

۲. مؤسسه در راه حق، **نگرشی کوتاه به زندگی پیامبر اسلام**ﷺ و ر.ک: فارسی، **پیامبری و حکومت**.

۳. مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۱۹، ص ۱۴۳.

۴. أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ. (حج (۲۲): ۳۹)

۵. پیامبر اکرمﷺ در این واقعه، ابولُبابه را به جانشینی خود در امور سیاسی و اجتماعی و ابن‌مکتوم را برای اقامه نماز جماعت در مدینه نصب کرد.

۶. ابن‌اثیر، **الکامل فی‌التاریخ**، ج ۲، ص ۱۱۸.

۷. رسول خداﷺ در جریان جنگ احد و خندق عبدالله ابن‌مکتوم را به جانشینی خود در مدینه گذاشت.

لشکر اسلام روبه‌رو گردید. در این جنگ، به‌دلیل سرپیچی برخی مسلمانان از فرمان رسول خدا(ص)، پیروزی مؤمنان به ناکامی تبدیل شد.[۱] در همین جنگ بود که بیشترین صدمه به پیامبر خدا(ص) وارد شد و حضرت سخت مجروح شد به‌طوری که نماز ظهر را نشسته خواند. در عین حال برخی اصحاب وقتی رسول حق(ص) را در این حال دیدند سخت متأثر شده از حضرت خواستند که کفار و مشرکان را نفرین کند «افلا تدعوا علیهم» آیا آنان را نفرین نمی‌کنی؟ رسول رحمت و مهربانی در پاسخ، دست به دعا گشود و فرمود: «اللهم اهد قومی فانّهم لا یعلمون؛ بار خدایا هدایتشان کن چراکه نادان‌اند».[۲]

جنگ احزاب

به تحریک گروهی از یهودیان بنی‌نضیر، مشرکان مکه به یاری گروه‌های مختلف، لشکر انبوهی سازمان دادند و در سال پنجم هجری به‌سوی مدینه حرکت کردند. مسلمانان برای حفظ مرکز اسلام پیرامون شهر خندقی کندند و در برابر ده هزار دشمن، صف بستند. حضرت علی(ع) سردار مشرکان (عمرو بن عبدود) را از پای درآورد و جنگ خندق به سود مسلمانان پایان پذیرفت.[۳]

جنگ بنی‌قریظه

این قبیله با نادیده گرفتن پیمان صلح با مسلمانان در جریان جنگ خندق به یاری قریش شتافت، در موارد بسیار به تحریک مسلمانان پرداخت و به اقدام‌هایی خطرناک دست یازید. سرانجام پیامبر(ص) در سال پنجم هجرت برای نابودساختن این کانون توطئه وارد نبرد شد و آنها را به تسلیم واداشت.[۴]

جنگ بنی‌مصطلق

اینان گروهی از قبیله خزاعه بودند که علیه مسلمانان توطئه می‌کردند. پیامبر اسلام(ص) از نقشه آنها آگاهی یافت و در سال ششم[۵] هجرت با لشکری به‌سوی آنان حرکت کرد و در پیکاری سخت بر این گروه چیره شد.[۶]

جنگ خیبر

یهودیان ساکن قلعه خیبر روابط نظامی و اقتصادی با مشرکان داشتند و امنیت مسلمانان از

---

۱. طبری، **تاریخ الطبری**، ج ۲، ص ۱۸۷.

۲. طبرسی، **اعلام‌الوری**، ص ۸۳؛ صالحی شامی، **سبل‌الهدی و الرشاد فی سیرة خیرالعباد**، ج ۷، ص ۳۹.

۳. همان، ص ۲۳۳؛ ابن‌هشام، **السیرة النبویة**، ج ۳، ص ۱۶۵.

۴. طبری، **تاریخ الطبری**، ج ۲، ص ۲۴۵.

۵. البته برخی سال چهارم هجری را سال وقوع می‌دانند.

۶. همان، ص ۲۶۰؛ ابن‌اثیر، **الکامل فی التاریخ**، ج ۲، ص ۱۹۲؛ ابن‌هشام، **السیرة النبویة**، ج ۳، ص ۲۳۵.

سوی آنان به‌شدت تهدید می‌شد. در سال هفتم هجری، مسلمانان به‌سوی خیبر (ستاد مرکزی دشمن) حرکت کردند و پس از محاصره و جنگ، یهودیان را به تسلیم واداشتند.[۱]

جنگ موته

با کشته‌شدن حارث بن عمیر، نامه‌رسان پیامبرﷺ، دشمنی شدید رومیان آشکار شد. لشکر اسلام در سال هشتم هجرت در موته با سپاه روم ـ که از ۱۰۰ هزار جنگجو تشکیل شده بود ـ برخورد کرد و با از دست‌دادن سردارانی چون «جعفر بن ابی‌طالب»، «زید بن حارثه» و «عبدالله بن رواحه»، توان مقاومت از کف داد و به مدینه بازگشت.[۲]

فتح مکه

مکیان در رویداد صلح حدیبیه با پیامبرﷺ پیمان بسته بودند که به مسلمانان و هم‌پیمانان آنها تجاوز نکنند، ولی پیمان خود را شکسته و با قبیلهٔ «بنی‌بکر» همکاری کردند تا قبیلهٔ «خزاعه» را که از هم‌پیمانان مسلمانان بود، نابود سازند. از طرفی، شمار علاقه‌مندان به مکتب تعالی‌بخش اسلام در مکه رو به فزونی نهاد و خود را برای استقبال از پیامبراکرمﷺ آماده می‌نمود. این امور سبب شد تا رسول‌خداﷺ رهسپار مکه شود و بدون خون‌ریزی آن سرزمین مقدس را از سلطهٔ کافران خارج کند.

حنین و طائف

قبیلهٔ هوازن سپاهی ضد اسلام فراهم آورد. وقتی پیامبر از این امر آگاهی یافت، به‌سراغ آنان رفت و در وادی حنین کافران را شکست داد.[۳] پس از این جنگ، لشکر اسلام به سمت طائف رهسپار شد تا قبیلهٔ ثقیف را که همدست هوازن و تحریک‌کننده آنان به‌شمار می‌آمد، سرکوب کند؛ ولی به دلایلی از جمله مقاومت سرسختانه ثقیف پس از مدتی محاصره، از ادامهٔ این کار چشم پوشید و پیامبر اکرم طائف را به‌سوی مدینه ترک کرد.[۴] در این رخداد نیز هنگامی که سپاه اسلام عزم ترک طائف کرد، برخی مسلمانان از پیامبرﷺ خواستند بر قوم ثقیف نفرین کند، ولی حضرتﷺ فرمود: «اللهم اهْدِ ثقیفاً وأتِ بهم مسلمین: بار خدایا ثقیف را هدایت فرما و آنان را مسلمان و تسلیم امر خودت قرار بده».[۵] جز این جنگ‌ها، چند جنگ کوچک دیگر نیز به‌وقوع پیوست که چندان اهمیت ندارد.[۶]

---

۱. همان، ص ۲۸۴؛ طبری، **تاریخ الطبری**، ج ۲، ص ۲۹۸.

۲. همان، ص ۳۱۸؛ ابن‌سعد، **الطبقات الکبری**، ج ۲، ص ۹۴ ـ ۹۲.

۳. طبری، **تاریخ الطبری**، ج ۲، ص ۳۴۴؛ مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۲۱، ص ۱۴۹.

۴. ابن‌هشام، **السیرة النبویة**، ج ۲، ص ۸۰ و ۱۱۷.

۵. ر.ک: همان، ص ۱۳۱؛ **مسند احمد حنبل**، ج ۳، ص ۳۴۳.

۶. یکی از نکات حائز اهمیت در سیره پیامبر اکرم این است که آن حضرت در هر مناسبتی که از مدینه خارج می‌شدند شخص یا اشخاصی را به‌عنوان جانشین موقت و نماینده خود در میان مردم تعیین می‌کردند از

جدول زیر آمار کشتگان جنگ‌های زمان پیامبر ﷺ را براساس منابع تاریخی نشان می‌دهد.

سال وقوع جنگ	نام جنگ	تعداد کشته‌شدگان بر اساس منابع تاریخی				
		تاریخ طبری	بحارالانوار	طبقات	تاریخ یعقوبی	سیره ابن‌هشام
دوم	بدر	۸۴	۸۴	۸۴	۸۶	۸۴
سوم	احد	۷۰	۱۰۹	۱۰۹	۹۰	۹۲
پنجم	خندق	۹	۹	۱۱	۱۴	۹
پنجم	بنی‌قریظه	۸۵۰	۹۰۰	۷۰۰	۷۵۰	۸۵۰
ششم	بنی‌المصطلق	-	۱۰	۱۰	-	-
هفتم	خیبر	۳	-	۹۸	-	۲۳
هشتم	موته	۳	-	۱۳	-	۱۳
هشتم	فتح مکه	۲۱	-	۳۳	-	۲۰
هشتم	حنین و طائف	۸۵	۱۱۲	۸۷	-	۱۰۱
-	بقیه جنگ‌ها	۲۱۰	۳۳۳	۱۱۹	-	۱۲۲
مجموع جنگ‌ها		۱۴۰۵	۱۵۵۷	۱۲۷۴	۹۴۰	۱۳۴۴
میانگین		۱۳۰۶				

آیا عدد ۱۳۰۶ که میانگین آمار پنج منبع مهم معتبر است و در موارد اختلاف با مراعات اعداد حداکثر، تنظیم شده، با آمار مقتولان جنگ‌های صلیبی، مسیحیان و دیگر سردمداران جهان قابل مقایسه است؟ با توجه به آنچه گذشت، آیا می‌توان چنین گفت که حضرت محمد ﷺ اسلام را به وسیلهٔ شمشیر در قلب مردم جای داد؟![1]

جمله: در حرکت به‌سوی بدر ابولبابه را به جانشینی خود در امور سیاسی و عبدالله بن ام‌مکتوم را برای اقامه نماز جماعت در مدینه نصب کرد. در حرکت به‌سوی احد و خندق عبدالله بن ام‌مکتوم، در حرکت به‌سوی بنی‌مصطلق زید بن حارثه و یا ابوذر و یا نمیلة بن عبدالله لیثی، در حرکت به‌سوی حدیبیه عبدالله بن ام‌مکتوم یا نمیلة بن عبدالله لیثی و در حرکت به‌سوی خیبر نُمیلة بن عبدالله یا سِباع بن عُرفطه غفاری، در حرکت به‌سوی فتح مکه ابورُهم غفاری و یا ابن ام‌مکتوم را در مدینه به‌عنوان جانشین و فرماندار خود منصوب کرد. پس از فتح مکّه نیز عُتّاب بن اَسید را به‌عنوان امیر مکّه و معاذ بن جبل را برای تعلیم احکام منصوب کرد.

۱. ویل دورانت ضمن تأکید بر حس جاه‌طلبی مسیحیان به عنوان یکی از علل اصلی و مستقیم برپایی جنگ‌های صلیبی، در مقام ارائهٔ آمار کشتگان جنگ اول صلیبی (۱۰۹۵ ـ ۱۰۹۹ م.) می‌نویسد:

اعلام جهانی رسالت

در سال ششم هجرت، که موقعیت دعوت توحیدی اسلام در مدینه و اطراف آن تثبیت شده

جنگ‌های صلیبی، در مقام ارائهٔ آمار کشتگان جنگ اول صلیبی (۱۰۹۵ ـ ۱۰۹۹ م.) می‌نویسد:

سرانجام در هفتم ژوئن ۱۰۹۹ بعد از یک جنگ سه ساله ـ که قوای صلیبی را (از سی هزار نفر) به دوازده هزار نفر کاهش داده بود ـ سرداران صلیبی با دلی خوش و تنی کوفته به مقابل دیوارهای اورشلیم رسیدند.

او در ادامه از قول کشیش «رمون»، که شاهد وقایع پشت پادگان‌های مسلمانان بود، چنین نقل می‌کند:

چیزهای بدیعی از هر سو به چشم می‌خورد. سرهای گروهی از مسلمانان را از پیکر جدا کردند ... گروهی دیگر را با تیر کشتند یا مجبور کردند خود را از برج‌ها به زیر افکنند. پاره‌ای را چندین روز شکنجه دادند و آنگاه سوزانیدند ... . در کوچه‌ها توده‌هایی از سرها و دست و پای کشتگان دیده می‌شد. هر سو اسب روان می‌کردی، در میان اجساد کشتگان و لاشهٔ اسبان بودی.

دربارهٔ جنگ چهارم صلیبی (۱۲۰۲ ـ ۱۲۰۴) می‌نویسد:

سربازان صلیبی، که مدت‌ها بود در انتظار لقمه‌ای چنین چرب و شیرین به‌سر می‌بردند، اینک در اثنای هفتهٔ عید فصح، چنان قسطنطنیه را مورد تاراج قرار دادند که حتی رم در یورش واندال‌ها و گوت‌ها نظیرش را ندیده بود ... اصیل‌زادگان لاتین، کاخ‌ها را بین خود تقسیم کردند. لشکریان وارد خانه‌های مردم، دکان‌ها و ... شدند و آنچه پسند خاطرشان افتاد، به‌عنوان غنیمت، برداشتند. اینوکنتیوس سوم شاکی بود که سپاهیان لاتین در برابر سرکشی نفس اماره، به سن، جنس، حرفهٔ دینی و هیچ چیز دیگر اعتنا نداشتند ... . در میان این چپاول‌ها، کتابخانه‌ها به یغما رفت و کتاب‌های خطی گران‌بها خراب یا ناپدید شد ... (ر.ک: دورانت، **تاریخ تمدن (عصر ایمان)**، ج ۴، ص ۸۲۱ ـ ۷۸۷)

نویسنده‌ای دیگر در توصیف جنگ اول صلیبی می‌نویسد:

در واقع در روز جمعه ۲۲ شعبان سال ۴۹۲ هجری، مصادف با ۱۵ ژوئیه ۱۰۹۹ بوده است که فرنگیان، بیت‌المقدس را پس از محاصره‌ای چهل روزه تسخیر کردند. هنوز فراریان هر بار که از این واقعه یاد می‌کنند از ترس بر خود می‌لرزند و نگاهشان به نقطه‌ای نامعلوم خیره می‌شود. گویا منظرهٔ جنگجویان مو بور سراپا زره‌پوش را، که با شمشیرهای آخته در کوچه‌های شهر، مردان و زنان و کودکان را سر می‌بُرّند و خانه‌ها را غارت می‌کنند و مساجد را ویران می‌سازند، پیش چشم دارند. دو روز بعد، که کشتار متوقف می‌شود، در میان حصارهای شهر حتی یک مسلمان نیز نمانده است. تنی چند از آنان با استفاده از آشفتگی موجود از دروازه‌هایی که مهاجمان شکسته‌اند به خارج شهر گریخته و بقیه هزار هزار در گودال‌هایی لبریز از خون در آستانهٔ منازل یا بر اطراف مساجد افتاده‌اند... (ر.ک: معلوف، **جنگ‌های صلیبی از دیدگاه شرقیان**)

بود، زمینه مناسب فراهم آمد تا این فرهنگ ناب، که در میان ملیتی که از برخی جهات عقب‌مانده‌ترین بودند، عالی‌ترین آثار را پدید آوردند و به سایر ملل جهان نیز عرضه داشتند:

و ما تو را نفرستادیم جز برای اینکه عموم انسان‌ها را بشارت و بیم‌دهی. ...[۱]

(ای رسول ما) به همه انسان‌ها بگو که من فرستاده خداوند به سوی همه شما هستم. ...[۲]

در یک روز از محرم سال هفتم هجرت شش سفیر با شش نامه از مدینه خارج شدند و به دربار شش تن از زمامداران آن روز جهان رفتند.[۳] باری از میان ۱۸۵ نامه و میثاق‌نامه که برای دعوت به اسلام یا پیمان، نوشته شده، ۶۸ نامه برای پادشاهان، بزرگان قبایل و راهبان است. دو نمونه از نامه‌ها چنین است.[۴]

نامه به خسرو پرویز

بسم الله الرحمن الرحیم

از محمد فرستاده خدا به کسرای بزرگ ایران.

درود بر آنکه حقیقت جُوید و به خدا و پیامبرخدا ایمان آورد.... من به فرمان خداوند تو را به سوی او می‌خوانم. او مرا برای هدایت همهٔ مردم فرستاده است تا همه را از خشم او بترسانم و حجت را بر کافران تمام کنم. اسلام بیاور تا در امان باشی و اگر از ایمان و اسلام سر برتافتی، گناه ملت مجوس بر گردن تو است.

«عبدالله بن حذافه سهمی قرشی» در سال هفتم هجرت این نامه را به خسرو پرویز داد. خسرو پرویز، ضمن توهین و بی‌احترامی به نامهٔ پیامبرﷺ به فرماندار یمن ـ که از

---

۱. وَ مٰا أَرْسَلْنٰاکَ إِلّٰا کَافَّةً لِلنّٰاسِ بَشِیراً وَ نَذِیراً وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَ النّٰاسِ لاٰ یَعْلَمُونَ. (سبإ (۳۴): ۲۸)

۲. قُلْ یٰا أَیُّهَا النّٰاسُ إِنِّي رَسُولُ اللّٰهِ إِلَیْکُمْ جَمِیعاً الَّذِي لَهُ مُلْکُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ لاٰ إِلٰهَ إِلّٰا هُوَ یُحْیِي وَ یُمِیتُ فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِیِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ کَلِمٰاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ. (اعراف (۷): ۱۵۸)

۳. این شش زمامدار عبارت بودند: نجاشی پادشاه حبشه، قیصر امپراتور روم، خسرو پرویز امپراتور ایران، مُقوقس پادشاه مصر، حارث بن ابی‌شمر فرمانروای شامات و هَوْذَة بن علی فرمانروای یَمامه. (ر.ک: ابن‌سعد، **الطبقات الکبری**، ج ۱، ص ۲۵۸)

۴. ر.ک: احمدی، **مکاتیب الرسول**؛ ابن‌سعد، **الطبقات الکبری**، ج ۱، ص ۲۹۰ ـ ۲۸۵.

دست‌نشاندگان حکومت ساسانی بود ـ نوشت: به من گزارش رسیده مردی از قریش در مکه مدعی نبوت است. دو نفر از افسران ارشد خود را به سوی او اعزام کن تا از احوال وی پرس‌وجو کرده، او را دستگیر کنند و برای من بفرستند.[۱]

نامه به قیصر روم

بسم الله الرحمن الرحیم

از محمد فرزند عبدالله به «هرقل» بزرگ روم.

درود بر پیروان هدایت. من تو را به آیین اسلام دعوت می‌کنم ... . ای اهل کتاب، ما شما را به یک اصل مشترک دعوت می‌کنیم: غیر خدا را نپرستیم، کسی را انباز او قرار ندهیم و ... .[۲]

«دحیهٔ کلبی» مأمور شد تا نامهٔ رسول‌خداﷺ را به قیصر برساند. کارپردازان دربار گفتند: باید در برابر قیصر سجده کنی و گرنه به تو اعتنا نخواهد کرد. سفیر پیامبرﷺ گفت: من از طرف صاحب رسالت مأمورم به قیصر ابلاغ کنم که جز خدای یگانه کسی مورد پرستش واقع نگردد، با این مأموریت چگونه می‌توانم در برابر غیرخدا سجده کنم؟!

وقتی زمامدار خردمند روم نامه را خواند، احتمال داد نویسندهٔ نامه همان موعود انجیل و تورات باشد. بدین سبب در پی تحقیق برآمد. سپس دحیه را خواست و او را بسیار احترام کرد و پاسخ نامهٔ پیامبرﷺ را با هدیه‌ای به مدینه ارسال کرد.

با توجه به برخی آیات که در آغاز بحث ذکر شد و نیز نامه‌های فوق، که بخش بسیار کوچکی از نامه‌های پیامبرﷺ است، آیا این نظر دروغین که رسول خداﷺ از هنگام بعثت تا زمان وفات، تنها عرب‌ها را به اسلام دعوت کرد و عمومیت رسالت حضرت بعدها پس از رحلت ایشان به‌وجود آمده، صددرصد مغرضانه نیست؟

---

۱. ابن‌اثیر، **الکامل فی التاریخ**، ج ۲، ص ۹۷؛ احمدی، **مکاتیب الرسول**، ص ۹۶ ـ ۹۰.

۲. همان، ص ۱۳۲ ـ ۱۲۱؛ ابن‌اثیر، **الکامل فی التاریخ**، ج ۲، ص ۹۵.

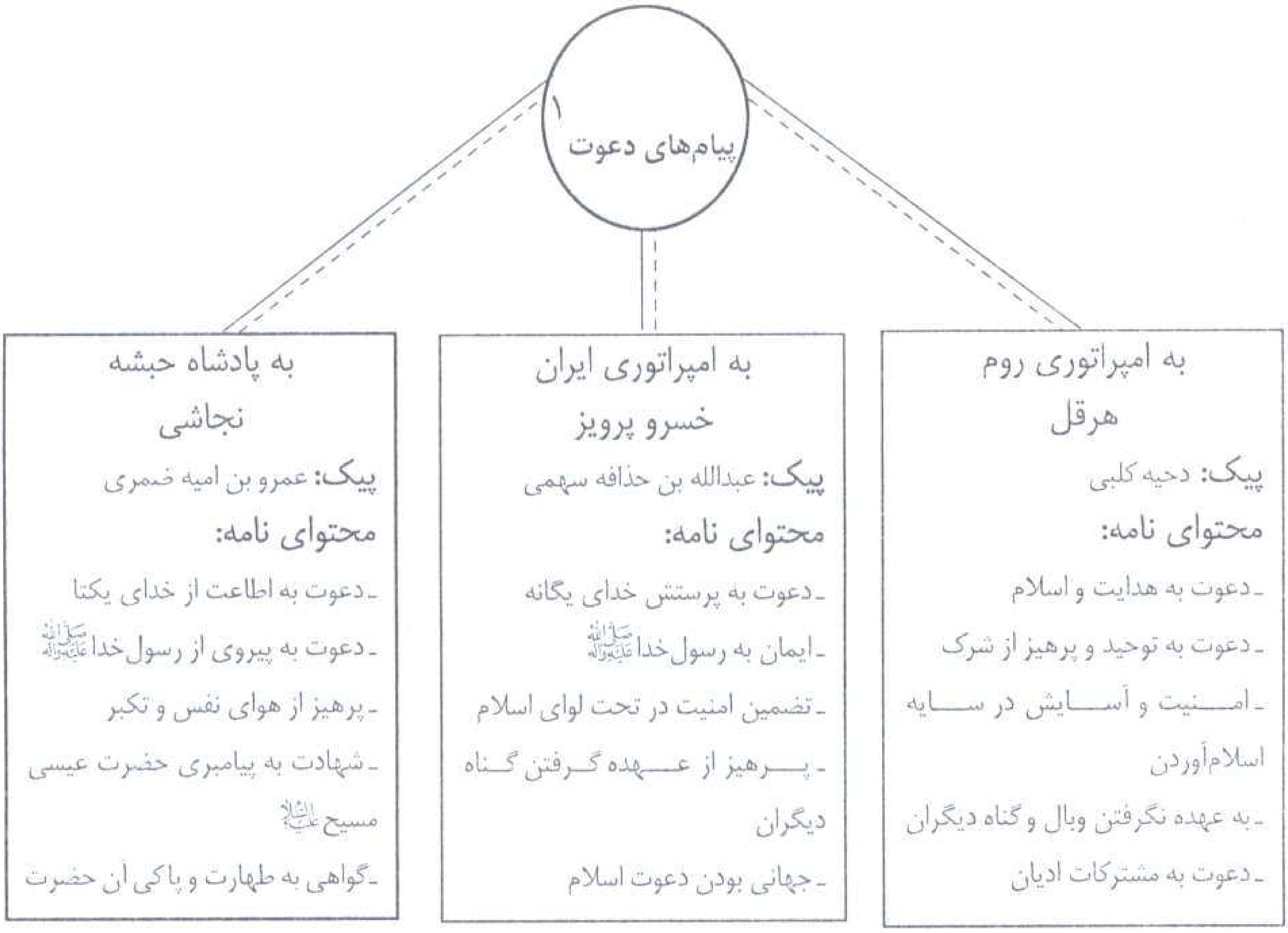

ایمان به راه راستین (مباهله)

«نجران» تنها منطقهٔ حجاز بود که مردم آن به عللی از بت‌پرستی دست کشیده، به آیین مسیح علیه‌السلام گرویده بودند. رسول‌خدا ﷺ به موازات مکاتبه به سران دول جهان و مراکز مذهبی، نامه‌ای به اسقف نجران نوشت و ساکنان آنجا را به آیین اسلام دعوت کرد.

اسقف نجران، پس از خواندن نامه، برای تصمیم‌گیری شورایی مرکب از شخصیت‌های بزرگ مذهبی تشکیل‌داد. شورا به این نتیجه رسید که گروهی به‌عنوان هیئت نمایندگی نجران، به مدینه بروند تا از نزدیک نشانه‌های نبوت فرستادهٔ خدا ﷺ را بررسی کنند. این هیئت ۶۰ نفری، به سرپرستی سه[۲] پیشوای بزرگ مذهبی وارد مدینه شدند و پس از گفتگو، از پذیرش اسلام امتناع ورزیده و با پیامبر ﷺ به احتجاج برخاستند و در نهایت پیشنهاد «مباهله» کردند.[۳]

---

۱. احمدی، مکاتیب الرسول، ص ۹۶ ـ ۹۰، ۱۱۴ ـ ۱۰۵ و ۱۳۲ ـ ۱۲۱.

۲. عبدالمسیح ملقب به عاقب، اَیهُم ملقب به سید و ابوالحارث عالم و سرپرست مدارس آنان و نماینده کلیسای روم در حجاز. (ابن‌هشام، السیرة النبویة، ج ۲، ص ۲۲۲)

۳. برای اطّلاع بیشتر از جزئیات این واقعه تاریخی، ر.ک: حلبی، السیرة الحلبیه، ج ۳، ص ۲۳۹؛ یعقوبی،

پیامبراکرمﷺ به فرمان خداوند در حالی که حضرت حسینؑ را در آغوش و دست حسنؑ را در دست داشت و فاطمهؑ و علی بن ابی‌طالبؑ پشت سرش حرکت می‌کردند، به میدان مباهله گام نهاد.[۱] هیئت نمایندگی نجران از اینکه پیامبرﷺ فرزندان معصوم و یگانه دختر و یادگار خود را به صحنهٔ مباهله آورده، شگفت‌زده شدند و عقب‌نشینی کردند. اسقف نجران گفت: من چهره‌هایی می‌بینم که هرگاه دست به دعا بلند کنند و از درگاه الهی بخواهند که بزرگ‌ترین کوه‌ها را از جای بکند، بی‌درنگ کنده می‌شود. ما هرگز حاضر به مباهله نیستیم. برخی از مسیحیان ایمان آوردند و گروهی پذیرفتند که در برابر بهره‌مندی از امنیت حکومت اسلامی، مالیات ویژه بپردازند.

فتح مبین و عفو عمومی

پس از آنکه نمایندگان پیامبر خبر ظهور اسلام را به سراسر جهان رساندند، هنگام آن رسید که نسیم بیداری، آخرین سنگرهای کفر و شرک را درنوردد. این امر، افزون بر رستگاری مردم مکّه، برای آیندهٔ اسلام نیز اهمیت داشت.

هرچند مصالحه‌نامهٔ سال ششم (صلح حدیبیه) که از آن تعبیر به «فتح مبین» شده است، مورد اعتراض برخی اطرافیان پیامبر[۲] قرار گرفته بود، بیشتر مؤمنان و پیروان حضرت رسولﷺ آن را پذیرفته بودند. این پیمان فواید بسیاری داشت. زیرا بر اساس آن، ده سال جنگ بین دو طرف ممنوع شد و مبلّغان مسلمان با خاطری آسوده در داخل و خارج عربستان به نشر آیین اسلام پرداختند. رفت و آمد مردمان مکه و مدینه آغاز شد و پردهٔ آهنین میان مردم مکه و آیین اسلام از میان رفت. گفتگوی سران قریش و پیامبر اسلامﷺ هنگام بستن پیمان، بسیاری از عقده‌های روحی آنان را گشود و همه با اخلاق نیک و رفتار منصفانهٔ آن حضرت آشنا شدند.

با آنکه تا سال هشتم هجری، قریش موادی از قطعنامه را نقض کرده بود، در این سال،

تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۶۶ به بعد؛ مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۲۱، ص ۳۲۸ به بعد؛ سبحانی، **فروغ ابدیت**، ج ۲، ص ۸۲۱ ـ ۸۱۲.

۱. آل‌عمران (۳): ۶۱.

۲. ابن‌هشام، **السیرة النبویة**، ج ۲، ص ۲۶۵.

علیه هم‌پیمانان پیامبرﷺ وارد جنگ شد. بدین سبب، پیامبرﷺ در ماه رمضان با ۱۰ هزار تن از یارانش مخفیانه و به آرامی وارد مکه شد. ابن‌اسحاق می‌نویسد: چون سعد بن عباده، رئیس تیرۀ خزرج، به مکه در آمد، گفت: امروز روز کشتار و تلافی است. پیام‌آور رحمتﷺ علیؑ را فرستاد و بدو گفت: پرچم را بگیر و اعلام کن: امروز روز رحمت است. بدین ترتیب، بت‌های کعبه در هم شکسته شد. بتخانه‌های پیرامون کعبه ویران شد و قریش که بیست سال پیامبر و یارانش را آزرده بود و خود را مستحق کیفری سخت می‌دانست، با ندای پیامبر که «همه شما آزادید» شگفت‌زده شد. فریاد وحدت سراسر مکه را فرا گرفت: لااله‌الّاالله، وحده لاشریک له، انجز وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده... .

بدین ترتیب مردمی که جاهلیتْ تمام زندگی‌شان را پوشانده بود، در مدتی کوتاه، حکومتی واحد پذیرفتند و پایه‌های تمدن بزرگ اسلامی را بنیان نهادند.

حج برائت و حج ولایت

جنگ تبوک در سال نهم هجری همانند فتح مکّه در سال هشتم منزلتی ویژه در گسترش اسلام داشت. تأثیر سیاسی این حرکت نظامی، که دستاورد آن چندین معاهده صلح با مرزداران و امرای محلی منطقه تبوک بود، علاوه بر جبران شکست مسلمانان از رومیان در جنگ موته، این بود که دشمنان داخلی و خارجی فهمیدند که قدرت اسلام به جایی رسیده که می‌تواند در نقطه‌ای دور دست، با بزرگ‌ترین قدرت‌ها که قصد تجاوز به سرزمین، آیین و عقاید اسلامی را داشته باشند مقابله کند، و دقیقاً پس از این حضور چشمگیر بود که شرک و بت‌پرستی تقریباً از مدینه رخت بربست و نمایندگان قبایلی که تا آن روز مسلمان نشده بودند، دوران شرک و بت‌پرستی را خاتمه یافته دانستند و برای اعلان اسلام یا عقد پیمان همزیستی و فرمانبرداری از پیامبر وارد مدینه شدند.

با فضایی که در نتیجه حضور نظامی تبوک و فتح مکّه و اعلان عفو عمومی پیامبر پدید آمده بود، وقت آن بود که با حج برائت قدم بزرگ‌تری برای گسترش توحید و ریشه‌کن شدن بت‌پرستی برداشته شود. با نزول آیات سوره برائت، پیامبرﷺ مأموریت یافت از مشرکانی که تا آن زمان براساس آداب و رسوم جاهلی‌شان در حج حاضر می‌شدند، اعلان بیزاری کند.[1]

---

۱. برائت (۹): ۵ ـ ۱.

مقرر شد صحابی پیامبرﷺ ابوبکر این آیات را در روز عید قربان در اجتماع حاجیان بخواند. پس از رهسپار شدن ابوبکر به سمت مکّه، وحی الهی نازل گردید و به رسول خداﷺ دستور داد که لازم است این پیام را تنها خود یا کسی که از توست به مردم ابلاغ کند.[۱] با دریافت این پیام، رسول خداﷺ به علی بن ابی‌طالبؑ فرمان داد به سمت مکّه حرکت کند و در راه آیات را از ابوبکر گرفته، در اجتماع حاجیان، به مشرکان ابلاغ کند.[۲]

واپسین حج یا حج ولایت

با نزول آیهٔ وجوب حج،[۳] جمعیتی انبوه از مسلمانان مدینه و اطراف آن عازم حج شدند. سال دهم هجرت است و بیابان حجاز شاهد حدود ۹۰ یا ۱۲۰ هزار مسلمان بود که با لباس احرام غبارآلود و اشک‌ریزان، شعار لبیک ... لبیک سرداده، برادروار و فرشته‌صفت خدای را عبادت می‌کردند. رسول‌خداﷺ خوب می‌دانست که امت اسلام امامی عادل و آگاه نیاز دارد تا رنج‌های چندین ساله‌اش بی‌ثمر نشود.

وقتی فریضهٔ حج پایان یافت و مردم به سوی شهرهای خود حرکت کردند، صدای منادیان پیامبرﷺ در صحرای حجاز طنین افکند و مسلمانان را به توقف فرا خواند. زیرا فرشتهٔ وحی پیامی جدید آورده بود:

یٰا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مٰا أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمٰا بَلَّغْتَ رِسٰالَتَهُ وَاللّٰهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّٰاسِ إِنَّ اللّٰهَ لٰا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکٰافِرِینَ.[۴]

ای پیغمبر، حتماً آنچه از خدا بر تو نازل شد به خلق برسان که اگر نرسانی تبلیغ رسالت و ادای وظیفه نکرده‌ای و خداوند تو را از شر و آزار مردمان حفظ می‌کند.

---

۱. لایؤدیها عنک الّا انت او رجل منک.

۲. ابن‌هشام، **السیرة النبویة**، ج ۴، ص ۱۹۰؛ طبری، **تاریخ الطبری**، ج ۳، ص ۱۵۴؛ ابن‌اثیر، **الکامل فی التاریخ**، ج ۲، ص ۲۹۱؛ ابن‌کثیر دمشقی، **البدایة و النهایة**، ج ۵، ص ۳۸ ـ ۳۷؛ آلوسی، **روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی**، ج ۱؛ رضا، **تفسیر القرآن الحکیم، الشهیر بتفسیر المنار**، ج ۱۰، در توضیح آیات مربوط به این حج در سوره توبه (برائت).

۳. در میان مردم به حج آواز ده تا پیاده و سواره از راه‌های دور سوی تو آیند ... . (حج (۲۲): ۲۷)

۴. مائده (۵): ۶۷.

رسول‌حق صلی الله علیه و آله همهٔ مردم را در مکانی به‌نام «غدیرخم» گرد آورد تا روح اسلام (خلافت و جانشینی) را به‌طور کامل تبیین نماید. پس از انجام فریضهٔ ظهر، پیامبر صلی الله علیه و آله بر فراز منبر بلندی از جهاز شترها قرار گرفت و پس از نیایش پروردگار، خبر نزدیک بودن رحلت خویش را اعلام کرد. آنگاه فرمود: مردم، من برای شما چگونه پیامبری بودم؟

یکباره همه فریاد برآوردند: ای رسول‌خدا، هرگز در اندرزدادن کوتاهی نکردی و در تربیت ما غفلت نورزیدی. خدا تو را پاداش نیک دهد... پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کتاب خدا و عترت (اهل‌بیتم) بعد از من دوش به دوش هم راهبر شمایند. شما باید به‌درستی پیرو آنها باشید تا گمراه نشوید. آنگاه دست علی علیه السلام را بلند کرد تا همهٔ حاضران او را ببینند و فرمود: «هر که من مولای اویم، علی مولای اوست».[۱]

او پس از آنکه این جمله را سه‌بار تکرار کرد، فرمود: حاضران این حقیقت را به دیگران برسانند. هنوز جمعیت پراکنده نشده بود که فرشتهٔ وحی مُهر کمال و پیام شادباش خداوند را ابلاغ کرد:

> الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً.[۲]
> امروز دین شما را به کمال رسانیدم و بر شما نعمتم را تمام کردم و بهترین آیین را که اسلام است برایتان برگزیدم.

در پایان این بحث تذکر دو نکته ضروری می‌نماید:

۱. چنانکه در تبیین برخی مباحث گذشته اشاره شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به لحاظ اهمیت موضوع رهبری در سرنوشت امت، ولایت علی علیه السلام را همگام با رسالت و در مناسبت‌های گوناگون یادآور شده‌اند و حادثه غدیر به هیچ وجه تنها سند این معنا نیست؛ چنانکه آخرین

---

۱. من کنت مولاه فهذا علی مولاه. (ر.ک: ابن‌جوزی، **تذکرة الخواص**، ص ۳۳ ـ ۳۰ و ۶۵۴ ـ ۵۱۱؛ ابن‌کثیر دمشقی، **البدایة و النهایة**، ج ۵، ص ۲۱۲ ـ ۲۰۸ و ج ۱۱، ص ۱۴۷؛ ابن‌عساکر، **ترجمة الامام علی علیه السلام من تاریخ مدینة دمشق**، ج ۱، ص ۳۸۶؛ امینی، **الغدیر**، ج ۱، ص ۲۴۷ ـ ۲۱۴ و ۳۸۵ ـ ۳۵۰؛ تمیمی، **شرح الاخبار**، ج ۱، ص ۱۳۵ ـ ۱۳۴؛ مسعودی، **مروج الذهب و معادن الجوهر**، ج ۲، ص ۴۲۵؛ همو، **التنبیه و الاشراف**، ص ۲۲۱.

۲. مائده (۵): ۳.

سند نیز نمی‌باشد. به نظر شیعه، آخرین سند، وصیتی بود که اگرچه نانوشته ماند، از هر سند مکتوب و مهر شده‌ای این معنا را بهتر اثبات می‌کند. باری موضوع غدیر و حدیث آن بر اعلان ولایت و جانشینی علی بن ابی‌طالب مشهور و متواتر است.[۱]

۲. تشکیک در مفاد حدیث غدیر توسط برخی علمای اهل سنت، مانند فخر رازی و قاضی عضدالدین ایجی، از دیگر مسائل سزاوار یادآوری است.[۲] اینان با تأیید اصل قضیه، کلمهٔ «مولیٰ» را که رسول‌خدا آن را در خطبهٔ غدیر در مورد علیؑ به‌کار برده و افادهٔ «ولایت الهیّه» و «امامت» می‌کند، به دوست، ناصر و امثال اینها تفسیر نموده، ادعا می‌کنند که این حادثه بر ولایت علیؑ دلالت نمی‌کند، بلکه پیامبر اسلام در آن خطبه، لزوم دوستی علی را اعلام کرد. اینان می‌گویند: مَفْعَل (مَوْلیٰ) در لغت به‌معنای أَفْعَلْ (أَوْلیٰ) نیامده است. بنابراین مولیٰ در گفتار پیامبر اسلام به‌معنای دوست است.[۳]

علامه امینی با بررسی دقیق علمی و با ذکر شواهد فراوان قرآن، حدیث، لغت و استشهاد به سخنان ادیبان و لغت‌شناسان بزرگ، اثبات کرده که در هر سه عرصه، کاربرد «مولیٰ» به‌معنای «اولیٰ» رایج و شایع است. به‌عنوان نمونه مولیٰ در آیات یاد شده زیر، به حکم سیاق آنها و جوانب دیگر، نمی‌تواند معنایی جز ولیّ، متولّی امر و صاحب اختیار داشته باشد:

فَالیَوْمَ لایُؤْخَذُ مِنْکُمْ فِدْیَةٌ وَ لاٰ مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا مَأْوٰیکُمُ النّٰارُ هِیَ مَوْلٰیکُمْ وَ بِئْسَ المَصِیرُ.[۴]

وَاعْتَصِمُوا بِاللّٰهِ هُوَ مَوْلٰیکُمْ فَنِعْمَ المَوْلیٰ وَ نِعْمَ النَّصِیرُ.[۵]

---

۱. مسعودی، **مروج الذهب و معادن الجوهر**، ج ۲، ص ۴۲۵؛ یعقوبی، **تاریخ الیعقوبی**، ج ۲، ص ۱۰۲؛ ابن‌شهر آشوب، **معالم العلماء**، ص ۱۰۶؛ ابن‌بطریق، **عمدة عیون صحاح الاخبار**، ج ۲، ص ۱۵۷؛ نجاشی، **الفهرست**، ص ۲۲۵؛ امینی، **الغدیر**، ج ۱، ص ۱۵ ـ ۱۴؛ ابن‌کثیر دمشقی، **البدایة و النهایة**، ج ۵، ص ۲۰۸.

۲. ما این نکته را از کتاب **تاریخ اسلام؛ از جاهلیت تا رحلت پیامبر**ﷺ آقای مهدی پیشوایی، ص ۳۱۶ تا ۳۱۹ اقتباس کرده‌ایم.

۳. امینی، **الغدیر**، ج ۱، ص ۳۵۰، ۳۵۴ و ۳۵۶.

۴. پس امروز نه از شما و نه از کسانی که کافر شده‌اند عوضی پذیرفته نمی‌شود: جایگاهتان آتش است؛ آن سزاوار شماست و چه بد سرانجامی است. (حدید (۵۷): ۱۵)

۵. و به پناه خدا روید. او مولای شماست؛ چه نیکو مولایی و چه نیکو یاوری. (حج (۲۲): ۷۸)

ذٰلِکَ بِأَنَّ اللّٰهَ مَوْلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ أَنَّ الْکٰافِرِینَ لاٰ مَوْلیٰ لَهُمْ.[۱]
بَلِ اللّٰهُ مَوْلاٰکُمْ وَ هُوَ خَیْرُ النّٰاصِرِینَ.[۲]
قُلْ لَنْ یُصِیبَنٰا إِلاّٰ مٰا کَتَبَ اللّٰهُ لَنٰا هُوَ مَوْلاٰنٰا.[۳]
یَدْعُوا لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَبِئْسَ الْمَوْلیٰ وَ لَبِئْسَ الْعَشِیرُ.[۴]

در حدیث نیز آمده است: «أیّما امرأة نکحت بغیر إذنِ مولاها فنکاحها باطل»[۵] محدثان و فقها، مولیٰ را در این حدیث متولّی امرِ زن تفسیر کرده‌اند.

علّامه امینی ۲۷ معنای محتمل برای «مولیٰ» برشمرده و اثبات کرده است که ارادهٔ بعضی از آنها در خطبهٔ پیامبر مستلزم کذب، ارادهٔ یکی از آنها مستلزم کفر، بعضی دیگر غیرممکن و برخی لغو و بی‌فایده یا سخیف است و تنها می‌توان «أَوْلیٰ بالشَّیء» را اراده کرد.[۶]

سپس ایشان سخنان و استدلال‌های چهارده تن از برجسته‌ترین محدثان و دانشمندان اهل‌سنّت را که مولیٰ را در «خطبهٔ غدیر» به‌معنای «أَوْلیٰ بالشَّیء» دانسته‌اند، آورده است؛ از آن جمله شمس‌الدین ابومظفر سبط بن جوزی حنفی (۵۱۱ ـ ۶۵۴ ق.) می‌گوید:

> سیره‌نویسان اتفاق دارند که حادثهٔ غدیر در بازگشت پیامبر اسلام ﷺ از حجّة‌الوداع در هیجدهم ذیحجه، با حضور انبوهی از اصحاب که شمارشان صد و بیست‌هزار نفر بود، رخ داد و رسول خدا فرمود: من کنت مولاه فعلیٌّ مولاه.

وی آنگاه ده معنای محتمل برای مولیٰ ذکر کرده و دربارهٔ نُه معنا مناقشه نموده، تنها معنای دهم (اولیٰ بالشّیء) را تأیید می‌کند و آیهٔ ۱۵ سورهٔ «حدید» را شاهد می‌آورد و تعبیر

---

۱. چراکه خدا سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند، ولی کافران را سرپرست [و یاری] نیست. (محمد (۴۷): ۱۱)

۲. آری، خدا مولای شماست، و او بهترین یاری‌دهندگان است. (آل‌عمران (۳): ۱۵۰)

۳. بگو: «جز آنچه خدا برای ما مقرّر داشته هرگز به ما نمی‌رسد. او سرپرست ماست، و مؤمنان باید تنها بر خدا توکّل کنند.» (توبه (۹): ۵۱)

۴. کسی را می‌خواند که زیانش از سودش نزدیکتر است. وه چه بد مولایی و چه بد دمسازی! (حج (۲۲): ۱۳)

۵. ابن‌حزم، **المحلی**، ص ۱۵۹.

۶. امینی، **الغدیر**، ج ۱، ص ۳۷۰ ـ ۳۶۷.

مولیٰ را نصّ صریح در اثبات امامت علیؑ و پذیرش اطاعت او می‌داند.[۱] سپس اشعاری از شعرای آن زمان، از جمله حسّان بن ثابت را که خود در غدیر حاضر بوده، نقل می‌کند که آنان از کلمهٔ مولیٰ، «امام» فهمیده و آن را در سروده‌های خود منعکس کرده‌اند.

۳. امامت و ولایت علیؑ و فرزندانش از نسل فاطمه زهراؑ به هیچ وجه محدود و منحصر در ولایت امر و حاکمیت سیاسی و اجتماعی نیست، بلکه آنچه مهم‌تر است، مرجعیت علمی و هدایت دینی و ولایت معنوی است و با وجود این ویژگی‌هاست که در صورت تقاضای مردم و وجود دیگر شرایط و آمادگی‌های لازم، نوبت به اعمال ولایت سیاسی و اجتماعی می‌رسد. بر همین اساس است که اصولاً امامت نه‌تنها از ابعاد کلامی و اعتقادی برخوردار است، هم به جهت نظری و هم به جهت عملی و رفتاری در دیانت مسلمانان هرعصر و دوره‌ای نقش به‌سزایی دارد. در واقع پذیرش امامت علی و فرزندانش بدین معناست که آنان پس از پیامبر ﷺ مهم‌ترین مآخذ حقایق دینی و الگوی رفتار اسلامی‌اند و تفسیر آنان از قرآن کریم و سنت پیامبر ﷺ خطاناپذیر و لازم‌الاتباع است. چنان‌که تعالیم عملی آنان سرلوحه اعمال و الگوی رفتاری مسلمانان است و اینکه در روایت پیامبر اکرم تأکید شده که هر کس بمیرد و امام زمان خودش را نشناسد به مرگ جاهلی مرده، ریشه در همین امر دارد.

اصول، شیوه‌ها و اهداف حکومت حضرت محمّد ﷺ

اندیشه دینی که از زبان پیامبر ﷺ مطرح شد ـ برخلاف زندگی قبیله‌ای که تربیت افراد را در چارچوب‌های محدود شکل می‌داد ـ افراد را فراتر از محدودیت‌های قومی تربیت می‌کرد.

پیامبر ﷺ در دوران سیزده‌ساله درگیری فکری با نظام جاهلی، به‌جای اینکه از راه غلبه و قهر اقدام کند از طریق ایجاد روحیه اخوت میان مسلمانان، همدلی به‌وجود آورد و به مرور زمان بر مبانی اشتراک در جهان‌بینی توحیدی و توافق بر سر رفتارهای اخلاقی، تردید جدی در نظام به‌اصطلاح سیاسی و اجتماعی (قبیله‌ای) دوره جاهلی ایجاد کرد و به جای آن، طرح نظام نوین اجتماعی دینی را پی‌ریخت. پیروی کورکورانه از آباء و اجداد را گمراهی خواند و

---

۱. ... فتعیّن الوجه العاشر و هو «الأولی» و معناه من کنت اولیٰ به من نفسه فعلیٌّ اولیٰ به... فعلم أنّ جمیع المعانی راجعة الی الوجه العاشر و دلّ علیه ایضاً قوله ﷺ ألستُ اولیٰ بالمؤمنین من أنفسهم. و هذا نصّ صریح فی اثبات امامته و قبول طاعته ... (ابن‌جوری، **تذکرة الخواص**، ص ۳۳ ـ ۳۰)

شخصیت مسلمان را مستقل از خاندان و طایفه شکل داد. تبعیض نژادی را محکوم، حکم ناحق را باطل و افتخارات جاهلی را ناروا شمرد. حق، فراتر از پیوندهای نسبی و عصبیت‌های قومی دانسته شد و خداوند برتر از تمام اقارب و خویشاوندان مورد توجه قرار گرفت.[۱]

با طرح مفهوم سیاسی بیعت از همان ابتدا و نخستین‌بار در رویداد انذار خویشاوندان نزدیک و سپس در بیعت عقبه اوّل، بستر سازمان فکری و ایده فرهنگی واحد را فراهم ساخت[۲] و بدین ترتیب شمار اندک مسلمانان در شعاعی محدود با نظام ولایی و حدود و قیود تعهدات متقابل آن آشنا شدند. در پیمان عقبه دوم، جبهه دینی واحدی که افراد از چند قبیله، هستۀ اولیه آن را تشکیل می‌دادند تشکل سیاسی روشنی پدید آمد. دوازده نفر به عدد نقبای بنی‌اسرائیل (حواریون عیسی علیه‌السلام) عهده‌دار تبلیغ اسلام، دعوت به توحید، شرایط پذیرش اسلام و بیان مسئولیت مسلمانان شدند.

اساسی‌ترین اقدام در جهت شکل‌گیری امت اسلامی و تثبیت حکومت، «هجرت» از مکه به مدینه بود که با پشتوانه آیات نورانی قرآن به‌عنوان تکلیف شرعی مورد تأکید قرار گرفت.[۳]

خداوند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را «ولیّ» یعنی متصدی خدمت برادرانه و سرپرستی مشفقانه قرار داد. رویه حکومت آن حضرت در ایجاد قسط و بسط عدالت را ملاطفت و بر پایۀ منافع عمومی اعلام کرد[۴] و از اصل مشورت در مشارکت دادن مردم در امور سیاسی، اجتماعی، نظامی و

---

۱. وَ لاٰتَزِرُ وٰازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرىٰ وَ إِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلىٰ حِمْلِهٰا لاٰيُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ وَ لَوْكٰانَ ذٰاقُرْبىٰ إِنَّمٰا تُنْذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَ أَقٰامُوا الصَّلاٰةَ وَ مَنْ تَزَكّٰى فَإِنَّمٰا يَتَزَكّٰى لِنَفْسِهِ وَ إِلَى اللّٰهِ الْمَصِيرُ. (فاطر (۳۵): ۱۸)

لاٰتَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوٰادُّونَ مَنْ حٰادَّ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْكٰانُوا آبٰاءَهُمْ أَوْ أَبْنٰاءَهُمْ أَوْ إِخْوٰانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمٰانَ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ يُدْخِلُهُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولٰئِكَ حِزْبُ اللّٰهِ أَلاٰ إِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. (مجادله (۵۸): ۲۲)

۲. ر.ک: جعفریان، **تاریخ تحول دولت و خلافت**، ص ۱۸ به بعد.

۳. إِنَّ الَّذِينَ تَوَفّٰاهُمُ الْمَلاٰئِكَةُ ظٰالِمِي أَنْفُسِهِمْ قٰالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قٰالُوا كُنّٰا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قٰالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللّٰهِ وٰاسِعَةً فَتُهٰاجِرُوا فِيهٰا فَأُولٰئِكَ مَأْوٰاهُمْ جَهَنَّمُ وَ سٰاءَتْ مَصِيراً. (نساء (۴): ۹۷)

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هٰاجَرُوا وَ جٰاهَدُوا بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَ الَّذِينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أُولٰئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيٰاءُ بَعْضٍ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يُهٰاجِرُوا مٰا لَكُمْ مِنْ وَلاٰيَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتّٰى يُهٰاجِرُوا... (انفال (۸): ۷۲)

۴. فَبِمٰا رَحْمَةٍ مِنَ اللّٰهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْكُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لاَنْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ

فرهنگی بهره گرفت.[۱] بر همین اساس بود که رسول‌خدا ﷺ در اتخاذ مواضع، نقشه‌های نظامی، تدابیر سیاسی و... مشورت می‌کرد. در غزوه بدر به توجیه متخصصان امر دفاع، تغییر موضع داد[۲] و در اُحد رأی جوانان را که اکثریت داشت بر رأی خود و دیگران ترجیح داد[۳] و در محاصره احزاب، پیشنهاد سلمان فارسی، در حفر خندق و شیوه تدافعی را به‌کار بست.[۴]

حکومت از دیدگاه پیامبر خاتم ﷺ وسیله بود نه هدف؛ وسیله بود برای اجرای احکام رهایی‌بخش اسلام و گسترش عدالت، اخلاق و همه فضایل و ارزش‌های انسانی. حکومت اسلامی مدینه مشروعیت خود را با نص و انتصاب از جانب خداوند گرفته و مقبولیتش را با بیعت و پذیرش مردم به‌دست آورده بود؛ نیمی از آن الهی بود و نیمی دیگر مردمی؛ یک روی آن خدا و روی دیگر آن مردم بودند. از این جهت حقوق تمامی گروه‌ها مراعات می‌شد و همه اقلیت‌ها و قبیله‌ها از آزادی و حقوق کامل و متناسب برخوردار بودند. مخالفان حکومت اسلامی و حتی محاربان، دیدگاه مخالف و انتقادات تند خود را صریح و بدون هیچ‌گونه ترسی بیان می‌کردند. رعایت حقوق و آزادی‌ها تا آنجا پیش رفت که عبدالله بن أُبی رئیس بزرگ‌ترین گروه مخالف حکومت نبوی که همواره کارشکنی و مخالفت می‌کرد و در جنگ بنی‌مصطلق آتش فتنه افک را روشن کرد و سران صحابه اعدام صحرایی او را خواستار شدند، مورد عفو و بخشش آن حضرت قرار گرفت و شگفتا که بعدها پیامبر رحمت بر جنازه او نماز خواند.

پیامبر در پرتو تعالیم اسلام نظام اجتماعی و حکومتی خود را بر پایه تعاون و همکاری دولت و ملت قرار داد. مطرح کردن قانون و قدرت اجرایی در کنار اخلاق،[۵] تعیین شرایط برای مالکیت، مصرف و تصرف در دارایی، اختلافات مالی و معیشتی را به حداقل ممکن کاهش داد

شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ. (آل‌عمران (۳): ۱۵۹)

۱. وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ. (شوری (۴۲): ۳۸)

۲. طبری، **تاریخ الطبری**، ج ۲، ص ۱۴۴؛ ابن‌هشام، **السیرة النبویة**، ج ۲، ص ۲۳۶.

۳. همان، ج ۳، ص ۲۶.

۴. طبری، **تاریخ‌الطبری**، ج ۲، ص ۲۲۴.

۵. لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ. (حدید (۵۷): ۲۵)

و به‌منظور جلوگیری از دست به‌دست گشتن ثروت در میان گروه خاص در کنار مالیات‌های واجب، نوعی مالیات داوطلبانه (صدقه) را نیز مورد سفارش أکید قرار داد.

تعالیم قرآن با توجه دادن مردم به خدا و حاضر و ناظر دانستن او، و دعوت آنان به پارسایی، از مردمی که تاراج مال و تملک زن و فرزند همدیگر کار روزمره و سهلی برایشان بود، انسان‌هایی ساخت که با همه قدرت بر تصاحبِ غاصبانه موجودیِ دیگران، به آن حرمت می‌گذاشتند و نه‌تنها دستبرد به حقوق انسان‌ها ـ هم‌کیش و غیرهم‌کیش ـ را روا نمی‌شمردند، دارایی خود را نیز به هم‌نوعان خود می‌بخشیدند.[۱]

پیامبر ﷺ براساس آموزه‌های الهی، به مسلمانان آموخت که علاوه بر دفاع از جان و مال و ناموس، میهن، آزادی، استقلال و دین خویش، موظف‌اند به دفاع از ستم‌زدگانی برخیزند که در سایر کشورها به تنهایی از عهده دفاع و یا مقابله با متجاوز بر نمی‌آیند و از مسلمانان استمداد می‌کنند.[۲]

وظیفه جهاد از آن سبب که رضایت پروردگار را هدف و غایت خود می‌دانست، خالصانه‌بودن و پیراسته‌بودن از تعدی و تجاوز را معیار اصلی قبولی این تکلیف شمرد. این معیارها با آن هدف، این تلاش و تکاپوی الهی را از اغراض فردی، سودجویانه، سلطه‌طلبانه بودن و از هرگونه وحشی‌گری مبرّا و آن را فقط به دفع تعدی و تجاوز تجاوزکاران، محدود می‌کرد.[۳]

از آغاز تا انجام عمرش میان رفتار و گفتارش تضادی دیده نشد و دشمنانش نیز او را راستگو و امین شناختند. همواره با قاطعیت به آنچه گفت و انجام داد پای فشرد.

پرهیز از بخل، حسد، آز و طمع و مردم‌فریبی؛ آراستگی به عفو، عطوفت و مهربانی نسبت به مردم؛ پارسایی و ساده‌زیستی، اصول اولیه زندگی ایشان را تشکیل می‌داد. با آنکه از نژاد عرب بود، تعصب عربی نداشت. پیامبران گذشته را تأیید کرد و ارمغان او نسخه کامل سعادت دو جهان برای انسان بود. حکومتی براساس عدل بنیاد نهاد و مشت را با مشت پاسخ نداد،

---

۱. درباره تقسیم غنیمت‌های جنگی بنی‌نضیر، ر.ک: ابن‌هشام، **السیرة النبویة**، ج ۳، ص ۱۴۵.

۲. چنین جهادی از نظر مسلمانان که به یاری ستمدیدگان می‌شتافتند ماهیت «آزادی‌بخش» داشت.

۳. به چنین جهادی «جهاد دفاعی» گفته می‌شود که با دفع کامل خطر، جهاد نیز خاتمه می‌یابد.

سپر را به جای شمشیر به‌کار برد و سلاح کشتار را صلاح زنده کردن قرار داد.

در میان محرومان و دیده نشدگان ظهور کرد و از آنها مردمی مورد احترام جهانیان ساخت. با دوست مهربان بود و در برابر دشمن کینه و عقده نداشت. بسیاری از دشمنانش در شمار سربازانش قرار گرفتند. در هیچ جنگ و ستیزی پیش از دشمنانش دست به شمشیر نبرد. در بیش از ده جنگ شرکت جست و یک گام به عقب بازنگشت.[۱] در همه نبردهایش تربیت، مقدّم بر غلبه و پیروزی بود و در تاریخ بشر نخستین کسی بود که پس از پیروزی، دشمن را مورد عفو قرار داد و سعادتش را خواستار شد. بر سراپرده اندیشه سیاسی‌اش پرتو لا اله الا الله تجلی داشت و در تمام رفتار سیاسی‌اش کارکرد این اندیشه یعنی فلاح و رستگاری همه انسان‌ها هدف بود: قولوا لا اله الاّ الله تفلحوا.[۲]

علل و عوامل گسترش اسلام

در بحث از علل و عوامل موفقیت و گسترش اسلام می‌توان زمینه‌ها و بسترهای موجود در شبه‌جزیره عربستان را مورد مطالعه قرار داد. حکومت ملوک‌الطوایفی، زندگی قبیله‌ای و نقش محوری شیخ قبیله، نبود سلطه خارجی، وضعیت ممتاز مکّه از نظر تقدس، امن بودن، مرکزیت تجاری، ویژگی‌های عرب‌ها، برخی از این زمینه‌ها و علل گسترش دانسته شده است؛ چنانکه موقعیت و اوضاع مدینه به لحاظ اختلافات قبیله‌ای، وجود پیروان ادیان بزرگی چون یهودیت و مسیحیت و وجود امکانات اقتصادی و رفاهی بیشتر در این شهر، تأثیرگذار ارزیابی شده است.[۳] در حالی که هریک از عناصر پیش‌گفته، ممکن است از جنبه‌ای زمینه یا موجب گسترش و توفیق به‌شمار آیند، از جوانبی و با توجیهات و شواهدی دیگر مانع گسترش تلقی شوند. چنانکه نظریه بن‌بست دعوت در مکّه و واقعیت مخالفت‌های جدّی یهودیان در مدینه،

---

۱. وَ قاتِلُوهُمْ حَتّی لاٰتَکُونَ فِتْنَةٌ وَ یَکُونَ الدِّینُ لِلّٰهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلاٰعُدْوٰانَ إِلّا عَلَی الظّٰالِمِینَ. (بقره (۲): ۱۹۳)

۲. در سراسر این فصل، افزون بر منابع اصلی، از کتاب‌های ذیل نیز استفاده شده است: صدر، **راه محمدﷺ پیغمبر خاتم**؛ سبحانی، **فروغ ابدیت**؛ شهیدی، **تاریخ تحلیلی اسلام تا پایان امویان**؛ مؤسسه در راه حق، **نگرشی کوتاه به زندگی پیامبراسلامﷺ**؛ حسینی، **پژوهشی در تاریخ پیامبر اسلام**؛ زرگری‌نژاد، **تاریخ صدر اسلام (عصر نبوت)**.

۳. ر.ک: جمعی از نویسندگان، **تاریخ اسلام**، ص ۱۰۰ ـ ۹۶.

مؤید همین امر است. باری، به نظر می‌رسد برای بررسی علل گسترش اسلام، لازم است دو نکته را مورد توجه قرار داد:

۱. چون نمی‌توان بین بحث‌های تاریخی و مسائل امروزی به آسانی تفکیک کرد، در بازشناسی و ارائه علل موفقیت، مناسب است علل و عواملی که در گذشته نقش اصلی را داشته و در حال حاضر نیز می‌تواند همین نقش را ایفا کند، تبیین گردد.

۲. با عنایت به اینکه اصولاً اسلام دعوتش را مبتنی بر سه اصل «حکمت»، «پند نیکو» و «مجادله احسن» قرار داده است[۱] و تابلوی جاودانه نفوذ و گسترشش را **«لا اکراه فی الدین»**[۲] و **«فبشّر عبادی الذین یستمعون القول فیتّبعون احسنه»**[۳] قرار داده است و در دنیای کنونی و وضعیت امروزی، انسان‌های فراوانی وجود دارند که مایل‌اند جبهه‌های نبرد نظامی را به صحنه‌های گفتگوی فرهنگی و علمی تبدیل کنند، مناسب است در بحث از علل گسترش به ابعادی که هم‌اکنون و در این دنیای جدید، سازنده و پیش‌برنده است تأکید شود.

با عنایت به نکات مورد اشاره به نظر می‌رسد مهم‌ترین علت و سبب موفقیت و گسترش اسلام، قرآن و در مرحله بعد، سیره و رفتار پیامبر اکرم ﷺ بوده است.

قرآن کریم و گسترش اسلام

در آیات قرآن دست‌کم چهار خصوصیت عمده وجود دارد که در هر زمانی اگر این ویژگی‌ها به خوبی تبیین شود مورد توجه و قبول قرار می‌گیرد:

۱. تصویر قرآن - روشن‌ترین تابلوی صفات جمال و جلال حق - از خدای تعالی به گونه‌ای است خردپسند که به آسانی فهمیده و تصدیق می‌شود؛ در حالی که در ادیان دیگر به سبب تحریف آن و یا هر دلیل دیگر، چنین نیست. اختلافی که در تفسیر تثلیث مسیحی در میان فیلسوفان و متفکران علوم الهی مسیحی دیده می‌شود و نیز پرسش‌ها و اشکالاتی درباره هریک از دیدگاه‌ها وجود دارد، شاید در کمتر موضوع دیگری وجود داشته باشد. چنان‌که تصویر تحریف شده‌ای که از سوی برخی یهودیان نسبت به اصل توحید و اسماء و صفات

---

۱. نحل (۱۶): ۱۲۵.

۲. بقره (۲): ۲۵۶.

۳. زمر (۳۹): ۱۸.

الهی ارائه شده است، به آسانی قابل دفاع نیست.[۱] امّا خدایی که قرآن معرفی می‌کند درست است که براساس برخی قرائت‌ها در گذشته به تشبیه یا تجسیم نزدیک می‌شده، ولی در همان زمان طرح این مباحث نیز، نظریه غالب و دیدگاه اغلب فیلسوفان و متکلمان مسلمان توحید و تنزیه بوده است. خدای یکتا، یگانه‌ای که احد و صمد است. نه می‌زاید و نه زاده می‌شود. حیّ قیوم، مهیمن، عزیز، جبار و رحمن و رحیم است و از رگ گردن به ما نزدیک‌تر است و به هرجا رو کنی وجه جمال او را می‌بینی. نه در آسمان‌هاست و نه در اعماق زمین، نه در بارگاه شاهان و سلاطین است و نه همراه ستمگران و مستکبران؛ بلکه به پیامبرش فرمود:

> وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ.[۲]
> چون بندگانم درباره من از تو پرسند، همانا من نزدیکم، دعوت هر خواننده را که مرا بخواند پاسخ می‌دهم.

به‌رغم قدرت و قهاریت هیچ‌گاه با خشم با بندگان خود سخن نمی‌گوید. رحمت او بر بندگان چنان سایه‌افکن است[۳] که سرآغاز تمام فصول گفتار خود در قرآن را با عبارت شیرین، روح‌نواز و امیدآفرین «بسم الله الرحمن الرحیم» آغاز کرده است. برخلاف تصوّر یهود دست او هماره برای خیررسانی گشاده است[۴] و نعمت و فضل او به جهانیان ـ نه‌تنها مسلمانان و مؤمنان بی‌شمار و گنج‌هایش بی‌پایان است.[۵] چنان از شوائب جسم و جسمانیت مبرّاست که نه چشم ظاهری بلکه اندیشه دور پرواز را نیز به قله فرازمند ذات او راهی نیست؛ با این همه در همین نزدیکی، در قلب یکایک بندگانش سکنا گزیده، دعا و تضرع آنان را اجابت می‌کند.[۶]

---

۱. خدای قدرتمند منتقم و عبوس که بیش از آنکه بشارت دهد، انذار می‌کند و پیش از آنکه رحمان باشد، قهار و جبار است.

۲. بقره (۲): ۱۸۶.

۳. آیاتی نظیر «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (اعراف (۷): ۱۵۹) و «رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْماً» (غافر (۴۰): ۷۰) نشانگر وسعت دامنه و پایان‌ناپذیری رحمت الهی است.

۴. (مائده (۵): ۶۴)

۵. (یونس (۱۰): ۶۰؛ ر.ک: نمل (۲۷): ۷۳؛ شوری (۴۲): ۱۲)

۶. (انعام (۶): ۱۰۳؛ بقره (۲): ۸)

۲. مطالبی در قرآن ـ مبارک‌ترین مائده آسمانی ـ وجود دارد که فراتر از اوضاع و احوال، و زمان و مکان خاص است و تا انسان، انسان است این مطالب برای زندگی فردی و اجتماعی او، روابطش با خود، خدا، همنوع و حتی طبیعتی که در او زندگی می‌کند سودمند است.

أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ.[1]

به کسانی که جنگ بر آنها تحمیل شده، رخصت [جهاد] داده شده است؛ چراکه مورد ستم قرار گرفته‌اند و البته خداوند بر یاری‌شان سخت تواناست.

وَ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَى أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى.[2]

و البتّه نباید دشمنیِ گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نکنید. عدالت کنید که آن به تقوا نزدیکتر است.

وَ لَايَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا...[3]

و البته نباید کینه‌توزی گروهی که شما را از مسجدالحرام بازداشتند، شما را به تعدّی وادارد. ...

وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَ لَاتَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ.[4]

و در نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید، و در گناه و تعدّی دستیار هم نشوید.

إِنَّ اللهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى.[5]

در حقیقت خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد.

فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ.[6]

پس هرکس بر شما تعدّی کرد، همان‌گونه که بر شما تعدّی کرده، بر او تعدّی کنید.

مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً.[7]

---

۱. حج (۲۲): ۳۹.

۲. مائده (۵): ۸.

۳. مائده (۵): ۲.

۴. مائده (۵): ۲.

۵. نحل (۱۶): ۹۰.

۶. بقره (۲): ۱۹۴.

۷. نحل (۱۶): ۹۷.

هرکس ـ از مرد یا زن ـ کار شایسته کند و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگی پاکیزه‌ای، حیاتِ [حقیقی] بخشیم.

مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلا يُجزى إِلَّا مِثْلَهَا و مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُوْلَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ.[۱]

هر که بدی کند، جز به مانند آن کیفر نمی‌یابد؛ و هر که کار شایسته کند ـ چه مرد باشد یا زن ـ در حالی که ایمان داشته باشد، در نتیجه آنان داخل بهشت می‌شوند و در آنجا بی‌حساب روزی می‌یابند.

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَراً...[۲]

روزی که هر کسی آنچه کار نیک به جای آورده، حاضر شده می‌یابد. ...

وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِراً وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً.[۳]

و آنچه را انجام داده‌اند حاضر یابند، و پروردگار تو به هیچ کس ستم روا نمی‌دارد.

كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئاً بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ.[۴]

[به آنان گویند:] «به [پاداشِ] آنچه به جای می‌آورید بخورید و بنوشید؛ گواراتان باد!»

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَه.[۵]

پس هر که هم‌وزن ذرّه‌ای نیکی کند [نتیجهٔ] آن را خواهد دید.

وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءاً أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللهَ يَجِدِ اللهَ غَفُوراً رَحِيماً.[۶]

و هر کس کار بدی کند، یا بر خویشتن ستم ورزد؛ سپس از خدا آمرزش بخواهد، خدا را آمرزندهٔ مهربان خواهد یافت.

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ.[۷]

جز ذات او همه چیز نابود شونده است.

---

۱. غافر (۴۰): ۴۰.

۲. آل‌عمران (۳): ۳۰.

۳. کهف (۱۸): ۴۹.

۴. طور (۵۲): ۱۹.

۵. زلزله (۹۹): ۷.

۶. نساء (۴): ۱۱۰.

۷. قصص (۲۸): ۸۸.

يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللهِ.[۱]
بگو: «ای بندگان من ـ که بر خویشتن زیاده‌روی روا داشته‌اید ـ از رحمت خدا نومید مشوید.»
لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الغَيِّ.[۲]
در دین هیچ اجباری نیست. و راه از بیراهه به خوبی آشکار شده است.
فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ * لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُسَيْطِرٍ.[۳]
پس تذکر ده که تو تنها تذکردهنده‌ای. بر آنان تسلّطی نداری.
وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ.[۴]
و بخورید و بیاشامید و[لی] زیاده‌روی مکنید که او اسرافکاران را دوست نمی‌دارد.
إِنَّ اللهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ.[۵]
در حقیقت خدا هم‌وزن ذرّه‌ای ستم نمی‌کند.
إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْماً إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَاراً.[۶]
در حقیقت کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می‌برند.
وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ فَيَسُبُّوا اللهَ عَدْواً بِغَيْرِ عِلْمٍ.[۷]
[ای اهل ایمان] آنان [مشرکان و دیگر ملت‌ها] را که غیر خدا را می‌خوانند دشنام مدهید، چراکه آنان به دشمنی و نادانی خدا را دشنام خواهند داد.

۳. خصوصیت جاودانه دیگر قرآن ـ فرازمندترین شاخسار درخت حیات ـ این است که هیچ دین و مذهبی را به‌طور کلی نفی نمی‌کند، بلکه معمولاً بر وجه اشتراک خود با دیگران تکیه می‌کند. از این‌رو مسلمان می‌تواند، بلکه باید مسیح را دوست داشته باشد؛ چنانکه باید موسی،

---

۱. زمر (۳۹): ۵۳.
۲. بقره (۲): ۲۵۶.
۳. غاشیه (۸۸): ۲۲.
۴. اعراف (۷): ۳۱.
۵. نساء (۴): ۴۰.
۶. نساء (۴): ۱۰.
۷. انعام (۶): ۱۰۸.

نوح، ابراهیم را قبول داشته و عمیقاً دوست داشته باشد. اصولاً قرآن اگر با اهل کتاب مخالفت می‌کند به این خاطر است که به تورات و انجیل عمل نمی‌کنند.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ. [1]

بگو: «ای اهل کتاب، بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که: جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم، و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدایی نگیرد.» پس اگر [از این پیشنهاد] اعراض کردند، بگوئید: «شاهد باشید که ما مسلمانیم [نه شما].»

مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيّاً وَلَا نَصْرَانِيّاً وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفاً مُسْلِماً وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ. [2]

ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه حق‌گرایی فرمانبردار بود، و از مشرکان نبود.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللهِ وَاللهُ شَهِيدٌ عَلَى مَا تَعْمَلُونَ. [3]

بگو: «ای اهل کتاب، چرا به آیات خدا کفر می‌ورزید؟ با آنکه خدا بر آنچه می‌کنید گواه است.»

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ. [4]

بگو: «ای اهل کتاب، آیا جز این بر ما عیب می‌گیرید که ما به خدا و به آنچه به سوی ما نازل شده، و به آنچه پیش از این فرود آمده است ایمان آورده‌ایم، و اینکه بیشتر شما فاسقید؟»

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَاناً وَكُفْراً فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ. [5]

---

۱. آل‌عمران (۳): ۶۴.

۲. آل‌عمران (۳): ۶۷.

۳. آل‌عمران (۳): ۹۸.

۴. مائده (۵): ۵۹.

۵. مائده (۵): ۶۸.

بگو: «ای اهل کتاب، تا [هنگامی که] به تورات و انجیل و آنچه از پروردگارتان به سوی شما نازل شده است عمل نکرده‌اید بر هیچ [آیین بر حقی] نیستید.» و قطعاً آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، بر طغیان و کفر بسیاری از آنان خواهد افزود. پس بر گروه کافران اندوه مخور.

۴. از نظر قرآن ـ شیرین‌ترین میوه باغ آفرینش ـ فلسفه رسالت انبیا به‌طور عام، دعوت به خوبی‌ها و پرهیز از بدی‌ها و زشتی‌هاست و رسالت اصلی پیامبر خاتم به‌طور خاص نیز، فرو نهادن بارهای طاقت‌فرسا از دوش همه کسانی است که تن به بندگی خداوند داده و با بندگانش مهربان‌اند.[۱]

سیره، سیما و اخلاق پیامبر اکرم ﷺ و گسترش اسلام

عامل دیگری که در گسترش و موفقیت اسلام حائز اهمیت فراوان است، وجود پیامبر اکرم و شخصیت معنوی اوست. دقت در ابعاد سیره و سیمای ایشان برای هر انسانی، در هر زمان و مکانی، درس‌آموز و سازنده است و نسبت به کسانی که با آن اُسوه حسنه زندگی کرده و در زوایای زندگی، کسب، عبادت و... خاطراتی از او داشته‌اند بسیار آموزنده‌تر و مؤثرتر بوده است. البته به ناچار فقط به جلوه‌هایی از اخلاق محمدی اکتفاء خواهد شد. چنان که مولوی می‌گوید:

سوی شهر از باغ شاخی آورند باغ و بستان را کجا آنجا برند؟

خداوند متعال در قرآن کریم پیامبر را دارندهٔ والاترین اخلاق ﴿إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾[۲] توصیف نموده است و پیامبر خود مقصد و غایت بعثتش را تتمیم اخلاق و تکمیل کمالات و تهذیب نفوس دانسته است: **بعثت لِأُتَمِّمَ مکارم الاخلاق، بعثت لاتمّم حسن الاخلاق.**[۳]

شاگرد مکتب او، امام علی علیه‌السلام فرموده است: کان رسول الله ﷺ، احسن الناس خلقاً.[۴]

انس بن مالک (خادم پیامبر ﷺ) گفته است: خدمتُ رسول الله ﷺ عشر سنین فما قال لی اُفّ قطّ.

---

۱. اعراف (۷): ۱۵۷.

۲. قلم (۶۸): ۴.

۳. ابن‌انس، **الموطأ**، ج ۲، ص ۲۱۱؛ اندلسی، **الشفاء**، ج ۱، ص ۹۶.

۴. همان، ص ۶۹.

جلوه‌هایی از اخلاق خاتم انبیاءﷺ

۱. گزارش شده است که چون در جنگ احد دندان‌های پیشین پیامبر شکست و چهره‌اش زخم برداشت و خونین شد، این امر بر یاران حضرت بسی گران آمد و گفتند: چه می‌شود که بر دشمنان نفرین کنی؟ پیامبرﷺ پاسخ داد:

> **انّی لم اُبْعَث لَعّاناً و لکن بعثتُ داعیا و رحمةً، اللهمّ اهْدِ قومی فانّهم لایعلمون.**
> من به لعن و نفرین مبعوث نشده‌ام، بلکه برای دعوت و رحمت برانگیخته شده‌ام. بارخدایا، قوم مرا هدایت کن که ایشان [خیر و صلاح خود را] نمی‌دانند.

۲. زنی یهودی به قصد کشتن رسول خداﷺ گوشت گوسفندی را مسموم ساخت و به هدیه برای پیامبر آورد. چون رسول خداﷺ چیزی از آن را در دهان نهاد، دانست که به سم آلوده شده است. زن یهودی ناگزیر اعتراف کرد و رسول‌خداﷺ که در تمام عمر هرگز برای خود از کسی انتقام نگرفت، از انتقام روی گرداند و زن یهودی را عفو کرد.[۱]

۳. در حوادث جنگ خیبر آورده‌اند: روزی در ایام جنگِ مسلمین با یهود، چوپانی به نام «اسود» که اجیر یکی از یهودیان بود و گوسفندان او را به چرا می‌برد، به نزد پیامبرﷺ آمد و اسلام آورد. چون اسلام را پذیرفت به پیامبر گفت: من گماشتهٔ مرد یهودی هستم که صاحب این گله است. حال با این گوسفندان که صاحبان آن با شما در حال جنگ‌اند، چه کنم؟ حضرت فرمود: گوسفندان را به صاحبش بازگردان و اجازه نداد بر مالی که دشمن به‌عنوان «امانت» به چوپان سپرده بود، خیانت شود.[۲]

۴. در همین جنگ بود که پس از مصالحهٔ با یهود، پیامبر دید گروهی از مسلمانان شتابان به سوی نخلستان‌های یهودیان می‌روند. فرمود: ای مردم، شما در باغستان‌های یهود شتابان می‌دوید، ولی بدانید اموال یهودیانی که ما با آنها پیمان بستیم بر کسی حلال نیست، مگر به حق. (از راه خرید و فروش و مانند آن.) همچنین فرمود: بدانید کسی که به هم‌پیمانی غیرمسلمان، ستم روا دارد یا بر او عیب نهد، یا او را به کاری بیش از طاقتش وا دارد، یا از او چیزی بدون رضایتش بگیرد، من روز رستاخیز معارضِ وی خواهم بود.[۳]

---

۱. طبری، **تاریخ الطبری**، ج ۳، ص ۱۵؛ ابن‌هشام، **السیرة النبویة**، ج ۲، ص ۳۲۸.

۲. همان، ص ۳۴۵؛ ابن‌کثیر، **السیرة النبویة**، ج ۳، ص ۳۶۱.

۳. **سنن ابی‌داوود**، ج ۲۰، ص ۳۱۷؛ **سنن نسائی**، ج ۷، ص ۲۰۲.

۵. با آنکه اهل مکّه در آزار و اذیت رسول خدا ﷺ چیزی کم نگذاشته، او را به ترک زادگاهش مجبور کرده، برای دستگیری‌اش جایزه تعیین کرده و برای کشتنش هم‌داستان شده بودند و در جنگ اُحد دندان مبارکش را شکستند، در روز فتح مکّه خطاب به مکیان گفت: فانّی اقول کما قال اخی یوسف: «لاتثریب علیکم الیوم، یغفر الله لکم و هو ارحم الراحمین». اِذهبوا فانتم الطلقاء.[۱]

۶. در هیچ نبردی از برابر دشمن نگریخت؛ با آنکه دشمنانش بیش از هر کس قصد جان او را داشتند. در جنگ احد که یارانش منهزم شده، گریختند، به گواهی تاریخ و نص قرآن آن حضرت شجاعانه ایستاد و همراهان را به بازگشت و مقاومت دعوت نمود.[۲] امام علی ؑ فرمود:

> هنگامی که آتش جنگ برافروخته و خونین می‌شد ما به پشتیبانی رسول خدا ﷺ خود را از خطر محفوظ می‌داشتیم؛ با آنکه هیچ‌یک از ما نزدیک‌تر به دشمن، از پیامبر نبود!

۷. از ابن‌عباس نقل شده است که گفت:

> رسول خدا ﷺ متواضعانه بر زمین می‌نشست و روی زمین غذا می‌خورد و گوسفندان را به دست خود می‌دوشید و دعوت غلامان را می‌پذیرفت.[۳]

۸. از انس بن مالک رسیده است که گفت: پیوسته رسول‌خدا ﷺ چون از کنار کودکان می‌گذشت به ایشان سلام می‌کرد.[۴]

۹. قرآن کریم دعوت رسول اکرم ﷺ را بر اساس حکمت، اندرز نیکو و جدال احسن می‌داند.[۵] گزارش شده است مرد جوانی به حضور پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای محمّد، مرا در زناکاری رخصت ده! یاران بر وی بانگ زدند و او را در این سخن سرزنش کردند. پیامبر فرمود:

---

۱. حلبی، **السیرة الحلبیة**، ج ۳، ص ۴۹؛ یعقوبی، **تاریخ الیعقوبی**، ج ۲، ص ۶.

۲. إِذْ تُصْعِدُونَ وَ لَاتَلْوُونَ عَلَی أَحَدٍ وَالرَّسُولُ یَدْعُوکُمْ فِي أُخْرَیٰکُمْ. (آل‌عمران (۳): ۱۵۳)

۳. ابن ابی‌الدنیا، **مکارم الاخلاق**، ص ۱۴.

۴. انّ رسول الله صلی الله علیه و سلم، مرّ علی صبیان فسلّم علیهم. (همان)

۵. نحل (۱۶): ۱۲۵.

ای جوان، پیش آی! مرد جوان به نزد رسول خداﷺ آمد و نشست. پیامبر به او فرمود: آیا این کار را برای مادر خود دوست داری؟ جوان گفت: نه به خدا، فدایت گردم! پیامبر فرمود: سایر مردم نیز این کار را برای مادرانشان دوست ندارند. سپس همین‌گونه درباره دختر، خواهر، عمّه و خاله جوان پرسش نمود و همان جواب را از او شنید و همان پاسخ را به او داد. آنگاه دست بر شانه آن جوان نهاد و گفت: بارخدایا، گناهش را بیامرز، دلش را پاک ساز و عفّتش را مصون‌دار. راوی حدیث می‌گوید: آن جوان پس از آن به هیچ‌وجه گرد این امور نگشت.[۱]

۱۰. سیمای پیامبرﷺ اغلب خندان بود. عبدالله بن حارث می‌گوید: هیچ کسی را به مانند رسول‌خداﷺ خندان ندیدیم.[۲]

۱۱. علیؑ فرموده است: رسول اللهﷺ چنان بود که کسی چون بی‌مقدمه او را می‌دید از هیبتش بیم می‌داشت و چون به وی نزدیک می‌شد و او را می‌شناخت، به وی عشق می‌ورزید.[۳]

۱۲. عبدالله بن سلام که از دانشمندان و احبار یهود به‌شمار می‌آید و در مدینه اسلام را پذیرفت، گفته است: چون پیامبرﷺ به مدینه وارد شد، مردم برای دیدن او سراسیمه حرکت کردند و من در میان کسانی بودم که به دیدار آن حضرت رفتند. همین‌که رخسار او را دیدم، دانستم که با چهره‌ای روبه‌رو شده‌ام که با سیمای دروغگو تفاوت بسیار دارد.

آیات حق اگر که در او جلوه‌گر نبود — رخساره‌اش ز صدق تو را قصّه می‌نمود[۴]

۱۳. به‌طور مکرر در منابع تاریخی آمده است که رسول خداﷺ چون گروهی را به جنگ می‌فرستاد، فرمانده آنان را فرا می‌خواند و در کنار خود جای می‌داد و یارانش را در پیش می‌نشاند. سپس به آنها می‌فرمود: به نام خدا و با توکّل به خدا و در راه خدا و بر آیین پیامبر خدا حرکت کنید. مکر نکنید، خیانت نورزید، دشمن را قطعه قطعه نکنید، هیچ درختی را جز بناچاری قطع مکنید و هیچ پیرمرد فرتوت و کودک و زنی را نکشید.[۵]

---

۱. **الوفا باحوال المصطفی**، ص ۴۳۱.

۲. ما رأیت احداً اکثر تبسّماً من رسول الله صلی الله علیه و سلم. (همان، ص ۴۶۲)

۳. ابن‌سعد، **الطبقات الکبری**، ج ۱، ص ۱۲۲.

۴. حسینی طباطبایی، **خیانت در گزارش تاریخ**، ص ۲۴۷.

۵. ان النّبیﷺ کان اذا بعث امیراً علی سریّة اَمَره بتقوی الله تعالی فی خاصة نفسه، ثم فی اصحابه عامة، ثم

۱۴. با همه نیرو و نشاط جوانی، به سبب عفت طبع و علّو همت هرگز تمایلات و هوس‌های عهد شباب به دلش راه نمی‌یافت و کسانی را که ازدواج را فقط وسیله لذت‌جویی قرار می‌دهند، همواره محکوم کرده است.[۱] خود به‌طور خاص در مورد زنان نهایت رفق و مدارا را به‌کار می‌برد؛ تا جایی که تندخویی و بدزبانی برخی همسران خود را تحمل می‌نمود و گاه بعضی از آنها گستاخی را به جایی رساندند که اسرار داخلی او را فاش می‌ساختند و با توطئه، آزارش می‌دادند. از این رو، آیاتی از قرآن مجید در تهدید و توبیخ آنها نازل شده است.

۱۵. پس از جنگ با یهود بنی‌نضیر و بنی‌قریظه، بعضی از همسرانش به تصور اینکه گنجینه‌های یهود به تصرف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آمده است، به فکر زندگانی اشرافی و تجملی افتاده، تقاضای زر و زیور کردند. او که نمی‌خواست عدل اجتماعی را فدای هوس زنان کند و بیت‌المال را مورد استفاده خصوصی قرار دهد، از قبول تقاضایشان امتناع ورزید و سخنان درشت آنها را نشنیده گرفت. ابوبکر و عمر که از ماجرا خبر یافتند، در صدد تنبیه و تأدیب دختران خود (عایشه و حفصه) برآمدند،[۲] ولی رسول اکرم صلی الله علیه و آله ایشان را منع کرد[۳] و تنها به کناره‌گیری از همسران خود اکتفا نمود. پس از یک ماه متارکه، با نزول آیات قرآن دستور رسید که زنان خود را مخیّر کن، تا یکی از این دو راه را انتخاب کنند: هر کدام از آنها که به ادامه همسری تو علاقه‌مند است باید افزون‌طلبی را ترک کند و به همین زندگانی ساده و قناعت‌آمیز بسازد و به اجر و ثواب بیشتری امیدوار باشد، و هر یک از آنها مال دنیا و زندگانی پرتجمل را بر تو ترجیح بدهد، او را با امکانات کافی و به‌نحو شایسته رها کن.[۴]

۱۶. رسول اکرم صلی الله علیه و آله در دورانی که زن را دارای روح انسانی و حقوق بشری نمی‌دانستند، استقلال ایشان برای تصرف در جان و مال خود را اصل شمرد و مدارای با زنان را رعایت

قال له: اغزوا باسم الله و فی سبیل‌الله، قاتلوا من کفر باللّه و لاتغدِروا و لاتغلّو و لاتمثّلوا و لاتقتلوا ولیداً و لامتبتّلاً فی شاهق و لاتحرقوا النخل و لاتغرقوه بالماء و لاتقطعوا شجرة مثمرة و لاتحرقوا زراعاً. (نجفی، **جواهر الکلام**، ج ۲۱، ص ۶۷)

۱. ر.ک: غلایینی، **الاسلام روح المدنیة**، ص ۱۸۲.

۲. تحریم (۶۶): ۵ ـ ۳.

۳. قشیری، **صحیح مسلم**، ج ۴، ص ۱۸۷.

۴. احزاب (۳۳): ۲۹ ـ ۲۸.

مقتضیات فطری آنان توصیف نمود. معتقد بود در دستگاه آفرینش، هر کدام از زن و مرد، موقعیت و مواهب مخصوص به خود را دارد و در نقشه خلقت، مرزهای فطرت را نمی‌توان تغییر داد و می‌فرمود: همه مردان دارای خصلت‌های نیک و بد هستند و مرد نباید تنها جنبه‌های ناپسند را در نظر بگیرد و همسر خود را ترک کند. چه هرگاه از یک خصلت او ناراضی می‌شود، خلق دیگرش مایه خشنودی اوست و این دو را باید در کنار هم به حساب آورد. او کسانی را که از تلاش در آسایش خانوادهٔ خود کوتاهی می‌نمایند، مورد سرزنش و نفرین قرار داده، فرمود: از رحمت خدا دور باد کسی که خانواده خود را ضایع کند و آنها را به حال خویش واگذارد.[۱]

۱۷. رسول خداﷺ با فرزندان خود نیز با مهر و عطوفت رفتار می‌نمود. همواره می‌فرمود: فاطمه پاره تن من است. او قلب و روح من است. هر کس او را بیازارد مرا آزرده است.[۲]

۱۸. از همان اوایل زندگی که در سرزمینی به نام اجیاد در اطراف مکّه به شبانی می‌پرداخت با عزلت و تنهایی انس داشت و در سکوت صحرا ساعت‌ها به فکر و تأمل فرو می‌رفت و در امر وجود، آفرینش و حیات غور می‌نمود. در سفر به شام ـ سال‌ها قبل از بعثت ـ در ملاقات راهب مسیحی که او را به لات و عزی قسم داده بود، فرمود: هیچ چیز را به قدر این بت‌ها دشمن نمی‌دارم.[۳]

۱۹. چون دیگران فزونی عبادتش را مشاهده می‌کردند به دلسوزی می‌گفتند: شما که بار گناه بر دوش ندارید، دیگر چرا این‌همه به خود رنج می‌دهید؟ می‌فرمود: آیا بندهٔ وظیفه‌شناس و سپاس‌گزار نباشم![۴]

۲۰. علاوه بر ماه رمضان و قسمت مهمی از شعبان، در سایر ایام سال یک روز در میان روزه‌دار بود. دههٔ آخر ماه رمضان را در مسجد به عبادت معتکف می‌شد؛ ولی نسبت به

---

۱. بخاری، **صحیح البخاری**، ج ۵، ص ۲۷۴؛ احمد بن حنبل، **مسند احمد**، ج ۴، ص ۳۲۸؛ قشیری، **صحیح المسلم**، ج ۴، ص ۲۶۱؛ هیثمی، **الصواعق المحرقة**، ص ۱۰۵؛ طبری، **ذخائر العقبی**، ص ۳۹؛ شهیدی، **زندگانی حضرت فاطمه**ؑ.

۲. شبلنجی، **نور الابصار**، ص ۲۷.

۳. مسعودی، **مروج الذهب و معادن الجوهر**، ج ۴، ص ۱۳۰.

۴. انعام (۶): ۷۹.

دیگران تسهیل می‌نمود و می‌فرمود: کافی است در هر ماه سه روز روزه بگیرید. همیشه به اندازه توان خود به عبادت بپردازید. عمل پیوسته نزد خدا محبوب‌تر از عمل بسیار و خسته‌کننده است.[۱]

۲۱. با آنکه خصوصیت زمان و مکان را شرط صحت یا فضیلت بعضی از اعمال عبادی می‌دانست، در عبادات به‌طور کلی وسعت نظر داشت و خداپرستی را به محل خاص یا به مراسم و آداب معین و یا با نظارت افراد مخصوص موکول نکرده است. همه جای زمین را مسجد و همهٔ بندگان بدون وساطت احدی، مرتبط با خدا و هر عمل نیک را عبادت می‌دانست؛ به شرط آنکه آن عمل، توأم با اخلاص و خلوص نیت باشد. اعلام کرد هر عمل که از سرچشمه اخلاص تراوش کند، اگرچه یک کار عادی و روزمره باشد، عبادت خدا به شمار می‌آید؛ حتی اگر شخصی لقمه غذا را در دهان همسر خود بگذارد.[۲]

۲۲. رهبانیت و زیاده‌روی در شهوات را به یک نسبت محکوم می‌دانست. مسلمانانی را که می‌خواستند همه وقت خود را به نماز و روزه سپری کنند و به کارهای زندگی بی‌اعتنا باشند، می‌فرمود: بدن شما و زن و فرزند و یارانتان، همگی بر شما حقوقی دارند و می‌باید آنها را رعایت کنید.[۳]

در یکی از سفرها بعضی از اصحاب، بر اثر روزه‌داری مستحبی و شدت گرما به گوشه‌ای افتاده، سایرین به نصب چادرها و سیراب نمودن چارپایان و خدمات دیگر می‌کوشیدند. فرمود: همه ثواب ویژهٔ کسانی است که این کارها را انجام می‌دهند.

۲۳. با آنکه در خلوث ساعت‌های طولانی به شب‌زنده‌داری می‌پرداخت، وقتی که به نماز جماعت می‌ایستاد برای رعایت حال نمازگزاران به اختصار می‌کوشید و می‌فرمود: دلم می‌خواهد بیشتر در نماز بایستم و با پروردگار عالمیان صحبت کنم، ولی همین‌که صدای گریه طفل یکی از زنان را ـ که در صف جماعت ایستاده است ـ می‌شنوم، از قصد خود منصرف شده، نمازم را کوتاه ادا می‌کنم.[۴]

---

۱. بخاری، **صحیح البخاری**، ج ۲، ص ۵۰.

۲. همان، ج ۷، ص ۶۲.

۳. قشیری، **صحیح المسلم**، ج ۳، ص ۱۶۳.

۴. بخاری، **صحیح البخاری**، ج ۱، ص ۱۳۹.

۲۴. شاگرد خصوصی‌اش، علیؑ در وصف سادگی و تواضع آن حضرت گفته است:

و لقد کانﷺ یاکل علی الارض و یجلس جلسة العبد و یخصف بیده نعلَهُ و یرقع بیده ثوبه و... .

پیامبر خداﷺ بر روی زمین غذا می‌خورد [نه بر سفره شاهانه] و همچون بردگان ساده و بی‌تکلّف بر خاک می‌نشست و با دست خود پای افزارش را وصله فرموده، به‌دست خویش جامه‌اش را رفو می‌کرد... .[1]

۲۵. در اوایل سال دهم هجرت که اسلام، اکثر سرزمین شبه جزیره را فراگرفته بود و فقط در برخی مناطق دوردست مانند یمن هنوز به‌طور پراکنده آیین شرک باقی بود، پیام‌آور رحمت معاذ بن جبل را برای دعوت مردم به پرستش خدای یگانه عازم صنعا کرد. در حالی که خود حضرت معاذ را بدرقه می‌کرد، اشاره نمود که معاذ دیگر آن حضرت را نخواهد دید و به او سفارش کرد: [در دعوت مردم به دین خدا] آسان بگیر و سخت‌گیری نکن، بشارت بده و نومید مگردان، و بر تو باد مدارا کردن. بر قومی از اهل کتاب وارد می‌شوی که می‌پرسند: کلید بهشت چیست؟ بگو شهادت به یگانگی خدا.[2]

دعای زیر لب و همیشگی‌اش این بود: اللّهم و لاتکلنی الی نفسی طرفة عین ابداً.

پرسش‌ها

۱. زمینه‌ها و علل مهاجرت به مدینه را توضیح دهید.

۲. دلایل پذیرش اسلام از سوی مردم مدینه را تحلیل کنید.

۳. بیشترین دشمنان و مخالفان دعوت پیامبراسلام از چه طبقه‌ای بودند؟ چرا؟

۴. دلاّیل دشمنی یهود با پیامبر اسلامﷺ را توضیح دهید.

۵. به نظر شما سبب اصلی گسترش اسلام چه بوده است؟

فعالیت‌های علمی

۱. در موضوعات زیر، با رعایت معیارهای تحقیق، مقاله‌ای ارائه دهید:

---

۱. **نهج‌البلاغه**، خطبه ۱۶۰.

۲. ابن‌هشام، **السیرة النبویة**، ج ۴، ص ۲۳۷.

ـ نقش زن مسلمان در صدر اسلام.

ـ اهداف و عملکرد دستگاه تبشیری مسیحیت در برابر جنگ‌های صدر اسلام.

ـ نقش دلبستگی به دنیا در نپذیرفتن دین.

ـ سرنوشت جریان نفاق و منافقان بعد از وفات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله.

ـ سرگذشت نخستین اسلام‌آورندگان (شش نفر) یثربی.

ـ شبهات برخی نویسندگان درباره برگرفتگی محتوای اسلام از کتب عهدین.

ـ علل گرایش یثربیان به اسلام.

۲. با توجه به اینکه مطابق اسناد معتبر تاریخی، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله هر زمان که به قصد دفع تجاوز دشمنان از مدینه خارج می‌شد، شخصی را به‌عنوان سرپرست و جانشین خود در مدینه منصوب می‌کرد، تحقیقی درباره سرگذشت هریک از جانشینان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بنویسید.

منابع برای مطالعهٔ بیشتر

۱. امام علی علیه‌السلام و پرسش‌های فراروی، **محمد نصیری.**

۲. پیامبری و حکومت، **جلال‌الدین فارسی.**

۳. تاریخ اسلام در آثار شهید مطهری، **سیدسعید روحانی.**

۴. تاریخ اسلام، **علی اکبر فیاض.**

۵. تاریخ تحلیلی اسلام، **سیدجعفر شهیدی.**

۶. سیری در سیره نبوی، **مرتضی مطهری.**

۷. شیوه فرماندهی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، **محمود شیث خطّاب، ترجمه عبدالحسین بینش.**

۸. فلسفه وحی و نبوت، **محمد محمدی ری‌شهری.**

۹. وحی و نبوت، **مرتضی مطهری.**

۱۰. تصویر حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و حضرت زهرا علیهاالسلام در دایرة‌المعارف اسلام **(ترجمه و نقد)، فاطمه جان‌احمدی و حسین مسعودی، زیر نظر محمود تقی‌زاده داوری.**

۱۱. تاریخ اسلام، **مهدی پیشوایی.**

۱۲. تاریخ اسلام، از بعثت نبوی تا حکومت علوی، **محمد ابراهیمی ورکیانی.**

۱۳. پیام‌آور رحمت، **سیدعلی میرشریفی.**

فصل پنجم

از سقیفه تا قتل عثمان

مقدّمه: سرشت حق‌جوی انسان

حس حق‌خواهی انسان، مهم‌ترین تضمین کنندهٔ بقای انسانیت است. پافشاری شگفت‌انگیز گروه‌های انسانی و بسیاری از دانشمندان جهان بر مسائلی چون جانشینی پیامبراکرم صلی الله علیه و آله نشان‌دهندهٔ آن است که:

۱. انسان در پی اثبات و توجیه باورهای خویش است و همهٔ نیروهای حیاتی را بسیج می‌کند تا گذشت قرن‌ها گرد فراموشی بر موضوع مورد اعتقادش نپاشد.

۲. حق بدان علت که حق است، هرچند جنبهٔ اعتقادی نیز نداشته باشد، مورد دفاع جدی نوع انسان است، تا آنجا که بسیاری از متفکران ملل غیرمسلمان در موضوع خلافت و «بیان حق» و شخصیت مردان صحنهٔ خلافت، با اندیشه، منطق و استدلال وارد میدان مطالعه، تحقیق و اظهار نظر شده‌اند؛ چنانکه همهٔ انسان‌های آگاه هنوز از حکم نادرست علیه سقراط، گالیله و... تأسف می‌خورند.

در مسائل تاریخی آنچه بیش از اصل پژوهش اهمیت دارد، جلوگیری از حاکمیت احساسات در نتیجه‌گیری از تحقیق، و استفاده ناروا از پژوهش است.[1] بی‌تردید تکیه بر منابع اصلی و مورد قبول در مسائل اختلافی مورد پژوهش، و بهره‌گیری از روش علمی و بررسی جوانب مسئله در تحلیل‌ها و استنتاج‌ها، بسیاری از حساسیت‌ها را کاهش می‌دهد و راه استفادهٔ ناروای دوستان نادان و دشمنان حیله‌گر را مسدود می‌سازد.

---

۱. جعفری، **ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه**، ج ۲، ص ۳۱۱ ـ ۳۰۸؛ عبده، **شرح نهج‌البلاغه**، ج ۱، ص ۸۸.

در بررسی واقع‌بینانهٔ رخدادهای بعد از رحلت پیامبرﷺ، به‌طور طبیعی بازگشت به گذشته و طرح چند پرسش مناسب است:

۱. ضرورت و انگیزهٔ نیاز به جانشین چیست؟

۲. انتظار خردپسند از پیامبرﷺ در این زمینه چه بوده است؟

۳. معنای پیشوایی امت در جانشینی و وظایف ولیّ امر مسلمانان بعد از پیامبرﷺ چیست؟

هرچند علم کلام عهده‌دار پاسخ به چنین پرسش‌هایی است، اشاره‌ای کوتاه بدین پاسخ‌ها ضروری است. زیرا این مباحث در تبیین و ورود صحیح به مطالب اصلی این فصل نقشی تعیین‌کننده دارد.

برخی از دلایل نیاز به جانشینی پیامبرﷺ عبارت است از:

۱. دلایل و فلسفهٔ بعثت پیامبران، مانند قانون ثابت و ضروری هدایت عمومی.

۲. نیاز جامعه به زمامدار.

۳. لزوم ارتباط بین عالم ربوبی و عالم انسانی.

۴. تفسیر و بیان اصول کلی دین و آیات قرآن.

۵. تأکیدهای قرآن بر نقش جانشین پیامبرﷺ در تکمیل دین و اتمام نعمت.

سیرهٔ مستمر پیامبرﷺ چنان بود که در سفرهای کوتاه‌مدت یک یا چند روزه، برای خود جانشین تعیین می‌کرد. پس چگونه ممکن است در سفر طولانی و بدون بازگشت (مرگ)، امت را بدون راهنما و رهبر رها سازد؟ آیا معقول است شخصیتی که عقل کل به‌شمار می‌آید، دین را نسخهٔ شفابخش بشر در همهٔ زمان‌ها می‌داند، از خود مردم به آنان مهربان‌تر بوده، برای سعادت و هدایتشان سخت‌ترین آزارها را به‌جان خریده است، در به ساحل نجات رساندن امت و ثمربخش کردن دین، تدبیری نیندیشیده باشد؟! آیا ساحت مقدس شخصیت والا و ممتاز نبی‌اکرمﷺ چنین کوتاهی را برمی‌تابد؟

با عنایت به اینکه سیرهٔ دیگر پیامبران نیز بر انتصاب جانشینِ شایسته دلالت دارد،[1] آیا نادیده گرفتن این امر از سوی پیامبرخاتمﷺ کوتاهی در انجام رسالت شمرده نمی‌شود!

---

۱. یوشع و پطرس به‌ترتیب از سوی حضرت موسی و عیسی به جانشینی برگزیده شدند. (ر.ک: دورانت، تاریخ تمدن، ج ۳، ص ۶۷۹ - ۶۷۴)

راستی پیام نص قرآن که با تأکید «بلّغ» و تهدید «إن لم‌تفعل» و تضمین و تأمین «و اللّه یعصمک»، ثمره ۲۳ سال تلاش و تبلیغ را در گرو آن قرار می‌دهد، چیست؟[1]

هر پژوهشگر منصف و مسلمانِ حق‌طلب جا دارد از خود بپرسد: مأموریتی که اگر پیامبر ﷺ انجام نمی‌داد، همهٔ دستاوردهای رسالتش نابود می‌شد، چه بود؟

بی‌تردید اموری چون ابلاغ توحید، معاد، روزه، قوانین اقتصادی، اتحاد سیاسی و مرزبندی اعتقادی با کفار نمی‌تواند پاسخ این پرسش به‌شمار آید. زیرا همهٔ این موارد پیشتر در آیات متعدد بیان شده بود. از سوی دیگر، حتی اعلان محبت به یکی از یاران فداکار و با اخلاص پیامبر ﷺ نیز نمی‌تواند پاسخ این پرسش باشد. چون این مسئله به مقدمهٔ اعتراف‌گرفتن از مردم به‌عنوان «اولی به تصرف» نیازمند نیست.

در موقعیتی که:

۱. منافقان اندیشهٔ کودتا در سر دارند.[2]

۲. گروهی با ادعای دروغین نبوت در اطراف مدینه طبل نافرمانی و ارتداد می‌کوبند.

۳. پیامبر ﷺ مسافر سرای دیگر است.

جز تعیین جانشین، کدام مسئله انتظار می‌رود؟ جز ابلاغ رسمی و عمومی امامت و رهبری، چه چیز می‌تواند هم‌سنگ رسالت و نبوت قرار گیرد؟ در حالی که همسر پیامبر عایشه، جناب ابوبکر، عمر و عبداللّه (فرزند عمر) به لزوم تعیین جانشین و سرپرست برای جانشینان بعد از پیامبر تأکید داشته‌اند، آیا می‌توان گفت که پیامبر ﷺ ـ با توجه به شناختی که از اصحاب داشته و اهمیتی که برای دین و لزوم استواری و ماندگاری آن بدور از تحریفات و انحرافات قائل بوده است ـ به ضرورت تعیین جانشین پی نبرده باشد؟ چنانکه خواهد آمد، ابوبکر طی وصیتی برای بعد از خود جانشینی را تعیین و معرفی کرد؛ عمر نیز با اذعان به ضرورت انتخاب جانشین، جانشینی یکی از شش نفر از اعضای انتخابی‌اش را پذیرفت.

عبداللّه بن عمر به پدرش گفت: مردم می‌گویند تو نمی‌خواهی کسی را جانشین خود سازی! اگر تو ساربان یا چوپانی می‌داشتی، او نزد تو می‌آمد و شتران یا گوسفندانت را

---

۱. یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِي الْقَوْمَ الْکافِرِینَ. (مائده (۵): ۶۷)

۲. نزول سوره منافقون در سال نهم و دهم مؤید این سخن است.

همین‌گونه رها می‌کرد، بی‌تردید می‌گفتی چوپان مقصر است. اگر کسی را برای سرپرستی بندگان خدا به جای خویش تعیین نکنی، چون نزد خدا روی، چه پاسخ می‌دهی؟![۱]

ابن ابی‌الحدید معتزلی، هنگام نقل گفتگوی خود با نقیب علوی درباره مسئلهٔ خلافت و رویداد سقیفه، می‌گوید: به نقیب گفتم دلم راضی نمی‌شود بگویم اصحاب پیامبرﷺ گناه کردند و برخلاف گفتهٔ او گام برداشته، نص «غدیر» را زیر پا نهادند. نقیب در جواب گفت: دل من نیز راضی نمی‌شود بگویم «پیامبر»ﷺ اهمال‌کار بود و امت را همین‌گونه بی‌سرپرست رها کرد و رفت. چگونه ممکن است برای پس از مرگش کسی را امیر مسلمانان قرار ندهد.[۲]

عایشه ـ همسر پیامبر ـ به عبدالله بن عمر گفت: پسرم، سلام مرا به پدرت برسان و بگو: امت محمدﷺ را بی‌سرپرست رها مکن. کسی را در میان آنان جانشین خود ساز... . می‌ترسم آشوب برپا شود.[۳]

با عنایت به آنچه به اشاره گذشت آیا می‌توان گفت که سقیفه منشأ و زیرساخت‌های تاریخی دارد و بازیگران آن برای رسیدن به اهداف خود از نظریهٔ «قرآن‌بسندگی» بهره بردند. بر این اساس، تأکید پیامبرﷺ بر امر پیشوایی امت بعد از خود در مواضع و زمان‌های مختلف نیز به سبب همین تحرکات پشت‌پرده بوده است.

سؤال این است: وقتی چنین افرادی لزوم تعیین جانشین رهبر را دریابند، چگونه ممکن است پیامبراکرمﷺ ضرورت و اهمیت کار را در نیابد و در این خصوص چاره‌ای نیندیشد؟!

آیا نمی‌توان گفت انکار تعیین جانشین از جانب پیامبرﷺ، به نگرش منکران نسبت به شأن معنوی و شخصیت سیاسی و اجتماعی پیامبر اکرمﷺ بازگشت می‌کند؟ آیا اگر کسی یا گروهی معتقد بود «پیامبرﷺ فقط در تلقی وحی و حداکثر ابلاغ آن عصمت دارد و سخن او نیز فقط در مسائل اخروی حجّت است و مردم عادی در امور دنیا از او عالم‌ترند.»، مجالی برای قبول سخن پیامبرﷺ در بسیاری از مسائل عبادی و اجتماعی از جمله جانشینی و هر امر دیگری باقی می‌ماند؟

---

۱. ابن‌حجر، **فتح‌الباری بشرح صحیح‌البخاری**، ج ۱۳، ص ۱۷۵؛ امینی، **الغدیر**، ج ۷، ص ۱۳۳ ـ ۱۳۲.

۲. ابن ابی‌الحدید، **شرح نهج‌البلاغه**، ج ۹، ص ۲۴۸.

۳. دینوری، **الامامة و السیاسة**، ج ۱، ص ۲۲.

به نظر شیعه و نیز چنان‌که بررسی حوادث زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نشان می‌دهد، با وجود مراتب معنوی اصحاب به‌طور کلّی، سرپیچی از فرمان پیامبر، در میان آنان، بی‌سابقه نبوده است. به‌درستی می‌توان گفت هنوز ناخالصی‌هایی در برخی از مسلمانان آن روز وجود داشت که موجب می‌شد همه‌جا و همیشه در برابر دستور خدا و پیامبر، تسلیم و اطاعت از خود نشان ندهند و وقتی فرمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با تمایلات شخصی، گرایش قبیلگی یا افکار سیاسی آنان همسو نبود، با نوعی خودرأیی و اجتهاد ناموجّه، می‌خواستند پیامبر را از تصمیم خود منصرف سازند یا در اجرای آن کوتاهی، یا به آن اعتراض می‌کردند.[۱] افزون بر این، تعدادی از آیات قرآن بر لزوم تبعیت از دستور پیامبر تأکید دارد و به مسلمانان هشدار می‌دهد که از تمرد فرمان پیامبر یا سبقت بر او خودداری کنند. در قرآن آمده است:

وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللهَ تَوَّاباً رَحِيماً * فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً.[۲]

و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه به توفیق الهی از او اطاعت کنند. و اگر آنان وقتی به خود ستم کرده بودند، پیش تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و پیامبر [نیز] برای آنان طلب آمرزش می‌کرد، قطعاً خدا را توبه‌پذیرِ مهربان می‌یافتند. ولی چنین نیست، به پروردگارت قسم که ایمان نمی‌آورند، مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند؛ سپس از حکمی که کرده‌ای در دل‌هایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند، و کاملاً سرِ تسلیم فرود آورند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ.[۳]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا و فرستاده او را فرمان برید و از او روی برنتابید در حالی که [سخنان او را] می‌شنوید.

لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضاً قَدْ يَعْلَمُ اللهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ

---

۱. ر.ک: موسوی، **النص و الاجتهاد**.

۲. نساء (۴): ۶۵ ـ ۶۴.

۳. انفال (۸): ۲۰.

لِوَاذاً فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.[1]

خطاب کردن پیامبر را در میان خود، مانند خطاب کردن بعضی از خودتان به بعضی [دیگر] قرار مدهید. خدا می‌داند [چه] کسانی از شما دزدانه [از نزد او] می‌گریزند. پس کسانی که از فرمان او تمرّد می‌کنند بترسند که مبادا بلایی بدیشان رسد یا به عذابی دردناک گرفتار شوند.

وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اللهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالاً مُبِيناً.[2]

و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد؛ و هر کس خدا و فرستاده‌اش را نافرمانی کند قطعاً دچار گمراهیِ آشکاری گردیده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللهِ وَ رَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَ لَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ * إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ * إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ * وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ وَاللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْماً بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ * وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ.[3]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در برابر خدا و پیامبرش [در هیچ کاری] پیشی مجویید و از خدا پروا بدارید که خدا شنوای داناست. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر مکنید، و همچنانکه بعضی از شما با بعضی دیگر بلند سخن می‌گویید با او به صدای بلند سخن مگویید، مبادا بی‌آنکه بدانید کرده‌هایتان تباه شود. کسانی که پیش پیامبر خدا صدایشان را فرو می‌کشند همان کسانند که خدا دل‌هایشان را برای پرهیزگاری امتحان کرده است؛

---

۱. نور (۲۴): ۶۳.

۲. احزاب (۳۳): ۳۶.

۳. حجرات (۴۹): ۷ ـ ۱.

آنان را آمرزش و پاداشی بزرگ است. کسانی که تو را از پشت اتاق‌ها[ی مسکونیِ تو] به فریاد می‌خوانند، بیشترشان نمی‌فهمند. و اگر صبر کنند تا بر آنان درآیی، مسلّماً برایشان بهتر است و خدا آمرزنده و مهربان است. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک وارسی کنید، مبادا به نادانی گروهی را آسیب برسانید و [بعد،] از آنچه کرده‌اید پشیمان شوید. و بدانید که پیامبر خدا در میان شماست. اگر در بسیاری از کارها از [رأی و میل] شما پیروی کند، قطعاً دچار زحمت می‌شوید، لیکن خدا ایمان را برای شما دوست داشتنی گردانید و آن را در دل‌های شما بیاراست و کفر و پلیدکاری و سرکشی را در نظرتان ناخوشایند است. آنان [که چنین‌اند] ره‌یافتگانند.

باری برای روشن شدن برخی دیگر از ابعاد حادثه سقیفه به کنار بستر پیامبرﷺ رفته، برخی حوادث مهم را باز می‌خوانیم.

اصرار پیامبرﷺ بر اعزام سپاه اسامه

با آنکه مسائلی چون ظهور مدعیان دروغین پیامبری برای اتحاد دینی مسلمانان خطری جدی به‌شمار می‌آمد، خطر رومیان جدی‌تر بود. پیامبر سپاهی منظم از مهاجر و انصار گردآورد و افراد سرشناسی چون ابوبکر، عمر، ابوعبیده و سعدوقاص را به حضور در میان جمع سپاهیان وظیفه‌مند ساخت.[۱] آن بزرگوار با دست خود پرچم فرمانده جوان (اسامه) را بست و به او فرمان حرکت داد.

دانشمندان علوم و فنون نظامی و فرماندهان نبردهای کهن و نوین، این را پذیرفته‌اند که جملات و حتی کلمات به‌کار گرفته شده در طرح‌ها و فرمان‌های نظامی، حساب شده است و تفسیر و دلیلی ویژه دارد. در این برنامه و فرمان رسول خداﷺ نکاتی سزاوار تأمل است:

۱. چرا در بزرگ‌ترین سپاه، که به جنگ یک امپراتوری اعزام می‌شود، جوانی حدود ۲۰ ساله به فرماندهی انتخاب می‌شود؟

هرچند این امر بر گروهی از صحابه گران آمد و ناخرسند شدند، ولی از نظر آشنایان به سیرهٔ انبیا و کارشناسان مسائل مدیریتی، امری تفسیرپذیر و گویاست. زیرا در مکتب اسلام

---

۱. ر.ک: ابن‌طاووس، **الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف**، ص ۴۵۱ ـ ۴۴۹.

تقسیم مسئولیت براساس شخصیت، لیاقت و کاردانی افراد انجام می‌پذیرد. آیا عمل پیامبرﷺ امری نمادین نبوده است؟

۲. چرا رسول‌خداﷺ علاوه بر فرمان عمومی تجهیز سپاه، در فرمانی جداگانه به افرادی خاص دستور حرکت و حضور در سپاه داد؟ آیا به سبب تجربهٔ نظامی آنهاست؟ اگر چنین است، چرا آنها را فرمانده نساخت؟

۳. چرا علیؑ که مجاهدت و روح تسلیم و شجاعت او زبانزد خاص و عام بود و بیش از همه افتخار پرچم‌داری و فرماندهی سپاه اسلام را در سابقه داشت، به شرکت در سپاه و حرکت با آن مأمور نشد؟

۴. چرا وقتی اسامه، از فرمانده کل قوا خواست به او اجازه دهد تا بعد از بهبودی پیامبرﷺ از بیماری، سپاه را حرکت دهد حضرتﷺ موافقت نکرد و دستور حرکت داد؟ فرمانده جوان دوباره عرض کرد: آیا در حالی که قلبم از بیماری شما اندوهگین است، حرکت کنم؟ پیامبرﷺ فرمود: به پیروزی بیندیش و فرمانی که دادم اجرا کن.[۱]

پرسش اساسی این است:

الف) چرا رسول‌خداﷺ این‌همه بر حرکت سریع سپاه پای می‌فشرد؟

ب) به‌رغم پاسخ روشن پیامبرﷺ به درخواست مکرر اُسامه، چه دست‌های مرموزی و به چه دلیل در حرکت سپاه از لشکرگاه «جُرْف» کارشکنی می‌کردند؟

پیچیدگی پاسخ به این پرسش‌ها آنگاه بهتر رخ می‌نماید که بدانیم چون رسول‌خداﷺ از کارشکنی‌های جدید در حرکت سپاه آگاهی یافت، با آنکه در تب شدید به‌سر می‌برد، با حالت خشم به مسجد آمد و ضمن نکوهش کارشکنان، متخلفان از حرکت سریع سپاه را ملعون خواند.[۲]

آیا نمی‌توان دور ساختن برخی شخصیت‌ها از مدینه هنگام رحلت، یا طبیعی نمایاندن امارت جوان کمتر از بیست سال بر همهٔ صحابه و خنثی کردن بهانهٔ کم سن بودن علیؑ را هدف این‌همه ترغیب و تأکید پیامبرﷺ به‌شمار آورد!

---

۱. ر.ک: طبری، **تاریخ الطبری**، ج ۳، ص ۱۹۳ ـ ۱۹۲ و غلامی، **پس از غروب**.

۲. ابن ابی‌الحدید، **شرح نهج‌البلاغه**، ج ۲، ص ۲۰؛ موسوی، **المراجعات**، ص ۲۷۵؛ شهرستانی، **الملل و النحل**، ص ۲۹.

بروز شکاف‌ها

خانهٔ پیامبراکرم ﷺ از بزرگان صحابه و مؤمنانی که برای دیدارش آمده بودند، آکنده بود. پیامبراکرم ﷺ با آگاهی از حادثه‌ای که در انتظار حضرتش ﷺ نشسته بود و با شناختی که از اصحاب خود داشت، برای آخرین بار فرصت را غنیمت شمرد تا مهم‌ترین پیام رسالت را بیان کرده، خط سیر آیندهٔ حکومت اسلامی را ترسیم کند. بنابراین فرمود: نوشت‌افزار آورید تا نامه‌ای بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید.

یکی از حاضران گفت: درد بر او چیره گشته، نمی‌داند چه می‌گوید! آنگاه به حاضران گفت: قرآن نزد ماست و همان ما را کفایت می‌کند. در میان حاضران اختلاف پدید آمد و به یکدیگر پرخاش کردند. برخی سخن عمر را تأیید می‌کردند و گروهی گفتار رسول‌خدا ﷺ را. بدین‌ترتیب از نوشتن نامه جلوگیری شد.[۱] بعدها ابن‌عباس بارها با آه و شَکوا از آن حادثه، که در روز پنجشنبه تحقق یافت، یاد می‌کرد و می‌گریست و چنین می‌گفت: «یوم الخمیس و ما یوم الخمیس.»

هر مؤمنی حق دارد بپرسد:

موضوعی که پیامبر ﷺ می‌خواست بنویسد، چه بود؟ نگارش آن برای چه کسانی زیان‌بار بود و چه زیانی داشت؟ آیا اساساً پیامبر ﷺ اجازه دارد در لحظهٔ آخر زندگی این جهانی‌اش، برای جلوگیری از گمراهی مسلمانان، وصیت‌نامه بنویسد یا خیر؟

دانشمند مصری اهل‌تسنن، احمد حسین یعقوب درباره علت پافشاری نکردن در نوشتن معتقد است: چنانچه پیامبر ﷺ بر نگارش اصرار می‌ورزید، شخص معترض و طرف‌دارانش بر نظر خود پای می‌فشردند و حتی برای به کرسی نشاندن مدعا و خواستهٔ خویش به کوشش‌هایی دست می‌یازیدند. کمترین دستاورد این تلاش، بی‌ثمر شدن آن نگاشته بود. در کنار آن، خطر بزرگی اصل دین و تمام دعوت ۲۳ سالهٔ پیامبر ﷺ را تهدید و حتی قرآن را نیز از اعتبار ساقط می‌کرد.[۲]

---

۱. بخاری، **صحیح بخاری**، ج ۸، ص ۹ و ج ۴، ص ۸۵؛ **مسند احمد**، ج ۱، ص ۴۲۵؛ ابن‌سعد، **الطبقات الکبری**، ج ۲، ص ۲۴۴.

۲. یعقوب، **پژوهشی در عدالت صحابه**، ص ۴۳۸ به بعد.

جریان سقیفه و شکل‌گیری خلافت

خلافت ابوبکر (۱۳ـ۱۱ق.)

خبر رحلت پیامبراکرم صلی الله علیه و آله به سرعت منتشر شد و مردم مدینه را در نگرانی و اندوه فرو برد. در میان ناله‌ها و فریادهای مردم، یکی از صحابه با صدای بلند گفت: این چه نادانی است که شما دارید! چرا می‌گویید پیامبر مرده است؟ نه، چنین گفتاری صحیح نیست. این سخن منافقان است. هر کس بگوید او مرده است با این شمشیر گردنش را می‌زنم.[۱] ابن‌عباس به او نزدیک شد و این آیه را خواند: «و ما محمد الّا رسول قد خلت من قبله الرسل أفان مات أو قتل إنقلبتم علی أعقابکم... .»[۲] مرد قانع نشد و تهدید کرد: اگر کسی بگوید پیامبر مرده است، دست و پایش را قطع می‌کنم. پیامبر به آسمان‌ها رفته است و باز می‌گردد.

مردم ناباورانه اشک می‌ریختند. ابوبکر از راه رسید و آن آیه را که پیشتر ابن‌عباس خوانده بود تلاوت کرد و بانگ برآورد: پیامبر درگذشت، اما خدایش زنده است. فردی که تا چند لحظه قبل، مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله را سخن منافقان می‌خواند، با پذیرش رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: گویا این آیه را نشنیده بودم.[۳]

هیجان مردم فرو نشست[۴] و اندوه و ناله‌هایشان ادامه یافت. هنوز مراسم تجهیز و تکفین پیامبرخدا صلی الله علیه و آله برپا نشده بود که پیکی آهسته به ابوبکر گفت: عمر تو را می‌خواند. ابوبکر، که حضور در مراسم را مهم‌تر می‌دید، ناخشنود شد و سخن پیک را نادیده گرفت. قاصد دوباره

---

۱. ابن‌هشام، **السیره النبویه**، ج ۴، ص ۳۰۶ ـ ۳۰۵؛ ابن ابی‌الحدید، **شرح نهج‌البلاغه**، ج ۲، ص ۴۴ ـ ۴۰.

۲. آل‌عمران (۳): ۱۴۴.

۳. ر.ک: ابن ابی‌الحدید، **شرح نهج‌البلاغه**، ج ۲، ص ۴۳ ـ ۴۲.

۴. دربارهٔ واکنش عمر در مقابل خبر وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و ادعای نمردن حضرت نمی‌توان گفت که ایشان در آن لحظهٔ فاجعه، اسیر اضطراب و پریشانی شده بود. به‌خصوص نقشی که او خود بعد از آن رویداد، در سقیفه ایفا کرد مؤید همین معناست. به علاوه وقتی همان آیه را از زبان ابوبکر شنید کاملاً آرام شد و پذیرفت. این وقایع گواه آن است که عمر با این سخنان منتظر حضور ابوبکر بوده است تا مبادا بدون حضور او کاری در امر خلافت و جانشینی انجام گیرد و مردم به افکار انحرافی و... مشغول باشند. (ر.ک: صدر، **فدک در تاریخ**، ص ۷۰ به بعد)

پیام آورد.[۱] ابوبکر این‌بار اجابت کرد و همراه عمر و ابوعبیده روانهٔ سقیفه شد.

دربارهٔ تشکیل سقیفه پرسش‌هایی چند وجود دارد که بخشی از آن چنین است:

۱. سقیفه گنجایش چند نفر را داشت. چرا اجتماع در آن هنگام و در آنجا برقرار شد؟

۲. چرا گروهی از انصار در سقیفه گرد آمده بودند؟ و چه کسی انصار را به اجتماع دعوت کرد؟

۳. آیا مقدمات اجتماع از قبل برنامه‌ریزی شده بود؟

۴. چه کسانی از انصار در آن محفل حضور داشتند؟ و آیا گردهمایی انصار برای انتخاب جانشین بود و جنبهٔ سیاسی داشت؟

۵. کدام‌یک از انصار و با چه انگیزه‌ای پیش از همه بیعت کرد؟

۶. آیا جز آن سه تن، هیچ‌یک از مهاجران از رخداد سقیفه آگاه بود؟

۷. ابوبکر، که اواخر عمر خود را می‌گذراند و به پیامبرﷺ نیز اظهار اخلاص می‌کرد، چگونه پس از آگاهی از رخداد، پیکر پیامبر را رها ساخت و روانهٔ سقیفه شد؟

۸. چرا به هیچ مهاجر دیگر و افرادی که گرد جسم پاک پیامبر می‌گریستند، اطّلاع ندادند؟

۹. چرا در جلسه‌ای که سرنوشت مسلمانان تعیین می‌شد، خاندان پیامبر و صحابه بزرگ را به‌حساب نیاوردند؟

۱۰. اصولاً این‌همه شتاب برای چه بود؟ آیا واقعاً فتنه تا آن حدّ نزدیک شده بود که نمی‌بایست یک روز نیز صبر کرد؟[۲] اگر خطر منافقان کیان اسلام را تهدید می‌کند، چرا پیامبر نباید برای آن چاره اندیشد و جانشین خود را مشخص سازد؟ آیا نباید گفت در آن روز کسانی تنها در اندیشه حکومت بودند؟[۳]

۱۱. چرا و چگونه «بنی اسلم» به مدینه وارد شدند؟ چرا این گروه، به‌جای شرکت در مراسم تدفین پیامبرﷺ یا دیدار با دیگر مهاجران، به سقیفه و بیعت با خلیفه روی آورد؟

امروزه این پرسش‌ها و ده‌ها پرسش دیگر جویندگان هدایت را به اندیشه و تحقیق جدی واداشته است.

---

۱. ابن ابی‌الحدید، **شرح نهج‌البلاغه**، ج ۲، ص ۱۳۸؛ طبری، **تاریخ الطبری**، ج ۳، ص ۲۰۷ و ۳۱۳.

۲. ر.ک: شهیدی، **زندگانی فاطمه‌زهرا**ؑ، ص ۱۰۷.

۳. ر.ک: شهیدی، **تاریخ تحلیلی اسلام تا پایان امویان**، ص ۹۴ ـ ۹۱.

دربارهٔ ماهیت و انگیزه اقدام انصار باید گفت طرح این مسئله از سوی آنان در آن ساعات، رویارویی با کردار برخی مهاجران بود، نه موضع‌گیری در برابر وصایای پیامبرﷺ. شاید بتوان تخلف برخی سران مهاجر از پیوستن به سپاه اُسامه و اخلال در حرکت آن، به‌رغم تأکید پیامبرﷺ، جلوگیری از آوردن کاغذ و دوات برای پیامبر و پیشگویی آن حضرت دربارهٔ پیدایش آشوب‌ها در آیندهٔ نزدیک را، از عوامل حضور انصار در سقیفه و تلاش آنان به‌منظور حفظ موقعیت و منافع خود به‌شمار آورد.

با این حال، این نظریه که انصار ناآگاهانه مجری طرح حساب شدهٔ دیگران شدند نیز با قراینی تقویت‌پذیر است. حضور به ظاهر تصادفی طایفهٔ بنی‌اسلم در مدینه و بیعت شتابان آنها با ابوبکر چه‌بسا گواه درستی این نظر باشد.[1]

به‌هر تحلیل، در سقیفه، مهاجرت، قریشی‌بودن، پیش‌قدمی در اسلام و دوستی با پیامبر مورد استدلال قرار گرفت و سرانجام آخرین برگ پیروزی یعنی کهن‌سالی آشکار شد. یکی از انصار (بشیر بن سعد) که بعدها در شمار نزدیک‌ترین یاران معاویه قرار گرفت، به‌عنوان اولین نفر، بیعت کرد. البته در آن موقعیت، زمزمه‌هایی دربارهٔ غیبت اهل‌بیت، بنی‌هاشم و دیگر مهاجران و شخص علی بن ابی‌طالبؑ به گوش می‌رسید؛ ولی سرگرم بودن آن حضرت به کار تجهیز پیامبر، دور بودن بنی‌هاشم از صحنه سیاست‌های گروهی، رقابت‌های طایفه‌ای و حسادت‌های شخصی جاهلی دو قبیلهٔ اوس و خزرج، زمینهٔ موفقیت کارگردانان اخذ بیعت را فراهم آورد. سرانجام طایفهٔ اسلم با جار و جنجال و به شکل پلیسی وارد معرکه شدند و با ابوبکر بیعت کردند و پیروزی را قطعی ساختند.[2]

در همان مجلس، گردانندگان صحنهٔ رقابت، قتل سعد بن عباده انصاری[3] را که نامزد جانشینی بود، پیشنهاد دادند، ولی با دخالت هوادارانش عملی نشد.

---

۱. ر.ک: **دایرة المعارف بزرگ اسلامی**، ج ۵، ص ۲۲۷.

۲. بعدها از عمر نقل شد که تا طایفهٔ اسلم وارد معرکه نشده بود به پیروزی اطمینان نداشتم. (طبری، **تاریخ الطبری**، ج ۳، ص ۲۰۵ و ۲۲۲؛ شیخ مفید، **الجمل**، ص ۵۹)

۳. سعد، رئیس قبیله خزرج، هرگز با ابوبکر بیعت نکرد و هیچ‌گاه در نماز او حاضر نشد؛ تا اینکه در زمان خلافت عمر نیم شبی او را دیدند که به زخم تیر از پا درآمده است. شایع شد جنّیان او را کشته‌اند تا کشندهٔ وی یا فرمان‌دهندگان به مرگ وی شناخته نشوند.

بدین ترتیب، ابوبکر بن ابی‌قحافه در ۶۰ سالگی به خلافت رسید. او به پیر نسب‌دان قریش شهرت داشت و بشارت ظهور پیامبری با آیین جهانگیر را شنیده بود. به گواهی همهٔ تاریخ‌نگاران، او در شمار نخستین مسلمانان جای داشت؛ ولی در سال اسلام آوردنش اختلاف فراوان است. او به‌رغم سرزنش پدرش ابوقحافه، با صرف بخشی از دارایی‌اش هفت بردهٔ مسلمان را از بردگی و تحمل شکنجهٔ اربابان مشرک آزاد ساخت.[۱] ابوبکر در بسیاری از غزوات شرکت داشت و گفته‌اند کسانی چون عثمان، طلحه، زبیر، سعد بن ابی‌وقاص و عبدالرحمن بن عوف به راهنمایی او مسلمان شدند.

جنگ‌های ردّه و واقعیت از دین برگشتگان

با توجه به زمینه‌هایی که از زمان حیات پیامبرﷺ بروز کرده بود و افرادی، به دلایل مختلف، ادعای نبوت کرده، در مسیر فریفتن برخی قبایل، موفقیت‌هایی نیز به‌دست آورده بودند، بحران شکنندهٔ بعد از رحلت رسول اکرمﷺ، مجال تازه‌ای را در دو جهت فراهم آورد. نخست آنکه هرکدام از این افراد زمان را مناسب یافتند و با ادعای نبوت طبل مخالفت و بی‌دینی کوفتند.[۲] از سوی دیگر، این امر سبب شد عده‌ای از مسلمانانِ سست ایمان نسبت به اصل دین دچار تردید شوند. ضمیمه شدن مسئلهٔ پرداخت زکات که در موقعیت جدید معنای دیگری پیدا می‌کرد، آهنگ نارضایتی و نافرمانی را تشدید کرد.

بدین‌ترتیب، هم‌زمان، دو پدیده شکل گرفت: یکی نپرداختن زکات به‌دلیل مشروع ندانستن دستگاه خلافت، و دیگری بازگشت از دین و ارتداد. حکومت در رویارویی با این‌دو پدیده با قدرت عمل کرد. خشونت عوامل خلافت در این امر چنان بود که حتی عمر بن خطاب لب به اعتراض گشود.[۳]

براساس اسناد و منابع معتبر، برخی از آنان که مهر ارتداد و بازگشت از دین بر پیشانی‌شان خورد، افرادی بودند که سازمان سیاسی و حکومتی جدید را قبول نداشتند و پرداخت زکات به

---

۱. طبری، **السیرة النبویة**، ج ۱، ص ۳۴۶ ـ ۳۴۰؛ طبری، **الطبقات الکبری**، ج ۳، ص ۲۳۲ ـ ۲۳۰.

۲. ابن‌اثیر، **الکامل فی التاریخ**، ج ۲، ص ۳۶۱؛ ابن‌اعثم، **الفتوح**، ج ۱، ص ۹۷ ـ ۹۰؛ واقدی، **الرّده**.

۳. ابن‌کثیر، **تاریخ ابن‌کثیر**، ج ۶، ص ۳۱۱؛ دینوری، **الامامة و السیاسة**، ج ۱، ص ۳۵؛ ابن‌اعثم کوفی، **الفتوح**، ج ۱، ص ۶۱ ـ ۵۸.

این حاکمان را انجام وظیفهٔ الهی و رهایی از تکلیف نمی‌دانستند.[۱] سخن آنها این بود: تا معلوم نشود رهبر واقعی کیست و رسول خدا ﷺ پس از خود چه کسی را به جانشینی گمارده است، ما به او زکات نمی‌دهیم و آن را میان نیازمندان قبیلهٔ خویش تقسیم می‌کنیم. برخی کسان دیگر نیز چون پیامبر ﷺ را یک رئیس با اختیارات سیاسی و اجتماعی در نظام قبیله‌ای می‌نگریستند، با وفات او لزومی به عمل به تعهدات خویش در مقابل جانشین وی نمی‌دیدند.

گذر از در خانهٔ فاطمه علیها السلام

چنان‌که منابع شیعه و سنی نشان می‌دهد، علی بن ابی‌طالب علیه السلام مهم‌ترین مرد خاندان پیامبر ﷺ و یاران نزدیک وی و خاندان هاشم، از تصمیم سقیفه‌نشینان آگاهی نیافتند. آنها وقتی این موضوع را شنیدند که ابوبکر، با موقعیت تثبیت‌شده ـ به‌عنوان خلیفه ـ همراه حامیانش به مسجد پیامبر در آمد.

شاید در این لحظه بود که گروهی از حامیان حضرت علی علیه السلام در خانهٔ فاطمه علیها السلام گرد آمده بودند و دربارهٔ آنچه باید انجام شود به گفتگو پرداختند. ابوبکر و عمر، با آگاهی کامل از حقانیت علی علیه السلام و احترام خاصی که او در میان گروهی از اصحاب داشت، در حالی که از واکنش جدی وی و پیروانش بیمناک بودند، آنان را به بیعت در مسجد فرا خواندند؛ ولی آنها سر باز زدند.[۲]

گروه مسلح، خانهٔ علی علیه السلام را محاصره و تهدید کردند که اگر علی علیه السلام و هوادارانش از خانه خارج نشوند و با خلیفه بیعت نکنند، خانه را با اهلش به آتش خواهند کشید.[۳] علی علیه السلام بیرون

---

۱. یکی از نمونه‌های آشکار این پدیده حکایت «مالک بن نویره» است. مالک و قبیله‌اش مسلمان بودند. او خود مأمور جمع‌آوری زکات و ارسال آن برای حضرت رسول ﷺ بود. در آغاز خلافت ابوبکر به این دلیل که خلیفه را شایسته خلافت نمی‌دانست مخالفت نمود. خلیفه به اتهام اینکه وی مرتد شده است خالد بن ولید را با سپاهی به‌سوی وی و قبیله‌اش گسیل داشت. خالد در این مأموریت چنان اعمال شنیعی را مرتکب شد که قلم از بیان آن شرم دارد. بسیاری از مسلمانان و حتی اطرافیان خلیفه از جمله عمر بن خطاب به این عمل خالد اعتراض کردند، ولی خلیفه اعتنا نکرد. (بلاذری، **فتوح‌البلدان**، ص ۱۴۲؛ نوبختی، **فرق‌الشیعه**، ص ۴، ۹ ـ ۸؛ امینی، **الغدیر**، ج ۷، ص ۲۶۹ ـ ۲۶۷)

۲. بلاذری، **انساب الاشراف**، ج ۱، ص ۵۸۷؛ جعفریان، **تاریخ خلفا**، ص ۲۵ ـ ۲۰.

۳. دینوری، **الامامة و السیاسة**، ج ۱، ص ۱۳؛ طبری، **تاریخ الطبری**، ج ۲، ص ۴۴۴؛ یعقوبی، **تاریخ الیعقوبی**، ج ۲، ص ۱۲۶.

آمد و کوشید با مطرح کردن حق خود، اعتراض خویش را آشکار سازد. بی‌درنگ خشونت و شدت آشکار شد، شمشیرها از نیام برآمد و عمر و گروهش کوشیدند به درون خانهٔ فاطمه‌علیهاالسلام نفوذ کنند. فاطمه‌علیهاالسلام خشمگین در برابرشان ایستاد و با لحنی ملامت‌آمیز فریاد زد: شما پیکر رسول‌خداصلی‌الله‌علیه‌وآله را بر زمین نهادید و بدون مشورت و محترم‌شمردن حقوق ما تصمیم گرفتید. شتابان از اینجا برون روید و گرنه به پیشگاه خداوند شَکوا می‌کنم. این امر بر پیچیدگی موقعیت افزود و گروه مسلح بدون به‌دست آوردن بیعت علی‌علیه‌السلام، پس از رفتارهایی نامناسب ناگزیر خانه را ترک گفتند.[1]

با آنکه فشارها همه‌جانبه بود و شعله‌های خشم مردان خلیفه، مسلمانان معترض را تهدید می‌کرد، علی‌علیه‌السلام تن به سازش نداد و تا هنگامی که اساس دین را در معرض خطر ندید، بر این موضع خویش استوار ماند. چون احتمال پایمال شدن رنج‌های رسول‌خداصلی‌الله‌علیه‌وآله جدی شد، علی و پیروانش ناگزیر با خلیفه مصالحه کردند. در کنار بنی‌هاشم برخی ممتازترین اصحاب پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله، که به خلافت ابوبکر اعتراض داشتند و تا مدت‌ها آن را به رسمیت نمی‌شناختند، عبارت‌اند از: حذیفة بن یمان، خزیمة بن ثابت، ابوایوب انصاری، سهل و عثمان بن حنیف، براء بن عازب، بلال مؤذّن پیامبر، ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، مقداد بن عمرو، سلمان فارسی و خالد بن سعید.[2]

فدک نمادی از معنایی عظیم

یکی از اقدام‌های ابوبکر که به‌ظاهر در پی گردآوری زکات و سامان بخشیدن درآمدها انجام گرفت، تصرف منطقهٔ اقتصادی فدک[3] است. انگیزهٔ اصلی ابوبکر از تصرف فدک چه بود؟ آیا

---

۱. جعفری، **تشیع در مسیر تاریخ**، ص ۶۸ ـ ۶۷؛ شهیدی، **زندگانی فاطمه زهرا**علیهاالسلام، ص ۱۳۰ ـ ۱۰۷؛ یعقوبی، **تاریخ الیعقوبی**، ج ۲، ص ۱۲۷.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۲۴ به بعد؛ جعفریان، **تاریخ خلفا**، ص ۲۳.

۳. فدک قریه‌ای است در فاصله ۲۵۰ کیلومتری از شمال مدینه و در جنوب خیبر که آب فراوان و نخلستان‌های بسیار دارد و پیش از اسلام، مانند خیبر، مسکن یهودیان بوده است. پس از شکست یهودیان در خیبر در سال هفتم هجری، اهالی فدک بیمناک شده، با پیشنهاد واگذاری نیمی از اراضی خویش به پیامبر تقاضای صلح کردند و این اراضی چون بدون درگیری و نبرد به‌دست مسلمانان افتاد، در اختیار (خالصه = فیء) پیامبر بود.

در اینکه فدک خالصه پیامبرﷺ بود، تردیدی وجود داشت؟ آیا در اینکه در زمان حیات پیامبرﷺ درآمد این ملک به فاطمهؑ و بنی‌هاشم تعلق داشت، اختلاف نظر بود؟ آیا واقعاً درگیری بر سر باغستان بود؟ اینها بخشی از پرسش‌هایی است که هنوز در حافظه تاریخ به‌خوبی باقی مانده است.[1]

در فرهنگ شیعه «فدک» نمادی از معنایی بزرگ است که هرگز در چهار چوب آن قطعه زمین نمی‌گنجد و همین معنای رمزی است که درگیری را از مخاصمهٔ سطحی و محدود به مبارزه‌ای سیاسی تبدیل می‌کند. منازعهٔ فدک در واقع فریاد اعتراض یادگار رسول‌خداﷺ به انحراف پدید آمده در جهان اسلام بود.

چون حضرت زهراؑ همراه زنان بنی‌هاشم به مسجد آمد تا دربارهٔ فدک با خلیفه به گفتگو بپردازد[2] ابوبکر با گروهی از مهاجران و انصار نشسته بودند. آه سوزان و دردناک دخت پیامبرﷺ جمعیت را متأثر ساخت. خدای را سپاس گفت و به یگانگی او و رسالت حضرت محمدﷺ گواهی داد. همه را به حفظ قرآن، که امانت بزرگ الهی است، سفارش کرد ... پس از تبیین مشروح فلسفه و هدف احکام، به قاطعیت و زحمات پیامبرﷺ در تقویت راه هدایت و سعادت مردم اشاره کرد. نقش مهم علیؑ در دفاع از اسلام و پیامبراکرمﷺ را یادآور شد و در انتقاد از بی‌وفایی مردم فرمود: شما آن‌قدر صبر نکردید که بحران فروکش کند و اندکی از مصیبت بگذرد. شتابان فتنه را دامن زدید، شعله‌های اخلال و فساد را بَرافروختید، احکام الهی و سنن پیامبرﷺ را ترک کردید و به اهل‌بیت و خانواده‌اش ستم و خیانت روا داشتید.

سرور بانوان جهان دربارهٔ فدک چنین استدلال کرد:

ای پسر ابوقحافه، آیا در قرآن است که «تو» از پدرت ارث ببری، ولی من از پدرم ارث نبرم؟! «لقد جئت شیئاً فریّاً».[3] آیا به عمد، کتاب خدا را ترک کرده، احکام آسمانی‌اش را پشت سر می‌اندازید؟ خداوند می‌فرماید: «و ورث سلیمان داود.»[4] در داستان حضرت یحیی بن زکریا

---

۱. ر.ک: ابن‌طاووس، **الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف**، ص ۲۶۸ ـ ۲۴۷.

۲. ابن ابی‌الحدید، **شرح نهج‌البلاغه**، ج ۴، ص ۹۳ به بعد؛ ابن ابی‌طاهر، **بلاغات النساء**، ص ۱۲؛ طبرسی، **احتجاج**، ج ۱، ص ۱۴۹ ـ ۱۳۱؛ صدر، **فدک در تاریخ**، ص ۶۵ ـ ۵۶.

۳. کاری عجیب و ناپسند کرده‌ای.

۴. نمل (۲۷): ۱۶.

می‌فرماید: «فهب لی من لدنک ولیاً یرثنی و یرث من آل یعقوب»[۱] و نیز می‌فرماید: «ان ترک خیراً الوصیة للوالدین و الاقربین بالمعروف حقا علی المتقین».[۲] آیا خداوند متعال در این آیه همهٔ مردم را به‌طور عموم در نظر نگرفته، همهٔ طبقات شامل این آیات نیستند؟[۳] آیا شما در تشخیص عموم و خصوص و دلالت آیات، از پدر و پسرعمویم آگاه ترید؟... آگاه باشید، گفتنی‌ها را گفتم. یقین دارم خواری، شما را فرا گرفته است و گفتن حقیقت با شما سودی ندارد؛ ولی چه کنم اندوه طغیان کرد، سینه‌ام تنگ شد و اتمام حجت کردم.

آری، شما آنچه می‌خواستید به چنگ آوردید. بر مرکب مراد سوار شدید و آن را رام خویش

---

۱. وَ إِنِّي خِفْتُ الْمَوٰالِيَ مِنْ وَرٰائي وَ كٰانَتِ امْرَأَتي عٰاقِراً فَهَبْ لي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا * يَرِثُني وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا. (مریم (۱۹): ۶ ـ ۵)

۲. كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذٰا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْراً الْوَصِيَّةُ لِلْوٰالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقينَ. (بقره (۲): ۱۸۰)

۳. باید توجه داشت که استدلال حضرت زهراؑ به آیات ارث به این خاطر بوده است که برخی در این زمینه مسئله ارث پیامبران را مطرح کردند و در واقع نوعی بدعت در دین گذاشتند. حضرت زهراؑ در این خطبه به مسئله فدک از این منظر می‌پردازد وگرنه مسئله فدک هرگز ارث نبود. اشاره شد که براساس اسناد تاریخی، فدک دهکده‌ای یهودی‌نشین در حجاز بوده است که چون به‌وسیله نیروی نظامی و قوای قهری فتح نشده بود ـ به حکم قرآن (حشر (۵۹): ۷) ـ به مالکیت خاص رسول‌خداﷺ درآمد. پیامبرﷺ نیز پس از آنکه آیه «فأت ذی‌القربیٰ حقّه» (روم (۳۰): ۳۸) نازل شد، فدک را به دخت خویش فاطمهؑ بخشید تا در معاش خود و فرزندانش به‌کار برد و تا رحلت نبی‌اکرمﷺ در اختیار او بود. پس در اینجا مسئله میراث یا صدقه مطرح نیست، مگر به همان اندازه که به موضوع سیاست حاکم مربوط است.

ابن ابی‌الحدید معتزلی با ظرافت همین نکته را مطرح می‌کند. می‌گوید: از مدرّس مدرسه غربی بغداد پرسیدم: آیا فاطمه راست می‌گفت؟ گفت: آری. گفتم: اگر راست می‌گفت چرا فدک را بدو برنگرداندند؟ استاد با لبخند پاسخ داد: لو اعطاها الیوم فدک بمجرد دعواها لجاءت الیه غداً و ادّعت لزوجها الخلافة...: اگر آن روز فدک را به او می‌داد، فردا خلافت شوهر خود را ادعا می‌کرد و او نمی‌توانست سخن وی را نپذیرد. چه قبول کرده بود که دختر پیغمبر هرچه می‌گوید راست است. (ابن ابی‌الحدید، **شرح نهج‌البلاغه**، ج ۱۶، ص ۲۸۴ و نیز ر.ک: ابن‌طاووس، **الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف**، ص ۲۵۱ ـ ۲۴۸؛ صدر، **فدک در تاریخ**؛ شهیدی، **زندگانی فاطمه زهراؑ**، ص ۱۲۰ ـ ۹۷)

ساختید؛ ولی ننگ حق‌کشی برای شما باقی ماند و داغ آن، چنان بر پیشانی‌تان نقش بست که تا پایان کار جهان محو نخواهد شد. در آخرت نیز آتش عذابی که بر دل‌ها اثر می‌کند و آنها را می‌گدازد، گریبانتان را خواهد گرفت. «و سیعلم الذین ظلموا ایّ منقلب ینقلبون».[۱]

در سخنانِ آن حضرت با زنان مهاجر و انصار نیز این هدف سیاسی به روشنی آمده است. آن حضرت می‌فرماید: چگونه رهبری امت را از پایگاه رسالت و قواعد استوار نبوت و منزلگاه روح‌الامین دور ساختید و قرآن را از دست آگاهان به دنیا و دین بازگرفتید؟! باید بدانید که این کار زیانی آشکار است. اما چرا با ابوالحسن علی علیه‌السلام به دشمنی برخاستید؟ به خدا سوگند، تنها علتی که باعث این دشمنی شد، قدرت شمشیر او در جهاد، سخت‌گیری و شدت عمل او در برابر حق، یورش عبرت‌آموز او به جان دشمنان و بی‌پروایی او در راه خدا بود. به خدا، اگر مانع نمی‌شدید و علی علیه‌السلام زمام امور امت را به‌عهده می‌گرفت، کاروان امت را چنان عادلانه و بزرگوارانه پیش می‌برد که در این کاروان نه مرکبْ رنجی ببیند و نه راکب اضطرابی یابد و آن را به آبشخوری می‌رساند که چشمه زلال و نوشین آن، پیوسته به گوارایی، بجوشد و چنان سیرابْ بازشان می‌گرداند که عقل به حیرت درماند؛ بدون اینکه در برابر این مسئولیت در پی سود و بهره‌ای برآید، مگر اینکه تنها، شدت عطش خود را به جرعه آبی، و ضعف گرسنگی را به نان خشکی فرونشاند و در آن صورت، درهای برکات الهی از آسمان و زمین بر آنان گشوده می‌شد. امّا دریغا! این کار را نکردید و خداوند شما را بدین کارتان مؤاخذه خواهد کرد.[۲]

---

۱. شعراء (۲۶): ۲۲۷ و ر.ک: قمی، **بیت الاحزان**، ص ۱۹۶ ـ ۱۸۷؛ شهیدی، **زندگانی فاطمه زهرا** علیهاالسلام، ص ۱۴۳ ـ ۱۲۱.

۲. علمای شیعه علاوه بر احتجاجات، آنچه را در کتب حدیث و تاریخ شیعه و سنی درباره واگذاردن مجدد فدک به اهل‌بیت آمده است، دلیلی روشن بر حقانیت دعوی فاطمه علیهاالسلام دانسته‌اند. بر پایهٔ نقل حلبی (حلبی، **السیرة الحلبیة**، ج ۳، ص ۳۶۲) ابوبکر خود یک‌بار پس از استماع ادله فاطمه علیهاالسلام در حالی که می‌گریست، سندی در تملیک فاطمه علیهاالسلام بر فدک نوشت، امّا عمر ضمن اعتراض بر ابوبکر سند را گرفت و پاره کرد. سال‌ها بعد عمر بن عبدالعزیز (خلیفه اموی) و سپس ابوالعباس سفّاح (نخستین خلیفه عباسی) و بار دیگر مهدی عباسی و نیز مأمون عباسی فدک را به نوادگان فاطمه علیهاالسلام بازگرداندند. (ر.ک: صدر، **فدک در تاریخ**، ص ۵۸ ـ ۶۱؛ **نهج‌البلاغه**، نامه به عثمان بن حنیف؛ حسن، **مناظرات فی العقائد و الاحکام**، ج ۱، مناظره ۲۸ ـ ۲۶؛ شیخ مفید، **الاختصاص**، ص ۱۸۵؛ فرهمندپور، **سیری در تطور خلافت اسلامی**، ص ۳۳ ـ ۳۰)

از دیگر فعالیت‌های خلیفه اول پافشاری بر گسیل سپاه اُسامه به مرزهای روم بود و این در حالی بود که وی و برخی دیگر از صحابه در زمان حیات پیامبرﷺ در حرکت سپاه اُسامه مانع‌تراشی می‌کردند؛ اما اینک دیگر دلیلی برای کوتاهی وجود نداشت. افزون بر اینکه خطر دشمنان خارجی چیزی نبود که بتوان آن را نادیده انگاشت. از طرفی، اعزام سپاه اسامه نوعی اجرای فرمان پیامبر به‌شمار می‌آمد. از این رو خلیفه خود سپاه اسامه را از اردوگاه «جرف» بدرقه کرد و از اُسامه درخواست نمود که عمر را برای ماندن در مدینه و یاری خلیفه، از همراهی با سپاه معاف کند و اسامه نیز اجازه داد. اگرچه درگیری مهمی بین سپاه مسلمانان و رومیان رخ نداد، انجام موفق مأموریت و بازگشت پیروزمندانه اُسامه ـ بعد از چهل روز یا بیشتر ـ از جوانبی چند برای مسلمانان ارزشمند بود. از یک سو روحیه آنان را که در نتیجه آشوب‌های داخلی جزیرةالعرب و نگرانی‌های موجود پس از رحلت پیامبر اکرمﷺ رو به ضعف نهاده بود، تقویت کرد و از سوی دیگر به دشمنان خارجی که گمان می‌کردند پس از رحلت نبی‌اکرمﷺ مسلمانان آسیب‌پذیر گردیده‌اند، پاسخی مناسب داد.

فتح ناحیهٔ حیره در سال ۱۲ هجرت و پیروزی بر شام و بخش‌هایی از سرزمین رومیان در سال بعد، بخشی از فتوحات و فعالیت‌های حکومت در خارج از جزیرةالعرب به‌شمار می‌آید.[۱]

از دیگر اقدامات خلیفه، تعیین رسمی خلیفه بعد از خود بود. با آنکه پس از رحلت پیامبرﷺ تعیین جانشین از جانب ایشان انکار و غیرلازم شمرده شد، اما ابوبکر در بستر بیماری و براساس برخی نقل‌ها در حال تب و لحظاتی بیهوشی اقدام به وصیت بر جانشینی عمر نمود. نه کسی مانع کار او شد و نه کسی توهینی به او روا داشت.[۲]

خلافت عمر بن خطاب (۲۳ ـ ۱۳ ق.)

وی در سال سیزدهم هجری با وصیت ابوبکر زمامدار مسلمانان شد.[۳] او با اقتدار کامل قریب

۱. ر.ک: بلاذری، **فتوح‌البلدان**، ص ۱۵۰ و ۱۵۲ و ۱۸۸ ـ ۱۸۴؛ ابن‌سعد، **الطبقات الکبری**، ج ۴، ص ۹۷؛ طبری، **تاریخ‌الطبری**، ج ۳، ص ۳۸۷ به بعد.

۲. همان، ص ۴۳۳ ـ ۴۳۲؛ دینوری، **الامامة و السیاسة**، ج ۱، ص ۱۹.

۳. یعقوبی، **تاریخ الیعقوبی**، ج ۱، ص ۱۵۰؛ مسعودی، **مروج الذهب و معادن الجوهر**، ج ۲، ص ۳۷۵. مورخان، اسلام‌آوردن عمر را سال پنجم، ششم یا نهم بعثت نوشته‌اند. (ابن‌هشام، **السیرة النبویة**، ج ۱، ص ۳۷۶ ـ ۳۶۹)

ده سال اداره سرزمین‌های اسلامی را به‌دست گرفت. قلمرو خلافت او با طراحی ویژه نبردها در عمق خاک همسایه‌های قدرتمند ایران و روم در حال گسترش بود. وی نخستین خلیفه‌ای است که «امیرالمؤمنین» خوانده شد. هرچند در دورهٔ خلافت و پیش از آن از ثروتمندان قریش شناخته می‌شد، به اشرافی‌گری و تن‌پوش‌های گران‌بها و گردآوری طلا و نقره دل‌بستگی نداشت و کارگزارانی که چنین نبودند را نیز توبیخ می‌کرد.

پس از فتح فلسطین، سادگی و مهابت او در ورود به بیت‌المقدس توجه و تحسین مسیحیان را برانگیخت. در غذا قناعت داشت و در پیراهن پشمین او اغلب وصله‌ای چرمین دیده می‌شد. در جریان قحطی سال پنجم خلافتش ـ که مردم ناگزیر به خوردن مردار و... روی آوردند ـ خود با آنکه تهی‌دست نبود، می‌کوشید با آنان هم‌دردی کند. با این همه، به اتفاق مورخان تندخو و سخت‌گیر بود و در رسیدگی به کارهای مورد نظر خود مبالغه‌ای افراط‌آمیز داشت. او خود اعتراف می‌کرد که مردم از تندی‌اش وحشت بسیار دارند.[۱]

وضع مقررات دربارهٔ اهل ذمه، قراردادن دیوان و دفتر برای مالیات و بیت‌المال،[۲] ایجاد پایگاه‌های نظامی، تسخیر سراسر جزیرة العرب، جداسازی شام و مصر از چنگ امپراتوری روم، و فتح ایران از دستاوردهای خلافت ده سالهٔ او شمرده می‌شود.[۳]

بی‌توجهی خلیفه به شکایت ابولؤلؤ (فیروز) از بی‌عدالتی و رفتار تبعیض‌آمیز اربابش مغیرة بن شعبه (امیر کوفه) را سبب اصلی کشته شدن خلیفه به دست وی دانسته‌اند؛ در حالی که با بررسی منابع و متون و حوادث بعدی که اتفاق افتاد شاید بتوان دست امویان را در ترور خلیفه نشان داد و ثابت کرد ابولؤلؤ نیز ابزار دست امویان قرار گرفته است.[۴]

---

۱. **حیاة الصحابة**، ج ۱، ص ۴۹ به بعد؛ ابن‌بابویه، **عیون اخبارالرضا**، ج ۱، ص ۱۲.

۲. این امر به‌تدریج به برتری‌جویی قبیله قریش و نژاد عرب و نظام طبقاتی انجامید.

۳. عسکری، **معالم المدرستین**، ج ۲، ص ۳۵۶ ـ ۳۵۲؛ مسعودی، **مروج الذهب و معادن الجوهر**، ج ۲، ص ۲۴۲ به بعد؛ ابن ابی‌الحدید، **شرح نهج‌البلاغه**، ج ۱۲، ص ۲۱۴؛ بلاذری، **فتوح البلدان**، ص ۵۴۹.

۴. ارتباط ابولؤلؤ با مغیره و هماهنگی مغیره با امویان روشن است. آخرین حلقه ارتباطی این مسئله با مرگ خلیفه دوم، توجه به بهره‌برداری امویان از مرگ ایشان است. جانشینی عثمان ـ آنچنان که خواهیم گفت ـ پس از عمر امری پیش‌بینی‌شدنی بود و نهایتِ کامیابی امویان از خلافت وی، همان حلقه مفقود است که برای تکمیل این زنجیره بدان محتاجیم. بی‌سبب نیست که می‌بینیم کشتن عمر نه در چشم خلیفه سوم و نه بسیاری دیگر از سرشناسان روز رویدادی عظیم تلقی نشد؛ در حالی که در مقایسه با آن پس از قتل

انگیزه‌ها و اسباب فتوحات

به طور کلی، عملکرد خلفا در راه‌اندازی جنگ‌های داخلی و خارجی از دو نظر اهمیت دارد: «ضرورت نبردها و پیامدهای آن» و «علل و اسباب داخلی و خارجی فتوحات».

در بحث از «انگیزه و ضرورت فتوحات»[1] شاید بتوان گفت: اهتمام افزون خلفا به جنگ و گسترش حوزهٔ نفوذ اسلام از راه خشونت و لشکرکشی، با دیدگاه نظری و سیرهٔ عملی پیامبر ﷺ در طول دوران تبلیغ رسالت ـ یعنی فتح دل‌ها و انقلاب درونی نیروهای انسانی ـ ناسازگار می‌نماید.

برخی با عنایت به پیامد فتوحات در کمتر از نیم قرن، معتقدند این فتوحات آشکارا از ارزش مکتب فکری و تربیتی اسلام کاست.[2] زیرا قرآن‌کریم به روشنی بیان می‌کند که هدف بعثت

عثمان ـ آن‌گونه که خواهد آمد ـ به گونه‌ای غیر عادی برای خون‌خواهی و قصاص قاتل او موضع‌گیری کردند و پیراهن خونینش را شهر به شهر گرداندند و سوگوار[illegible]ی او را تشویق و ترغیب و حمایت کردند. باید گفت که آن سکوت و این فریاد هر دو غیرطبیعی و در[illegible] بررسی جدی است.

البته نمی‌توان از نظر دور داشت که سیرهٔ سیاسی و منش اقتصادی این دو خلیفه و مقدماتی که به قتل هریک از آنها انجامید بسیار متفاوت است و نباید این دو واقعه را از این جهت با یکدیگر مقایسه نمود؛ اما اتفاقاً همین مسئله یعنی تفاوت خطمشی این دو خلیفه و اعتبا[illegible]ی که خلیفه دوم در سایه جدیت، تدبیر و ساده‌زیستی خود در انظار پیدا کرده بود و از آن سو لغزش‌های آشکار خلیفه سوم و نارضایتی عمومی مردم نسبت به عملکرد او ابهام مسئله را تشدید می‌کند و تساهل در مورد قتل عمر و القا هیجان در مورد قتل عثمان را معنادارتر می‌نماید. (ر.ک: فرهمندپور، **سیری در تطور خلافت اسلامی**، ص ۶۰ ـ ۵۹؛ حسنی، **تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام**، ص ۳۲۷؛ شهیدی، **تاریخ تحلیلی اسلام تا پایان امویان**، ص ۱۱۴)

۱. در بحث فتوحات لازم است میان انگیزه‌های پاک بسیاری از مسلمانان و مجاهدان نخستین سپاه با انگیزه‌های سیاسی یا مادی خلفا یا کارگزاران آنها و نومسلمانان تفاوت قائل شد. بحث علل و اسباب فتوحات در صفحات بعد ناظر به این تفاوت است.

۲. دکتر شهیدی در این‌باره می‌نویسد: آن بیابانی‌ها که دیروز مسلمان شده و هرگز محمد ﷺ را ندیده و به خوی او آشنا نشده بودند و یا آن مسلمانان که تنها طی یک یا دو جلسه با پیغمبر اسلام آشنایی داشتند تا چه اندازه می‌توانستند به خوی مسلمانی آراسته باشند؟ و اگر روزی مالی به دست آنان رسد که هرگز تصور

پیامبران و حکومت آنان، گسترش عدالت اجتماعی و تربیت معنوی مردم است نه تأسیس امپراتوری قیصری و کسرایی، استثمار، برده‌گیری عمومی و به‌دست آوردن غنیمت‌های بی‌کران جنگی.

مردمی که برای نفوذ اسلام به اعماق روحشان و تربیت صحیح و یافتن شخصیت انسانی اسلامی به تازگی آماده می‌شدند، هنوز بسم الله نیاموخته بودند که در گرداب جنگ‌ها فرو افتادند، در غنیمت‌ها و ثمرات مادی پیروزی‌ها غرق شدند و معنویت اندکی را که تازه در پناه دین اندوخته بودند به توفان کام‌جویی‌ها و خوش‌گذرانی‌ها سپردند.

سیرهٔ نبوی نشان می‌دهد که آن حضرت ﷺ در تمام دوران سیزده سالهٔ مکه به هیچ کس حتی اجازهٔ دفاع نداد؛ تا آنجا که مسلمانان به تنگ آمدند و گروهی با اجازه آن حضرت راه حبشه پیش گرفتند. تنها در سال دوم مهاجرت به مدینه بود که رخصت جهاد (دفاع) داده شد. مسلمانان در تمام دورهٔ مکه آموزش دیدند، با روح اسلام آشنا شدند و فرهنگ اسلامی تا حدّی در اعماق وجودشان نفوذ یافت. نتیجهٔ این آموزش طولانی آن بود که پس از ورود به مدینه همگان مبلّغ واقعی اسلام شمرده می‌شدند، رسول اکرم ﷺ آنها را به اطراف می‌فرستاد و موفق باز می‌گشتند. هنگامی که به جهاد می‌رفتند، می‌دانستند برای چه هدفی می‌جنگند. تعبیر امام علی علیه‌السلام دربارهٔ آنان چنین است: «سربازان اسلام بصیرت‌ها و اندیشه‌های روشن خود را بر شمشیرهای خود حمل می‌کردند».[۱]

شمشیرها و انسان‌های آموزش‌یافته، توانستند رسالت خود را نیک به انجام رسانند؛ پدیده‌ای که متأسفانه در دوران خلفا از یاد رفت. در این دوره، همگام با گشودن دروازه‌های اسلام به روی انبوه مردم کشورهای مغلوب، فرهنگ اسلامی به آنها آموزش داده نشد. بدین ترتیب، قدرت و نفوذ حکومت مرکزی بسیار گسترش یافت و سربازان اسلام فزونی پذیرفت؛ ولی از مسلمانان مؤمن و پرهیزگار چندان خبری نبود.

یکی از مشکلات و زیان‌های تازه اسلام آوردگان آن بود که اینان مورد استفادهٔ ناروای

آن را نمی‌کردند، چنانکه قرآن هشدار داده است، طغیان نورزند و اسلام که هنوز در دل آنان ریشه نگرفته تا چه درجه می‌تواند هوای نفسشان را مهار کند. (شهیدی، **تاریخ تحلیلی اسلام تا پایان امویان**، ص ۱۱۱)

۱. حملوا بصائرهم علی اسیافهم، و دانوا لربّهم بأمر واعظهم. (**نهج‌البلاغه**، خطبه ۱۵۰ و ر.ک: روحانی، **تاریخ اسلام در آثار شهید مطهری**، ج ۱، ص ۱۱۸ ـ ۱۱۷)

اشخاص مغرض قرار گرفتند و به نام اسلام و قرآن به جنگ قرآن ناطق گسیل شدند. این استفاده نابجا به‌وسیلهٔ خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس ادامه یافت و نو اسلام‌ها به ابزار کارآمد قدرتمندان برای تأمین منافع شخصی تبدیل شدند.

مسئلهٔ کشورگشایی تا آنجا پیش رفت که حکومت اسلامی به امپراتوری‌هایی چون ایران و روم تبدیل شد و بسیاری از صحابه در سایهٔ مقام یا ثروت به فساد گراییدند و جامعه اسلامی با سرعتی تصورناشدنی در کام دنیاطلبی فرو غلتید و به خصوص حکّام و کارگزاران آنها با نام اسلام، پای بر جای پای قیصر، کسرا و فرعون نهادند. اگر تبدیل امامت اسلامی به خلافت را نتیجه برخی تعصبات و سلطه‌جویی‌های داخلی مسلمانان و جنگ‌های ردّه بدانیم، قطعاً تبدیل خلافت اسلامی به سلطنت اموی پیامد این نبردها بوده است؛ چنانکه جنگ‌های صفین و نهروان نیز مولود این پدیده است.[۱]

علل و اسباب فتوحات

براساس منابع تاریخی، چگونگی فتح سرزمین‌های امپراتوری روم و ایران یکسان نبوده است؛ چنانکه فتح مناطق مختلف یک امپراتوری نیز یکسان نبوده است. برای مثال در فتح ایران برخی نبردها ـ چون قادسیه و فتح مداین ـ به طول انجامیده و باکشته‌های بسیار همراه بوده است، امّا در بسیاری مناطق با حداقل خون‌ریزی و با تسلیم و صلح و سازش و تعیین جزیه و خراج به‌سامان رسیده است.

درباره علل پیروزی مسلمانان و شکست سپاه ساسانی دیدگاه‌هایی وجود دارد.

برخی بر ناخشنودی مردم از حکومت ساسانی و بیدادگری شاهان و تجمل‌پرستی کارگزاران ساسانی و تبعیض‌ها و امتیازات طبقاتی آنان تأکید کرده‌اند و برخی بر بی‌روح شدن آیین زرتشتی و گرایش‌ها و انشعابات آن، برخی بر فروریختگی باورها نسبت به حفظ نظام ساسانی و فقدان انگیزه‌های دفاعی در سطوح متفاوت فرماندهی تا سربازان معمولی تأکید کرده‌اند و برخی دیگر بر همراهی فعال مسیحیان عرب مجاور مرزهای امپراتوری ساسانی با عرب‌های مسلمان و مهاجم، برخی بر جذّابیّت و دل‌نشین بودن اصول وحدت و برابری و عدالت‌خواهی اسلام تأکید کرده‌اند و برخی بر ایمان جنگجویان مسلمان و تعصّب نسبت به

---

۱. ر.ک: موسوی کاشانی، بر امیرمؤمنان علی؈ **چه گذشت؟**، ص ۸۷ ـ ۸۲.

اعتقادات و مأموریت و اهداف دینی آنان تأکید کرده‌اند. برخی نیز هزیمت سریع لشکریان ساسانی ـ به‌ویژه در آخرین روزهای نبرد قادسیه ـ را ناشی از ستاره‌شناسی رستم و وزیدن توفانی شدید در جهت مقابل سپاهیان ساسانی توجیه کرده‌اند. در حالی که به نظر می‌رسد مجموعه‌ای از این عوامل دست به‌دست داده و اسباب پیروزی مسلمانان را فراهم کرده است. البتّه سهم آموزه‌های اسلام و تعالیم عدالت‌خواهانه آن انکار نمی‌شود.

در ادامه تلاش خواهیم کرد تا ضمن نقل گزیده‌هایی از گفتگوها و مذاکرات بین فرماندهان سپاه مسلمانان و سپاه ساسانی در نبرد قادسیه به جمع‌بندی یک نمونه از فتوحات مسلمانان بپردازیم.[۱]

در متون تاریخی آمده است که رستم پسر فرخزاد (سپهسالار کل نظام ساسانی) به دلایلی از همان زمان استقرار در قادسیه، کوشید تا از طریق گفتگو مانع بروز رویارویی دو سپاه گردد. بر این اساس نخستین هیئت نمایندگی مسلمانان با هماهنگی رستم، روانه مداین شد تا با یزدگرد گفتگو کند. چون نمایندگان مسلمانان با شجاعت تمام پادشاه را به قبول اسلام یا پرداخت جزیه یا جنگ مخیّر کردند، پادشاه برای حفظ ابهت و صلابت خویش با توهین آنان را بیرون کرد.[۲] پس از بن‌بست مذاکره مداین، رستم در نخستین ملاقات با زهره بن حویه، طلایه‌دار سپاه مسلمانان، بر آن شد تا با استفاده از قواعد نرمش و ملایمت، عنایات گذشته ایرانیان در حق اعراب را یادآور شود و با تدارک زمینه‌ای مطلوب و پیراسته از احساس ضعف، با کنایه فرستاده مسلمانان را به پرهیز از شتاب در جنگ فراخواند. زهره که به هدف رستم پی برده بود تأکید کرد که برخلاف گذشته، اعراب این‌بار برای امور دنیوی و غارتگری روانه مرزهای ایران نشده‌اند، بلکه برآنند تا آیین پیامبر خویش را ترویج کنند. بنابراین، تمام همت آنان جستجوی آخرت است. رستم چون این پاسخ را شنید از او خواست تا عقاید مسلمانان و تعالیم پیامبر را برای او تشریح کند. زهره با اغتنام فرصت در سخنانی کوتاه گفت: اساس دین ما اعتقاد و گواهی به یگانگی خداوند و شهادت به رسالت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است و هدف ما رهانیدن

---

۱. ما این گزارش را از کتاب **تاریخ صدر اسلام**، زرگری‌نژاد، ص ۱۱۰ ـ ۹۸، و کتاب **تاریخ اسلام از بعثت نبوی تا حکومت علوی**، ابراهیمی ورکیانی، ص ۳۳۲ ـ ۳۱۴ اقتباس کرده‌ایم.

۲. ابن‌اثیر، **الکامل فی‌التاریخ**، ج ۲، ص ۴۵۸ ـ ۴۵۷.

مردم از پرستش بت و دعوت آنان به عبودیت الله است. رستم گفت: سخنانی است نیکو. زهره ادامه داد: ما اعتقاد داریم که تمامی مردم، فرزندان آدم و حوایند و تمامی آنان با یکدیگر برادر و برابرند. رستم این سخن را نیز ستود و گفت: اگر من و همراهانم تمام آنچه را که توصیف کردی بپذیریم، چه خواهید کرد؟ آیا به سوی شهر و دیار خویش باز خواهید گشت؟ زهره گفت: آری، سوگند به خداوند که باز می‌گردیم و از آن پس جز برای تجارت به سرزمین شما نزدیک نخواهیم شد.[1] پس از خاتمه مذاکره، رستم کوشید تا بزرگان سپاه خویش را به ضرورت و اهمیت پذیرش آیین مسلمانان بینا سازد، امّا آنان نپذیرفتند.

سفیر بعدی مسلمانان در گفتگو با فرمانده سپاه ساسانی ربعی بن عامر بوده است که او نیز به تقاضای رستم به اردوگاه سپاه ساسانی آمده بود. این فرستاده مسلمین نیز وقتی به اردوگاه ایرانیان در قادسیه وارد شد، با شکوه و جلالی شاهانه رو به رو گردید که تا آن زمان هرگز به چشم ندیده بود. رستم در حالی که جامه‌هایی بسیار گران‌بها پوشیده بود، بر تختی از زر استقرار داشت. اطرافیان او نیز فاخرترین جامه‌ها را به تن داشتند و با کفش‌های زرّین بر روی فرش‌های زربفت صف کشیده بودند. معلوم بود که قصد رستم و اشراف ساسانی از آراستن محل گفتگو، تنها از تعلق خاطر آنان به این همه ظواهر دنیوی که صد البته به قیمت چپاول مردم تهی‌دست حاصل آمده بود، نشئت نمی‌گرفت، بلکه بر آن بودند تا نمایندهٔ سپاه مسلمانان را فریفته ابهت و شکوه خود و مرعوب کنند.

ربعی بن عامر، با اعتماد و عزم استوار، کوشید تا همه آن شکوه و جلال افسانه‌ای و تشریفات اشرافی را به مسخره گیرد و به تمام جلال و زیبایی مجلس مذاکره، با بی‌تفاوتی بنگرد. او در ساده‌ترین هیئت و پیراسته از هرگونه آرایش، به بارگاه پرشکوه رستم آمده بود. اسبی لاغر مرکبش بود و شمشیر صیقلی شده‌اش نیامی از پارچه‌ای کهنه و مندرس داشت و قبایش نیز هیچ قیمتی نداشت. چون در برابر ناظران ظاهر شد، با خنده‌های آشکار و پنهان حاضران روبه‌رو گشت. او که گویی چنین انتظاری را نیز داشت، با بی‌اعتنایی تمام و در حالی که سواره بود، همچنان با اسب خویش بر روی فرش‌های زربفت پیش رفت، سرانجام از اسب خویش به زیر آمد و چنانکه خود گفته است، برای آنکه شکوه و ابهت اشرافیت ساسانی را به

---

۱. همان، ص ۴۶۲؛ طبری، **تاریخ الطبری**، ج ۳، ص ۵۱۸ ـ ۵۱۷؛ ابن‌خلدون، **العبر...**، ج ۲، ص ۹۵ ـ ۹۴.

ریشخند گیرد و غرور حاضران و ناظران را بشکند، دو مخدهٔ نزدیک به خود را درید و آنگاه افسار اسب خود را از شکاف آنها گذراند و مهار اسب را در همان‌جا و اندکی جلوتر از تخت طلایی رستم، محکم کرد و در حالی که نیزه نوک‌تیز خویش را بر فرش‌های قیمتی فرو می‌برد و آن دیباها را سوراخ می‌کرد، به آرامی و قدم‌زنان، به سوی تخت رستم گام گذاشت. او چون به نزدیک سپهسالار کل سپاه ساسانی رسید، به ناگاه قسمتی از فرش گران‌بهای گسترده در زیر پایش را کنار زد و در میان شگفتی و تمسخر حاضران بر روی زمین نشست. در این هنگام بود که عده‌ای از بزرگان کنار رستم از ربعی پرسیدند که ای مرد، چرا بر زمین نشستی؟ او پاسخ داد: «ما مسلمانان دوست نداریم بر روی تجملات شما بنشینیم.» با استقرار ربعی بر روی زمین، رستم از او خواست تا توضیح دهد که او و مسلمانان چرا به مرزهای ایران روی نهاده‌اند. ربعی پاسخی داد که گویای دو امر اساسی در عقاید اسلامی بود: «یکتایی خدا» و «انعکاس و تجلی این یکتایی در عینیت اجتماعی»؛ یعنی اجرای عدالت و قسط در میان بندگان آفریدگار یگانه. سخنان ربعی در قدیمی‌ترین متون تاریخی بدین شرح ثبت و ضبط شده است:

> ما آمده‌ایم تا بندگان خدا را از بندگی انسان‌ها نجات دهیم و بندهٔ خدایشان گردانیم و نیز آنان را از مشقّات دنیایی برهانیم و آسایش دنیوی را به آنان ارمغان دهیم. همچنین آنان را از ستم ادیان به سوی عدالت اسلام رهنمون گردیم. ما دیانت الهی را به مردمان عرضه می‌داریم. هر کس که آن را پذیرا گشت، ما نیز او را می‌پذیریم (با او برادر می‌شویم) و او و سرزمینش را به خودش وا می‌نهیم. ولی هر کس که از پذیرش و تسلیم به خداوند سربرتافت، با او می‌جنگیم تا پس از شهادت به بهشت رویم یا پیروز گردیم.[۱]

رستم که در مقابل این عبارات صریح، پاسخی نداشت و می‌دید که نمایندهٔ مسلمانان همچنان بر شرایط تسلیم در مقابل مسلمانان (پذیرفتن اسلام یا قبول جزیه و یا جنگ) تأکید دارد، از وی خواست تا به او مهلتی داده شود تا این شرایط را با دربار ساسانی در میان گذارد.

---

۱. طبری، **تاریخ الطبری**، ج ۳، ص ۵۲۰؛ ابن‌اثیر، **الکامل فی التاریخ**، ج ۲، ص ۴۶۳؛ ابن‌خلدون، **العبر... (تاریخ ابن‌خلدون)**، ج ۲، ص ۹۵.

ربعی که چون خود رستم می‌دانست مقصود پسر فرخزاد، وقت‌گذرانی است، پاسخ داد که براساس سنت پیامبرخدا ﷺ، برای دریافت پاسخ ایرانیان، می‌تواند حداکثر سه روز فرصت دهد.

در فردای همان روز، پسر فرخزاد، باز هم بر آن شد تا بخت نظام ساسانی را در گفتگویی دیگر با مسلمانان بیازماید و همچنان مانع برخورد نظامی میان دو سپاه گردد. به همین دلیل نیز از سعد بن ابی‌وقاص خواست تا سفیری دیگر را به نزد وی اعزام کند. سعد این بار نیز در پی درخواست رستم، حذیفة بن محصن را به حضور سپهسالار ایرانیان گسیل داشت. گفتگوی رستم با حذیفه نیز بی‌نتیجه ماند. با این حال، روز بعد نیز خواستار اعزام سفیری دیگر گشت تا گفتگوها را استمرار بخشد. سعد چون با تقاضای مجدد رستم مواجه شد، مغیرة بن شعبه را برگزید و روانه ساخت. مورخان در بیان گزارش گفتگوهای مغیره و رستم به روشنی به گرایش زیردستان سپاه ایران به اسلام و مقاومت اشرافیت اشاره کرده‌اند و با صراحت از تضاد موجود میان اشرافیت ساسانی و محرومان ایرانی در چگونگی واکنش در مقابل آیین اسلام و سپاهیان مسلمان سخن گفته‌اند.[۱]

به هر روی سخنان مغیره نیز که همانند سخنان دیگر سفیران قاطعانه و نگران‌کننده بود رستم را بر آن داشت تا با توسل به تهدید، تطمیع و یادآوری عظمت و قدرت امپراتوری ساسانی و خواری دیرینهٔ عرب، مغیره و مسلمانان را وادارد تا برای قبول پیشنهاد خویش (اجتناب از جنگ و بازگشت به سوی حجاز) اقدام کند. مغیره بی‌آنکه از تهدید رستم نگران شود و به انکار روزگار تیره‌بختی عرب در سخنان رستم مبادرت کند، پاسخ داد که آن همه خواری و زبونی و جاهلیت، اکنون جای خویش را به برادری و وحدت عرب و عدالت‌جویی داده است. او در ادامه سخنان خویش و به عنوان آخرین مطلب، خطاب به رستم، پیشنهادهای فرستادهٔ قبلی - یعنی تسلیم به آیین اسلام، قبول جزیه یا جنگ - را تکرار کرد و تأکید ورزید که این آخرین کلام مسلمانان است.

بدین‌سان، آخرین گفتگوها و تلاش‌های سپهسالار ساسانی به نتیجه نرسید و فردای آن روز دو سپاه آمادهٔ نبرد با یکدیگر شدند؛ نبردی که مسلمانان در رویارویی با آن، کمترین

---

۱. همان، ص ۹۶ ـ ۹۵.

تزلزلی نداشتند. زیرا اغلب ایشان کشته شدن در نبرد را یکی از دو مایهٔ نجات و سرافرازی می‌دانستند و با اشتیاق تمام، قدم به عرصهٔ پیکار گذاشته بودند. درست به خلاف ایشان، فرماندهان سپاه امپراتوری ساسانی به‌ویژه رستم فرخزاد ـ انگیزه‌های لازم برای جنگ نداشتند و گروه بی‌شماری از عناصر عادی سپاه نیز از هرگونه انگیزه‌ای برای جنگیدن تهی بودند.

بدین ترتیب در نبردی چهار روزه امپراتوری ساسانی به زانو درآمد. نبرد روز نخست با شجاعت چشمگیر مسلمانان در برابر سواره نظام و قوای پیل‌سوار ساسانی و تیراندازان انبوه به پایان رسید. روزهای دوم و سوم جنگ نیز با موفقیت‌های تعیین‌کننده مسلمانان به‌سر آمد. در چهارمین و آخرین روز جنگ قادسیه بود که نشانه‌های بارز شکست کامل در صفوف سپاهیان ساسانی پدیدار گشت. در این روز رستم به‌گونه‌ای پر ابهام و شگفتی کشته شد و با انتشار این خبر، بقایای لشکر ساسانی هزیمت برداشت و کمی بعد متلاشی گردید.[۱]

درباره گشودن دیگر سرزمین‌ها نیز گزارش‌های تاریخی مؤید استقبال مردم از ورود مسلمانان به سرزمین‌های آنهاست. به نقل بلاذری، در حمص مردم برای بازگشتن رومیان، به مسلمانان کمک می‌کردند.[۲] در رقّه رئیس شهر در گفتگو با فرمانده مسلمانان به ظلم بی‌حدّ رومیان اشاره کرد و نسبت به پیروزی مسلمانان و رفع شرّ رومیان ابراز امیدواری نمود.[۳] نوشته‌اند: فرستاده رومیان چون به لشکر ابوعبیده آمد، چنان جذب جوّ آرام و برادرانه و روحانی اردوگاه مسلمانان شد که همان‌جا اسلام آورد.

در پی شکست در حمص، هرقل از بزرگان و اطرافیان خود، علت پیشروی‌های سریع و پیروزی‌های پی در پی مسلمانان را سؤال کرد. یکی از پیران آگاه دربار، علت را نوع اعتقادات و سلوک و منش سپاه اسلام دانست.[۴] چنین تجربیاتی برای مردم ستمدیده این مناطق به رؤیا

---

۱. اقتباس از: زرگری‌نژاد، **تاریخ صدر اسلام**، ص ۱۱۰ ـ ۹۷ و برای اطلاع بیشتر، ر.ک: یعقوبی، **تاریخ الیعقوبی**، ج ۲، ص ۲۷ به بعد؛ مستوفی، **تاریخ گزیده**، ص ۱۷۷؛ اقبال آشتیانی، **تاریخ مفصل ایران**، ص ۵۰ به بعد.

۲. بلاذری، **فتوح‌البلدان**، ص ۱۷۹ ـ ۱۷۸ و ۱۸۷.

۳. ابن‌اعثم کوفی، **الفتوح**، ص ۲۵۱ ـ ۲۵۰.

۴. همان، ص ۱۸۵ ـ ۱۷۳.

می‌مانست. از همین‌رو دهان به دهان به گوش همه می‌رسید و لحظه به لحظه آنها را از نظام حکومتی و سیاسی خود دورتر و به مسلمان‌ها متمایل می‌ساخت.

علاوه بر همه اینها، مسلمانان هرگز در صدد سرکوب عقاید مردم و تحمیل اسلام به آنها برنیامدند و پیروان ادیان مختلف را در حفظ عقاید و آداب خود آزاد گذاشتند و به اخذ مختصر جزیه‌ای در سال راضی بودند؛ جزیه‌ای که به مراتب کمتر از مالیات ساسانی یا خراج رومی بود.[۱]

ممنوعیت نگارش احادیث

تاکنون برای انزوای قرآن و عترت پیامبرﷺ از روش‌هایی استفاده شده است. چنانکه امروز، گروهی به بهانهٔ اصلاح دین، پسند جهانی، پویایی و انطباقش با وجدان عصر، به دگرگون‌سازی اسلام می‌پردازند، در گذشته نیز به بهانه‌ای، روایات را از دسترس جامعه دور می‌نمودند و به حمایت از قرآن، احادیث نبوی را می‌سوزاندند. منع تدوین حدیث، که از زمان خلیفهٔ اوّل آغاز شده بود، با بخش‌نامهٔ خلیفه دوم شدّت یافت.[۲]

پیامد منع حدیث آن چیزی شد که در کلام علیؑ در ترسیم وضع جامعه و مردم آمده است: مردم در فساد و جنایت هم‌داستان شدند، از دین فاصله گرفتند، بر دروغ‌گویی پیمان بستند و از راست‌گویی پروا کردند...[۳] بدین ترتیب، فضایل اهل‌بیت و صحابهٔ عالیقدر فراموش شد و جمعیت رو به گسترش مسلمانان از درک حقیقت اسلام و قرآن محروم ماند.

تبعیضات قومی میان مهاجران و انصار در تقسیم اموال، تفاوت نهادن میان مسیحیان عرب و غیرعرب، جلوگیری از ورود غیرعرب به مدینه به بهانهٔ پیشگیری از آلوده‌شدن شهر، نمونه‌هایی از دیگر فعالیت‌های خلیفه دوم، شمرده شده است.[۴]

---

۱. فرهمندپور، **سیری در تطور خلافت اسلامی**، ص ۵۳ ـ ۵۲.

۲. خطیب، **السنة قبل التدوین**، ص ۹۸؛ قرطبی اندلسی، **جامع بیان العلم و فضله**، ج ۱، ص ۷۷.

۳. و تواخی النّاس علی الفجور، و تهاجروا علی الدّین. و تحابّوا علی الکذب، و تباغضوا علی الصّدق، فاذا کان ذلک کان الولد غیظاً، و المطر قیظاً، و تفیض اللّئام فیضاً، و تغیض الکرام غیضاً. و کان اهل ذلک الزّمان ذئاباً، و سلاطینه سباعاً، و اوساطه أُکّالاً، و فقراؤه امواتاً، و غار الصّدق، و فاض الکذب، و استعملت المودّة باللّسان، و تشاجر النّاس بالقلوب، و صار الفسوق نسباً و العفاف عجباً، و لبس الاسلام لبس الفرو مقلوباً. (**نهج‌البلاغه**، خطبه ۱۰۸ و نیز ر.ک: ابن‌شاذان نیشابوری، **الایضاح**، ص ۱۳۷ ـ ۱۳۶)

۴. بلاذری، **انساب الاشراف**، ج ۱، ص ۴۴۵ ـ ۴۴۰.

خلافت عثمان (۳۵ ـ ۲۴ ق.)

با شورایی که خلیفهٔ دوم پیش‌بینی کرده بود اشراف قریش فرصت یافتند پس از وی در کار ادارهٔ جامعه اسلامی، که خود و پدرانشان سال‌ها با آن مبارزه کرده بودند، دخالت کنند. عثمان که حدود ۷۰ سال داشت به مخالفت بیش از هفتاد نفر از صحابه با خلافتش توجهی نکرد،[۱] بلکه به‌زودی عمل به سیرهٔ دو خلیفه پیشین را، که تعهّد و سبب اصلی پیروزی‌اش به‌شمار می‌آمد نیز فراموش کرد. او برخلاف شیخین، به خوش‌نشینی و تجملات علاقهٔ فراوان داشت؛ برای خود خانهٔ خوب ساخت و رخت و کالای بسیار فراهم آورد؛ در دوستی و رعایت خاطر خویشان بی‌اختیار بود و میدان را برای تاخت‌وتاز آنها باز می‌گذاشت.

ابوذر غفاری، از یاران نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله، به جرم انتقاد از بنی‌امیه و دنیازدگی آنان مورد آزار و شکنجهٔ عثمان قرار گرفت و در نهایت به صحرای سوزان ربذه تبعید شد.[۲] عثمان دستور داد عماریاسر را که حامل نامهٔ انتقاد و اندرز جمعی از اصحاب برای خلیفه بود با تنبیه و جراحات سخت بدنی از خانه بیرون کنند.[۳] او گروهی از صحابه چون صعصعة بن صوحان و عدی بن حاتم را به جرم مخالفت به شام و سایر بلاد تبعید کرد.[۴] راندگان پیامبر (حکم بن ابی‌العاص و عبدالرحمن بن ابی‌سرح) را به مدینه بازآورد و به آنان جایزه داد؛[۵] در حالی که ابوبکر و عمر هرگز راضی نشدند تبعیدیان رسول‌الله به مدینه بازگردند.

ثروت هنگفت به‌دست آمده از فتوحات بی‌هیچ تدبیر خردپسند و برنامهٔ مناسبی در جهت ساخت کاخ‌ها و تجملات فرعونی به مصرف رسید و اطرافیان و بستگان خلیفه در خوش‌گذرانی فرو رفتند.[۶] خلیفه، در روز عروسی دخترش ۱۰۰ هزار درهم و به روایتی ۲۰۰ هزار درهم از بیت‌المال به دامادش هدیه داد. زبیر، صحابی بزرگ، هنگام مرگ ۵۰ هزار دینار

---

۱. ر.ک: امینی، **الغدیر**، ج ۹ ـ ۸.

۲. **نهج‌البلاغه**، خطبه ۱۳۰.

۳. ابن‌اعثم کوفی، **الفتوح**، ج ۲، ص ۱۵۶ ـ ۱۵۲؛ طبری، **تاریخ‌الطبری**، ج ۵، ص ۱۱۶.

۴. بلاذری، **انساب الاشراف**، ج ۵، ص ۴۵ ـ ۳۷؛ مسعودی، **مروج الذهب و معادن الجوهر**، ج ۲، ص ۳۵۲ ـ ۳۴۲.

۵. همان، ص ۳۴۶ ـ ۳۴۳.

۶. ر.ک: روحانی، **تاریخ اسلام در آثار شهید مطهری**، ج ۱، ص ۲۱۸ ـ ۲۱۷.

طلا، صدها کنیز و کاخ‌هایی در کوفه و بصره داشت. کار جوایز و هدیه‌های خلیفه از بیت‌المال به آنجا کشید که مسئول بیت‌المال (ابن‌مسعود) به مسجد رفت و به مردم گفت: عثمان چنان می‌پندارد که من خزانه‌دار او و خویشاوندانش شده‌ام. من خود را خازن بیت‌المال شما مردم می‌پندارم و نمی‌خواهم آن را به عثمان تسلیم کنم. آنگاه کلید بیت‌المال را نزد مردم افکند و ناخشنود مسجد را ترک کرد.[۱]

داستان یکی‌کردن مصاحف قرآن، به‌ویژه به‌علت سوزاندن نسخه‌های گونه‌گون قرآن، مورد نفرت واقع شد. بدین ترتیب، مجموعهٔ خطاهای پیدا و پنهان خلیفه و کارگزارانش، سستی اراده و ضعف در ادارهٔ کشور، کنارگذاشتن بسیاری از سنت‌های معمول زمان شیخین، عزل والیان شایسته و قراردادن خویشاوندان و بنی‌امیه در مناصب کلیدی، سرنوشت نهایی را رقم زد و آتش خشم عمومی چنان برافروخت که حتی مداخلهٔ علی‌ﷺ و دیگر بی‌طرفان نیز سودمند نیفتاد.[۲]

یکی از مورخان معاصر در این باره می‌نویسد:

> اگر خلیفه اندکی از محبت به خویشاوندان خود می‌کاست، اگر مانع ترک‌تازی‌های امویان و قریش می‌شد، و اگر به‌جای مروان و پسر ابی‌سَرح مشاورانی با تقوا و کاردان برای خود برمی‌گزید، ممکن بود آتش فتنه به آب تدبیر فرو نشیند؛ اما بیجا نیست که تاریخ نویسان مسلمان این سال‌ها را سالیان آزمایش نام نهاده‌اند. اصحاب پیامبرﷺ در این چند سال آزمایش شدند و متأسفانه جز دسته‌ای اندک، از عهدهٔ امتحان برنیامدند.[۳]

در آخرین لحظات، به عثمان پیشنهاد شد از خلافت استعفا دهد، اما او با آنکه هشتاد سال داشت، نپذیرفت.[۴]

---

۱. بلاذری، **انساب الاشراف**، ج ۴، ص ۵۱۸ و ۵۴۷ به بعد.

۲. در رویداد شورش، علی‌ﷺ شورشیان را یاری نکرد و مخالف کشته شدن عثمان بود.

۳. شهیدی، **تاریخ تحلیلی اسلام تا پایان امویان**، ص ۱۲۱. (با تصرف)

۴. ر.ک: ابن ابی‌الحدید، **شرح نهج‌البلاغه**، ج ۲، ص ۴۴ به بعد؛ ابن‌اثیر، **الکامل فی التاریخ**، ج ۳، ص ۶۷؛ طبری، **تاریخ الطبری**، ج ۵، ص ۱۴۲ ـ ۱۰۸.

کارگزاران خلفا

از مجموع گفتگوها و حوادث روزهای پس از رحلت رسول‌خدا(ص)، اوضاع جامعه و احوال کارداران و کارگزاران حکومت اسلامی تا حدودی قابل پیش‌بینی بود. هرچند ارزیابی روشن کنونی بر رفتارهای ثبت شدهٔ تاریخی استوار است و این شفافیت در آن عصر، به‌ویژه در دوران حکومت خلیفهٔ اول و دوم، کمتر خود می‌نمایاند، گزارش‌های آن ایام حاوی نکاتی است که تا حدّ زیادی پردهٔ ابهام از کیفیت سیر و صعود این بنای بنیاد شده برمی‌دارد.

الف) کارگزاران ابوبکر

از آنجا که دوره دو سال و سه ماه حکومت خلیفه اوّل، بیشتر در جنگ گذشت، کارگزاران او جز در موارد معدودی، فرماندهان جنگی و امرای لشکر بودند. ابوبکر بعد از انتخاب شدن، دوست دیرینش عمر بن خطاب را مشاور خود و متصدی امر قضا و ابوعبیده جرّاح را متولی بیت‌المال نمود. زید بن ثابت کاتب او بود و عثمان بن عفان اخبار را می‌نگاشت.

خالد بن ولید، کارگزار دیگر خلیفه و فرمانده نظامیان شمرده می‌شد. او که در بیشتر جنگ‌ها بر ضد رسول‌خدا(ص) جنگیده و در نبرد احد با یورشی ناگهانی بر مسلمانان تاخته بود، به می‌گساری و ارتکاب زشتی شهرت داشت و هم‌اکنون در مسئولیتی کلیدی به‌عنوان مدافع خلافت و خلیفهٔ مسلمانان انجام وظیفه می‌کرد. شدت سرسپردگی او چنان بود که برخی از رؤسای شورشیان و تخلف‌کنندگان از پرداخت زکات را می‌سوزاند و حتی به اعتراض عمر بن خطاب نیز توجه نمی‌کرد. وقتی عمر دربارهٔ اعمال خالد به ابوبکر اعتراض کرد، پاسخ شنید که خالد شمشیر خداست.[1] از دیگر کارگزاران خلیفهٔ اول، عتاب بن اسید، عثمان بن ابی‌العاص، یزید بن ابی‌سفیان و عمرو بن عاص بودند.

ب) کارگزاران خلیفه دوم

به گواهی تاریخ خط‌مشی شخص عمر بن خطاب پایبندی به نصب ننمودن بنی‌هاشم در مناصب حکومتی در طول بیش از ده سال حکومتش، و ایجاد فاصله میان آنها و منابع قدرت از یک‌سو، و مهیا کردن خواسته یا ناخواسته زمینه بسط قدرت و نفوذ امویان از سوی دیگر

---

۱. ابن‌سعد، **الطبقات الکبری**، ج ۷، ص ۳۶۹.

بوده است. با توجه به سرشت سخت‌گیر خلیفه، به‌ویژه در مسائل اقتصادی و مالی، انتظار می‌رفت کارگزارانش نیز خود را با روش وی تطبیق دهند؛ ولی با همهٔ نظارت خلیفه بر کار آنان، برخی کارگزاران وی به ثروت‌اندوزی پرداختند، تا آنجا که خلیفه گاه مجبور می‌شد آنها را توبیخ کرده، نیمی از اموالشان را به بیت‌المال بازگرداند.

یکی از کارگزاران خلیفهٔ دوم «ابوهریره» بود. او اواخر عمر پیامبرﷺ ایمان آورد. به نظر می‌رسد سرسپردگی بی‌قید و شرط به خلیفه، دلیل مهم گزینش او به فرمانداری نواحی بحرین بود؛ وگرنه ابوهریره در میان صحابه به دروغ‌گویی و تدلیس شهرت داشت.[۱]

«عمرو بن عاص» دیگر کارگزار خلیفه دوم است (فرماندار حوزهٔ مصر) که پیش از اسلام آوردن با هفتاد بیت شعر، پیامبرﷺ را هجو کرده بود و تا وقتی همهٔ روزنه‌های امید غلبه بر پیامبرﷺ را بسته ندید، اسلام نیاورد.

کارگزار دیگر خلیفه «معاویه» بود. هر پژوهشگری که سیرهٔ عمر را بررسی کند، درمی‌یابد او نه‌تنها با بنی‌امیه و در رأس آنان معاویه و برادرش یزید هیچ مخالفتی نداشت، معاویه را از گروه «مؤلّفة قلوبهم» خارج و درشمار مسلمانان جای داد و والی شامات گرداند.[۲]

به‌راستی آیا در میان مسلمانان شایسته‌تر از امثال معاویه پیدا نمی‌شد؟ آیا ستیز مستمر این افراد در سال‌های متمادی با اسلام و پیامبرخداﷺ ایجاب نمی‌کرد مسئولیت‌های کلیدی امور مسلمانان به آنها واگذار نشود؟ از سوی دیگر، اینان چه خوی پسندیده‌ای داشتند که از سوی دو خلیفه چنین مورد لطف قرار گرفتند! آیا از مجاهدان صدراسلام بودند یا در شمار مهاجران جای داشتند؟ آیا از نزدیکان پیامبر بودند یا از دانشمندان برجسته شمرده می‌شدند؟

ج) کارگزاران خلیفه سوم

هنگام به قدرت رسیدن عثمان، ابوسفیان خطاب به بنی‌امیه گفت: خلافت را مانند توپ به یکدیگر به ارث بسپارید. من همواره در آرزوی این روز بودم.[۳]

---

۱. ابن ابی‌الحدید، **شرح نهج‌البلاغه**، ج ۴، ص ۶۷.

۲. ابن‌عبدالبر قرطبی، **الاستیعاب فی معرفة الاصحاب**، ج ۳، ص ۱۰ به بعد؛ ابن‌خلکان، **وفیات الاعیان**، ج ۱، ص ۷۷.

۳. طبری، **تاریخ‌الطبری**، ج ۱۰، ص ۵۸؛ مسعودی، **مروج الذهب و معادن الجوهر**، ج ۲، ص ۳۵۲ ـ ۳۵۱.

بر این اساس، عثمان با آنکه پذیرفته بود کارگزاران عمر را برکنار نسازد، در زمانی کوتاه همهٔ آنان را کنار نهاد و خویشاوندانش را به‌جای آنها گمارد. منابع موجود نشان می‌دهد که مقام‌یافتگان عصر عثمان از تقوای مالی، سیاسی، دینی یا هر سه بی‌بهره بودند. معاویه، ولید بن عقبه، مروان بن حکم، عبدالله بن سعد بن ابی‌سرح، عبدالله بن عامر، عبدالله بن سعد، سعید بن عاص و... همه یا از بستگان خلیفه به‌شمار می‌آمدند و یا در گروه نفرین‌شدگان پیامبر و تبعیدیان جای داشتند که حتی شیخین آنها را باز نگردانده بودند.[۱]

برای مطالعه بیشتر

اختلاف مصحف‌ها

یکی از اقدامات عثمان که از جانب ائمّه اهل‌بیت علیهم‌السلام نیز مورد توجه قرار گرفت، مسئلهٔ یکی‌کردن مصاحف به‌منظور تثبیت قرائت شایع بین مردم است. برخی احادیث اهل سنت، «جمع قرآن» را به ابوبکر یا عمر یا عثمان نسبت می‌دهد، ولی این روایات، اخبار آحاد است و از جوانب متعدد با هم متعارض می‌نماید. افزون بر این، با دسته‌ای دیگر از روایات و آیات متعارض است. چون تحدی قرآن به یک سوره یا ده سوره و مانند خودِ قرآن، دلیل است که سور قرآنی از آغاز از هم متمایز بوده است. علاوه بر این، احادیث یاد شده با اجماع قاطبهٔ مسلمانان که معتقدند قرآن جز به تواتر ثابت نمی‌شود، مخالف است. افزون بر همه اینها، آیا شأن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با آن اوصافِ شایسته و کامل، این اتهام را بر می‌تابد که آیات الهی را، که اساس دعوت چندین ساله‌اش بود و برای تبلیغ، حفظ و اجرای آنها سخت‌ترین مرارت‌ها را تحمل کرد و از نزدیکی غروب آفتاب زندگی‌اش نیز خبر داشت، بدون جمع‌آوری، طبقه‌بندی، تعیین سوره‌ها و آیات رها سازد؟ آیا شما با نامه‌های یک دوست معمولی چنین برخورد می‌کنید تا چه رسد به نامه عزیزترین محبوبتان یا اسناد جاودانه و نجات‌بخش انسان‌ها؟

بدین ترتیب، می‌توان گفت مقصود از جمع‌آوری قرآن از سوی ابوبکر ـ پس از جنگ یمامه و شهادت برخی حافظان و کاتبان قرآن ـ یا هر کس دیگر، این است که در گذشته اوراق

۱. مسعودی، **مروج الذهب و معادن الجوهر**، ج ۲، ص ۳۴۷ ـ ۳۳۵؛ بلاذری، **انساب الاشراف**، ج ۴، ص ۵۲۹؛ ابن‌اعثم کوفی، **الفتوح**، ج ۲، ص ۱۰۰.

قرآن به هم دوخته شده بود، ولی صحافی نشده و به‌صورت رسمی منتشر نشده بود یا در گذشته بر روی چند چیز نوشته و جمع‌آوری شده بود و در این زمان، یکسان بر پوست منتقل شد و خلیفهٔ سوم نیز کوشید تا با توحید مصاحف، موجبات تفرقه را، که چه‌بسا از جانب اختلاف قرائات پدید می‌آمد، از میان بردارد. این تلاش ستودنی به این معنا نیست که قرآن در زمان خلفا به‌صورت کتاب در آمد و پیامبر ﷺ به جمع‌آوری، تعیین سور و اجزای آن و... بی‌توجه بوده است.[۱]

پرسش‌ها

۱. آیا طرح صحیح و دور از تعصبِ «حقیقت مسئلهٔ جانشینی پیامبر» در راستای هدف استعمار است؟

۲. در چند سطر نظرتان را درباره اسباب و عللی که سرانجام موجب بسط جدایی امت بعد از رحلت پیامبر ﷺ شد، بنویسید.

۳. دلایل اصرار پیامبر ﷺ بر اعزام سپاه اسامه را با دلیل ابوبکر بر این امر مقایسه کنید.

۴. انگیزه‌ها و پیامدهای فتوحات خلفا را به اختصار بنویسید.

فعالیت‌های علمی

۱. ضمن مقاله‌ای، مبرم‌ترین نیاز جهان اسلام در عصر حاضر را تحقیق کنید.

۲. ضمن تحلیل اهداف و خاستگاه وحدت اسلامی، بزرگ‌ترین پرچم‌داران این اندیشه در عصر حاضر را مورد تحقیق قرار دهید.

۳. در مقاله‌ای اهتمام پیامبر به مسئلهٔ جانشینی و آیندهٔ امت را از منابع اهل‌سنت تحقیق کنید.

۴. طی مقالاتی کتاب‌های «پژوهشی در عدالت صحابه»، احمد حسین یعقوب، ترجمه قاضی‌زاده و «اهل‌سنت واقعی»، محمد تیجانی سماوی، جلد دوم را معرفی و ارزیابی کنید.

۵. در مقاله‌ای نظریه اصلی کتاب سیری در تطور خلافت اسلامی نوشته رسول جعفریان را تبیین و بررسی نمائید.

---

۱. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: خوئی، البیان فی تفسیر القرآن، ص ۲۷۴ ـ ۲۶۵.

منابع برای مطالعهٔ بیشتر

۱. امامت و رهبری، **مرتضی مطهری.**

۲. اهل سنت واقعی، **محمد تیجانی سماوی، ترجمه عباسعلی براتی.**

۳. بر امیرمؤمنان علی علیه‌السلام چه گذشت؟، **سیدمحمدحسن موسوی کاشانی.**

۴. پژوهشی در عدالت صحابه، **احمدحسین یعقوب، ترجمه محمد قاضی‌زاده.**

۵. حماسهٔ غدیر، **محمدرضا حکیمی.**

۶. رنج‌ها و فریادهای فاطمه علیهاالسلام (بیت‌الاحزان)، **شیخ عباس قمی، ترجمه محمدی اشتهاردی.**

۷. زندگانی فاطمه‌زهرا علیهاالسلام، **سیدجعفر شهیدی.**

۸. سیری در نهج‌البلاغه، **مرتضی مطهری.**

۹. شمشیر و سیاست (مبارزه اسلام نبوی و اسلام اموی)، **صالح الوردانی، ترجمه جواد مهری.**

۱۰. شیعه در اسلام، **سیدمحمدحسین طباطبایی.**

۱۱. فدک در تاریخ، **سیدمحمدباقر صدر، ترجمه محمود عابدی.**

۱۲. ویژگی‌ها و دیدگاه‌های دو مکتب در اسلام، **سیدمرتضی عسکری، ترجمه ع.م. سردارنیا.**

۱۳. انقلاب بزرگ، **طه حسین، ترجمه سیدجعفر شهیدی.**

۱۴. تاریخ اسلام (۱)؛ از بعثت نبوی تا حکومت علوی، **محمد ابراهیمی ورکیانی.**

فصل ششم

نگاهی به حکومت امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام

امام علی علیه‌السلام همراه با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در سیزدهم رجب، سی سال بعد از عام‌الفیل ـ ۵۹۹ یا ۶۰۰م ـ و ۲۳ سال قبل از هجرت در کعبه به‌دنیا آمد.[۱] دورهٔ حساس کودکی و نوجوانی را در خانهٔ حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و با تربیت وی به‌سر برد.[۲] این تربیت او را از قلب حساس، دیدهٔ نافذ و گوش شنوا برخوردار ساخت؛ به‌گونه‌ای که می‌توانست چیزهایی ببیند و صداهایی بشنود که دیدن و شنیدن آن برای دیگران ممکن نبود. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: علی علیه‌السلام پیش از رسالت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله همراه آن حضرت نور نبوت را می‌دید و صدای فرشته را می‌شنید.[۳]

پیش‌گام بودن آن حضرت در پذیرش و ابراز اسلام، ارزشی است که قرآن بر آن تکیه کرده، آشکارا می‌گوید: «پیش‌گامان در اسلام نزد خداوند ارزشی والا دارند».[۴]

باید توجه داشت عنایت قرآن به موضوع «سبقت» در پذیرش اسلام چنان است که حتی کسانی را که پیش از فتح مکه ایمان آورده، جان و مال خود را در راه خدا بذل کرده‌اند از ایمان‌آوردگان و جهادگران پس از پیروزی برتر شمرده است؛ چه رسد به کسانی که پیش از هجرت و در سال‌های نخست ظهور اسلام مسلمان شده‌اند. از نظر تربیتی، حتی لحظه‌ای دل به بت‌پرستی نیالودن و پرستش خدای یگانه در اولین لحظات خودشناسی بسیار مهم است.

---

۱. کلینی، **اصول کافی**، ج ۲، ص ۳۴۷؛ شیخ مفید، **الارشاد**، ص ۸.

۲. ابن‌اثیر، **الکامل فی التاریخ**، ج ۱، ص ۵۸۲؛ **السیرة النبویة**، ج ۱، ص ۲۸۱.

۳. بنگرید به: ابن ابی‌الحدید، **شرح نهج‌البلاغه**، ج ۱۳، ص ۲۰۸ به بعد.

۴. وَ السّابِقُونَ السّابِقُونَ * أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ. (الواقعة (۵۶): ۱۱ ـ ۱۰)

این دو فضیلت اختصاصی حضرت علی(ع) به‌شمار می‌آید.[۱] همچنان‌که استمرار این ایمان که ضامن پیامد پربار آن، گروش و پیش‌گامی بود در تنی چند از صحابه رسول‌خدا(ص) و امام علی(ع) نیز ظهور یافت.

اعلام پشتیبانی همه‌جانبه از آخرین سفیر الهی در اولین دعوت بستگان[۲] و اعلام جانشینی علی(ع) از سوی آن‌حضرت(ص)[۳] به‌روشنی گویای موقعیت امامت است؛ چنانکه می‌توان تاریخ پیدایش تشیع را ریشه‌یابی کرد و جدایی‌ناپذیری امامت و نبوت را به خوبی دریافت.

فداکاری آن حضرت(ع) در «لیلة المبیت»[۴] سبب خشنودی خداوند و نزول برکت و عطوفت الهی به بندگانش شد.

در پیمان «اخوت اسلامی» که در آن نوعی هماهنگی و تناسب افراد با یکدیگر از نظر ایمان، فضیلت و شخصیت اسلامی رعایت شده بود، پیامبر(ص) او را به برادری خویش برگزید و بدین ترتیب، حدیث منزلت را به کمال رساند.[۵] شایستگی همسری حضرت فاطمه(س)، نشان دیگری از جایگاه معنوی و کمالات آن حضرت است.

دلاوری آن حضرت در همهٔ غزوات زمان پیامبر معروف است و کتب سیره، تاریخ و حدیث اهل سنت و شیعه از آن آکنده است.

در نخستین رویارویی نظامی، جز کسانی که در قتل آنان اختلاف است، هشت تن از پرچم‌داران سپاه شرک با شمشیر او از پای درآمدند.[۶] در جنگ احد، که بسیاری از معرکه گریختند، علی(ع) با تنی چند از اصحاب در کنار رسول خدا(ص) باقی ماند و خود را سپر وی

---

۱. ر.ک: صبحی صالح، **نهج‌البلاغه**، خطبه ۱۹۲؛ ابن ابی‌الحدید، **شرح نهج‌البلاغه**، ج ۱۳، ص ۲۱۵.

۲. شعراء (۲۶): ۲۱۴.

۳. بنگرید به: حلبی، **السیرة الحلبیة**، ج ۱، ص ۲۸۶؛ مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۱۸، ص ۱۶۳؛ طبرسی، **مجمع البیان**، ج ۴ ـ ۳، ص ۲۰۶.

۴. بنگرید به: یعقوبی، **تاریخ الیعقوبی**، ج ۲، ص ۳۹؛ امین، **اعیان الشیعه**، ج ۱، ص ۲۳۶.

۵. بنگرید به: ابن‌عبدالبر قرطبی، **الاستیعاب فی معرفة الاصحاب**، ج ۳، ص ۳۵؛ حاکم نیشابوری، **المستدرک علی‌الصحیحین**، ج ۳، ص ۱۴.

۶. بنگرید به: شیخ مفید، **الارشاد**، ص ۱۴۰؛ ابن‌شهر آشوب، **مناقب آل ابی‌طالب**، ج ۲، ص ۸۲.

ساخت.[۱] کشتن عمرو بن عبدود در غزوهٔ خندق به‌دست آن حضرت(ع)، که در کلام رسول خدا(ص) از عبادت جن و انس برتر شمرده شده است، بسیار مشهور است.[۲]

در جنگ خیبر، حضرت رسول(ص) برای فتح دژهای نفوذناپذیر یهودیان پرچم سفید خود را به ترتیب به ابوبکر و عمر بن خطاب سپرد و آنها را برای گرفتن «قلعه قموص» فرستاد، اما آنها بی‌هیچ توفیقی رو به هزیمت گذاشتند. آنگاه حضرت(ص) فرمود: «لأُعطینَّ الرأیة غداً رجلاً یحبُ الله و رسولَه و یحبُهُ اللّهُ و رسولُه، یَفتحُ اللّه علی یدیه کرّارٍ غیرَ فرّار: فردا پرچم را به‌دست کسی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد، همان‌طور که خدا و رسول او را دوست دارند، و خداوند به‌دست او مسلمانان را به پیروزی می‌رساند، پی در پی حمله می‌کند، بدون فرار و عقب‌نشینی است».[۳] فردای آن روز، پرچم را به علی(ع) سپرد. فتح نمایان آن حضرت(ع) در کانون توطئهٔ یهودیان زبانزد خاص و عام است.[۴]

قبول مسئولیت نمایندگی مخصوص پیامبر(ص) و اعلان یکی از بزرگ‌ترین مواضع اصولی اسلام، یعنی اصل برائت از مشرکان در مراسم حج که به فرمان مؤکد خداوند متعال انجام گرفت، از دیگر صفحات زرین زندگی علی(ع) در عصر رسول خداست.[۵]

امام علی(ع) و خلفای سه‌گانه

پس از حوادث از پیش طراحی شده‌ای که نقطهٔ واگرایی تاریخ قلمداد شده است (جریان سقیفه)، گرایش‌های شیعیان، عملکرد فعال خود را از دست داد. مقایسهٔ کردار علی(ع) در طول

---

۱. ر.ک: واقدی، **المغازی**، ج ۱، ص ۱۹۹؛ ابن‌ابی‌الحدید، **شرح‌نهج‌البلاغه**، ج ۱۴، ص ۲۵۰؛ ج ۱۵، ص ۵۴.

۲. بنگرید به: **تاریخ بغداد**، ج ۱۲، ص ۱۹؛ طبرسی، **اعلام الوری باعلام الهدی**، ص ۹۱ و ۱۹۴؛ ابن‌ابی‌الحدید، **شرح نهج‌البلاغه**، ج ۱۳، ص ۳۶۱؛ ابن‌شهرآشوب، **مناقب آل ابی‌طالب**، ج ۲، ص ۱۱۵.

۳. بنگرید به: واقدی، **المغازی**، ج ۲، ص ۶۵۴؛ حاکم نیشابوری، **المستدرک علی الصحیحین**، ج ۳، ص ۳۲؛ شیخ طوسی، **امالی الطوسی**، ص ۳۸۰؛ مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۴۱، ص ۲۹.

۴. بنگرید به: همان، ج ۲۰، ص ۲۱۵؛ ابن‌عبدالبر قرطبی، **الاستیعاب فی معرفة الاصحاب**، ج ۳، ص ۳۶؛ بخاری، **صحیح البخاری**، ج ۵، ص ۱۸؛ قشیری، **صحیح المسلم**، ج ۷، ص ۱۲۱.

۵. طبری، **تاریخ الطبری**، ج ۳، ص ۱۲۲؛ مسعودی، **التنبیه و الاشراف**، ص ۲۳۷؛ شیخ مفید، **الارشاد**، ص ۳۷؛ امینی، **الغدیر**، ج ۶، ص ۲۴۱.

زندگی پیامبرﷺ و نقش وی پس از رحلت آن بزرگوار، نشان‌دهندهٔ نگرش انفعالی او به قدرت حاکم است؛ چراکه شخصیتی که به‌دلیل توان و شایستگی لازم در دوران حیات رسول‌اکرمﷺ در همه ابعاد جامعه اسلامی نقش اول را با کمال اخلاص و کارآیی مناسب دارد از این پس فقط در زوایایی بسیار محدود مورد توجه قرار می‌گیرد.

از سوی دیگر، توجه به ایمان راسخ علیؑ و شایستگی کامل وی برای جانشینی پیامبرﷺ و زحمات طاقت‌فرسایی که در طول این مدت به انجام رسیده است، این انتظار را که او باید برای احقاق حقوق خود و اعتلای اسلام راستین تا آخرین نفس جنگیده باشد، کاملاً موجه می‌سازد. به یقین انفعال و ترک اقدام مسلحانه و خشونت‌آمیز وی علل جدی داشته است.

برای مطالعه بیشتر

امام علیؑ وفاداری خلل‌ناپذیر و مصلحت اسلام

با مطالعه زوایای تاریخ اسلام به روشنی می‌یابیم که علی بن ابی‌طالبؑ برای استمرار اهداف رسالت از مجرای امامت و برگردان جریان خلافت و جانشینی پیامبرﷺ بر قاعده امامت و ولایت بسیار کوشیده است، امّا به نتیجه نرسیده است. براساس تحلیلی عقلانی، برای جامهٔ عمل پوشانیدن این هدف، دو راه پیش روی علیؑ وجود داشته است:

۱. تلاش فرهنگی و بیان دلایل و شواهد موجود بر این امر و بازخوانی خاطرات و ذهنیّاتی که مردم در این باره داشتند و در نتیجه همراه کردن افکار عمومی و بهره‌مند شدن از پشتوانه حمایت‌های مردمی.

۲. برخورد قهرآمیز و خشونت‌خیز با جریان شکل گرفته، و توسل به قبضه شمشیر.

به نظر می‌رسد وجود مبارک علیؑ و نیز همسر یگانه‌اش فاطمه زهراؑ در پیمودن راه اوّل، فروگذار نکردند. احتجاجات علیؑ با خلیفه اوّل و کارگزارش عمر بن خطاب نمونه‌ای از ده‌ها مورد از این تلاش است. وی به ایشان فرمود:

> من به امارت از شما سزاوارترم. با شما بیعت نمی‌کنم، که شما به بیعت با من سزاوارترید. امارت را از انصار با حجّت قرابت پیامبر ستاندید و اکنون آن را از اهل بیت غصب می‌کنید؟ آیا شما نبودید که انصار را به بیعت با خود واداشتید، به این دلیل که محمدﷺ از شما بود و آنها نیز تسلیم شدند؟ اکنون

من در مقابل شما همان حجتی را می‌آورم که شما در مقابل انصار آوردید. من از هرکس به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نزدیک‌ترم؛ چه در حیات وی و چه پس از مرگ. ...[۱]

خطبهٔ صدیقه طاهره، حضرت زهرا علیهاالسلام در مسجد و احتجاجات آن حضرت با خلیفه در رویداد فدک، استمداد شبانه علی علیه‌السلام و فاطمه زهرا علیهاالسلام از مهاجران و انصار و رفتن بر در خانهٔ ایشان و اقداماتی از این نمونه، نشان همین تلاش است.

امّا توسل به زور و انتخاب راه حل دوم، به نظر می‌رسد مورد قبول امام علیه‌السلام نبوده است. چرا که در فرض موفقیّت، در واقع گشودن درگاه جدیدی برای تصاحب حکومت در جامعه اسلامی می‌بود و چنانچه در آن مقطع، خلیفه ـ هرچند بر حق ـ به جای بیعت، از راه جنگ و خون‌ریزی به حکومت می‌رسید، اعمال خشونتْ پل رسیدن به قدرت تلقی می‌شد و مشروعیت می‌یافت؛ اهرمی که متأسفانه با شورش بر ضد عثمان و کشتن او مورد استفاده قرار گرفت و سپس فتنه‌جویی‌های معاویه رسمی شد و موجب گردید حرمت دستگاه خلافت از میان رود و ذهن مردم برای معتبر دانستن تغلّب آماده شود و کابوس جنگ قدرت در جامعه اسلامی تحقق یابد.

اگر مصالحه نامیدن این واقعیات ممکن باشد، می‌توان گفت: آنچه علی علیه‌السلام را به مدارا با نظام حاکم واداشت ـ گذشته از نداشتن یاور برای انجام مقاصد خود ـ مسئلهٔ گسترش ارتداد و خطر روزافزون مدعیان دروغین نبوت در جزیرةالعرب بود.[۲] امام علیه‌السلام در بیان دلیل این مدارا می‌فرماید:

نخست دست خود را بازکشیدم، تا آنکه دیدم گروهی در دین خود نماندند و از اسلام روی گرداندند و مردم را به نابود ساختن دین محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله دعوت می‌کنند. پس ترسیدم اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم، رخنه یا ویرانی‌ای در آن بینم که مصیبت آن بر من از مصیبت از دست رفتن چند روزهٔ خلافت بسی بیشتر است.

به همین دلیل، امام علیه‌السلام با ابوسفیان، که در پی رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله حاضر بود با وی بیعت کند، مخالفت ورزید و به او فرمود: «تو همیشه دشمن اسلام و مسلمانان بوده‌ای».[۳] شاعری را که در همان فضای پرهیجان سقیفه دربارهٔ حقانیت و فضایل آن حضرت و نکوهش

---

۱. دینوری، **الامامة و السیاسة**، ج ۱، ص ۱۲.

۲. ر.ک: **نهج‌البلاغه**، نامه ۶۲.

۳. ر.ک: جعفریان، **تاریخ سیاسی اسلام؛ تاریخ خلفا**، ص ۲۳.

مخالفانش شعر سروده بود، نهی کرد و فرمود: «سلامة الدین احبّ الینا من غیره».
ابن ابی‌الحدید معتزلی نقل می‌کند: روزی فاطمه﷩ علی﷣ را دعوت به قیام کرد. در همین حال، فریاد مؤذن برخاست و عبارت «اشهد انّ محمداً رسول‌الله» در فضا پیچید. علی﷣ به زهرا گفت: آیا دوست داری این فریاد خاموش شود؟ زهرا پاسخ داد: نه. امام﷣ گفت: سخن من جز این نیست.
تقارن جانشینی ابوبکر با واقعیت ارتداد،[1] تلاش‌های خلفا به‌ویژه کشورگشایی‌های خلیفه‌دوم، به‌طور طبیعی مردم مدینه را واداشت تا علیه خطر مشترک، متحد شوند و اختلافات شخصی و عقیدتی موجود را فراموش کنند. مطابق انتظار، این خطر داخلی و تهدیدهای خارجی در کاهش مخالفت‌های داخلی با حکمرانی ابوبکر و عمر بسیار مؤثر بود.
از سوی دیگر ویژگی علی﷣، چنانکه به‌طور یکسان در منابع سنی و شیعه ارائه می‌شود، نشان می‌دهد که احساسات عاشقانه، تعهد و وفاداری خلل‌ناپذیر او به اسلام از همهٔ ملاحظات شخصی و حتی گروهی‌اش مهم‌تر و بالاتر شمرده می‌شد. در رویداد تعیین عثمان به عنوان خلیفه، از سوی شورای شش نفری، امام فرمود: نیک می‌دانید من از همه برای خلافت شایسته‌ترم. به خدا سوگند، تا وقتی کار مسلمانان به گونه‌ای مناسب جریان دارد، مرزهای آنان ایمن است و تنها بر من ستم می‌شود، مخالفتی ندارم. هرچند آن حضرت﷣ از ابوبکر و عمر کناره گرفت، چنانکه از هر رهبر منطقی و متین گروه مخالف انتظار می‌رود، هرگز از ارائهٔ همکاری در برقراری روابط همگون، تصحیح اشتباهات دولت، انتقاد از سیاست‌های نادرست و نابجا و تأیید و تأکید بر تدابیر درست دریغ نورزید.
عشق قهرمانانه و احساس جانبازی‌اش در راه عقیده، بر همهٔ آلام و دردهایش چیرگی داشت. زیرا حفظ خلفا از ارتکاب اشتباهات سهمگین و خطاهای جدی ـ که اغلب برای انجام آن آماده بودند ـ در این موقعیت تحمیل شده برای او چون نقطهٔ امید حیات اسلام و فرمان‌های آن به‌شمار می‌آمد. گفتار مکرر خلیفهٔ دوم ـ اگر علی نبود عمر هلاک می‌شد ـ که در منابع اهل‌سنت آمده، به روشنی بیانگر عمق ضعف و گرفتاری فکری و فرهنگی آن روزگار است.[2]

---

۱. با قطع نظر از دلایل قضیه ارتداد، شواهد تاریخی از نوعی تصفیه‌حساب‌های درون دینی نیز حکایت می‌کند. (ر.ک: آل‌یاسین، **نصوص الردّه فی تاریخ الطبری**، نقد و تحلیل، ص ۱۰۳ ـ ۱۰۱)
۲. البته باید توجه داشت که این گفتار خلیفه که بیشتر در مسائل علمی و حقوقی ابراز شده است، سبب نوعی انحراف در تبیین ماهیت و همکاری امام علی﷣ در این دوران شده است.

دیدگاه امام علی(ع) دربارهٔ خلفای گذشته در نهج‌البلاغه به بهترین شکل، قابل پی‌گیری است. آنچه در بحث انتقاد امام از خلفا اهمیت دارد، درجهٔ واقع‌بینی و شیوهٔ انتقاد آن حضرت است. انتقادهای او، نه متعصبانه و احساساتی، بلکه منطقی و تحلیلی است. انتقاد منطقی، برخلاف انتقاد برگرفته از احساسات، که کلیشه‌ای، یکنواخت و همراه با طعن و ناسزا به همهٔ افراد است، بر خصوصیات روحی و اخلاقی تکیه می‌کند و نقطه‌های خاص تاریخی زندگی آنان را در برمی‌گیرد.

انتقادهای امام در نهج‌البلاغه از خلفا برخی کلی و برخی جزئی و شخصی است. کلیات همان‌هاست که امام آشکارا از زیر پا نهاده شدن حق قطعی و مسلّم خود سخن می‌گوید. در این سخنان، امام علی(ع) به سه اصل استدلال می‌کند: «وصایت و نص رسول خدا(ص)»، «شایستگی‌های شخصیتی»، «برتری‌های فکری و فرهنگی و قابلیت‌های فردی و اجتماعی خود» و سرانجام «روابط نزدیک روحی، معنوی، اخلاقی و نسبی با پیامبر(ص)».

امام علی(ع) خلیفهٔ اول را در دو محور، آشکارا مورد انتقاد قرار می‌دهد. در یک محور، تمام خلافت او را از نظر مبانی سست و مخدوش می‌نمایاند و می‌فرماید:

> پسر ابوقحافه به خوبی می‌دانست که من از او شایسته‌ترم و خلافت جامه‌ای است که تنها بر اندام من راست می‌آید. چرا با آنکه این را نیک می‌دانست، به چنین اقدامی دست یازید؟[1]

امام در حوزه‌ای دیگر، تعیین جانشین او را مورد پرسش قرار می‌دهد و می‌فرماید:

> او با اینکه در زمان خلافتش در شایستگی خود تردید می‌کند و از مردم می‌خواهد که بیعت را پس گیرند و استعفایش را بپذیرند، چگونه به خود اجازه می‌دهد جانشین تعیین کند؟ «فیا عجبا بینا هو یستقیلها فی حیاته اذ عقدها لاخر بعد وفاته، لشدّ ما تشطّرا ضرعیها.»[2] شگفتا! کسی که در زندگی، قصد واگذاری خلافت را داشت، چون اَجَلش رسید، کوشید آن را به عقدِ دیگری درآرد.

---

۱. اما واللّه لقد تقمّصها فلان و انّه لیعلم انّ محلّی منها محلّ القطب من الرّحی. ینحدر عنّی السیل و لا یرقی الیّ الطّیر. فسدلت دونها ثوباً و طویت عنها کشحا. و طفقت ارتای بین ان اصول بید جذّاء او اصبر علی طخیة عمیاء یهرم فیها الکبیر. و یشیب فیها الصّغیر. و یکدح فیها مؤمن حتّی یلقی ربّه. فرأیت انّ الصّبر علی هاتا احجی فصبرت و فی العین قذی. و فی الحلق شجاً. (**نهج‌البلاغه**، خطبه ۳)

۲. همان، ر.ک: مطهری، **سیری در نهج‌البلاغه**، ص ۱۸۵ ـ ۱۳۷.

امام افزون بر انتقاد مشترک از خلیفهٔ اول و دوم که با جمله‌هایی نظیر «لشدّ ما تشطّرا ضرعیها» بیان شده و بر پیوند دیرین آنها در امر خلافت استوار است، در انتقاد از خلیفهٔ دوم دو ویژگی وی را مورد توجه قرار می‌دهد: «خشونت» و «شتاب‌زدگی در بیان رأی».

ابن ابی‌الحدید معتزلی می‌گوید: «بزرگان صحابه از ملاقات با عمر پرهیز داشتند».[1] تازیانهٔ عمر ضرب‌المثل بود. با زنان سخت‌تر و خشن‌تر بود. شتاب‌زدگی در رأی و بازگشت از آن و در نتیجه کثرت اشتباه، از دیگر ویژگی‌های عمر بود. حضرت علی علیه‌السلام در این زمینه می‌فرماید: «لغزش‌ها و سپس پوزش‌خواهی‌اش فراوان بود.»[2]

سخنان امام نشان می‌دهد که آن حضرت بر روش عثمان نیز سخت انتقاد داشت. هرچند او مسئلهٔ مهم کشتن عثمان را با مصالح کلی اسلام منطبق نمی‌دانست و ظاهراً برای مستقیم‌کردن جریان امور راه حل مناسب‌تری در نظر داشت، انقلابیان را برخوردار از حق به‌شمار می‌آورد. آن حضرت می‌فرماید:

> عثمان روش مستبدانه پیش گرفت. همه چیز را به خود و خویشاوندانش اختصاص داد و به‌گونه‌ای زشت در این مسیر پیش رفت. شما انقلابیان نیز بد بی‌تابی کردید.[3]

در خطبهٔ سوم می‌فرماید:

> تا آنکه سومین آن گروه (عثمان) بپاخاست ... خویشاوندان وی نیز قد برافراشتند و مانند شتری که علف بهاری می‌خورد، مال خدا را با تمام دهان خوردند؛ تا آنگاه که رشته‌اش باز شد و کارهای ناهنجارش به مرگش انجامید.[4]

چنان‌که اشاره شد اینکه علی علیه‌السلام از برخی اعمال عثمان رضایت نداشته صحیح است. چنان‌که طبری می‌نویسد:

> مردم اجتماع کردند و از علی علیه‌السلام خواستند تا با عثمان سخن بگوید. علی علیه‌السلام پذیرفت و پیش عثمان رفت و پس از اشاره به سخنان مردم بر ضد او، فرمود:

---

۱. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: ابن‌سعد، **الطبقات الکبری**، ج ۳، ص ۳۴۵ ـ ۳۴۰.

۲. فصیّرها فی حوزة خشناء یغلظ کلمها و یخشن مسّها، و یکثر العثار فیها، و الاعتذار منها. (**نهج‌البلاغه**، خطبه ۳)

۳. استأثر فأساء الأثرة، و جزعتم فأسأتم الجزع، و للّه حکم واقع فی المستأثر و الجازع. (همان، خطبه ۳۰)

۴. همان، خطبه ۳ و ر.ک: مطهری، **سیری در نهج‌البلاغه**، ص ۲۰۰ ـ ۱۵۰؛ روحانی، **تاریخ اسلام در آثار شهید مطهری**، ج ۱، ص ۲۵۰ ـ ۲۳۳.

[عثمان] تو پیامبر خدا را دیده و با او همنشین بوده و افتخار ازدواج با دختران آن حضرت را نائل گشته‌ای. نه پسر ابی‌قحافه و نه پسر خطاب در کار نیک بر تو مقدم نبودند ... خدا را درباره خود در نظر بگیر. به خدا سوگند، راه بسیار روشن و آشکار است و نشانه‌های دین پا برجاست. عثمان، تو می‌دانی که برترین بندگان در پیشگاه خدا رهبر عادلی است که خود هدایت‌یافته و هادی مردم باشد، سنت را به‌پا دارد و بدعت را نابود سازد و بدترین مردم نزد خدا رهبر ستمگری است که خود گمراه و مردم را به گمراهی کشاند ... .

عثمان گفت: به خدا قسم آنچه مردم می‌گویند، می‌دانم اما من اگر به ارحام خویش احسان کردم و بی‌پناهی را پناه دادم و کسی را که مانند فرمانداران عمر بود فرماندار کردم آیا کار بدی کردم؟ علی﵇ گفت: عمر هر کس را فرماندار ساخت، مواظب او بود و اگر درباره او سخنی می‌رسید، او را جلب و بازرسی می‌کرد. ولی تو این کار را نمی‌کنی و بر نزدیکان خود سخت نمی‌گیری. عثمان گفت: آیا می‌دانی که عمر معاویه را در تمام دوران خود فرماندار ساخت؟ علی﵇ گفت: آیا می‌دانی که معاویه بیش از همه از عمر می‌ترسید، به‌طوری که غلام عمر هم آن‌قدر از او نمی‌ترسید؟ عثمان گفت: آری. علی﵇ گفت: اکنون معاویه کارها را خود انجام می‌دهد بدون آنکه به تو اطلاع دهد و به مردم می‌گوید این دستور عثمان است. این مطالب به گوش تو می‌رسد و تو معاویه را تغییر نمی‌دهی.[1]

اما سخنان و نامه‌های آن حضرت و سخنان اصحاب و حتی برخی دشمنان آن حضرت، هرگونه نقش آن حضرت﵇ در قتل عثمان را ردّ می‌کند. به یقین امام علی﵇ نه‌تنها اقدامی که حتی باعث تحریک شورشیان بر ضد عثمان شود، انجام نداد، بلکه در حد توان خویش در خاموش کردن فتنه کوشید. تا آنجا که مروان معترف بود هیچ کس به پایه علی﵇ به عثمان یاری نرساند.[2] کمک‌های امام علی﵇ به عثمان بدان پایه بود که خود آن حضرت می‌فرمود: به خدا قسم، آن‌قدر او را یاری رساندم که ترسیدم گنهکار شوم. ابن ابی‌الحدید معتزلی در این باره می‌نویسد: به خدا سوگند، اگر جعفر بن ابی‌طالب محاصره شده بود، علی﵇ همان‌قدر در یاری وی می‌کوشید که برای عثمان انجام داد.[3]

---

۱. طبری، **تاریخ الطبری**، ج ۴، ص ۷۳. و نیز برای اطلاع از سخنان امام علی﵇ با عثمان ر.ک: **نهج‌البلاغه**، خطبه ۱۶۳.

۲. دمشقی، **تاریخ مدینة دمشق**، ج ۳، ص ۱۲۷؛ ذهبی، **تاریخ اسلام**، ص ۴۶۱ ـ ۴۶۰؛ ابن ابی‌شیبه، **المصنف**، ج ۸، ص ۶۹۳.

۳. ابن‌ابی‌الحدید، **شرح نهج‌البلاغه**، ج ۴، ص ۶۷ و ج ۱۳، ص ۴۹۶؛ طبری، **تاریخ‌الطبری**، ج ۳، ص ۴۱۰.

مهم‌ترین فعالیت‌های امام؈ در دوران خلفا

با توجه به موقعیت و مقتضیات موجود در جامعهٔ اسلامی، مهم‌ترین فعالیت‌های حضرت علی؈ عبارت است از:

۱. تفسیر قرآن و بیان مراد واقعی بسیاری از آیات.

۲. پاسخ به پرسش‌های دانشمندان به‌ویژه دانشمندان اهل کتاب.[۱]

۳. بیان حکم شرعی رویدادهای نوظهور و قضایای پیچیده‌ای که قضات از داوری دربارهٔ آن ناتوان بودند.

۴. پرورش انسان‌های برخوردار از ضمیر پاک و روح آماده و تربیت شاگردانی مانند عبدالله بن عباس و افرادی چون ابوذر، اویس قرنی، مقداد، عمار، مالک اشتر، کمیل، میثم تمار، حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه تا بتوانند در پرتو رهبری امام آنچه با دیدهٔ ظاهری نمی‌توان دید با دیدهٔ دل و چشم باطن دریابند.

۵. کوشش برای تأمین زندگی بینوایان و درماندگان. حضرت با دست خود باغ و قنات پدید می‌آورد و در راه خدا وقف می‌کرد. به کار کشاورزی بسیار بها می‌داد و می‌فرمود: نزد خدا، کاری محبوب‌تر از کشاورزی نیست.[۲]

۶. شرکت در نشست‌های رایزنی خلفا و ارائهٔ صادقانهٔ راه‌حل‌ها. هرگاه دستگاه خلافت در مسائل سیاسی و مشکلات اجتماعی با بن‌بست روبه‌رو می‌شد، امام مشاوری مورد اعتماد بود که با واقع‌بینی خاصی مشکلات را از راه برمی‌داشت و مسیر کار را معین می‌کرد.[۳]

قبل از پرداختن به چگونگی مراجعه مردم به امام علی؈ درباره قبول مسئولیت اداره حکومت اسلامی، از آنجا که در میان اهل‌سنت تصور می‌شود موضوع جانشینی پیامبرﷺ جنبه انتخابی و عرفی داشته است، مرور چگونگی حاکمیت خلفای نخستین سودمند است. گذشته از محاسن و معایب این شیوه برای تصدی جانشینی پیامبرﷺ، به نظر می‌رسد بر آنچه درباره سه خلیفه نخستین اتفاق افتاده است نه‌تنها نمی‌توان نام انتخابِ آزاد مردم نهاد،

---

۱. ر.ک: ابونعیم اصفهانی، **حلیة الاولیاء**، ج ۱، ص ۷۲؛ شیخ مفید، **الارشاد**، ص ۱۰۶.

۲. مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۲۳، ص ۲۰.

۳. ر.ک: یعقوبی، **تاریخ‌الیعقوبی**، ج ۱، ص ۱۲۳؛ طبری، **تاریخ الطبری**، ج ۲، ص ۲۵۳؛ پیشوایی، **سیره پیشوایان**، ص ۸۰ ـ ۶۰.

حتی تظاهر به ایجاد مجال برای مشارکت مردم نیز نبوده است. چرا که این سه حادثه را به هیچ روی نمی‌توان پیرو هیچ قاعده و ضابطه‌ای جز عنصر قرشی بودن دانست. با عنایت به اینکه اگر قرار است خدا و رسول(ص) به هر دلیل مجاز به تعیین و معرفی جانشین صاحب رسالت نباشند، استناد به حدیث «الائمة من قریش» بدون در نظر گرفتن آغاز و پایان آن وجهی ندارد. چرا که با یکی از مهم‌ترین اصول دعوت خاتم انبیا (اصل لغو امتیازهای نژادی، قومی و قبیله‌ای) منافات دارد. علاوه بر این چنان‌که خواهید دید، به هیچ روی نمی‌توان اقدام خلیفه اوّل و دوم را فقط پیشنهاد و معرفی افراد برای بیعت مردم دانست.

باری، انصار که در روزگار تنهایی پیامبر(ص) و غربت اسلام به یاری آیین وحی شتافته بودند، پس از فتح مکه در اندیشهٔ مشکلات پس از رحلت رسول‌خدا(ص) به‌سر می‌بردند و نگران آیندهٔ خود بودند. ترس همراه با رقابت آنان در برابر قریش و اقدام‌های مشکوک چندتن از مهاجران، به‌ویژه در هفته‌های پایانی زندگی رسول‌خدا(ص) سبب شد تا بی‌توجه به بیعت خویش با امام علی(ع) در غدیر، به سقیفه روی آورند.

گفتمان سقیفه

اشاره شد هنگامی که علی بن ابی‌طالب و بنی‌هاشم سرگرم غسل‌دادن پیامبر(ص) بودند سه تن از مهاجران با اطلاع از اجتماع انصار در سقیفه به سرعت به محل رفته، به گفتگو پرداختند. خبر این گفتگو را خلیفهٔ دوم بعدها ضمن خطبه‌ای در مدینه بازگو کرد. او پس از شنیدن این سخن که بیعت با ابوبکر از روی دوراندیشی و تدبیر نبوده است، در پی توضیح و پاسخ برآمد و گفت: پس از رحلت رسول‌خدا(ص) به ما خبر دادند که انصار با سعد بن عباده در سقیفه بنی‌ساعده اجتماع کرده‌اند. من، ابوبکر و ابوعبیده به آنجا رفتیم. سخنران انصار در سقیفه ضمن سخنانی گفت: ما انصار لشکر منسجم اسلام هستیم و شما ای قریش، گروهی از ما و اقلیتی در میان مایید.

من خواستم سخن بگویم، اما ابوبکر مانع شد و گفت: البته آنچه شما انصار دربارهٔ خود می‌گویید، درست است؛ ولی «عرب» این امر (جانشینی پیامبر) را جز برای قریش نمی‌شناسد. آنان از نظر نسب و اصالت خانوادگی برترین عرب شمرده می‌شوند. من پیشنهاد می‌کنم با عمر یا ابوعبیده بیعت کنیم. سخنگوی انصار اعتراض کرد و در نهایت گفت: امیری از ما و

امیری از شما باشد. من (عمر) پاسخ دادم: دو شمشیر در یک غلاف جای نخواهد گرفت.

آنگاه دست ابوبکر را گرفته، با او بیعت کردم. پس انصار با او بیعت کردند. ما بیم داشتیم از آن جمع جدا شویم و آنان با دیگری بیعت کنند و ما مجبور شویم ناخواسته با او بیعت کنیم یا با مخالفت خود فسادی پدید آوریم. البته بیعت با ابوبکر ناگهانی و بدون دوراندیشی بود، اما خداوند شر آن را برطرف کرد.[۱]

آنان پس از بیعت سقیفه‌نشینان در کوچه‌ها به‌راه افتادند و از موافق و مخالف بیعت گرفتند. روز بعد، وقتی کار بیعت تمام شد، عمر از آنچه روز پیش درباره زنده‌بودن رسول‌خدا ﷺ بر زبان رانده بود، پوزش خواست. افزون بر دو شخصیت برجستهٔ بنی‌هاشم، (علی ؑ و عباس عموی پیامبر) افرادی چون زبیر بن عوام، خالد بن سعید، مقداد بن عمرو، سلمان فارسی، براء بن عازب، ابی بن کعب و ابوذر نیز با دستاورد سقیفه مخالفت کردند.[۲]

عهدنامه جانشینی

پس از گذشت دو سال و چهار ماه از خلافت، ابوبکر در بستر بیماری با دو تن دربارهٔ جانشین خود مشورت کرد. او به عبدالرحمان بن عوف گفت: برای جلوگیری از فتنه در صدد است عمر را جانشین خود سازد. عبدالرحمان، ضمن ستایش ابوبکر، عمر را فردی عصبانی خواند. ابوبکر پاسخ داد: اگر زمام امور را در دست بگیرد، آرام خواهد بود. عثمان، شخص دیگر مورد مشورت گفت: باطن عمر از ظاهرش بهتر است.[۳]

بر پایهٔ اسناد معتبر، عثمان که در تمام دورهٔ بیماری ابوبکر کاتب و ملازم او بود، از سوی او مأموریت یافت عهدنامهٔ جانشینی بنویسد. با نوشتن آغاز عهد، ابوبکر به حالت بیهوشی فرو

---

۱. طبری، **تاریخ‌الطبری**، ج ۳، ص ۲۴ به بعد؛ ابن‌سعد، **الطبقات‌الکبری**، ج ۳، ص ۶۱۶ ـ ۳۴۴؛ ابن‌ابی‌الحدید، **شرح نهج‌البلاغه**، ج ۲، ص ۲۷۲؛ ابن‌اثیر، **الکامل فی التاریخ**، ج ۲، ص ۳۲۰؛ دینوری، **الامامة و السیاسة**، ج ۱، ص ۲۷ به بعد. چنان‌که گذشت برخی فلته بودن بیعت به معنی بدون طراحی قبلی را مردود می‌دانند و با ارائه دلایل و شواهد تدبیر پیشین این جریان را اثبات می‌کند. ر.ک: غلامی، **پس از غروب**.

۲. یعقوبی، **تاریخ‌الیعقوبی**، ج ۲، ص ۱۲۴؛ بلاذری، **انساب‌الاشراف**، ج ۱، ص ۵۸۷.

۳. طبری، **تاریخ‌الطبری**، ج ۲، ص ۴۴۵؛ ابن‌سعد، **الطبقات‌الکبری**، ج ۳، ص ۱۹۹.

رفت و عثمان عهدنامه را به نام عمر بن خطاب به پایان برد. ابوبکر بعد از به هوش آمدن، نوشتهٔ او را تأیید کرد و عهدنامه را همراه عمر و یکی از غلامانش به مسجد فرستاد تا به اطلاع مردم رسانده شود. ابن ابی‌الحدید می‌نویسد:

> شخصی در راه از عمر پرسید: در این نامه چیست؟ عمر گفت: نمی‌دانم، ولی من اولین کسی هستم که از آن اطاعت می‌کنم. آن شخص گفت: اما من می‌دانم. نخست تو او را به خلافت گماردی و اکنون او تو را به خلافت می‌گمارد.[۱]

اصل استخلاف به این شیوه، بی‌هیچ پیشینه در سیرهٔ رسول‌خدا(ص)، به‌عنوان اصلی مشروع در فقه سیاسی اهل‌سنت پذیرفته شد و عمر با این عهدنامه به خلافت منصوب شد و بیعت مردم تنها نوعی اظهار وفاداری و فرمان‌برداری بود و در خلیفه‌شدنش تأثیر نداشت.[۲]

شورای شش نفری تعیین خلیفه

هرچند ادعای وجود مجلس مشاوره‌ای منظم که بتواند در نظام حکومتی نقش ایفا کند، با واقعیات آن زمان و گزارش‌های تاریخی سازگار نیست، مشورت‌های موردی، امری مرسوم بود؛ چنان‌که مشورت خلیفه دوم با اصحاب دربارهٔ احادیث پیامبر(ص) و نهی از نگارش، به‌رغم نظر اصحاب، مشهور است. به هر حال از نظر خلیفه، امر خلافت یکی از مصادیق مشورت بود. او برای اولین‌بار دربارهٔ انتخاب ابوبکر به یک حقیقت اعتراف کرد و ضمن سخنرانی‌اش در مدینه گفت: آن انتخاب با مشورت مؤمنان نبود. از این پس، باید خلافت بر پایهٔ مشورت با مؤمنان باشد و اگر کسی بدون مشورت با فردی بیعت کرد، باید همراه بیعت‌شونده کشته شود.[۳]

---

۱. ابن ابی‌الحدید، **شرح نهج‌البلاغه**، ج ۱، ص ۱۷۴.

۲. سؤالی که برای هر جوینده حقیقت ممکن است مطرح شود این است که اگر خلیفه اول به ضرورت تعیین جانشین برای جلوگیری از فتنه آگاه بوده است، چگونه رسول‌خدا(ص) نسبت به سرنوشت امت بی‌توجهی کرده و امت را بدون تعیین جانشین رها کرده است؟!

۳. ابن‌سعد، **الطبقات‌الکبری**، ج ۳، ص ۳۴۴؛ طبری، **تاریخ‌الطبری**، ج ۳، ص ۲۹۲.

هرچند این بیان و آنچه در بسیاری از منابع تاریخی اهل‌سنت نقل شده، نشان‌دهندهٔ نوعی احتیاط است، از سوی گروهی نوعی سردرگمی و درماندگی تلقی شده است و شواهد تاریخی بر درستی این تلقی گواهی می‌دهد. زیرا وقتی به حفصه، دختر عمر، خبر رسید که پدرش ظاهراً برنامه‌ای برای تعیین جانشین ندارد، به وی گفت: اگر تو چوپانی برای گوسفندانت داشتی و آن چوپان....[۱] عمر گفت که اگر جانشینی انتخاب نکند، چون پیامبر صلی‌الله علیه و آله رفتار کرده؛ و اگر انتخاب کند، چون ابوبکر.

اما واقعیات بیانگر تدبیر و برنامه‌ریزی خلیفه در امر جانشینی است. زیرا نه‌تنها شورایی را برای مشورت و گزینش خلیفه مشخص ساخت، روش انتخاب و حتی جزئی‌ترین احتمالات ممکن را نیز پیش‌بینی کرد و راه حل ارائه داد.

اعضای شورا، یعنی علی علیه‌السلام، زبیر بن عوام، سعد بن ابی‌وقاص، عبدالرحمان بن عوف، عثمان و طلحة بن عبیدالله، که همه از مهاجران بودند، باید در خانه‌ای گرد آیند و پنجاه نظامی انصار از آنان مراقبت کنند تا این گروه یک نفر ـ نه دو نفر ـ را از میان خود برگزینند. اگر پنج تن کسی را بر می‌گزیدند و یک نفر مخالفت می‌کرد، باید کشته می‌شد. اگر دو نفر با رأی چهار تن مخالفت می‌کردند، باید کشته می‌شدند. اگر سه نفر یک رأی و سه تن رأی دیگر داشتند، باید به داوری عبدالله بن عمر راضی می‌شدند؛ و گرنه، رأی گروهی که عبدالرحمان در میان آنان بود، مقدم می‌شد و سه تن دیگر، در صورت مخالفت، کشته می‌شدند.[۲]

گفتگوها آغاز شد. سرانجام عبدالرحمان به علی علیه‌السلام گفت: اگر با تو بیعت کنیم، می‌پذیری که به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی‌الله علیه و آله و روش شیخین رفتار کنی؟ علی علیه‌السلام پاسخ داد: من به دانش خود، کتاب خدا و سنت پیامبر صلی‌الله علیه و آله رفتار خواهم کرد.

عبدالرحمان آن شرط را با عثمان (برادر خوانده‌اش) در میان گذاشت و او پذیرفت.[۳] بعد از

---

۱. ر.ک: ابن‌سعد، **الطبقات الکبری**، ج ۳، ص ۳۴۳.

۲. دینوری، **الامامة و السیاسة**، ج ۱، ص ۴۲؛ بلاذری، **انساب الاشراف**، ج ۵، ص ۵۰۴.

۳. اصولاً درباره لزوم تبعیت از سیره شیخین هر ذهن کنجکاوی می‌تواند بپرسد که آیا سیره شیخین یک مستند شرعی بوده است؟ مگر خود شیخین با تمسک به اجتهاد از سنت پیامبر ـ که مبتنی بر وحی بود ـ عدول نکردند؟ مگر هنگام انتصاب عمر، پیروی از سنت ابوبکر شرط شده بود؟ مگر عمر خود از برخی روش‌های حکومتی ابوبکر عدول نکرد؟!

برگزیدن عبدالرحمان، سایر اعضای شورا موافقت خود را اعلام کردند. هرچند امام علی(ع) در آغاز با عثمان بیعت نکرد، تدبیر خلیفهٔ دوم بر لزوم کشتن مخالف، وی را به بیعت ناگزیر ساخت.[۱] بدین ترتیب، شاخه‌ای از قریش که «چهرهٔ سیاسی» داشت و دارای زندگی اشرافی بود، قدرت را در دست گرفت.[۲]

به حکومت[۳] رسیدن علی(ع)

پس از بی‌نتیجه ماندن نقش میانجی‌گرانهٔ امام علی(ع) و برخی اصحاب در رخداد شورش علیه خلیفهٔ سوم، آنگاه که خلیفه کشته شد و خشم عمومی فرونشست، مردم دریافتند حوزهٔ مسلمانی بی‌سرپرست مانده است. رفت و آمد و گفتگوها آغاز شد. با آنکه گروهی از صحابهٔ اعضای شورای عمر، به‌ویژه طلحه که مورد حمایت عایشه نیز بود، مدعی خلافت بودند، معترضان یعنی همهٔ زندگان اصحاب بدر، بسیاری از صحابه، قاریان کوفه، انصار و... به خانهٔ امام علی(ع) هجوم آورده، از امام که تاکنون در پاسخ تقاضای مکرر می‌فرمود: «دَعونی و التمِسُوا غیری»[۴] خواستند خلافت را بپذیرد و بر این امر پای فشردند.[۵]

در منابع از محمد بن حنفیه نقل شده است:

> پس از کشته شدن عثمان، اصحاب نزد پدرم آمدند و گفتند: ما برای خلافت کسی شایسته‌تر از تو نمی‌شناسیم. علی(ع) گفت: من وزیر شما باشم بهتر از آن است که امیرتان باشم. آنان گفتند: جز بیعت با تو چیزی نمی‌پذیریم.[۶] حضرت فرمود:

---

۱. لقد علمتم انّی احقّ النّاس بها من غیری. و واللّه لاسلّمنّ ماسلمت امورالمسلمین و لم یکن فیها جور الّا علیّ خاصّة. (**نهج‌البلاغه**، خطبه ۷۴، ص ۵۶ و نیز ر.ک: ابن ابی‌الحدید، **شرح نهج‌البلاغه**، ج ۱، ص ۲۷۲)

۲. یعقوبی، **تاریخ‌الیعقوبی**، ج ۲، ص ۱۶۲؛ طبری، **تاریخ الطبری**، ج ۳، ص ۳۰۰.

۳. انتخاب تعبیر «حکومت» به این سبب است که اصولاً از نظر شیعه شأن ولایی و معنوی امام(ع) چیزی نبود که کسی بتواند در دوره‌ای آن را از امام بگیرد و در دوره‌ای دیگر به امام(ع) عطا نماید.

۴. ر.ک: **نهج‌البلاغه**، خطبه ۹۲.

۵. بلاذری، **انساب الاشراف**، ج ۴، ص ۵۵۹.

۶. دلیل استنکاف امام از پذیرش خلافت در بحث مشکلات امام علی(ع) آمده است.

بیعت نمی‌تواند پنهانی باشد و باید در مسجد انجام شود. در اجتماع مسجد که انصار و مهاجران حضور داشتند، طلحه و زبیر نیز آزادانه بیعت کردند.[۱] سعد بن ابی‌وقاص گفت: بعد از همهٔ مردم بیعت می‌کنم و کسی متعرّض او نشد. از انصار گروهی اندک از عثمانیه، چون کعب بن مالک و تنی چند از بهره‌مندان خوان نعمت خلافت عثمان مانند عبدالله بن عمر، بیعت نکردند و کسی متعرض آنان نشد.[۲]

یعقوبی می‌نویسد: همهٔ مردم بیعت کردند. جز سه تن که یکی از آنها نیز اندکی بعد بیعت کرد.[۳] امام علی علیه السلام خود دربارهٔ کیفیت بیعت مردم، می‌فرماید:

سوگند به خدا، من خواستار خلافت و علاقه‌مند به حکومت نبودم، ولی شما مرا دعوت کردید و به آن وا داشتید. بیعت شما با من بدون اندیشه نبود.... شما مانند شتران تشنه که اطراف حوض‌های آب گرد می‌آیند، پیرامونم اجتماع کردید؛ به طوری که پنداشتم هرگاه خواست شما را نپذیرم، مرا خواهید کشت یا برخی از شما در حضور من کشته می‌شوید. بدین سبب، دست گشادم و شما در کمال اختیار با من بیعت کردید.[۴]

---

۱. برخی اقدام طلحه و زبیر مبنی بر شتاب در بیعت با امام علی علیه السلام را، همراهی با افکار عمومی به‌منظور رهیدن از احتمال اتهام کشتن عثمان دانسته‌اند. (ر.ک: فرهمندپور، **سیری در تطور خلافت اسلامی**، ص ۸۶ ـ ۸۵)

۲. شیخ مفید، **الجمل**، ص ۱۱۰ ـ ۱۰۲.

۳. یعقوبی، **تاریخ الیعقوبی**، ج ۲، ص ۱۷۹ ـ ۱۷۸.

۴. و بایعنی النّاس غیر مستکرهین و لامجبرین بل طائعین مخیّرین. (**نهج‌البلاغه**، نامه ۱)

امّا بعد فقد علمتما ـ و ان کتمتما [= طلحه و زبیر] ـ انّی لم اردالنّاس حتّی ارادونی، و لم ابایعهم حتّی بایعونی، و انّکما ممّن ارادنی و بایعنی، و انّ العامّة لم تبایعنی لسلطان غالب ولالعرض حاضر. (همان، نامه ۵۴)

أما و الذی فلق الحبّة، و برأ النّسمة لولا حضور الحاضر و قیام الحجّة بوجود النّاصر، و ما أخذ اللّه علی العلماء أن لا یقارّوا علی کظّة ظالم و لا سغب مظلوم لَألقیت حبلها علی غاربها و لسقیت آخرها بکأس أوّلها، و لَألفیتم دنیاکم هذه أزهد عندی من عفطة عنز. (همان، خطبه ۳)

دعونی و التمسوا غیری فانّا مستقبلون امراً له وجوه و الوان. لاتقوم له القلوب و لاتثبت علیه العقول. و انّ

در خصوص سپردن رهبری سیاسی ـ اجتماعی و مسئولیت راهنمایی دنیایی و آخرتی مردم به امام علی(ع) توجه به نکاتی چند ضروری می‌نماید:

۱. چنان‌که اشاره شد، شرکت مردم در انتخاب خلیفهٔ اول در آغاز، محدود به دو مهاجر و در نهایت محدود به حاضران در سقیفه بود. انتخاب عمر در شکل استخلاف و نصب شخص ابوبکر، و برگزیده شدن عثمان محدود به شورای شش نفری بود. با چشم‌پوشی از مباحث کلامی در مسئله امامت، علی(ع) بدون اینکه ـ براساس روند عادی امور ـ کسی او را نامزد نماید یا رقبای او را از صحنه خارج کند، با حضور و بیعت اکثریت مردم مدینه برگزیده شد. در واقع این تنها بیعت و انتخابی بود که می‌توان آن را بیعت مردمی دانست.

نکتهٔ تازه آن بود که علاوه بر شرکت فراگیر مهاجران و انصار، نمایندگان مردم عراق و مصر نیز در آن شرکت داشتند. تأثیر حضور آن نمایندگان را می‌توان دست‌کم سبب بالا بردن جنبهٔ مردمی این انتخاب دانست.

۲. پافشاری امام بر لزوم علنی بودن بیعت ـ آن‌هم در مسجد ـ توهّم هرگونه توطئهٔ قبلی را نفی می‌کند؛ همچنان‌که رد کردن چند بارهٔ تقاضاها و مجال اندیشه‌دادن به مردم، پندار ناگهانی بودن بیعت را از میان می‌برد.

۳. با آنکه امام می‌توانست، طبق روال جاری و سنت پیشین، گروه اندک غیرموافقان را به تسلیم و بیعت وا دارد، هرگز کسی را به بیعت ناگزیر نساخت.

۴. پس از خلیفهٔ دوم شرط پیروی از روش شیخین در بیعت وارد شد، ولی امام علی(ع) آن را نپذیرفت و فرمود: حتی ابوبکر و عمر نیز اگر به چیزی جز کتاب خدا و سنت رسول‌الله(ص) عمل کنند، بر حق نیستند. امام با برخی از بستگان عثمان که مشروع دانستن دارایی خویش از سوی امام را شرط بیعت قرار دادند، مخالفت کرد و همواره تأکید می‌کرد کتاب خدا و سنت رسول(ص) ملاک کردار اوست.

۵. نکتهٔ بسیار مهم، نطق رسمی آن حضرت در روز دوم مراجعهٔ مردم و انتخاب است.

الآفاق قد اغامت و المحجّة قد تنكّرت. و اعلموا انّی ان اجبتكم ركبت بكم ما اعلم و لم اصغ الی قول القائل و عتب العاتب. و ان تركتمونی فانا كاحدكم و لعلّی اسمعكم و اطوعكم لمن ولّيتموه امركم. و اناللكم وزيراً خير لكم منّی أميراً.(همان، خطبه ۹۲ و ر.ک: خطبه‌های ۱۳۷ ـ ۱۳۶ و ۱۹۷)

فرزند ابوطالب(ع) در افشای این مفهوم سیاست، چنین می‌فرماید:

ما در زمانی واقع شده‌ایم که اکثر مردم آن، فریب‌کاری را زیرکی و عاقلی می‌پندارند و ناآگاهان، ایشان را به تدبیر و چاره‌ورزی (سیاست‌مداری) نسبت می‌دهند. این چه قضاوتی است! خدا این نیرنگ‌بازان را بکشد! گاهی مرد کاردان آشنا به تحوّلات روزگار خویش، راه چاره را خوب می‌داند، ولی در برابر خود مانعی از امر و نهی خدا می‌یابد، پس آن چاره‌جویی ناروا را رها می‌کند، با اینکه بر آن توانایی کامل دارد. ولی آن بی‌باک لاابالی در امر دین، چنین فرصتی را غنیمت می‌شمرد و به مقصود پلیدش می‌رسد.[۱]

به خدا قسم! معاویه از من باهوش‌تر و با تدبیرتر نیست، ولی او فریب‌کاری و بزهکاری می‌کند. من [نیرنگ به کار نمی‌بندم، اما] به وسیله فریب و نیرنگ [نیز] اغفال نمی‌شوم و هیچ نیروی شدیدی موجب ضعف من نتواند شد.[۲]

در مفهوم ناروای سیاست، فرد سیاست‌مدار می‌تواند در سایهٔ پایمال کردن همهٔ اصول الهی و انسانی، به همهٔ مقاصد سیاسی دست یابد، اما کسی که رضایت نمی‌دهد در قبال به‌دست آوردن هفت اقلیم، پوست جوی را به ستم از دهان موری درآورد، چگونه برای حفظ موقعیت سیاسی خود، حاضر می‌شود اصول الهی و ارزش‌های انسانی را نادیده انگارد و بر حفظ اصولی که خود پایمال کرده است، شعار دهد؟!

اصولاً یکی از شکواهای امام علی(ع) این است که معاویه را با او مقایسه می‌کنند. حضرت ضمن تقبیح عملکرد مردمان روزگار خود، دردمندانه می‌فرماید: «الدهر انزلنی ثم انزلنی، حتی یقال علی و معاویه»!

علی بن ابی‌طالب(ع) می‌توانست مدت زمانی کوتاه خواسته‌های نامشروع طلحه و زبیر را برآورد و معاویه را بر مسندش باقی بدارد و پیشتر از اینها، پیشنهاد عبدالرحمن بن عوف را بپذیرد که می‌گفت: «اگر تعهد بسپاری که به موازات سنت پیامبر، از روش ابوبکر و عمر پیروی کنی، خلافت را به جای اعطای آن به عثمان، به تو خواهم سپرد»؛ اما اگر وی چنین می‌کرد مفهوم عدالت و صداقت را برای همیشه از سیاست جدا می‌ساخت و بنیان سیاست را بر بی‌صداقتی و نیرنگ پایه‌گذاری می‌کرد و هرگز هیچ‌کس به استوارترین عهد

---

۱. **نهج‌البلاغه**، خطبه ۴۱.

۲. همان، خطبه ۱۹۱.

و پیمان‌های دولت‌های دادگر نیز اعتماد نمی‌نمود و هر فرمان‌روای تبهکاری می‌توانست پیمان‌شکنی خود را به آسانی توجیه کند و کسی نیز بر وی خرده نگیرد.

سخن جاودانه علی بن ابی‌طالب علیه السلام است که می‌فرماید: «لو لا الدین والتّقی لکنت ادهی العرب ـ و در کلامی دیگر ـ لکنت من ادهی الناس: اگر تعهّد به ارزش‌های دینی و پارساپیشگی نبود، من زیرک‌ترین (سیاست‌بازترین) انسان‌ها بودم» و در کلامی دیگر فرمود: «مرا فرمان می‌دهید که پیروزی را به ستم کردن درباره آن‌که والی اویم بجویم؟ به خدا که نپذیرم تا جهان سرآید و ستاره‌ای در آسمان بی‌ستاره‌ای برآید».[1]

این زمان، هنوز برای شناخت شیوه سیاست و حکومت حضرت علی علیه السلام بسیار زود است و آدمیان به‌رغم پیشرفت در علوم گوناگون و تجربه انواع حاکمان، حاکمیت‌ها و حکومت‌ها، بدین زودی نخواهند دانست که او چه کرده، چه فرموده و چه خواسته است. آن حضرت خود در بستر شهادت فرموده است. «غداً ترون ایّامی و یکشف لکم عن سرائری:[2] فردا مرا خواهید شناخت و به رازهای روزهای زندگی‌ام که اکنون بر شما پوشیده است، پی خواهید برد.» و نیز رسول برگزیده خداوند صلی الله علیه و آله فرمود: «لولا انت یا علی لم یعرف المؤمنون بعدی:[3] اگر تو نبودی ای علی، پس از من مؤمنان شناخته نمی‌شدند.»

موانع و مشکلات حکومت علی علیه السلام

زمانی که علی علیه السلام به خلافت ظاهری رسید، انبوهی از دشواری‌ها پدید آمده بود و آثار منفی اجتماعی و حتی سیاسی توسعهٔ فتوحات و کشتن عثمان، آینده را تاریک تصویر می‌کرد. بخشی از مشکلات، که براساس سخنان امام علی علیه السلام در نهج‌البلاغه دلیل استنکاف امام از پذیرش خلافت شمرده می‌شود، عبارت است از: بی‌عدالتی اقتصادی، نابسامانی اجتماعی، انحراف‌ها و بدعت‌ها و رفاه‌گرایی و تضعیف ارزش‌های دینی.

---

۱. **نهج‌البلاغه**، کلام ۲۰۰؛ خطبه ۱۴۶ و ۶۹؛ ابن ابی‌الحدید، **شرح نهج‌البلاغه**، ج ۱۰، ص ۲۱۱؛ منقری، **وقعة صفین**، ص ۵۴.

۲. همان، خطبه ۱۴۹.

۳. متقی، **کنزالعمال**، ج ۱۳، ص ۱۵۲؛ شوشتری، **احقاق‌الحق و ازهاق الباطل**، ج ۱۵، ص ۶۶۵؛ ج ۱۷، ص ۱۶۸.

۱. ناعدالتی اقتصادی

خلیفهٔ دوم، دیوان را براساس سوابق اسلامی افراد و ترکیب قبیله‌ای قرار داده بود. قریش بر غیرقریش، مهاجر بر انصار، عرب بر غیرعرب و موالی ترجیح داشتند؛ در حالی که در زمان پیامبر چنین نبود. این وضعیت در کنار بخشش‌های عثمان، فاصلهٔ غنی و فقیر را غیرقابلِ تحمل کرد. خمس غنایم، مالیات و جزیهٔ سرزمین‌های فتح شده، که به همهٔ مردم تعلق داشت، تنها در اختیار افراد و گروه‌های خاص قرار می‌گرفت.

بر اساس گزارش‌ها، عثمان یک پنجم غنایم آفریقا را ـ حدود ۲۰۰ تا ۵۰۰ هزار دینار ـ به مروان بخشید. به ابوسفیان هدایای ۲۰۰ هزار درهمی اعطا کرد. $\frac{۱}{۸}$ ثروت عبدالرحمن بن عوف (برادرخوانده و داماد عثمان) پس از مرگش میان چهار همسرش تقسیم شد و به هر یک ۸۰ هزار دینار رسید.[۱]

امام علی علیه‌السلام در سخنرانی نخست خود، سیاست مالی برگرفته از سیرهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را مطرح کرد؛ برتری مهاجر و انصار بر دیگران را معنوی خواند و فرمود: هرکه دعوت خدا و رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله را بپذیرد و به قبلهٔ مسلمانان نماز گزارد، از تمامی حقوق بهره‌مند می‌شود و حدود اسلام دربارهٔ همه اجرا خواهد شد.

مخالفت‌ها از همین‌جا آغاز شد و امام علیه‌السلام در برابر اصحاب معترض به این روش، که به سنت عمر استناد می‌کردند، فرمود: آیا روش و سنت پیامبرخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شایسته پیروی است یا روش عمر![۲] بسیاری از مورخان نوشته‌اند: علت جدا شدن برخی اعراب از امام علی علیه‌السلام و پیوستن به صف مخالفان این بود که می‌گفتند: علی علیه‌السلام در تقسیم اموال ملاحظه اشراف را نمی‌کند و عرب را بر عجم و موالی آنها برتری نمی‌دهد.[۳]

۲. نابسامانی اجتماعی

یکی از آثار فتوحات، اختلاط نژادهای مختلف بود. موالی یا اسیران آزاد شده در قیاس با

---

۱. ر.ک: بلاذری، **انساب الاشراف**، ج ۵، ص ۵۲ به بعد؛ ابن‌اعثم کوفی، **الفتوح**، ج ۲، ص ۱۰۰ به بعد.

۲. ابن‌حیون، **دعائم الاسلام**، ج ۱، ص ۳۸۴؛ محمودی، **نهج‌السّعادة فی مستدرک نهج‌البلاغه**، ج ۱، ص ۲۲۹؛ ابن ابی‌الحدید، **شرح نهج‌البلاغه**، ج ۷، ص ۴۲ ـ ۳۷ و ج ۱۶، ص ۲۳.

۳. یعقوبی، **تاریخ الیعقوبی**، ج ۲، ص ۱۸۳؛ بلاذری، **انساب الاشراف**، ج ۲، ص ۱۴۱.

عرب‌ها از حرمت اجتماعی و حقوق مدنی کمتر برخوردار بودند. جامعه، برتری عرب بر موالی را اصلی مسلّم می‌پنداشت. این امر برای روحیهٔ عدالت‌خواهانهٔ امام (ع) مشکلی مهم بود. او از نظر دینی، هیچ دلیلی بر درستی این تبعیض نمی‌دید. در حالی که عمر فرمان داده بود بردگان عرب را از بیت‌المال آزاد کنند، امام (ع) هیچ تفاوتی میان بردگان عرب و عجم نمی‌گذاشت[۱] و هنگام تقسیم اموال، می‌فرمود: حضرت آدم نه غلام به دنیا آورد، نه کنیز، بندگان خدا همه آزادند. ... اکنون مالی نزد من است و من میان سفید و سیاه فرقی نخواهم گذاشت. او در پاسخ به اعتراض گروهی از عرب‌ها، فرمود: من در قرآن، برتری عرب بر عجم را ندیده‌ام.[۲]

۳. انحراف‌ها و بدعت‌ها

انحرافات دینی و بدعت‌ها مهم‌ترین مشکل حکومت امام علی (ع) بود. ناآگاهی جامعه از دین و نبودن برنامهٔ منسجم در جهت روشنگری مردم، ابعاد این دشواری را پیچیده‌تر می‌ساخت. بسیاری از سخنان پیامبر (ص) متروک شده بود. بنیان این انحراف‌ها در کنار بستر بیماری پیامبر خدا (ص)، با شعار «حسبنا کتاب الله»، گذاشته شد و با سخن خلیفهٔ اول در توجیه اشتباهاتش (پیامبر (ص) با وحی یاری می‌شد، ولی دست من از وحی کوتاه است و به مصلحت‌اندیشی و اجتهادم عمل می‌کنم) به‌صورت یک نظریه درآمد. این روند نادرست در مرحله‌ای، به‌طور رسمی با بخش‌نامه‌ها و دستورالعمل‌های ویژه، به اوج رسید. نتیجهٔ طبیعی این کژروی گشایش راه نفوذ شبهه‌ها و انحراف آموزه‌های اسلام از مسیر اصلی بود. بدین سبب امام علی (ع) در برابر پافشاری مردم بر بیعت با وی، فرمود:

---

۱. همان؛ یعقوبی، **تاریخ الیعقوبی**، ج ۲، ص ۱۸۳؛ ابن‌سعد، **الطبقات‌الکبری**، ج ۳، ص ۳۴۲.

۲. محمودی، **نهج‌السعادة فی مستدرک نهج‌البلاغه**، ج ۱، ص ۱۸۹ و ۲۱۲؛ مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۴۱، ص ۱۰۶؛ ابن ابی‌الحدید، **شرح نهج‌البلاغه**، ج ۲، ص ۲۷۱.

از جمله اشعار امام (ع) در نفی مسائل نژادی در شرافت انسانی و الهی این شعر است:

فلاتترک ما الانسان الابدینه — فلا تترک التقوی اتکالاً علی الحسب

فقد رفع الاسلام سلمان فارس — و قد هجن الشرک الشریف اباالهب

ما با مسائلی چند چهره [و پیچیده] مواجهیم؛ به‌طوری که دل‌ها بر آن آرام نمی‌گیرد و عقول بر آن ثابت نمی‌ماند. افق‌ها مه‌آلود و تاریک شده و صراط مستقیم و راه و روش سلوک زمان پیامبرﷺ تغییر یافته است. و [با این اوضاع و احوال] بدانید که اگر دعوتتان را بپذیرم، بر طبق آنچه خود می‌دانم با شما رفتار می‌کنم و به سخن این و آن و نکوهش سرزنش‌کنندگان گوش فرا نخواهم داد.[۱]

آن حضرت، در نامه‌ای به مالک، از آن سال‌ها چنین یاد کرده است: «دین اسیرِ دست شروران بود، هوس‌ها و دنیای خود را از آن طلب می‌کردند».[۲]

۴. رفاه‌گرایی و تضعیف ارزش‌های دینی

اشاره شد که پیدایش شکاف‌های اجتماعی از دوران خلیفه دوم آغاز شد. هم او بود که تبعیض در توزیع بیت‌المال را بدعت نهاد و گرایش‌های قومی را، که پیامبر اکرمﷺ شدیداً مخالف آن بود و با آن مبارزه می‌کرد، احیا کرد و برتری‌جویی قومی به‌صورت فراگیر و جدّی دوباره پدیدار گشت. در این میان، به‌ویژه ملت‌های غیرعرب مثل ایرانیان و رومیان بیش از سایر گروه‌ها و ملت‌ها تحقیر شدند؛ تا آنجا که شخص خلیفه از ورود آنان به مدینه جلوگیری کرد و ابن‌عباس و پدر و فامیلش را مقصر این کار معرفی می‌نمود.

بنابراین، تلاش برخی نویسندگان اهل‌سنت و برخی متفکران شیعه که به عمد یا سهو، انحرافات را به نیمه دوم دوران حکومت عثمان مربوط می‌سازند نوعی توجه به روبناست و در حقیقت، بازتاب سیاست خلیفه دوم در این دوران خودنمایی داشته و آثار خود را نشان داده است.

بعضی نویسندگان معتقدند: استدلال خلیفه دوم در تبعیض در خصوص بیت‌المال، به آیه ۱۰ سوره حدید[۳] بود، ولی حقیقت خلاف آن است. زیرا اگر این آیه مجوز برتری مادی در دنیا

---

۱. **نهج‌البلاغه**، خطبه ۹۲؛ ابن ابی‌الحدید، **شرح نهج‌البلاغه**، ج ۷، ص ۹۱.

۲. انّ هذا الدّین قد کان اسیراً فی ایدی الاشرار یُعمَل فیه بالهوی و تُطلَب به الدّنیا. (**نهج‌البلاغه**، نامه ۵۳ و ر.ک: خطبه ۱۸، ۸۸ و ۱۲۳؛ ابن‌سعد، **الطبقات‌الکبری**، ج ۳، ص ۳۴۲؛ حر عاملی، **وسائل الشیعه**، ج ۵، ص ۱۹۳)

۳. لَایَسْتَوِی مِنکُم مَنْ أَنْفَقَ مِن قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قَاتَلَ أُولَئِکَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِینَ أَنْفَقُوا مِن بَعْدِ وَ قَاتَلُوا وَ کُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنیٰ.

بود بایستی رسول‌الله خود آن را قبل از عمر به کار می‌گرفت و به فرض بپذیریم مستند عمر این آیه بوده، باید پذیرفت که خلیفه دوم «اجتهاد در برابر نصّ» را جایز می‌دانست. بنابراین، طبیعی بود که برای حل مشکلات جامعه اسلامی کاری بنیادین آغاز شود؛ هرچند خطر چنان جدی و شرایط به‌گونه‌ای آشفته بود که علی علیه‌السلام خود می‌فرمود: «خردها توان درک آن را ندارند.»[۱]

بر همین اساس بعد از اینکه علی علیه‌السلام در روز دوم بیعت، برنامهٔ فعالیت خود را در ترک تبعیض اعلان کرد، فردای آن روز مردم حاضر شدند و علی علیه‌السلام به کاتبش عبدالله بن ابی‌رافع فرمود: از مهاجران آغاز کن و به هریک سه دینار بده و پس از آن، در رتبه بعد با انصار همین‌گونه رفتار کن و نیز با هرکس از مردم که حاضر است از سرخ و سیاه همین سهم را بده. سهل بن حنیف گفت: ای امیرمؤمنان، این شخص تا دیروز غلام من بوده و امروز آزاد شده است. آیا به او نیز همین را می‌دهی که سهم من است؟! علی علیه‌السلام فرمود: سهم او با تو برابر است.

در این روز، طلحه، زبیر، عبدالله بن عمر، سعید بن عاص و مروان بن حکم و بعضی دیگر از مردان قریش حاضر نشدند. فردای آن روز که مردم در مسجد جمع شدند طلحه و زبیر به مسجد آمدند و در گوشه‌ای دور از علی علیه‌السلام نشستند. سپس مروان، سعید بن عاص و عبدالله بن زبیر به آن‌دو پیوستند و پس از آن، جمع دیگری از مردان قریش در جمع آنان حاضر شدند و مدتی با یکدیگر آهسته سخن گفتند. سپس، ولید بن عقبه به نمایندگی از جانب آنان نزد علی علیه‌السلام آمد و گفت: ای اباالحسن! تو خود می‌دانی که از هر یک از ما فردی را [در جنگ‌ها] کشته‌ای و پدر خود من در بدر، به‌دست تو کشته شد و دیروز برادرم عثمان را نیز یاری ندادی تا کشته شد و پدر سعید بن عاص را نیز در جنگ بدر کشتی و پدر مروان را، هنگامی که عثمان او را پذیرفت، خوار ساختی؛ در حالی که ما با تو از نظر افتخارات قومی برابریم و همه ما همانند تو، فرزندان عبد مناف هستیم. از این رو تنها به شرطی با تو بیعت می‌کنیم که با ثروت ما، که در دوران عثمان به‌دست آورده‌ایم، کاری نداشته باشی و کشندگان عثمان را هم قصاص نمایی و الا اگر از ناحیه تو امنیت نداشته باشیم تو را رها ساخته، به شام می‌گریزیم.

---

۱. ر.ک: ابن ابی‌الحدید، **شرح نهج‌البلاغه**، ج ۲، ص ۲۷۱.

علی‌علیه‌السلام فرمود: اما اینکه افرادی از شما در گذشته کشته شده‌اند، مسئولیت آن با من نیست، بلکه با خداست که فرمان جهاد داده است. اما اینکه با ثروت شما کار نداشته باشم، من حق ندارم که نه از شما و نه از غیر شما حق حقدار را باز نستانم.[۱]

وقتی خلیفهٔ سوم به بهای تضییع بیت‌المال مسلمانان به رفاه‌گرایی شدید روی آورد، بسیاری از کارگزاران و صاحب‌منصبان نیز چنین روحیه‌ای یافتند و به تدریج این روحیه به فرهنگ تبدیل شد؛ فرهنگی که حقیقتاً با فرهنگ جامعهٔ جاهلی مقایسه می‌شد. امام در یکی از خطبه‌های خود، با تأکید بر این نکته، جامعهٔ عصر خلافت خویش را چون جامعهٔ جاهلی معرفی می‌کند و یادآور می‌شود این جامعه باید غربال شود. آنان که پیش افتاده‌اند، بازگردانده شوند و کسانی که واپس مانده‌اند، پیش‌برده شوند.

وقتی کسانی چون ابن‌مسعود، دانشمند و مفسّر بزرگ قرآن، تنها به‌خاطر دفاع از بیت‌المال مسلمانان و تن ندادن به تقاضاهای غیرمنطقی اطرافیان خلیفه، با وضعی دل‌خراش تنبیه و از مسجد بیرون رانده شود؛ وقتی شخصیت‌های ارجمندی چون عمار یاسر، که پیامبر او را معیار حق بودن جبههٔ نبرد شمرد، فقط به‌خاطر انتقاد از کارگزاران حکومت مورد اهانت و ضرب و شتم قرار گیرد؛ وقتی ابوذر به‌خاطر حمایت از حقوق ستمدیدگان به صحرایی خشک و تهی از هرگونه امکانات تبعید شود، طبیعی است که پسرخالهٔ خلیفه، عبدالله بن عامر، که از فرط بیگانگی با اسلام در اولین خطبه‌اش هنگام تلاوت آیهٔ «الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ»، «ستة ایام» را «ستة سنوات» خواند، فرماندار شود؛ عبدالله بن سعد ابی‌سرح، که مورد غضب خدا و رسولش بود، والی مصر گردد؛ پسرعموی خلیفه، مروان بن حکم، که رانده شدهٔ پیامبر‌صلی‌الله‌علیه‌وآله و شیخین به‌شمار می‌آمد، به مدینه فراخوانده شود و منصب وزارت و مشاور خلیفه یابد.

به‌دلیل برخورد شدید حکومت با مخالفان، که بسیاری از آنها سابقهٔ سال‌ها جهاد در رکاب پیامبر‌صلی‌الله‌علیه‌وآله داشتند، سخن حق و دفاع از معروف و عمل براساس ارزش‌ها به فراموشی سپرده شد.[۲]

امام در جای دیگر از این انحراف به روشنی پرده بر می‌دارد و می‌فرماید:

---

۱. یعقوبی، **تاریخ الیعقوبی**، ج ۲، ص ۷۵.

۲. بلاذری، **انساب الاشراف**، ج ۵، ص ۴۴ ـ ۳۷.

شما در زمانی به‌سر می‌برید که گویندهٔ حق اندک است؛ زبان در گفتن سخن راست ناتوان است؛ طرفداران حق خوار و مردم به نافرمانی گرفتارند؛ جوان جامعه بدخو و پیرش گنهکار است؛ دانشور مردم دورو و قاری آنها سودجوست؛ نه خُردشان سالمند را حرمت می‌نهد و نه توانگرشان مستمند را یاری می‌کند.[۱]

معضل کارگزاران فاسد و استانداران بی‌لیاقت، مشکل نو مسلمانان ناآشنا با الفبای اسلام، مشکل منافقان که پیکار با آنان از پیکار با کفر و شرک مشکل‌تر است و حتی گاه ناممکن می‌نماید،[۲] ابعاد دیگری از دشواری‌های دوران حکومت امام علی(ع) است که در تحمیل جنگ‌های داخلی بر آن حضرت نقش اساسی داشت.

علل ناخشنودی از حکومت علی(ع)

موضع سرسخت علی(ع) در حکومت و کوشش در جهت اجرای کامل عدالت در همهٔ ابعاد، سبب ناخشنودی و مخالفت بسیاری از مسئولان حکومت‌های پیشین و حتی برخی از یارانش شد. کنارنهادن روش شیخین در تقسیم بیت‌المال که مردم سال‌ها به آن خو گرفته بودند، اساس قراردادن مساوات در حقوق و رعایت استحقاق‌ها، برتری ندادن اشراف و عرب بر دیگران و ترک تسامح در برابر سران قبایل، آن‌طور که رسم پادشاهان و سیاست‌مداران است، کار آسانی نبود.[۳] می‌فرمود:

تا پایان روزگار و تا زمانی که ستاره‌ای در آسمان به سوی ستاره دیگر رود، اگر مال از آن من بود، آن را به‌طور مساوی تقسیم می‌کردم؛ در حالی که این مال به خدا تعلق دارد و باید بر طبق فرمان وی مصرف شود.[۴]

---

۱. ر.ک: **نهج‌البلاغه**، خطبه ۱۶، ۱۹۲ و ۲۳۳.

۲. امام علی(ع) در یکی از نامه‌هایش به محمد بن ابی‌بکر نوشت: «پیغمبر به من فرمود: من بر امتم از مؤمن و مشرک نمی‌ترسم. زیرا خداوند مؤمن را به سبب ایمانش بازمی‌دارد و مشرک را به‌خاطر شرکش خوار می‌کند؛ ولی بر شما از هر منافق‌دلِ دانازبان می‌ترسم که آنچه می‌پسندید می‌گوید و آنچه ناشایست می‌دانید انجام می‌دهد. (همان، نامه ۲۷)

۳. ابن ابی‌الحدید، **شرح نهج‌البلاغه**، ج ۲، ص ۱۹۷؛ مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۴۱، ص ۱۳۳.

۴. **نهج‌البلاغه**، خطبه ۱۲۶.

در اندیشهٔ امام‌ؑ روغن چراغ بیت‌المال مسلمانان حتی نباید برای لحظه‌ای صرف کار شخصی شود و نزدیک‌ترین بستگان خلیفه با اسیران آزادشدهٔ ایرانی و آفریقایی که تازه اسلام آورده‌اند، در حقوق و مزایا مساوی‌اند و استحقاق و قابلیت‌ها ملاک اصلی مسئولیت‌هاست.

طلحه و زبیر، صاحبان مطامع دنیوی و طرف‌داران جدی تبعیض نژادی در اولین اقدام‌های عملی، وقتی که علی‌ؑ حاضر به سازش و انعطاف نشد ـ زیرا امام‌ؑ بر سر اصول و ارزش‌ها با کسی معامله نمی‌کرد ـ نقض عهد کردند (ناکثین) و منافقانه به بهانهٔ عمره رهسپار مکه شدند تا با پیوستن به عایشه، چاره‌ای بیندیشند.

در چنین موقعیتی، که بیشتر سران در خطرند و در پی بهانه می‌گردند، طبیعی است که عجیب‌ترین حوادث تاریخ اتفاق افتد[1] و آنها که آشکارا به کشتن عثمان فتوا داده، مردم را علیه او برانگیخته بودند و یا او را یهودی و کافر پنداشتند و حتی از دفن او در گورستان مسلمانان جلوگیری کردند، پرچم خون‌خواهی برافرازند. در مکه افراد سرشناس، سرمایه‌داران، سیاسیون برکنار شده، ریاست‌طلب‌های نالایق، مجرمان و ناراضیان از عدالت، گرد آمدند و به تجهیز سپاه ـ جنگ جمل ـ علیه امام‌ؑ پرداختند.[2] ام‌سلمه همسر پارسای پیامبر، عایشه را از رفتن به بصره نهی کرد و گفت: رفتن او خلاف دستوری است که قرآن به همسران پیامبرﷺ فرمان داده است (و قَرْنَ فی بیوتکُنَّ) اما عایشه به‌عنوان نظریه‌پردازِ وضعیت جدید به‌همراه طلحه و زبیر به سمت بصره حرکت کرد. ام‌سلمه کوشید با یاد کردن سخنان پیامبرﷺ دربارهٔ علی‌ؑ نزد هر دوی آنها، او را از رفتن بازدارد؛ امّا عایشه با پذیرش فضایل امام و اعتراف به اینکه سخنان پیامبرﷺ را به خاطر دارد، گفت: من برای نصیحت و اصلاح می‌روم نه جنگ با علی.

شعلهٔ آتش جنگ صفین به‌وسیله قاسطین (ستمگران) نیز به همین دلیل بر افروخته شد. معاویه که از به زیر سلطه درآوردن تمامی قلمرو حکومت اسلامی ناامید شده بود، فرمان داد

---

۱. ر.ک: انصاریان، **الدلیل علی موضوعات نهج‌البلاغه**، ص ۷۲۷ ـ ۷۲۲، موضوع بیت‌المال و مصرف آن.

۲. ر.ک: اسکافی معتزلی، **المعیار و الموازنة در برتری امیرالمؤمنین علی‌ؑ**، ص ۳۷ به بعد؛ بلاذری، **انساب الاشراف**، ج ۲، ص ۲۱۷؛ امین، **اعیان الشیعه**، ج ۳، ص ۱۴.

به امام علی﵇ بنویسند که شام و مصر را برای او بگذارد تا وی را به‌عنوان خلیفه به رسمیت بشناسد. امام﵇ که تلاش‌های مسالمت‌آمیز و صلح‌جویانه را بی‌نتیجه یافته بود، به او نوشت:

> پیشتر نیز چنین تقاضایی از من کرده‌اند، ولی نپذیرفتم و چنین نخواهد شد. خداوند مرا به‌گونه‌ای نخواهد دید که گمراه کنندگان را یاور گیرم.[۱]

امام در برابر کسانی که تقاضا کردند گذشتهٔ افراد را نادیده بگیرد و با اموال نامشروع آنها کار نداشته باشد، فرمود: حق، مسلّم و ثابت است و مرور زمان بر آن تأثیر نمی‌نهد. ... اینکه به گذشته توجه نکنم در اختیار من نیست، وظیفه‌ای است که خداوند برعهده من گذاشته است. این سخت‌گیری در عدالت سبب شد حتی برخی از دوستان حضرت او را رها کرده، به جبههٔ مقابل پناه برند و به تحریک معاویه بپردازند. مالک اشتر، در بیان علت فرار گروهی از یاران امام به سوی معاویه، می‌گوید:

> تو آنها را به عدل مؤاخذه و میان آنان به حق رفتار کردی و سهم فرودستان را چنان که باید، پرداختی؛ جمعی از همراهانت، از اجرای حق دربارهٔ خویش، زبان به شکوا گشودند و از عدل، بدان سبب که آنها را فرا گرفته بود، اندوهگین گشتند. از سوی دیگر، رفتار معاویه با ثروتمندان باعث شد گروهی از مردم به دنیا گرایش یابند و به او بپیوندند. کسانی که جویای دنیا نباشند اندک‌اند و بیشتر مردم از حق گریزانند.[۲]

معاویه که در سیاست و فریب‌کاری بی‌نظیر بود به‌خوبی می‌دانست دیر یا زود نوبت حسابرسی وی فرا می‌رسد. بنابراین به بهانهٔ کشته‌شدن عثمان، جنگ صفین را به راه انداخت.[۳] امام﵇ که از سیاست‌بازی معاویه و اغراض نهفته‌اش کاملاً آگاه بود در سخنانی به افشای اهداف وی پرداخت و فرمود:

> سبب حقیقی جنگ ما با شامیان، دشمنی آنان با اسلام و سنت پیامبر است.

---

۱. منقری، **وقعة صفین**، ص ۵۲.

۲. ابن ابی‌الحدید، **شرح نهج‌البلاغه**، ج ۲، ص ۱۹۷؛ مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۴۱، ص ۱۳۳.

۳. انصاریان، **الدلیل علی موضوعات نهج‌البلاغه**، ص ۴۴۰ ـ ۴۳۷؛ مطهری، **بیست‌گفتار**، ص ۲۰ ـ ۱۹.

حرکت سپاه شام، ادامهٔ حرکت احزاب سیاسی علیه اسلام و دنبالهٔ جنگ خندق در عصر پیامبرﷺ به‌شمار می‌آید.[۱]

فتنهٔ خوارج (مارقین) نیز از ضعف فکری این گروه از مسلمانان و ناآگاهی آنان از سنت پیامبرﷺ و حقیقت قرآن سرچشمه می‌گرفت. درگیری‌های غیرضروری خلفا و برنامه نداشتن آنان برای تبلیغ و تبیین صحیح دین و در نتیجه شکوفا نشدن استعداد عقلانی و منطقی مسلمانان سبب شده بود تا عقاید دینی گروه‌هایی از مسلمانان، با جهالت و تعصب خشک بیامیزد و به‌راحتی ابزار دست سودجویان شوند. دین‌باوران جاهلی که محکم به ظاهر اسلام چسبیده، روح و گوهر آن را نیافته بودند،[۲] اندیشه‌ای محدود و بسته داشتند و به تعبیر امام علی‌ؑ باید اسلام از ابتدا برای آنها تبیین می‌شد. شاهد این جهالت، پشیمان شدن $\frac{۲}{۳}$ آنان (حدود هشت هزار نفر) در پی سخنرانی امامؑ و نمایندگانش در همان اردوگاهی است که برای جنگ با امام برپا کرده بودند. امامؑ راهنمایی و آشنا ساختن آنان با حقیقت دین را نخستین وظیفهٔ خود به‌شمار آورد و با همهٔ کجروی‌ها و فتنه‌انگیزی‌هاشان تا وقتی به‌طور رسمی به مبارزهٔ مسلحانه نپرداختند، با آنان نبرد نکرد. در یکی از ایام که حضرت مشغول نماز بود، یکی از خوارج (ابن‌کوّاء) به قصد توهین و تکفیر با قرائت آیه: «وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»[۳] به کنایه علی بن ابی‌طالبؑ را کافر خواند، آن حضرت نه‌تنها خود متعرض او و هم‌فکرانش نشد، تا وقتی که دست به فساد و خون‌ریزی نیازیدند، اجازه نداد نیروهای امنیتی‌اش نیز آنان را دستگیر کنند؛ چنان‌که مانع ورود خوارج به مساجد نشدند، هرچند آنان مسجد را محل تبلیغ بر ضد امام کرده بودند. همچنین امر کرد که سهم آنان از بیت‌المال قطع نشود و آنان در امنیت و آزادی باشند.[۴]

امامؑ در پاسخ ابن‌کواء این آیه شریفه را خواند: «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ».[۵]

---

۱. حسنی، **تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام**، ص ۴۲۳. (به نقل از منقری، **وقعة صفین**، ص ۹۴ به بعد)

۲. ر.ک: مطهری، **جاذبه و دافعه علی‌ؑ**، ص ۱۱۴ به بعد.

۳. الزمر (۳۹): ۶۵.

۴. ر.ک: بلاذری، **انساب الاشراف**، ج ۲، ص ۳۵۹؛ ابن‌مسکویه رازی، **تجارب الامم**، ج ۱، ص ۳۷۴.

۵. روم (۳۰): ۶۰.

آن حضرت پس از فراغت از فتنه خوارج، از وجود این گروه در دوره‌های بعدی اسلام نیز خبر داد،[۱] ولی دیگران را از جنگ با آنها بازداشت و فرمود: «من با بصیرتی که داشتم خطر اینان را برای دنیای اسلام احساس کردم و جز من هیچ‌یک از مسلمانان جرئت نمی‌کرد چشم این فتنه را برون آورد».[۲]

امام خطر نفاق، دنیاگرایان و ریاست‌طلبان را یادآور شد و فرمود: پس از من خوارج را مکشید. زیرا آن‌که به طلب حق درآید و راهِ خطا پیماید، همانند آن نیست که باطل می‌جوید و بدان دست گشاید.[۳]

سیره علی بن ابی‌طالب(ع) و سیمای حکومت علوی

امام علی(ع)، فرصت نیافت تا در خلافت چهار سال و نه ماهه خود، اوضاع نابسامان جامعهٔ اسلامی را به‌طور کامل چون زمان پیامبر(ص) سازد؛ ولی انحرافاتی که می‌رفت چهرهٔ اسلام را نزد انسان‌های آزادهٔ جهان مخدوش و تنفرآور کند، زدود و دل‌های مشتاق مدینهٔ فاضلهٔ رسول‌الله(ص) را امیدوار ساخت.

امام در روزهای اول خلافت به دوستانی که از بیعت نکردن افرادی چون سعد بن ابی‌وقاص و عبدالله بن عمر اظهار نگرانی کردند، فرمود: کسانی را که به من و رهبری‌ام احساس نیاز نمی‌کنند، رها سازید. هرکس نمی‌خواهد با من بیعت کند، به شرط اینکه بر ضد مسلمانان برنخیزد و فتنه برپا نکند، به‌خود واگذارید. او در بیانی دیگر فرمود: کسی را که نخواست در قلمرو و حکومت عدل‌پرور من بماند، از رفتن به شام و پیوستن به معاویه بازمدار.

آزادی و آزادگی در نظر امیرمؤمنان(ع) تا آنجا محترم بود که در لحظات حساس و خطیر

---

۱. [لمّا قتل الخوارج فقیل له: یا أمیرالمؤمنین هلک القوم باجمعهم قال علیه السّلام:] کلّا و اللّه انّهم نطف فی اصلاب الرّجال و قرارات نساء.کلّما نجم منهم قرن قطع حتّی یکون آخرهم لصوصاً سلّابین. (**نهج‌البلاغه**، خطبهٔ ۶۰)

۲. ر.ک: همان، خطبه ۹۲؛ مسعودی، **مروج‌الذهب و معادن الجوهر**، ج ۲، ص ۴۱۵؛ یعقوبی، **تاریخ الیعقوبی**، ج ۲، ص ۱۹۵ به بعد؛ شیخ مفید، **الارشاد فی معرفة حجج اللّه علی العباد**، ص ۲۶۰ به بعد.

۳. لاتقتلوا الخوارج بعدی فلیس من طلب الحقّ فأخطاه کمن طلب الباطل فادرکه. [یعنی معاویة و اصحابه]. (**نهج‌البلاغه**، خطبه ۶۱)

نیز رعایت این اصل مقدس را فراموش نکرد و در تمام جنگ‌ها مردم را در پیوستن به لشکر خویش آزاد گذاشت. میان آزادی فردی و آزادی جامعه مرزی دقیق قائل بود. پس از واقعهٔ صفین و حکمیت، که خوارج از جمع طرف‌دارانش جدا شدند، تا وقتی این گروه به شرّانگیزی و کشتار مردم دست نیالودند، نه‌تنها آنها را به حال خود رها ساخت، سهم آنان از بیت‌المال را نیز قطع نکرد. زیرا می‌خواست هرکس تا آنجا که به صلاح اجتماع زیان نمی‌رساند، آزاد باشد.

در جنگ جمل، پس از چندین‌بار مذاکرهٔ شفاهی و فرستادن نماینده، به عایشه، طلحه و زبیر نامه نوشت و همهٔ آنچه ضرورت داشت توضیح داد و گاه که از طرف یاران و سربازانش دربارهٔ تأخیر جنگ مورد انتقاد قرار می‌گرفت، می‌فرمود:

> به خدا قسم، هر روز که جنگ را به تأخیر می‌اندازم، بدان سبب است که امید دارم گروهی از ایشان به جمع ما بپیوندند و هدایت شوند و... این برای من از کشتارشان در راه گمراهی بهتر است؛ در حالی که آنها در این صورت به جرم گناهانشان گرفتار می‌شوند.[1]

پس از بی‌نتیجه ماندن تأخیرها، ملاقات‌ها، مذاکره‌ها و نامه‌ها، امام﵇ قرآنی به دست گرفت و از اصحابش خواست یک تن که آمادهٔ شهادت است کتاب خدا را نزد «سپاه جمل» ببرد و آنها را به عمل به قرآن فرا خواند. جوانی قرآن از امام﵇ برگرفت و به‌سوی دشمن شتافت. آنها پس از شنیدن گفته‌هایش، وی را به شهادت رساندند. با همهٔ اینها امام﵇ صبر کرد تا دشمن جنگ را بیاغازد. آنگاه «شجاعانه» و «قاطعانه» وارد جنگ شد و فرمود: آخِرُ الدّواءِ الکَیُّ.[2]

آن حضرت به فرزندش، که پرچم‌دار نبرد بود، فرمود:

> اگر کوه‌ها متزلزل شدند، تو استوار باش! دندان‌ها را بر هم فشار و کاسهٔ سرت را به خدا عاریت سپار! پای در زمین کوب و چشم بر کرانهٔ سپاه نِه و بیم بر خود راه مده و بدان که پیروزی از سوی خداست.[3]

---

۱. همان، خطبه ۵۵.

۲. همان، خطبه ۱۶۸.

۳. همان، خطبه ۱۱.

در فراسوی جنگ جمل زمانی که زبیر کشته شد و شمشیر وی را نزد امام(ع) آوردند آن حضرت از شدت اندوه بی‌قرار شد و از خدمات او به رسول خدا(ص) و اسلام یاد کرد.[۱] گو اینکه سابقه درخشان و کوشش مفید دشمن‌ترین افراد را نیز فراموش نمی‌کند.

خلیفهٔ دوم به سفارش ابوبکر، بزرگان صحابه را از ترس فتنه‌انگیزی یا ... همیشه در مدینه زیر نظر داشت. امام علی(ع) هرگز بدین اقدام دست نیازید. وقتی طلحه و زبیر، پس از یأس از شرکت در دستگاه خلافت، به فتنه‌انگیزی روی آوردند و از امام اجازهٔ سفر به مکه خواستند، حضرت(ع) فرمود: ترجیح می‌دهم در مرکز نزدم بمانید. وقتی آنها بر تصمیم خود پای فشردند، فرمود: با اینکه خوب می‌دانم قصد حج و عمره ندارید، شما را به ماندن در مدینه مجبور نمی‌کنم.

در جنگ صفین، برخی یارانش از جمله حجر بن عدی و عمرو بن حمق خزاعی را از ناسزاگویی به معاویه که با او در حال جنگ بود، منع کرد. امام در کنار توصیه به لزوم رعایت آزادی زیردستان، حس آزادی‌خواهی و آزادگی، وجدان بشری و شخصیت انسانی را در طبقات محروم و زیردست بیدار، و آنها را به صیانت از آزادی تشویق می‌کند.[۲] از نظر امام آزادی تنها معنای مقابل بردگی نیست، بلکه مقصود آزادگی و شخصیت در برابر ضعف و زبونی است. به اعتقاد علی بن ابی‌طالب(ع) انجام وظایف و تکالیف اجتماعی، اگر برگرفته از حس مسئولیت و آن نیز بر گرفته از آزادی و استقلال کامل در اراده و عمل نباشد، مردم معتقد به همکاری در راه خوشبختی مشترک و ایجاد تمدن نخواهند بود و این اعتقاد به مسئولیت و آزادی در همکاری است که پایه و اساس سعادت اجتماع را تشکیل می‌دهد. امام بر مردمی که در شهر «انبار» به استقبالش شتافتند و طبق آداب و رسوم عصر ساسانی در برابرش به خاک می‌افتادند، فرمود:

> چه گناه بی‌لذتی مرتکب می‌شوید! زجر می‌کشید، خود را خوار می‌کنید و با تعظیم به بندهٔ خدا به خداوند شرک می‌ورزید.

او برای تعظیم شخصیت انسانی مردم و تعیین حدفاصل آزادی فرد و جامعه و حقوق

---

۱. ابن‌اثیر، **الکامل فی التاریخ**، ج ۳، ص ۲۴۴.

۲. ر.ک: انصاریان، **الدلیل علی موضوعات نهج‌البلاغه**، ص ۵۵۷ ـ ۵۴۳، ۷۰۳ ـ ۶۹۲ و ۷۲۱ ـ ۷۱۸.

مردم، فرمان داد هر یک از والیان هنگام ورود به مقر فرمانداری در مسجد شهر در محضر عموم بر منبر قرار گیرد و متن فرمان حکمرانی‌اش را بر مردم بخواند، تا همه بدانند حاکم و مردم در برابر هم از چه حقوق و تکالیفی برخوردارند؛ تا حاکم از حدود خود تجاوز نکند و مردم به وظایف خود آشنا باشند. چنین حاکمی اگر از آنچه با مردم پیمان بسته بود تخلف می‌کرد، مردم حق داشتند فرمانش را نخوانند و از او به امام شکایت برند. در تبیین رابطهٔ حقوق مردم با حاکم اسلامی می‌فرمود:

> آگاه باشید، حق شما بر من این است که مگر در مواردی خاص، مانند جنگ، رازی را بر شما پوشیده ندارم؛ جز در حکم شرعی، کاری را بدون مشورت با شما انجام ندهم و در رساندن حقی که بجاست کوتاهی نکنم. ...
> امّا حق من بر شما پیروی و فرمان‌برداری است؛ چون شما را خواندم درنگ مکنید؛ در آنچه صلاح است پای پس مگذارید و در سختی‌های راه حق فرو روید. اگر چنین پایدار نباشید، کسی نزد من خوارتر از کج‌رفتار شما نخواهد بود و کیفر او را سخت گردانم و رخصت رهایی را از من نخواهد شنود.[۱]

مراقبت بر عدالت در توزیع غنیمت و ثروت، دیباچهٔ حکومت امام بود. زمانی که اطلاع یافت فرماندار بصره بخشی از اموال عمومی مسلمانان را برداشته و به مکّه گریخته است تا در مصارف شخصی هزینه کند، به او نوشت:

> اگر اموال را برنگردانی وظیفه‌ام را در برابر خدا نسبت به تو انجام خواهم داد و با این شمشیر تو را خواهم زد. شمشیری که هیچ‌کس را نزدم، مگر اینکه به دوزخ رهسپار شد. به خدا سوگند، اگر کار تو را حسن و حسین کرده بودند، خواهش و التماسشان در اراده من هیچ اثری نمی‌گذاشت؛ تا زمانی که حق را از آنان بستانم و باطلی را که به سبب ستمشان پدید آمده نابود گردانم.[۲]

او به فرماندارانش نوشت:

> قبل از اینکه به فکر دریافت مالیات باشید، بر آن شوید که زمین را آباد و وسایل

---

۱. نهج‌البلاغه، نامه ۵۰.

۲. همان، نامه ۴۱.

کشت و زرع فراهم سازید. مبادا کسی را به گناه ندادن زکات تازیانه زنید یا حبس کنید. اگر شتری آبستن در اموال عمومی است، مبادا آن را به‌کار گیرید یا سوارش شوید.

برخورد علی‌علیه‌السلام با برادرش عقیل و دخترش ام‌کلثوم به روشنی نشان‌دهندهٔ مراقبت پیوستهٔ وی بر عدالت است. همواره بر عملکرد کارگزاران نظارت جدّی داشت. با آنکه نخست سخت می‌کوشید تا از میان گروه‌های مردم، شایسته‌ترین فرد را به‌کار گمارد، به‌طور پنهانی بر کارها نظارت می‌کرد تا کمترین فرصتی برای ستم و تضییع حقوق مردم فراهم نشود. در دوران خلافت عثمان به او می‌فرمود:

والله لو ظلم من عمالک حیث تغرب الشمس لکان اثمه مشترکاً بینه و بینک.[۱]

به خدا سوگند، اگر فردی از کارگزارانت، در مغربگاه، ستم کند گناهش میان او و تو مشترک است.

امام‌علیه‌السلام با این کردار چهرهٔ جذاب و نیک پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله را به مردم، به‌ویژه نسل جدید، نشان داد.

علی‌علیه‌السلام به مأموران دریافت مالیات دستور می‌داد: وقتی بر مردم وارد شدید، سلام کنید و تحیت بفرستید و با نهایت ملایمت بگویید: بندگان خدا، ولیّ‌خدا ما را فرستاد تا اگر در اموال شما حقی برای خدا یافت می‌شود، به ما تسلیم کنید. سپس از یک‌ایک بپرسید: آیا نزد تو حقی برای خدا هست؟ اگر گفت نه، رهایش کنید؛ و اگر گفت آری، بدون اجازه‌اش حیوان بارکش او را نگیرید و اگر خواست غلّه را با شما قسمت کند، وی را در انتخاب قسمتی که میل دارد آزاد بگذارید. ... زنهار کسی را تهدید نکنید و مترسانید.[۲]

چکیدهٔ اصول اسلام، که عمیق‌ترین تحول را در جزیرة العرب به وجود آورد، این بود که فرزند آدم ارزش دارد و نفس کریم و خوی پسندیده‌اش ملاک فضیلت به‌شمار می‌آید. بر پایهٔ این اصول، بلال سیاه و فقیر، سلمان فارسی تهی‌دست، عمار بن یاسر، مقداد اسود و ابوذر

---

۱. ابن ابی‌الحدید، **شرح نهج‌البلاغه**، ج ۹، ص ۱۵.

۲. انصاریان، **الدلیل علی موضوعات نهج‌البلاغه**، ص ۷۲۴ ـ ۷۲۳.

بیابانگرد نه‌تنها با توانگران و زورمندان و نجبای عرب برابرند، به سبب تقوا از آنها برترند. در اولین سخنرانی، که مهم‌ترین برنامهٔ حکومتی‌اش را بیان می‌کرد، پس از توجه‌دادن به قرآن، به عنوان محور میثاق اسلامی و قانون اساسی، بر اجرای احکام الهی تأکید ورزید؛ از فزونی «حرمت مسلمان» بر دیگر حرمت‌ها و وظیفهٔ متقابل اهل اخلاص و توحید در پرهیز از ستم به یکدیگر سخن راند و سپس فرمود: خدا را، در حق [آبادانی] شهرهایش [و رعایت حرمت] بندگانش پروا دارید که شما حتی از سرزمین‌ها و چهارپایان بازخواست می‌شوید. ...[1]

با آنکه همواره از معاصرانش می‌خواست که بدون اندیشه به کاری نپردازند و تا به روشنی راه و پاکی انگیزه اطمینان نیافته‌اند رهرو هر ندایی نشوند، هیچ‌گاه اشخاص را به‌خاطر طرز تفکر و اندیشه‌شان محکوم نکرد و دشمن نپنداشت. در سراسر عصر امیرمؤمنان‌ علیه‌السلام هرگز گزارش نشده است که آن حضرت از مردم خواسته باشد که سخنان او را ناآگاهانه بپذیرند و با ناهشیاری، طرح‌های او را دنبال کنند و بر وی و کارگزارانش انتقاد نگیرند. به قیمت رنج خویش، از شیوه صحیح تربیت اسلامی در هیچ زمینه‌ای فاصله نگرفت و زمانی که در حضور جمعیت، کسی بر وی خرده می‌گرفت، به سخنش گوش فرا می‌داد؛ هرچند انتقادش با اهانت و تندی همراه باشد. با این همه، نبرد با ناکثین، قاسطین و مارقین نشان می‌دهد که علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام انتقادی را که بر گرفته از قدرت‌طلبی، کینه‌توزی و توطئه است، نمی‌پذیرد.

افسوس که این اصول و معیارهای الهی بعد از پیامبر، نادیده گرفته شد. در ترور خلیفهٔ دوم، با آنکه قاتل جان سالم بدر نبرد و به شدیدترین شکل نتیجهٔ کردارش را دید فرزند خلیفه چند تن دیگر را به همین بهانه به ناحق کشت؛ که یکی از آنان هرمزان، مسلمان عجم بود. امام بر خلیفه سوم، دربارهٔ زیر پا نهادن خون هرمزان، هشدار داد؛ اما عثمان با آنکه در آغاز خلافت پذیرفت خلیفه‌زاده را قصاص کند، از کیفر قاتل چشم پوشید. وقتی امام علی علیه‌السلام به خلافت رسید، در پی مجازات فرزند عمر (عبدالله) برآمد تا او را کیفر دهد. او می‌فرمود: اگر بر این فاسق دست یابم، وی را قصاص خواهم کرد. سرانجام خلیفه‌زاده پس از گریز به شام، در میدان صفین به‌دست یاران امام علی علیه‌السلام کشته شد.

امام علی علیه‌السلام در نامه‌ای به والی خود در حجاز نوشت:

---

۱. **نهج‌البلاغه**، خطبه ۱۶۷.

در هر بامداد و شام ساعتی برای رسیدگی به امور مردم معین کن، خود پرسش‌های آنها را پاسخ ده و نادان و گمراهشان را متوجه‌ساز. با دانشمندان در تماس باش. جز زبانت واسطه‌ای بین خود و مردم قرار مده و جز چهره‌ات حاجبی مپذیر.[۱]

به مالک‌اشتر نوشت:

برای ارباب رجوع وقتی را در نظر بگیر و خود به گرفتاری‌های آنان رسیدگی کن. برای این موضوع مجلسی عمومی برپاساز و در آن مجلس، برای خدایت که تو را آفریده و به این مقام رسانده است، فروتنی کن. در این موقع، ارتش و مأموران را از برابر چشم مردم دور ساز تا بدون هراس با تو سخن گویند. زیرا پیوسته از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: هرگز ملتی به قداست و پاکی نخواهد رسید، مگر آنکه در میان آنها حق ضعفا بدون هراس و لکنت، از نیرومندان گرفته شود. ... به پرهیزگاران و راستگویان بپیوند و از آنان بخواه که تو را فراوان نستایند و به باطلی که مرتکب نشده‌ای شادمانت ندارند. زیرا تمجید آمیخته با تملق سبب خودپسندی شود و آدمی را به سرکشی وادارد.[۲]

امام علی (ع) هرگز دوستان، خویشاوندان و خاندان خود را بر دیگران مقدم نمی‌داشت و حاضر نبود هیچ‌یک از یاران و بستگانش از عنوان خلافت به ناروا استفاده کند. اگر برای خرید به بازار می‌رفت، می‌کوشید کسی را بیابد که او را نشناسد.

با آن‌همه گرفتاری‌های طاقت‌فرسا، ذخایر گران‌بهایی از معارف الهی و علوم اسلامی در میان مردم به یادگار نهاد. در مسائل گوناگون عقلی، دینی و اجتماعی، حدود ۱۱ هزار سخن کوتاه از آن حضرت باقی مانده است. معارف اسلام را با زیباترین عبارت‌ها و روان‌ترین بیان در سخنرانی‌های خود تبیین کرد. با آنکه بر ارتقای سطح زندگی مادی و رفاه مردم تأکید می‌کرد، هیچ‌گاه توسعه اقتصادی را بر توسعه فرهنگی مقدم ندانست و همواره می‌فرمود:

ان النّاس الی صالح الادب، احوج منهم الی الفضة و الذّهب.[۳]

بدون تردید مردم به فرهنگ و ادبِ صحیح نیازمندترند تا به طلا و نقره.

---

۱. همان، نامه ۶۷ و نیز ر.ک: انصاریان، **الدلیل علی موضوعات نهج‌البلاغه**، ص ۷۰۲ ـ ۶۹۴.

۲. **نهج‌البلاغه**، خطبه ۶۷.

۳. تمیمی آمدی، **غررالحکم**، ش ۳۵۹.

برای فرزند ابوطالب﴿ع﴾ هیچ چیز ارجمندتر از تبلیغ زلال آیین محمد امین﴿ص﴾ و تربیت امّت او نبود.

نوشته‌اند در پی این هدف، گاه زمانی طولانی ـ بدون توقف ـ سخنرانی می‌کرد و زمانی نیز در میان سخنرانی از شدت تأثر می‌گریست. گفته می‌شود که آنچه امروز از کتاب شریف نهج‌البلاغه در دست است تنها یک بخش از ده قسمت سخنان حضرت ابوالحسن علی﴿ع﴾ است و یکی از برجستگی‌های آشکار دوران کوتاه حکومت آن حضرت، که نتیجه ابتنای حاکمیت بر امامت و ولایت الهی دانسته شده است، این بود که حتی اشتغال طولانی به جنگ نیز، امام﴿ع﴾ را از فعالیت جدّی فرهنگی باز نداشت.[1]

امام علی﴿ع﴾ نخستین مسلمانی است که در فلسفهٔ الهی اندیشید. به سبک استدلال آزاد و برهان منطقی سخن گفت و مسائلی نوین را که تا آن روز در میان فلاسفهٔ جهان مورد توجه قرار نگرفته بود، طرح کرد. او به این امر بسیار اهمیت می‌داد و چنانکه اشاره شد در بحبوبهٔ جنگ‌ها نیز سؤالهای علمی را بدون پاسخ نمی‌نهاد.[2] رجال دینی و دانشمندان اسلامی بسیار تربیت کرد. پارسایان و عارفان بزرگی چون اویس قرنی، کمیل بن زیاد، میثم تمار در شمار پرورش‌یافتگان مکتب علی﴿ع﴾ جای دارند؛ عارفان و دانشمندانی که مصادر عرفان شناخته شده‌اند و برخی از آنها علم فقه، کلام، تفسیر و قرائت را بنیاد نهادند.[3]

وصیت‌نامه امام علی﴿ع﴾

بسم‌الله الرحمن الرحیم

هذا ما اوصی به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ...

این چیزی است که علی پسر ابوطالب وصیت می‌کند. علی به وحدانیت خدا گواهی می‌دهد و اقرار می‌کند که محمد بنده و پیامبر خداست. خدا او را فرستاده تا دین خود را بر

---

۱. غلامی، **پیشوایی فرزند ابوطالب**، ص، ۱۲۴ ـ ۱۲۳.

۲. ر.ک: انصاریان، **الدلیل علی موضوعات نهج‌البلاغه**، ص ۷۱۴ ـ ۴۳۶؛ مسعودی، **مروج الذهب و معادن الجوهر**، ج ۲، ص ۴۳۱؛ ابن‌ابی‌الحدید، **شرح نهج‌البلاغه**، ج ۱، ص ۱۸۱ به بعد؛ مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۲، ص ۶۵.

۳. با بهره‌گیری از: طباطبایی، **شیعه در اسلام**؛ صدر، **مرد نامتناهی**.

دین‌های دیگر غالب گرداند. همانا نماز و عبادت و حیات و ممات من از آن خدا و برای خداست. شریکی برای او نیست. من به این امر شده‌ام و تسلیم خداوند و اولین مسلمانم.

فرزندم حسن، تو و همهٔ فرزندان و اهل‌بیتم و هرکس راکه این نوشته من به وی برسد، به امور زیر توصیه و سفارش می‌کنم.

تقوای الهی در نظر داشته باشید و جز بر آیین اسلام، زندگی را به آخر نرسانید و به ریسمان خداوند چنگ زنید و از تفرقه و خودرأیی بپرهیزید. زیرا از پیامبر خدا شنیدم که می‌گفت: اصلاح بین افراد از نظر ثواب برتر است از یک‌سال نماز و روزه، و فساد بین افراد موجب دوری از رحمت خدا و زوال دین است. و لاحول و لاقوة الا بالله العلی العظیم.

خویشاوندانتان را فراموش نکنید و با آنان نیکی و احسان کنید تا خداوند حساب را بر شما آسان سازد.

خدا را، خدا را، درباره ایتام [در نظر بگیرید.] مبادا گرسنه و بی‌سرپرست بمانند.

خدا را، خدا را، دربارهٔ همسایگان [مراعات کنید.] چه اینکه پیامبرﷺ درباره آنان سفارش نموده و همواره خود به ما دربارهٔ همسایگان توصیه می‌کرد؛ تا آنجا که تصور کردیم که برای آنان ارث قرار خواهد داد.

خدا را، خدا را، دربارهٔ قرآن، مبادا که دیگران در عمل بر قرآن از شما پیشی گیرند.

خدا را، خدا را، درباره نماز که آن ستون دین شماست.

خدا را، خدا را، دربارهٔ خانه پروردگارتان، که تا زنده‌اید آن را خالی نگذارید. زیرا اگر کعبه از زائر خالی بماند مهلت داده نخواهید شد و اگر شما به زیارت آن نروید، به شما نگاه لطف نخواهد شد.

خدا را، خدا را، دربارهٔ روزه ماه رمضان، زیرا روزه سپر آتش جهنم می‌باشد.

خدا را، خدا را، دربارهٔ جهاد در راه خدا با مال‌ها و جان‌هایتان.

خدا را، خدا را، دربارهٔ زکات ثروت‌هایتان، زیرا زکات آتش خشم خدا را خاموش می‌کند.

خدا را، خدا را، دربارهٔ امت پیامبرتان، نگذارید که به آنان ظلم شود.

خدا را، خدا را، دربارهٔ یاران پیامبرتان، زیرا پیامبرﷺ دربارهٔ آنان سفارش فرمود.

خدا را، خدا را، دربارهٔ فقرا و بینوایان، پس آنان را در شادی خود شریک قرار دهید.

خدا را، خدا را، دربارهٔ آنان که زیردست شما هستند، زیرا این آخرین سفارش پیامبرﷺ بود

که فرمود: شما را دربارهٔ دو ضعیف که زیر دست شما قرار دارند، سفارش می‌کنم. ...

نماز، نماز، به خاطر خدا از نکوهش هیچ ملامت‌گری نهراسید. زیرا خداوند خود شما را از ستم دیگران حفظ خواهد کرد و کید بدخواهان را دور خواهد ساخت. با مردم با خوشرویی روبه‌رو شوید؛ همان‌گونه که خدای شما فرموده است. و هیچ‌گاه امر به معروف و نهی از منکر را رها نکنید که قدرت از چنگ شما خارج شده، دیگر دعای شما مستجاب نخواهد شد. بر شما باد که هدیه دهید و به یکدیگر خیر رسانید و بر حذر باشید از جدایی‌خواهی و انحطاط اخلاقی. در تقوا و احسان به دیگران یار هم باشید و در گناه و ستمگری از یکدیگر پشتیبانی نکنید و از خدا بترسید که عذابش سخت است. خدا شما را دربارهٔ اهل‌بیت پیامبر حفظ کند و پیامبر خودش را در میان شما زنده بدارد. از شما به بهترین شرایط خداحافظی می‌کنم و درود و رحمت خداوند را بر شما ابلاغ می‌کنم.

از آن پس، دیگر سخنی جز لااله الاالله از علی علیه‌السلام شنیده نشد.[1]

---

۱. ابوالفرج اصفهانی، **مقاتل الطالبیین**، ص ۲۵ ـ ۲۴ و ر.ک: ابراهیمی ورکیانی، **تاریخ اسلام از بعثت نبوی تا حکومت علوی**، ص ۳۸۹ ـ ۳۸۷.

پرسش‌ها

۱. وجوه افتراق شیوه‌های به خلافت رسیدن سه خلیفهٔ اوّل مسلمانان را توضیح دهید.

۲. نقش مردم در فعلیت بخشیدن به ولایت سیاسی امام علی(ع) را تبیین کنید.

۳. برخی از همکاری‌های امام(ع) با خلفای سه‌گانه را بیان دارید.

۴. دلیل عمده بروز جنگ جمل، صفین و نهروان را توضیح دهید.

۵. دلیل و شرایط عمدهٔ سکوت امام علی(ع) را تشریح کنید.

فعالیت‌های علمی

۱. هر یک از کتاب‌های زیر را در مقاله‌ای ۱۰ تا ۲۰ صفحه‌ای، به‌طور مختصر و منظم از نظر روش و محتوا، معرفی و نقد کنید.

الف) علی از زبان علی، یا زندگانی امیرمؤمنان علی(ع)، سید جعفر شهیدی.

ب) توسعه سیاسی از دیدگاه امام علی(ع)، علی‌اکبر علیخانی.

ج) علل شکل‌گیری خوارج، شکرالله خاکرند.

د) امام علی(ع) صدای عدالت انسانی، جورج جورداق، ترجمه سید هادی خسروشاهی.

ه) پیشوایی فرزند ابوطالب، یوسف غلامی.

۲. ضمن مقاله‌ای دلایل سکوت امام علی(ع) بعد از رحلت رسول اکرم(ص) بر پایهٔ آنچه در نهج‌البلاغه و سایر کلمات امام علی(ع) یاد شده است تحقیق و ارائه نمایید.

۳. در مقاله‌ای عمده‌ترین خصوصیات و صفات کارگزاران امیرمؤمنان را بیان کنید.

۴. علت اصلی شهادت امام علی(ع) را به بحث و گفتگو برگزار کنید.

۵. در مقاله‌ای کوتاه حرمت مردم از نظر امام علی(ع) را تبیین کنید.

منابع برای مطالعهٔ بیشتر

۱. امام علی(ع) صدای عدالت انسانی، **جورج جورداق، ترجمه سیدهادی خسروشاهی.**

۲. امیرالمؤمنین(ع) اسوه وحدت، **محمدجواد شرّی، ترجمه محمدرضا عطایی.**

۳. پس از غروب، **یوسف غلامی.**

۴. تاریخ اسلام در آثار شهید مطهری ﷺ، **ج ۱، سید سعید روحانی.**

۵. توسعه سیاسی از دیدگاه امام علی علیه‌السلام، **علی‌اکبر علیخانی.**

۶. جاذبه و دافعهٔ علی علیه‌السلام، **مرتضی مطهری.**

۷. حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیهم‌السلام، **رسول جعفریان.**

۸. درس‌هایی از نهج‌البلاغه، **سید علی خامنه‌ای.**

۹. سیری در تطور خلافت اسلامی، **فهیمه فرهمندپور.**

۱۰. سیری در نهج‌البلاغه، **مرتضی مطهری.**

۱۱. سیمای کارگزاران علی بن ابی‌طالب امیرالمؤمنین علیه‌السلام، **علی‌اکبر ذاکری.**

۱۲. شیعه در اسلام، **سید محمد حسین طباطبایی.**

۱۳. علی علیه‌السلام از زبان علی علیه‌السلام یا زندگانی امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام، **سید جعفر شهیدی.**

۱۴. قضاوت‌ها و حکومت عدالتخواهی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، **سید اسماعیل رسول‌زاده.**

۱۵. مرد نامتناهی، **سیدحسن صدر.**

۱۶. تصویر امامان شیعه در دائرة المعارف اسلام، **ترجمه و نقد جمعی از نویسندگان، زیر نظر تقی‌زاده لاوری.**

فصل هفتم

امام حسن و امام حسین علیهماالسلام و مقتضیات زمان

مقدّمه

حفظ شجرهٔ طیبهٔ دین، تفسیر و تبیین گوهر زندگی‌بخش و فروزندهٔ آن، نشاندن انسان در سایه‌سار این نعمت، بازنمایی شخصیت انسان تا رسیدن به مقام قرب و خلیفةاللهی، به فعلیت رساندن استعدادهای وی، تدبیر نظم و سازمان جامعه در ابعاد فرهنگی، سیاسی و اجتماعی (مرجعیت فکری و سیاسی) وجه مشخصهٔ امامان و جانشینان صاحب شریعت است.

حرکت و فعالیت مستمر امامان علیهم‌السلام، از سال یازدهم هجرت آغاز شد و تا ۲۵۰ سال ادامه یافت. در این مدت، اُسوه‌هایی با یک هدف و یک جهت در تاریخ آشکار شدند. اگر زندگی، تاریخ و سیرهٔ به ظاهر متخالف یکایک آنان را مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم، به‌خوبی می‌توان انسانی را فرض کرد که ۲۵۰ سال زندگی کرده و در موقعیت‌های آسان و دشوار در مسیر حراست از ارزش‌های الهی و تبیین دین و زندگی شرافت‌مندانه گام برداشته است.

> به‌طور طبیعی هر انسانی، که از عقل و حکمت برخوردار باشد در یک حرکت بلندمدّت تاکتیک‌ها و اختیارهای موضعی خواهد داشت. گاه ممکن است لازم باشد تند حرکت کند و گاه کند؛ گاهی حتی ممکن است به عقب‌نشینی حکیمانه دست بزند؛ امّا همان عقب‌نشینی هم، از نظر کسانی که علم و حکمت و هدف‌داری‌اش را می‌دانند، یک حرکت به جلو محسوب می‌شود و با این دید است که زندگی یازده امام علیهم‌السلام یک حرکت مستمر، به‌هم پیوسته و معنادار، در راستای اهداف انبیا در طول تاریخ شناخته می‌شود.[1]

---

۱. خامنه‌ای، **عنصر مبارزه در زندگی ائمه** علیهم‌السلام، ص ۸ ـ ۷. (با اندکی دخل و تصرف)

در بررسی برخی حوادث و پدیده‌های مهم زندگی پیشوایان اسلام نتیجه می‌گیریم که در عمر ۲۵۰ سالهٔ امامت معصومان علیهم‌السلام، با آن همه دشواری‌ها و موانع، یک لحظه چشم‌پوشی از مسئولیت یافت نمی‌شود؛ بلکه با آگاهی کامل از موانع و مشکلات جامعه، سراسر درگیری، مراقبت، نشر فرهنگ قرآن، تبدیل همهٔ عرصه‌های اجتماعی، فرهنگی و جغرافیایی به پهنهٔ نبرد حق و باطل و مقابلهٔ جدی با حرکت‌های انحرافی است.

با دقت در عملکرد این اسوه‌ها خواهیم دید که در شناخت عینیت جامعه برای نشر صلاح و رستگاری، مهم‌ترین عامل، درک عمیق و دید نافذی است که باید یک رهبر از آن برخوردار باشد، تا با تدبیر مناسب به حمایت و تقویت شایستهٔ حق پرداخته، در برابر شبهه‌انگیزی‌های باطل، پاسخی حکیمانه و خردپذیر ارائه کند.[۱]

نرمش قهرمانانه امام حسن علیه‌السلام

پیشوای دوم جهان تشیّع، امام حسن مجتبی علیه‌السلام که در شمار پنج‌تن اهل‌بیت[۲] و همراهان پیامبرخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در واقعه مباهله[۳] جای دارد، حدود هشت سال از عمر خود را در پرتو تعلیمات و الطاف جدّ بزرگوارش حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله به‌سر برد. پس از آن، حدود ۳۰ سال، همراه پدرش زیست و آنگاه ده سال، در دوران سلطنت معاویه،[۴] امامت امت را به عهده داشت.

امتیازات فراوان اخلاقی و فضایل انسانی او نزد اهل‌سنت و شیعه مشهور است. سیوطی، دانشمند اهل‌سنت، می‌نویسد: حسن بن علی شخصیتی بزرگوار، بردبار، باوقار، متین، بخشنده و مورد ستایش مردم بود.[۵]

---

۱. ر.ک: حکیمی، **امام در عینیت جامعه**، ص ۲۳ ـ ۱۷.

۲. إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً. (احزاب (۳۳): ۳۳)

۳. فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ. (آل‌عمران (۳): ۶۱)

۴. معاویه که از جانب خلیفه دوم عهده‌دار حکومت شام شده بود در دوران خلیفه سوم بیش از پیش موقعیت خود را تثبیت کرد. بعد از حوادث سال چهلم هجری حکومتِ سلسله اموی را به‌طور رسمی بنیان نهاد. حکومت اموی به دو شاخه سفیانی (۶۴ ـ ۴۰ ق) و مروانی (۱۳۲ ـ ۶۵) تقسیم می‌شود.

۵. سیوطی، **تاریخ الخلفا**، ص ۱۸۹؛ صدرحاج سیدجوادی و...، **دایرة‌المعارف تشیع**، ج ۲، ص ۳۴۵ به بعد.

او به گواهی تاریخ، فردی بسیار دلیر بود و در راه پیشرفت اسلام از هیچ‌گونه جانبازی دریغ نمی‌ورزید. در جنگ جمل، در قلب سپاه دشمن جنگید و در جنگ صفین با دلاوری‌های خود، شگفتی همگان را برانگیخت.[۱]

در سال چهلم هجری، مسئولیت رهبری سیاسی و مذهبی جامعه اسلامی را به‌عهده گرفت و چون مدیری کارآزموده در جهت تحقق برنامه‌های پدر بزرگوارش گام برداشت.

حساس‌ترین بخش زندگی امام مجتبی علیه السلام که از گذشته‌های دور تاکنون مورد پرسش و گفتگوی فراوان واقع شده و گاه موجب خرده‌گیری دوستان کوته‌بین و دشمنان مغرض گردیده است، ماجرای کناره‌گیری اجباری وی از خلافت است؛ به‌ویژه وقتی عملکرد وی در برابر معاویه و جهاد امام حسین علیه السلام علیه یزید و حوادث پس از آن مقایسه می‌شود، این پرسش در کنار پرسش‌های دیگر، به صورت مهم‌تری مطرح می‌شود. بخشی از این پرسش‌ها عبارت است از:

۱. چرا شخصیتی الهی چون امام حسن علیه السلام با شخص پلیدی چون معاویه صلح کرد؟

۲. انگیزهٔ امام‌حسن علیه السلام و معاویه در رویداد صلح چه بود؟

۳. آیا اساساً اسلام دین صلح است یا جنگ و جهاد؟

۴. با عنایت به فرهنگ همیشه پیروز «احدی الحسنین»، آیا بهتر نبود کردار امام حسین علیه السلام بیشتر به‌وسیلهٔ امام حسن علیه السلام انجام می‌گرفت؟

۵. آیا مخالفت با معاویه، به‌عنوان نیرویی سرکش و فرصت‌طلب که هنوز کسی وی را خلیفهٔ مسلمانان نمی‌شناسد، از مخالفت با یزید توجیه‌پذیرتر نبود؟

۶. آیا اساساً دو فرزند علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام که شاگرد یک مکتب بودند و در موقعیتی کاملاً مساوی از تربیت و رشد برخوردار شدند، دو روحیهٔ متفاوت و متعارض داشتند؟

زمینه‌های «آتش‌بس»

در تحلیل و بررسی عملکرد زندگی امام مجتبی علیه السلام باید گفت: اوضاع نامساعد و عوامل گوناگون، موقعیتی پدید آورد که صلح، به‌عنوان یک مسئلهٔ ضروری، بر امام علیه السلام تحمیل شود؛ به‌گونه‌ای که هر خردمندی در آن موقعیت قرار می‌گرفت، چاره‌ای جز مسالمت نداشت.

---

۱. ابن‌شهرآشوب، **مناقب آل ابی‌طالب**، ج ۴، ص ۲۱؛ ابن ابی‌الحدید، **شرح نهج‌البلاغه**، ج ۱۱، ص ۲۵.

از نظر سیاست خارجی، ترکیب جبههٔ مسلمانان چنان بود که فرورفتن در جنگ داخلی دستاوردی جز زیان نداشت. زیرا امپراتوری روم شرقی، که شکست‌هایی سخت از اسلام خورده بود، همواره در پی فرصت می‌گشت تا ضربه‌ای بر اسلام وارد سازد و شکست‌های پیشین خود را جبران کند. صف‌آرایی سپاه امام‌حسن و معاویه در مقابل هم می‌توانست فرصت انتقام را در اختیار رومیان قرار دهد.[۱]

از نظر سیاست داخلی، نبود جبههٔ نیرومند و هماهنگ و دارای روحیه، جنگ را بسیار ناموفق و جبران‌ناپذیر می‌نمایاند. با آنکه بعد از شهادت امام علی(ع) بسیاری از مردم کوفه با امام حسن(ع) بیعت کرده، پیمان وفاداری و سربازی بسته بودند، واقعیت کوفه چیزی جز گوناگونی گرایش‌ها، تشتت آرا و آشکار شدن کینه‌ها میان مردم نبود. توجه به هسته‌های اصلی شکل‌دهندهٔ سپاه امام(ع) ماهیت واقعی آن را بهتر می‌نمایاند. سپاه امام(ع) از چند گروه پدید آمده بود:

الف) شیعیان. شمار عناصر شیعی سپاه امام(ع) از دیگر گروه‌ها کمتر نبود. این گروه، اخلاص و صمیمیّت خود را به اهل‌بیت در مراحل مختلف ثابت کرده بود. بی‌گمان اگر این گروه مخلص از دسیسه‌های همشهریان خود مصون می‌ماند برای مقابله با خطرهای شام کافی و شایسته بود. زیرا آمادگی و شور و نشاط به‌قدری در آن وجود داشت که برای هیچ‌کس قابل انکار نبود.

به‌راستی دربارهٔ یاران باوفا و صدیق امام چون قیس بن سعد بن عبادة، عمرو بن حمق خزاعی، حجر بن عدی، سعید بن قیس همدانی، حبیب بن مظاهر اسدی، عدی بن حاتم، مسیب بن نجیبة، زیاد بن صعصعه چگونه می‌توان اندیشید؟!

ب) جناح اموی. به گواهی اسناد تاریخی، در این جناح عناصری نیرومند وجود داشتند که از طرف‌داران بسیار بهره می‌بردند و در پدیدآوردن یأس و تزلزل در سپاه تأثیری بسزا داشتند. این گروه، در کنار شایعه‌پراکنی، توطئه و ایجاد نفاق، پنهانی با شام پیوند برقرار ساخته و مراتب فرمان‌بری و همراهی خود را به معاویه اعلام کرده بودند.[۲]

---

۱. یعقوبی، **تاریخ‌الیعقوبی**، ج ۲، ص ۲۱۴؛ مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۴۴، ص ۲ به بعد.

۲. شیخ مفید، **الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد**، ص ۱۷۰ به بعد.

ج) سایر گروه‌ها. خوارج، شکاکان، سودجویان، قبیله‌گرایان و... گروه‌هایی هستند که در این قسم جای دارند. اینان اغلب به‌سبب دشمنی با معاویه در سپاه امام حسن(ع) شرکت داشته، در تردید به‌سر می‌بردند. در نظر آنان، شخصیت بزرگی مانند امام حسن(ع) چندان بر معاویه ترجیح نداشت. اینان تنها به منافع مادی خود می‌اندیشیدند و از روی تعصب قومی و به پیروی از رئیس قبیله، در جنگ حضور می‌یافتند.[۱]

در کنار سپاهی با این ترکیب که در تمایلات متضاد فرورفته بود، فتنه‌گری‌ها و تبلیغات رنگارنگ و فریبکارانهٔ معاویه، چنان وضع را نامتعادل و بحرانی می‌ساخت که حتی فرماندهان بسیار خوش‌بین را نیز نگران و نومید می‌کرد.

بر اهل فن پوشیده نیست که به ارادهٔ الهی، نبوت و سپس امامت در زمین پیوسته به کمک یاوران با اخلاص استقرار یافته است. براساس اسناد تاریخی، هرچند امام حسن(ع) با سامان دادن سپاه و اندیشیدن سیاست‌های لازم[۲] برای جنگ با معاویه آماده شد،[۳] به‌سبب نبود هماهنگی، اختلاف سپاهیان و توطئه‌های معاویه، موقعیت برای چیرگی بر جبههٔ باطل مناسب نبود. بنابراین، امام کوشید تا خردمندانه از وضعیت تحمیلی برای حفظ حق، بهره‌برداری کند. در حقیقت امام حسن(ع) بدون کمترین تغییر در جهت حرکت، سنگر مبارزه را تغییر داد و معاویه را که مانع نشر حق و عدالت می‌دانست، هدف قرار داده بود؛ گاه از زاویهٔ تجهیز سپاه و زمانی از زاویه تدبیر و نرمش.

صلح یا تغییر سنگر مبارزه

امام حسن مجتبی(ع) فرزند حماسه‌های فراموش نشدنی بود و هرگز از کشته‌شدن در راه خدا

---

۱. آل‌یاسین، **صلح امام حسن(ع)، پر شکوه‌ترین نرمش قهرمانانه تاریخ**، ص ۱۰۵ ـ ۱۰۰.

۲. بی‌تردید ابتکار عمل و تدابیر امام حسن(ع) هنگام اخذ بیعت، مانند افزایش درآمد جنگجویان تا مرز صد در صد، اعدام جاسوسان معاویه در برابر مردم، به تأخیر انداختن شروع جنگ در نخستین روزهای حکومت و ارزیابی اوضاع، تبادل نامه‌ها و پیغام‌هایی برای معاویه و فراهم‌آوردن پرونده‌ای از نیرنگ‌های معاویه در نامه‌هایش و تلاش برای شناساندن چهرهٔ واقعی معاویه در نظر خردمندان و ژرف‌اندیشان از مترقی‌ترین روش‌های سیاسی بود که نشان‌دهندهٔ شناخت کافی امام از مصالح مسلمانان و دوراندیشی آن حضرت در ابعاد مختلف است. (همان)

۳. ر.ک: ابن ابی‌الحدید، **شرح نهج‌البلاغه**، ج ۴، ص ۱۲؛ ابن‌اثیر، **الکامل فی التاریخ**، ج ۳، ص ۲۷۱.

نمی‌هراسید. آنچه وی را بیمناک ساخته بود، آیندهٔ سپاه کوفیان بود. بی‌تردید اگر با لشکری چنین شکننده پای به میدان رزم می‌نهاد، معاویه او را به اسارت در می‌آورد، تا ننگ شکست خاندانش به دست سپاه حضرت محمدﷺ را در جریان جنگ بدر جبران کند. بدون تردید اغلب اطرافیان امام حسنؑ افرادی سیاسی بودند، نه آنان که امام حسنؑ را امام از جانب خداوند پذیرفته باشند. از این رو سرانجام در مرز انتخاب، ماندن را با حکومت معاویه ـ گرچه با اکراه ـ پذیرفتند. سستی رأی آنها تا بدانجا بر امام واضح بود که فرمود:

> به خدا سوگند، اگر با معاویه درگیر شوم، اینان گردن مرا گرفته، به‌صورتِ اسیر به او تحویل می‌دهند.[۱]

امام حسنؑ در «مداین» یعنی آخرین منطقه‌ای که سپاه امام تا آنجا پیشروی کرد، سخنرانی کرد و فرمود:

> هیچ تردیدی ما را از مقابله با اهل شام بازنمی‌دارد. ما در گذشته به نیروی استقامت، وحدت و تفاهم داخلی شما، با اهل شام می‌جنگیدیم، ولی امروز اتحاد و تفاهم از میان شما رخت بربسته ... وقتی‌که به جنگ صفین روانه می‌شدید دین خود را بر منافع دنیا مقدم می‌داشتید، ولی امروز منافع خود را بر دین خود مقدم می‌دارید. ما همان‌گونه هستیم که در گذشته بودیم، ولی شما نسبت به ما آن‌گونه‌که بودید وفادار نیستید. اکنون معاویه به ما پیشنهادی کرده که برخلاف عزت و سرافرازی ماست. اگر آماده نبرد و کشته‌شدن در راه خدا هستید، صلح او را رد کرده، با تکیه بر شمشیرمان کار او را به خدا می‌گذاریم؛ اما اگر خواهان عافیت و ماندن هستید باید صلح را بپذیریم. ...
>
> در این وقت جمعیت از هر سو با فریادِ «ترجیح زندگی» خواهان صلح شدند.[۲]

افزون بر این، شهادتی سازنده است که در راه زنده کردن سنتی نیک یا میراندن رسمی زشت، بعد از اندیشیدن تدابیر لازم و نومیدی از وجود راه‌های شرافتمندانهٔ دیگر، در پیکاری سرخ تحقق یابد. کشته شدن امام حسنؑ در آن وضعیت به معنای کشته شدن خلیفهٔ

---

۱. همان، ص ۴۰۵؛ مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۴۴، ص ۲۰.

۲. همان، ص ۲۱؛ جعفریان، **تاریخ خلفا**، ص ۳۷۳ و ر.ک: پیشوایی، **سیره پیشوایان**، ص ۱۰۴ به بعد.

مسلمانان، شکست مرکز خلافت و نابودی بسیاری از شیعیان مخلص، حتی امام حسین﵇ بود. زیرا معاویه با به خدمت گرفتن سه عنصر زر، زور و تزویر می‌توانست در بسیاری از بدیهیات و باورهای دینی و عادات مردم تردید پدید آورد و نظرهایش را دست‌کم به مردم عادی بباوراند. از سوی دیگر، او برای به‌دست آوردن سلطنت دنیوی حاضر بود هرگونه امتیاز بدهد؛ به‌طوری‌که ورقهٔ سفید امضا شده‌ای برای امام حسن﵇ فرستاد و نوشت هرچه در آن ورقه بنویسد، پذیرفته شده است.[1] در این موقعیت، امام وظیفه داشت تا آخرین حد ممکن از آمادگی دشمن بهره‌برداری کند و موضوع‌های مهم، حساس و مطابق با مصالح مسلمانان را به‌عنوان شرط‌های آتش‌بس، در قرارداد صلح بگنجاند. در چنین وضعیتی، این کار بهترین جلوه قدرت اداری و ارتباطات و سیاست شایستهٔ آن حضرت است. دقت در شروط صلح‌نامه زوایای بیشتری از راز کردار امام حسن﵇ را آشکار ساخته، سیمای صلح را روشن و انگیزهٔ تن ندادن حضرت به شهادت را تحلیل می‌کند. البته در نقل بندهای پیمان در میان مورخان اختلاف وجود دارد، ولی از مجموع آنها می‌توان موارد زیر را، به‌عنوان شرط‌های قرارداد، استخراج کرد:

۱. معاویه به کتاب خدا و سنت پیامبرﷺ عمل کند.

۲. پس از معاویه خلافت به حسن بن علی تعلق دارد و اگر برای حسن بن علی حادثه‌ای پیش آمد، متعلق به حسین بن علی است و معاویه حق ندارد کسی را به جانشینی خود انتخاب کند.

۳. معاویه باید ناسزا گفتن به امیرمؤمنان علی﵇ را ترک کند.

۴. بیت‌المال کوفه به معاویه واگذار نخواهد شد. معاویه باید هزینهٔ زندگی بازماندگان کشته‌شدگان سپاه علی﵇ را از بیت‌المال بپردازد.

۵. شیعیان در هرجا هستند، باید از آزادی برخوردار باشند و کسی متعرض آنان نشود.[2]

از آنجا که بسیار نادرست است بگوییم امام حسن﵇ ماهیت پلید معاویه و پایبندنبودن او

---

۱. ر.ک: ابن‌اثیر، **الکامل فی‌التاریخ**، ج ۳، ص ۲۷۲.

۲. ر.ک: مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۴۴، ص ۱۰ به بعد؛ پیشوایی، **سیره پیشوایان**، ص ۱۱۲ به بعد.

به مواد قرارداد را نمی‌دانست، در تفهیم و تفسیر رفتار آن حضرت، براساس مبانی و اصول اصلاحی و اجتماعی، می‌توان گفت: از نظر امام حسن علیه السلام و هر مصلح حکیمی، باید کوشید موانع بیداری را برطرف کرد تا جامعه از خواب برخیزد. اینکه یک مصلح، مفاسد را درک کند، چندان ثمربخش نیست؛ نتیجهٔ کامل هنگامی به‌دست می‌آید که «ملت و جامعه» به مرتبهٔ درک مفاسد سیاسی، اجتماعی و اخلاقی برسند. در کنار تلاش‌های روشن‌گرانه امام علیه السلام، مهلتی لازم بود تا هویت معاویه و حکومتش برای مردم و حافظهٔ تاریخ روشن شود. افتخار دیرینهٔ عرب، ترک پیمان شکنی ـ حتی به بهای از دست‌دادن هستی خود ـ است. امام با آنکه می‌دانست معاویه بر این مواد پایبند نمی‌ماند، قرارداد را به دقت تنظیم کرد تا فرزند ابوسفیان با زیر پا نهادن آن در قلمرو وجدان تاریخی مسلمانان، به‌ویژه مردم عرب، کوهی از ننگ و بدنامی بر دوش کشد؛ با ناسزاگویی به علی علیه السلام دشمنی خود را با پیامبر صلی الله علیه و آله و همهٔ مسلمانان که علی علیه السلام را خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانند، نشان دهد؛ سنن اسلام را هتک کند؛ محرمات قرآن را مرتکب شود؛ آزادگان را نابود سازد و با این کار به همهٔ مسلمانان اعلام کند که من تنها برای رسیدن به حکومت با شما جنگیده‌ام.[1]

عملکرد معاویه در این مدت جامعه را برای درک انحراف موجود آماده ساخت، تا از عمق بپاشوبند و اگر همه مانند شهدای کربلا تا آستانهٔ شهادت نمی‌تازند، دست‌کم در معبد شهادت بایستند.[2] سکوت رنج‌بار امام حسین علیه السلام در تمامی دوران خلافت معاویه نیز بر همین اساس قابل درک و کاملاً معناپذیر است.

مقایسهٔ دورویهٔ یک رسالت

برخی از مردم به لحاظ نگرش خاصشان معتقدند روح سلحشوری و شجاعت هاشمی، با رفتار امام حسین علیه السلام متناسب‌تر است تا رفتار امام حسن علیه السلام و حال آنکه هرگز چنین نیست. امام حسن علیه السلام نیز در همهٔ موقعیت‌های زندگی‌اش همتای پدر و برادر خود علیهما السلام شمرده می‌شود. این سه تن نمونهٔ کامل مصلحان مسلک و عقیده‌اند.

---

۱. ر.ک: امینی، **الغدیر**، ج ۱۰، ص ۱۹۶ به بعد.

۲. ر.ک: حکیمی، **امام در عینیت جامعه**، ص ۱۰۴ ـ ۹۶.

نوشیدن جام شهادت در موقعیت امام حسین‹ع› و حفظ سرمایهٔ زندگی به‌وسیلهٔ صلح در موقعیت امام حسن‹ع›، به‌عنوان دو تدبیر برای جاودان داشتن مکتب و محکوم ساختن دشمن، تنها راه‌حل‌های منطقی و عاقلانهٔ آن وضعیت بود و جز آن، راه دیگری وجود نداشت. هریک از این دو راه در ظرف خود، برترین وسیلهٔ نزدیک‌شدن به خدا و امتثال فرمان او به‌شمار می‌آمد و گذشت زمان سودمندی و کارآمدی‌شان را آشکار ساخت.

بی‌تردید موقعیت‌های متفاوت، تدبیرهای گوناگون می‌جوید و در نتیجه فرجام‌های مختلف به ارمغان می‌آورد.

مقایسهٔ دوستان و یاران دو امام

بیعت‌شکنی کوفیان در برابر امام حسین‹ع› پیش از آماده شدن وی برای جنگ تحقق یافت. به‌همین دلیل، وقتی سپاه کوچک و یکپارچهٔ او برای نبرد آماده شد، از شائبهٔ گمان‌های دغدغه‌آفرین برکنار بود و سپاهی فداکار و دارای هدف‌های بزرگ به‌شمار می‌آمد. در حالی که در ماجرای امام حسن‹ع› سپاه وی عامل اصلی نومیدی حضرت از پیروزی نظامی بود.[۱]

آنان که با امام حسن‹ع› بیعت کرده، در اردوگاه حضور یافتند و سپس بیعت شکستند، از کسانی که پیش از روبه‌رو شدن با امام حسین‹ع› بیعت شکستند، بسی بدتر و خطرناک‌تر بودند. تفاوت در دوستان یکی از عوامل تفاوت موقعیت‌های آن دو امام بزرگ است.

وضع دشمنان دو امام‹ع›

دشمن امام حسن‹ع› معاویه[۲] و دشمن امام حسین‹ع› یزید بود. برای روشن‌شدن تفاوت میان

---

۱. برای نمونه عبیدالله (برادر عبدالله بن عباس) فرمانده لشکر امام مجتبی‹ع› به‌دلیل ضعف اخلاقی‌ای که داشت در مقابل یک میلیون درهم معاویه، تسلیم شد. (ر.ک: ابن ابی‌الحدید، **شرح نهج‌البلاغه**، ج ۴، ص ۱۵؛ یعقوبی، **تاریخ الیعقوبی**، ج ۲، ص ۱۹۱)

۲. معاویه فرزند ابوسفیان بن صخر بن حرب بن امیّه و مادرش هند، دختر عتبة بن ربیعة است. جدّ او و جدّ عثمان با هم برادر بودند. معاویه بعد از فتح مکّه، مسلمان شد و در شمار «مؤلفة قلوبهم» جای گرفت. او که قبلاً از جانب ابوبکر به شام رفته بود در سال ۲۰ هجری از طرف عمر امیر شام شد و در سال ۴۱ هجری، پس از مصالحه با امام حسن‹ع›، به‌طور رسمی خلیفه گردید. عمر او را کسرای عرب خواند و سعد بن وقاص

حضرت تماس گرفته، دلایل نبوت او را بررسی کند. پس از ورود هیئت نمایندگان مسیحیان نجران و تقاضای گفتگو با پیامبرﷺ، قبل از هر سخنی پیامبراکرمﷺ به آنان پیشنهاد کرد سه روز در مدینه تحقیق کنند و اوصاف ایشان و دین او را مورد نظر قرار دهند و سپس برای گفتگو درباره نبوت بیایند. روز چهارم هیئت مسیحی (سه تن از شخصیت‌های بزرگ مذهبی و همچنین اسقف) با پیامبر دیدار و به گفتگو پرداختند. رسول‌خداﷺ آنان را به پذیرش آیین اسلام فراخواند و آیاتی از قرآن را تلاوت کرد. مسیحیان گفتند: ما قبل از تو مسلمان بودیم. حضرت فرمود: دروغ گفتید. به سه علت نمی‌توان شما را مسلمان نامید: ۱. صلیب را عبادت می‌کنید. ۲. گوشت خوک می‌خورید. ۳. خدا را دارای فرزند می‌پندارید. آنگاه مناظره درباره بندگی یا الوهیت مسیحؑ آغاز شد. آنان ابتدا معجزات حضرت عیسیؑ را دلیل خدایی او مطرح کردند و حضرتﷺ پاسخ داد. همه اینها به اذن خدا بوده و با بنده بودن عیسی هیچ منافاتی ندارد. مسیحیان سپس پدر نداشتن مسیحؑ را دلیل الوهیت او دانستند. حضرتﷺ در پاسخ، این امر را یکی از مظاهر اراده خدا دانستند، نه نشانه الوهیت عیسی. آنان درخواست کردند که نمونه‌ای دیگر در به‌وجود آمدن بشری بدون پدر را بگوید. در این هنگام از طرف خداوند چنین وحی نازل شد: کسانی که گفته‌اند خدا همان مسیح پسر مریم است، کافر شده‌اند.[1] در واقع، مَثَل عیسی نزد خدا همچون مَثَل [خلقت] آدم است [که] او را از خاک آفرید، سپس بدو گفت: باش، پس او وجود یافت. [اگر نداشتن پدر دلیل بر فرزندی خدا باشد، آدم برای این منصب شایسته‌تر است. زیرا او نه پدر داشت و نه مادر! و خلقت او بسیار عجیب‌تر از خلقت عیسی بوده است. آنچه درباره عیسی گذشت] حق است [و] از جانب پروردگار تو است. پس از تردید کنندگان مباش.[2]

سخن که به اینجا رسید، نجرانیان گفتند: ما نمی‌پذیریم و حاضریم با تو مباهله کنیم. حضرتﷺ اعلان آمادگی کرد و آیه ۶۱ سوره آل‌عمران نازل شد. نجرانیان از پاسخ فوری پیامبرﷺ ترسیدند و یک روز مهلت خواستند تا مشورت کنند. رئیس هیئت نجرانی به آنان هشدار داد که محمدﷺ فرستاده خداست و در صورت مباهله دچار عذاب خواهیم شد. امّا آنان

---

۱. مائده (۵): ۱۷.

۲. آل‌عمران (۳): ۶۰ ـ ۵۹.

بر مباهله پای فشردند. پیشنهاد نهایی پذیرفتن یا ردّ مباهله را به کیفیت حضور پیامبراکرم(ص) برای مباهله واگذاشتند. اسقف مسیحیان گفت: اگر محمّد فردا با اصحاب و لشکرش آمد دلیل بر باطل بودن اوست. زیرا می‌خواهد عظمت ظاهری خود و شکوه لشکرش را به رخ ما بکشد. ولی اگر با فرزندان و نیکان اصحاب و اهل بیتش بیاید از مباهله با او خودداری کنید. زیرا نشانه این است که به گفته خود ایمان دارد و حاضر است در این راه نه‌تنها جان خود، بلکه جان گرامی‌ترین افراد خاندانش را نیز به خطر افکند.

فردای آن روز پیامبر(ص) با هیئتی که خدای تعالی معین کرده بود، به جایگاه مباهله قدم گذاشت. پنج نور در یک نور: حسین، حسن، فاطمه، علی و محمّد. اسقف با مشاهده همراهان پیامبر(ص) پرسید: اینان کیانند؟ گفتند: پسران، دختر و پسر عموی اویند. اسقف به همراهان گفت: من چهره‌هایی را می‌بینم که اگر از خدا درخواست کنند که کوه را از جای برکند، حتماً چنین خواهد شد. با اینان مباهله نکنید. هیئت مسیحی از مباهله روی‌گردان شد و عده‌ای از آنان اسلام آوردند و برخی دیگر در پی معاهده با پیامبر(ص)، تعهّداتی را پذیرفتند.

تذکر دو نکته ضروری است:

۱. همراهی این چهار نفر با پیامبر اکرم(ص) در رویداد مباهله، مورد اتفاق دانشمندان شیعه و اهل‌سنت است و در منابع تاریخی، تفسیری و حدیثی فراوان نقل شده است.[۱] از قرن اوّل تاکنون بیش از ۳۰ کتاب مستقل با همین عنوان درباره مباهله و ابعاد آن به زبان‌های مختلف نوشته و چاپ شده است. در ۱۱۳ منبع از مهم‌ترین منابع شیعه و ۱۰۵ منبع از مهم‌ترین منابع اهل سنت ماجرای مباهله نقل و مورد توجه قرار گرفته است.[۲]

۲. نکته دیگر اینکه پیامبر اکرم(ص) و اهل بیت از مباهله به‌عنوان حجت روشن بر عصمت

---

۱. ر.ک: زمخشری، **تفسیر الکشاف**، ج ۱، ص ۱۹۳؛ فخر رازی، **التفسیر الکبیر**، ج ۸، ص ۸۲؛ قاضی بیضاوی، **انوار التنزیل**، ص ۷۴؛ طبرسی، **مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن**، ج ۲، ص ۴۵۲؛ طباطبایی، **المیزان**، ج ۳، ص ۲۳۱؛ یعقوبی، **تاریخ الیعقوبی**، ج ۲، ص ۷۲؛ ابن‌سعد، **الطبقات الکبری**، ج ۲، ص ۳۵۸؛ حلبی، **السیرة الحلبیة**، ج ۳، ص ۲۳۶؛ زینی دحلان، **السیرة النبویة**، ج ۲، ص ۱۴۴؛ مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۲۱، ص ۳۳۷.

۲. ر.ک: انصاری، **اسرار مباهله**، ص ۳۷۵ ـ ۳۰۲؛ پیشوایی، **تاریخ اسلام؛ از جاهلیت تا رحلت پیامبر(ص)**، ص ۳۱۱ ـ ۳۰۶.

اهل‌بیت علیهم‌السلام یاد کرده‌اند. به‌طور مشخص پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در یک مورد، امیرالمؤمنین علیه‌السلام در ده مورد، امام حسن علیه‌السلام در دو مورد در برابر معاویه، امام حسین علیه‌السلام در یک مورد در جمع صحابه در مِنیٰ، امام باقر علیه‌السلام در سه مورد، امام صادق علیه‌السلام در سه مورد، امام کاظم علیه‌السلام در دو مورد، امام رضا علیه‌السلام در سه مورد در مناظره با مأمون و علمای مذاهب مختلف، امام هادی علیه‌السلام در یک مورد و امام حسن عسکری علیه‌السلام در یک مورد به ماجرای مباهله استدلال و استناد کرده‌اند.[۱]

امام مجتبیٰ به عنوان یکی از ارکان مباهله، چهل‌سال بعد از این رخداد در مواجهه با معاویه، برای اثبات شایستگی خلافت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و خود، داستان مباهله را ذکر نمود. امام علیه‌السلام در ترسیم این حقیقت فرمود: پدر بزرگم در روز مباهله، [اینکه فرمود فردا خود و... برای مباهله حضور یابیم منظورش] از «انفس» پدرم و از «ابناء» من و برادرم، و از «نساء» مادرم فاطمه را انتخاب نمود. ما خانواده او و گوشت و خون او بودیم. ما از او بودیم و او از ما. او هر روز نزدیک طلوع فجر نزد ما می‌آمد و می‌فرمود: ای اهل بیت، نماز! خدا شما را رحمت کند. سپس این آیه را تلاوت می‌نمود: «انّما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل‌البیت و یطهرکم تطهیرا».[۲]

امام حسین علیه‌السلام در مِنیٰ مجلسی برپا کرد که در آن ۷۰۰ نفر از بزرگان مسلمانان آن روز حضور یافتند؛ که ۲۰۰ نفر آنان از صحابهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بودند. حضرت برای آنان خطابه‌ای ایراد کرد و پس از حمد و ثنای الهی، جنایات معاویه را یادآور شد و فرمود: این طغیانگر نسبت به ما و شیعیانمان کارهایی انجام داده که همه دیده‌اید و می‌دانید و حاضر بوده‌اید. شما را قسم می‌دهم به حق خداوند بر شما و حق پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و حق خویشاوندی‌ام نسبت به پیامبرتان که گفتار امروز مرا به قبایل و دوستان خود که به آنان اطمینان دارید، برسانید و به آنچه از حق ما می‌دانید دعوت نمایید؛ چراکه می‌ترسم امر ولایت در یادها کهنه شود و حق از میان برود و مغلوب گردد.

سپس حضرت همهٔ فضایلی را که خداوند در قرآن دربارهٔ اهل بیت علیهم‌السلام نازل کرده، خواند و تفسیر کرد. پس از تفسیر، آنچه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دربارهٔ پدرشان امیرالمؤمنین علیه‌السلام و مادرشان حضرت

---

۱. ر.ک: احمدآبادی طبیب‌زاده اصفهانی، **آفتاب درخشان در مباهله نصارای نجران**؛ وشنوی، **اهل‌بیت علیهم‌السلام و آیه مباهله**؛ ماسینیون، **مباهله در مدینه**.

۲. احزاب (۳۳): ۳۳.

زهرا‌علیهاالسلام و برادرشان امام حسن‌علیه‌السلام و دربارهٔ خود فرموده بود، ذکر کرد و در همهٔ موارد مردم را قسم داد و صحابه و تابعین به آن اقرار کردند. از جمله حضرت به عنوان آخرین یادگار مباهله در میان مردم، مباهله را یادآور شده، فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا قبول دارید که وقتی پیامبر‌صلی‌الله‌علیه‌وآله مسیحیان نجران را به مباهله فرا خواند جز پدرم و همسرش و دو پسرش را نیاورد؟ اصحاب حاضر در مجلس پاسخ دادند: آری، به‌خدا قسم.[۱]

امام حسین‌علیه‌السلام و هدف بازگشت حکومت به صالحان

برخی موضوعات و مسایلی که بستر ورود به تحلیل زندگی امام حسین‌علیه‌السلام را فراهم می‌آورد عبارت است از: موانع قیام در دوران معاویه و مقایسهٔ شخصیت معاویه و یزید، ماهیت و علل نهضت امام حسین‌علیه‌السلام، حکمت شهادت امام‌علیه‌السلام، ماهیت رخداد کربلا، آثار این پدیدهٔ فراموش ناشدنی، مراد امام از حرکت به سوی منطقهٔ زیر سلطهٔ دشمن و مردم سست ایمان کوفه، امر به معروف و نهی از منکر و آگاهی پیشین امام از فرجام خویش.[۲]

امام حسین‌علیه‌السلام پیش از نهضت

حسین بن علی‌علیه‌السلام، در سوم شعبان سال چهارم هجرت، در مدینه به‌دنیا آمد. او حدود هفت سال آغازین زندگی‌اش را با رسول‌خدا سپری کرد.[۳] علاقهٔ وصف‌ناپذیر پیامبر‌صلی‌الله‌علیه‌وآله به امام حسن و امام حسین‌علیهما‌السلام مورد تصدیق همگان است؛ به‌گونه‌ای که وقت نماز نیز از وی جدا نمی‌شدند. امام حسین‌علیه‌السلام ۳۷ سال در کنار امیرمؤمنان‌علیه‌السلام به‌سر برد و ۴۷ سال با برادرش امام حسن‌علیه‌السلام زندگی کرد. او در صحنه‌های سیاسی و نظامی آن عصر حضوری فعال داشت.

در آیینهٔ وحی، آن حضرت‌علیه‌السلام خردسال‌ترین مصداق آیهٔ تطهیر،[۴] مصداق ابنائنا در آیهٔ

---

۱. انصاری، **اسرار مباهله**، ص ۲۱۲ ـ ۲۰۹.

۲. از قیام امام حسین‌علیه‌السلام برداشت‌های متنوعی شده است. برداشت صوفیانه، دیدگاه معنوی، برداشت الوهیت‌گرایی در حوزهٔ امامت، تحلیل فرهنگی، ارزیابی سیاسی و اجتماعی و صدها موضوع دیگر در پی آزادگی انسان و لزوم رهایی او از اسارت اربابان زر و زور و تزویر. (ر.ک: مطهری، **حماسه حسینی**، ج ۳، ص ۸۴ و ۳۷۳؛ جعفریان، **حیات فکری و سیاسی امامان شیعه‌علیهم‌السلام**، ص ۲۴۲ ـ ۲۳۳)

۳. مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۴۴، ص ۱۹۹؛ طبرسی، **اعلام الوری باعلام الهدی**، ص ۳۰۸.

۴. إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً. (احزاب (۳۳): ۳۳)

مباهله[۱] و مصداق دیگر ذی‌القربی در آیه اجر رسالت[۲] به‌شمار می‌آید. روایات نبوی، وی را سید جوانان بهشت، که مهدی امت از نسل اوست، معرفی می‌کند.[۳]

در جبههٔ نبرد با ناکثین، در کنار برادرش امام حسن علیه‌السلام فرماندهی جناح چپ سپاه را برعهده داشت و در صحنه صفین، با جهاد و سخنرانی‌های پرشور، سپاه علی علیه‌السلام را یاری داد. او همچنین در نهروان شمشیر اعتدال را بر فرق مقدسان ناآگاه فرود آورد و در کندن چشم فتنه‌ای که جز علی علیه‌السلام کسی را یارای برکندن آن نبود، شرکت جست.[۴]

در دوران امامت برادر بزرگوارش به‌طور کامل از سیاست وی دفاع کرد و هنگام حرکت نیروهای امام حسن علیه‌السلام به سمت شام، از پیشروان سپاه برادر بود. هنگامی که معاویه به امام حسن علیه‌السلام پیشنهاد صلح داد، امام حسن علیه‌السلام او و عبدالله بن جعفر را فراخواند و دربارهٔ این پیشنهاد با آنان گفتگو کرد.[۵] سرانجام پس از انعقاد پیمان صلح، همراه برادرش در مدینه اقامت گزید.

امتناع آن حضرت از اجابت دعوت رهبریِ «شیعیان افراطی و ناخشنود از موضع امام حسن علیه‌السلام» و ادامهٔ سیاست مسالمت‌آمیز برادر حتی ده سال پس از شهادت وی، بر یگانگی روش و عملکرد این دو امام در آن مقطع زمانی خاص گواهی می‌دهد.

موانع قیام در دوران معاویه

معاویه که سال‌ها از سوی خلیفهٔ دوم و سوم استاندار منطقهٔ شام بود، پس از صلح با امام حسن علیه‌السلام با تثبیت کامل موقعیت خود به نام خلیفهٔ مسلمانان، بر سرنوشت جامعه اسلامی چیرگی یافت.

معاویه از یک سو، با فشار سیاسی و اقتصادی بر مسلمانان آزاده از هرگونه اعتراض و

---

۱. فَمَنْ حَاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعٰالَوْا نَدْعُ أَبْنٰاءَنٰا وَ أَبْنٰاءَکُمْ وَ نِسٰاءَنٰا وَ نِسٰاءَکُمْ وَ أَنْفُسَنٰا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللّٰهِ عَلَی الْکٰاذِبِینَ. (آل‌عمران (۳): ۶۱)

۲. شوری (۴۲): ۲۳.

۳. ر.ک: مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۴۵؛ اربلی، **کشف الغمّة فی معرفة الائمه**، ج ۲.

۴. ر.ک: طبرسی، **احتجاج**، ج ۳، ص ۱۳.

۵. ابن‌اثیر، **الکامل فی‌التاریخ**، ج ۳، ص ۴۰۵.

جنبش جلوگیری می‌کرد[1] و از سوی دیگر، با احیای تبعیض نژادی و رقابت‌ها و نزاع‌های قبیله‌ای به تضعیف نیروها و مهار عوامل تهدید حکومت می‌پرداخت. افزون بر این، او به یاری عوامل مزدور در جعل حدیث و جهت‌دادن تفسیر و تأویل آیات قرآن به‌سوی خویش می‌کوشید و بدین وسیله افکار عمومی را تخدیر کرده، حکومتش را مشروع جلوه می‌داد.

ترویج افکار و اندیشه‌های باطلی مانند جبریه و مرجئه که از نظر عقیدتی با سیاست اموی همسو بود، نتایجی شوم در جامعه بر جای نهاد. مسلمانان، با آنکه می‌دانستند اسلام اجازهٔ اطاعت از زمامداران بیدادگر نمی‌دهد، ناگزیر از دربار شام پشتیبانی می‌کردند.

مقایسهٔ واکنش مسلمانان در برابر سیاست عثمان و روش آنان در برابر سیاست معاویه نشان‌دهندهٔ آثار شوم این سیاست شیطانی در جامعه اسلامی است. مسلمانان در برابر سیاست عثمان واکنش همگانی نشان دادند، ولی در زمان معاویه، با آنکه میزان کشتار، تهدید و محرومیت گسترش یافت، چنین واکنش فراگیری پدید نیامد. البته اعتراض‌های پراکنده‌ای مانند مخالفت حجر بن عدی و عمرو بن حَمِق خُزاعی، شکل گرفت، ولی پیش از آنکه جنبشی فراگیر شود، نابود شد.[2] بر این اساس قیام و انقلاب مسلحانه در زمان معاویه نه مقدور بود و نه مفید.

علاوه بر این، همهٔ مردم می‌دانستند امام حسین﵇ نیز چون برادرش امام حسن﵇ در پیمان صلح با معاویه متعهد شده است تا وقتی معاویه زنده است و شرط‌های پیمان را رعایت می‌کند، سکوت کرده، به حکومتش گردن نهد.[3]

هرچند به دلایلی روا بود که این معاهده از سوی امام حسین﵇ بی‌اعتبار معرفی شود، ولی بی‌تردید اگر حضرت بر ضد معاویه قیام می‌کرد این معاهده دستاویز تبلیغاتی خوبی برای معاویه قرار می‌گرفت؛ چنان که نامهٔ معاویه به امام و تأکید بر لزوم پایبندی به پیمان و ... این مطلب را تأیید می‌کند.

از سوی دیگر، تجربهٔ بسیج عمومی امام حسن﵇ نشان داده بود که اجتماع آن زمان

---

۱. امینی، **الغدیر**، ج ۱۱، ص ۲۹ به بعد؛ ابن ابی‌الحدید، **شرح نهج‌البلاغه**، ج ۱۱، ص ۴۵ به بعد؛ ابن شعبه، **تحف‌العقول**، ص ۱۶۸ و ۲۳۹ ـ ۲۳۷.

۲. ر.ک: پیشوایی، **سیره پیشوایان**، ص ۱۴۷ به بعد؛ شمس‌الدین، **ارزیابی انقلاب حسین﵇**.

۳. ابن‌قتبه دینوری، **الامامة و السیاسة**، ج ۱، ص ۱۶۵.

شمشیر جهاد را به آب عافیت شسته است. بی‌تردید در این اجتماع، منطق معاویه که قیام امام حسین‌علیه‌السلام را شورشی نادرست و ناحق معرفی می‌کرد، مورد تأیید قرار می‌گرفت.

یکی دیگر از موانع قیام در دوران معاویه، شخصیت دوگانه وی بود. به عقیدهٔ بسیاری از صاحب‌نظران، شیطنت معاویه و روش خاص او در حل مشکلات، راز مهم قیام نکردن امام حسین‌علیه‌السلام در آن زمان است. معاویه به‌خوبی درک می‌کرد که چون به‌نام دین و خلافت اسلامی حکومت می‌کند، نباید به کارهایی که مردم آن را مبارزه با دین تلقی می‌کنند یا مشروع جلوه‌دادن آن مقدور نیست، دست زند.

معاویه برای دینی جلوه‌دادن مقام خود، ابتدا خون‌خواهی عثمان را عنوان می‌کرد و سپس در رخداد حکمیت و صلح با امام حسن‌علیه‌السلام خود را شایستهٔ خلافت شمرد. بدین سبب، به آسانی می‌توانست هر قیام مسلحانه‌ای را اختلافی سیاسی و کشمکش بر سر قدرت معرفی کند، نه قیام حق در برابر باطل. او در این کار استاد بود، چنانکه شهادت عمار یاسر، صحابی بزرگ و سرباز نود ساله و نستوه اسلام، به دست مزدوران خود را وارونه جلوه داد تا سخن پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله که شهادت عمار را به دست ستمگران یاغی دانسته بود، موجب بدنامی شامیان نشود. داستان «ناقه» و «جمل» و گزاردن نمازجمعه در چهارشنبه، نمونه‌هایی از سیاست و نیرنگ‌های معاویه است.

البته امام حسین‌علیه‌السلام در این دوره از مبارزه دست نکشید و با سخنرانی‌ها و نامه‌های افشاگرانه و اعتراض‌آمیز علیه حکومت در مسیر جهاد گام برداشت. دقت در محتوای جواب امام حسین‌علیه‌السلام به اظهار نگرانی معاویه، نشان‌دهندهٔ عمق وخامت اوضاع جامعهٔ اسلامی و سازش‌ناپذیری امام است. ایشان می‌نویسد:

> به خدا سوگند، جنگ با تو را در حالی ترک کردم که در این باره از پروردگار بیمناکم. گمان نمی‌کنم [که در صورت فراهم بودن زمینه] خداوند در ترک قیام علیه تو و اولیای شیطانی‌ات و دوستان بی‌دین و ستمگرت از من راضی باشد. آیا تو «حجر بن عدی» و یارانش را که در براندازی ستم و مخالفت با بدعت‌ها مبارزه کردند، بعد از آنکه با سوگندهای شدید به آنان «امان» دادی، با ستم و تجاوز نکشتی؟ آیا تو کشندهٔ عمرو بن حمق نیستی؟ همان صحابی پارسایی که از بسیاری عبادت چهره و بدنش فرسوده و ضعیف شده بود. تو پس از امان دادن و بستن پیمان او را کشتی؛ پیمانی که اگر به آهوان بیابان می‌دادی، از قله‌ها پایین می‌آمدند.

آیا تو مدّعی برادری زیاد بن سمیه نیستی! که در بستر دیگری به دنیا آمده و تو او را فرزند پدرت قلمداد کردی! در حالی که پیامبر(ص) فرمود فرزند به پدر ملحق می‌شود و زناکار سنگسار می‌گردد. تو سنت پیامبر(ص) را ترک کرده، با فرمان او به عمد مخالفت کردی و بدون هدایت الهی در پی هوس خویش رفتی. بعد از آن، زیاد را به بصره و کوفه مسلط کردی؛ در حالی که او دست‌های مسلمانان را قطع و چشمان آنها را نابینا می‌ساخت و آنان را بر شاخه‌های نخل می‌آویخت.

آیا تو کشنده آن دو حضرمی نیستی؟ کسانی که زیاد به تو نوشت پیرو دین علی‌اند. تو به او نوشتی هرکس بر دین و رأی علی است، بکش و او نیز به فرمان تو آنها را قطعه قطعه کرد. آیا جز آن است که دین علی همان دین محمد(ص) است! به نام همان دین است که اکنون تو بر اریکهٔ قدرت تکیه زده‌ای. اگر این دین نبود، تو و پدرانت هنوز در جاهلیت به‌سر می‌بردید و بزرگ‌ترین شرف و فضیلت شما، رنج دو سفر زمستانی و تابستانی به یمن و شام، برای به‌دست‌آوردن می و... بود. من برای خود و دین خود چیزی را بالاتر از جهاد با تو نمی‌دانم، اگر آن را انجام دهم، به پروردگار نزدیک شده‌ام و اگر انجام ندهم، باید به سبب کوتاهی در آن از خداوند آمرزش بخواهم....

ای معاویه، تو را به سبب کشتن حجر به قصاص هشدار می‌دهم. بدان، برای خداوند کتابی است که هر گناه کوچک و بزرگی در آن ثبت می‌شود. آری، خدا تو را به‌خاطر اینکه تنها به‌سبب گمان بد بی‌گناهان را گرفته، با تهمت کشته‌ای و مردم را به بیعت با فرزند سفیه، شراب‌خوار و سگ‌بازت وادار می‌کنی، فراموش نمی‌کند. تو با این کار، خویش را به هلاکت افکندی؛ دین خود را تباه ساختی و حقوق ملت را پایمال کردی. والسلام.[۱]

وضعیت سیاسی ـ اجتماعی عصر یزید

با مرگ معاویه، حکومت عدالت‌ستیزش به پایان رسید و پسرش یزید، طبق وصیت‌نامه بی‌سابقه و تعهّدی که از رؤسای قبایل گرفته بود، در ماه رجب سال ۶۰ ق. سلطنت را به‌عهده گرفت. یزید نمایندهٔ واقعی شیوهٔ زندگی معمول جوانان دوران جاهلیت بود. رفتار ضد اسلامی

---

۱. همان، ص ۱۸۸ ـ ۱۸۰؛ بلاذری، **انساب الاشراف**، ج ۳، ص ۱۵۵ ـ ۱۵۴؛ طبرسی، **احتجاج**، ج ۲، ص ۱۶۱.

و فساد آشکارش در جهان اسلام مشهور بود. حتی نویسندگان معدودی که در پنهان ساختن اطلاعات نامطلوب خاندان اموی می‌کوشند، نمی‌توانند از بیان این گزارش خودداری کنند که یزید اولین خلیفهٔ باده‌گسار در حضور مردم است که در جهت ارضای غرایز حیوانی خویش به کثیف‌ترین کردارها دست می‌یازید. بیشتر اوقات خود را به خوش‌گذرانی با ساز و چنگ و آوازخوانی و بازی با میمون و سگ‌های شکاری می‌گذراند.[۱]

> **یزید بهره‌ای از مذهب نداشت و هیچ احترامی به عواطف مذهبی دیگران نمی‌نهاد. اعتیاد به الکل داشت، مجذوب آوازخوانان و در معرض انواع گناهان و کارهای زشت بود. در دوران حکومت سه سالهٔ او «واقعهٔ حَرَّه»[۲] به فرمان وی رخ داد. او در این واقعه به فرمانده نیروهای خود گفته بود: پس از فتح مدینه، شهر تا سه‌روز بر سربازانت مباح است. در آن واقعه هولناک، سربازان پس از کشتن چند هزار مسلمان، نوامیس مردم مدینه را مورد تجاوز قرار دادند.[۳]**

استاد سیدجعفر شهیدی دربارهٔ کشتار و غارت مدینه می‌نویسد:

> چه مردان دین‌دار و پارسا و شب‌زنده‌دار که کشته شد و چه حرمت‌ها که درهم شکست و چه زنان و دختران که از تجاوز این مردم وحشی نرستند. خدا می‌داند، از این فاجعه تنها یک حقیقت را می‌توان دریافت و آن اینکه در این لشکرکشی امیر و مأمور هیچ‌یک از فقه اسلام آگاهی نداشته، اگر داشتند بی‌اعتنا بودند.[۴]

لشکرکشی و تجاوز به حرم امن الهی از دیگر جلوه‌های سیاه کارنامهٔ یزید است که با عملکرد هولناک نمرود هم مقایسه نمی‌شود. مسعودی، مورخ نامور، می‌نویسد: «یزید در رفتار با مردم روش فرعون را در پیش گرفته بود و بلکه رفتار فرعون از او بهتر بود».[۵]

---

۱. جعفری، **تشیع در مسیر تاریخ**، ص ۲۰۷.

۲. حَرَّه به زمینی که از سنگ‌های سیاه پوشیده باشد، گویند. از آنجاکه جانب شرقی مدینه از سنگلاخ‌های آتشفشانی‌شکل پوشیده بود و نفوذ سپاه مسلم بن عُقبه به این سرزمین بود، به واقعه حرّه مشهور شده است. (طریحی، **مجمع‌البحرین**، ج ۳، ص ۲۶۴ ـ ۲۶۳، در توضیح واژهٔ فوق)

۳. طبری، **تاریخ الطبری**، ج ۴، ص ۳۷۲ و ر.ک: بلاذری، **انساب‌الاشراف**، ج ۴، ص ۴۶ ـ ۳۰.

۴. شهیدی، **تاریخ تحلیلی اسلام تا پایان امویان**، ص ۱۹۰ ـ ۱۸۹.

۵. مسعودی، **مروج الذهب و معادن الجوهر**، ج ۳، ص ۶۸.

ماهیت، انگیزه و علل قیام امام حسین(ع)

پدیده‌های اجتماعی، برخلاف بسیاری از پدیده‌های طبیعی، ابعاد مختلف دارند و عوامل گوناگونی در پیدایش آنها مؤثراند. یک نهضت ممکن است از جهتی ماهیت دفاعی و از جهتی دیگر ماهیت تهاجمی داشته باشد.

بعد از اجرای برنامه‌های بسیار دقیق و فشار نظامی معاویه، فرزندش یزید مورد خوشامدگویی و تهنیت قبایل قرار گرفت. البته خلافت و جانشینی وی بدون بیعت شخصیت‌های شناخته‌شدهٔ اسلام مشروعیت نمی‌یافت. معاویه که از اهمیت و نقش بیعت این افراد آگاه بود، پیش از مردنْ خطر را حس کرد. او در بستر مرگ به یزید چنین اندرز داد:

> ... من همه چیز را برایت آماده کردم و همهٔ عرب را به اطاعت تو واداشتم. هیچ کس در خلافت با تو مخالفت نخواهد ورزید؛ ولی من از حسین بن علی، عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر بر تو بیمناکم. در میان اینان، حسین بن علی از محبت و احترام بسیار برخوردار است. زیرا او از شایستگی‌های فراوان، حقوق برتر و خویشاوندی نزدیک‌تر با پیامبر بهره می‌برد....[1]

یزید در نخستین اقدام به ولید بن عتبه (حاکم مدینه) فرمان داد تا به سرعت از عبدالله بن زبیر و حسین بن علی بیعت بگیرد. در این نامه، به ولید تأکید کرد: «هرگز نباید اجازهٔ هیچ تأخیری دهی. هرکه از این امر سر باز زد، بی‌درنگ سر از پیکرش جدا ساز». وقتی حاکم مدینه آنان را فراخواند، عبدالله شبانه به مکه گریخت. امام حسین(ع) که از مرگ معاویه آگاه شده بود، در برابر خواست ولید فرمود: «شخصی چون او نباید پنهانی بیعت کند. بیعت باید در مسجد و آشکارا تحقق یابد».

در همین مجلس، امام(ع) که پافشاری مروان بر بیعت را دید، ضمن برشمردن خصوصیات یزید، فرمود: «اگر قرار باشد یزید سر کار آید، باید فاتحهٔ اسلام را خواند». به هر حال امام(ع) پس از دو روز مقاومت، سرانجام با خانواده و بیشتر هاشمیان، مدینه را ترک کرد.

چنان‌که پیداست تا اینجا نهضت امام حسین(ع) در ظاهر ماهیت دفاعی داشت و نوعی واکنش منفی در برابر تقاضای نامشروع حاکم مدینه به‌شمار می‌آمد. البته روشن است که امام

---

۱. طبری، **تاریخ‌الطبری**، ج ۴، ص ۲۵۰؛ شیخ مفید، **الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد**، ص ۱۷۹.

پیش از دعوت کوفیان نیز در برابر فشار حکومت ایستاد و اگر دعوت آنان نیز نبود، تکلیف خود را می‌دانست که دست‌کم برای سوزاندن ریشهٔ ستم و جایگزینی سیره و سنت پیامبرﷺ، به بررسی اوضاع سیاسی و ارزیابی نیروهای خویش بپردازد.

بی‌تردید بیعت نکردن امام حسینؑ به‌معنای نفی ضرورت حکومت در جامعه نبود. آن حضرت در پی نفی ستم و تباهی بود و یزید را شایستهٔ جانشینی رسول‌خداﷺ نمی‌دانست.

امام حسینؑ به حرام شمردن حلال دین محمدﷺ و حلال شمردن حرام آن معترض است. هیئت حاکمه را دارای صلاحیت لازم برای دفاع، حفظ و اجرای احکام دین، تفسیر اصول و استنتاج فروع آن نمی‌داند[۱] و تا کنون نیز مترصد فراهم شدن شرایط لازم برای اعلان و پی‌گیری این موضع بوده است.

دعوت حاکم مدینه از آن حضرت برای گردن‌نهادن به بیعت، در حقیقت پیکی بود که فراهم آمدن برخی شرایط و رفع برخی موانع را اعلام کرد. بدین سبب امام برخلاف عبدالله بن زبیر دعوت حاکم را اجابت می‌کند و با برنامه‌ای دقیق و پیش‌بینی شده دسته‌ای نیرومند از هوادارانش را برای جلوگیری از برخورد احتمالی، همراه می‌برد و بدون هیچ‌گونه تعهدی، طرح روشن‌گری افکار عمومی را پی می‌ریزد و از حاکم می‌خواهد اجتماعی عمومی در مسجد برپا سازد. گواه درستی این برداشت، سخنان امام است. آن حضرت در برابر اصرارهای مروان در همان جلسه فرمود:

> ما اهل‌بیت نبوت و خاستگاه رسالتیم و (خانه ما) محل رفت‌وآمد فرشتگان و جایگاه آسایش و رحمت است. آغاز و انجام تدابیر الهی (در شئون زندگی و دین) به‌وسیله ماست. یزید مردی فاسق و شراب‌خوار و کشندهٔ نفوس محترم و کسی است که آشکارا به فسق می‌پردازد و شخصی چون من با چون او بیعت نخواهد کرد.[۲]

سپس با استدلال به آیهٔ تطهیر، لیاقت اهل بیتؑ را برای احراز خلافت اظهار کرد. البته بعد از ناکام ماندن حاکم مدینه در این جلسه، به‌طور طبیعی طرح تشدید فشار و تهدید

---

۱. بلاذری، **انساب الاشراف**، ج ۲، ص ۳۰۵؛ طبری، **تاریخ الطبری**، ج ۴، ص ۳۰۰.

۲. ... انا اهل‌البیت النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملائکة و محطّ الرحمة و «بنا فتح الله و بنا ختم» و یزید رجل فاسق شارب الخمر... مثلی لایبایع مثله ... . (به نقل از ابن‌اعثم کوفی، **الفتوح**، ج ۵، ص ۱۷)

مورد اجرا قرار گرفت. هرچند حضور در مدینه چه‌بسا در ارزیابی بهتر و آسان‌تر موقعیت سیاسی و طراحی مبارزه‌ای دقیق با فساد مؤثر می‌بود، وقتی خطر و فشار شدیدتر شد و احتمال چشم‌پوشی اجباری از مدینه فزونی یافت، امام خردمندانه‌ترین راه یعنی «هجرت» و گسیل به سوی مکّه را انتخاب کرد. مکّه از سویی، حرم امن الهی شمرده شده است و تا حدی از کانون خطر دور بود و از سوی دیگر، مرکز جهان اسلام بودن و نزدیکی موسم حج، به امام فرصت می‌داد پیام خود را به مسلمانان برساند.

پیام دعوت انجمن‌های سیاسی و مذهبی کوفه

خبر امتناع فرزندزادهٔ بنیان‌گذار اسلام از بیعت با یزید و پناه‌آوردنش به مکّه به‌سرعت در حجاز منتشر شد و در عراق به‌عنوان مهم‌ترین خبر روز، مورد توجه محافل سیاسی قرار گرفت و رجال سیاست و اندیشه دربارهٔ آن به گفتگو پرداختند. در خانهٔ سلیمان بن صرد خزاعی، صحابهٔ رسول‌خدا و سیاست‌مدار ممتاز کوفه، نشست سیاسی بسیار حساسی با حضور سرانی چون حبیب بن مظاهر، مسیب بن نجبه، رفاعة بن شداد، مسلم بن عوسجه، عبدالله بن وال شکل گرفت. حاضران در این محفل دربارهٔ مرگ معاویه، ستم‌های بسیار او، سرآمدن برخی تعهدات، تغییر موقعیت سیاسی ـ اجتماعی، حکومت تحمیلی یزید و... گفتگو کردند.

سلیمان که ریاست جلسه را به‌عهده داشت، ضمن سخنان مهمی مسئلهٔ امتناع امام از بیعت، هجرت آن حضرت و گزارش‌ها و تحلیل‌های این مسئله را یادآور شده، نیاز جامعهٔ کوفه و لزوم دعوت از امام برای سفر به عراق و به‌عهده گرفتن «رهبری مسلمانان» را با بزرگان کوفه در میان نهاد. آنگاه نظر حاضران را جویا شد و چون از موافقت همه آگاهی یافت، از آنها تعهد گرفت تخلف نکنند و برای پذیرایی از امام حسین(ع) آماده باشند.[1]

نخستین نامهٔ کوفیان در دهم رمضان سال ۶۰ ق. به امضای شخصیت‌های خوش‌سابقه‌ای که وفاداری خود را در جنگ‌های جمل و صفین اثبات کرده بودند، به‌دست امام رسید. در این نامه می‌خوانیم:

خداوند بزرگ را سپاس می‌گزاریم که حکومت آکنده از ستم دشمنت را برانداخت؛

---

۱. طبری، **تاریخ الطبری**، ج ۵، ص ۲۶۶ ـ ۲۶۰.

کسی که بی‌هیچ حقی، ارکان قدرت و فرمانروایی بر جامعه را غصب کرده بود؛ املاک خدا را در دست توانگران و ثروتمندان قرار می‌داد؛ بهترین مردم را از میان می‌برد و به بدترین مردم اجازهٔ ادامهٔ حیات می‌داد. از شما دعوت می‌کنیم به کوفه روی آری. چون پیشوایی برای هدایت نداریم. امیدواریم خداوند به‌وسیلهٔ تو ما را در راه حقیقت متحد سازد. ما در نماز جماعت و جمعهٔ نعمان بن بشیر (حاکم کوفه) شرکت نمی‌کنیم و هنگام عید، با او مجتمع نمی‌شویم. اگر بشنویم شما به‌سوی ما می‌آیید، حاکم را از شهر بیرون می‌کنیم. سلام و رحمت الهی بر شما باد.[۱]

نامه‌های دیگری نیز یکی پس از دیگری به دست امام رسید. به‌تدریج موقعیت چنان شد که بی‌توجهی به نامه‌ها برای امام حسین‌ؑ ممکن نبود.

در نامه‌های کوفیان، بر عوامل زیر به‌عنوان علل دیرینه ناخشنودی مردم از معاویه، تأکید می‌شد:

۱. دارا نبودن شایستگی و رسیدن به‌قدرت از طریق زور.

۲. بی‌احترامی به افکار عمومی.

۳. به‌کارگیری بودجهٔ مملکت در راه شهوات ستمگران.

۴. کشتن عدالت‌جویان دلسوزی که خواسته‌های مردم را منعکس می‌کنند.

۵. تقویت و به‌کارگیری عناصر فاسدی که پشتیبان حکومت شمرده می‌شوند.

امام حسین‌ؑ برای ارزیابی دقیق موقعیت مؤمنان کوفه و پاسخ نامه‌های بسیار آنان، نماینده و سفیر خود را با نامه‌ای که در پاسخ نامه‌هایشان نوشته بود، به همراه آخرین نماینده مردم به کوفه گسیل داشت. سفارش بر سه امر مهم «تقوا»، «لطف به مردم» و «رازداری»، محور اصلی این نامه بود.[۲]

بر اساس اسناد تاریخی، در این زمان مکّه مرکز تحرّکات شوم مزدوران یزید بود. از امام حسین‌ؑ چنان روایت شده است که حکومت اموی، گروهی از سربازان را در لباس حجاج به مکّه فرستاده بود تا امام را دستگیر کنند یا حتی به جان او سوء قصد کنند.

---

۱. شیخ مفید، **الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد**، ص ۳۷۹.

۲. همان، ص ۱۸۳؛ ابن‌اثیر، **الکامل فی‌التاریخ**، ج ۳، ص ۳۸۶ ـ ۳۸۵.

ورود عمرو بن سعید (حاکم حجاز) و نیروهای مسلح وی به مکّه خطر را تشدید کرد و مایه تسریع در عزیمت ناگهانی امام از مکّه شد. بدین ترتیب امام دو روز پیش از پایان مراسم حج، در حالی که هنوز می‌توانست با بسیاری از مؤمنان ارتباط برقرار کند، مکه را ترک گفت.

در کوفه «مسلم» پس از کوشش فراوان برای سامان‌دهی قیام، سرانجام دستگیر شد و همراه هانی بن عروه به شهادت رسید. کوفه با ترفندهای گوناگون، شهر مرگ و وحشت شد و بدین‌ترتیب، موضع ناپایدار و غیرقابل اعتماد هواداران سیاسی حسین بن علی﵇ را که به طور کلی و به اشتباه، آنان را شیعیان کوفه می‌خوانند، آشکار گردید.

هرچند هیچ شکّی وجود ندارد که مردم کوفه امام را دعوت کردند، از یاری وی سر باز زدند و حتی به سود یزید به میدان کربلا گام نهادند، باید دید این مردم که بودند و شخصیت‌های درجه اول نگارندهٔ نامه‌ها چه وضعیتی یافتند.

منابع موجود نشان می‌دهد که شماری از مردم شهر، نوعی تشیع سیاسی را پذیرفته بودند و تنها در مسائل سیاسی با فرزندان علی﵇ همراهی نسبی می‌کردند. حدود یک‌چهارم جمعیت شهر در شمار پیروان اهل‌بیت﵈ جای داشتند.

این گروه، به‌عنوان مظنونان به حمایت از حسین﵇ تحت فشار قرار گرفتند. اموالشان مصادره شد و خانه‌هاشان طعمهٔ حریق گردید. این فشارها در کنار وضعیت دشوار اقتصادی، آنها را از یاری فرزند پیامبرﷺ بازداشت. موقعیت کوفه چنان وحشتناک بود که حتی اگر رئیس قبیله‌ای با «ابن زیاد» مخالفت می‌کرد، افراد قبیله جرئت نداشتند از وی حمایت کنند.

به نوشتهٔ مورخان، هانی رئیس قبیلهٔ بنی‌مراد، چهار هزار سوار و هشت هزار پیاده حامی داشت. اگر هم‌پیمانان کندی بنی‌مراد به این آمار افزوده شود، شمار حامیان وی به ۳۰ هزار تن می‌رسد. وقتی او را دستگیر کردند و در بازار بر زمین کشاندند، کسی فریاد یاری‌جویی‌اش را پاسخی درخور نداد و چون به شهادت رسید، کسی مخالفت نکرد.[۱]

هنگامی که امام حسین﵇ در کربلا متوقف گردید، ابن‌زیاد از مردم کوفه خواست رهسپار کربلا شوند و اگر کسی از پیوستن به سپاه تخلف کند، کیفرش مرگ است. آنها حتی مهمانی را که در پی میراث پدرش از قبیله هَمْدان به کوفه آمده بود، اعدام کردند. وقتی به این حقایق

---

۱. مسعودی، مروج الذهب و معادن الجوهر، ج ۳، ص ۵۹.

می‌نگریم سخن فرزدق در توصیف مردم کوفه را بهتر درک می‌کنیم. او به امام‌علیه‌السلام گفت: «قلوبهم معک و سیوفهم علیک».[۱]

یکی از کوفیان، که در این موقعیت دشوار به امام پیوسته بود، در توصیف کوفه به ایشان گفت: اشراف همگی علیه توأند. بقیهٔ مردم دل‌هاشان با توست؛ هرچند فردا به رویت شمشیر می‌کشند.[۲] البته همهٔ کوفیان در شمار لشکر یزید جای نگرفتند. گروه اندکی به امام پیوستند و دسته‌ای در خانه‌هاشان پنهان شدند. «بلاذری» می‌نویسد:

> از هر گروه هزار نفری که به اجبار سمت کربلا فرستاده می‌شدند کمتر از ۳۰۰ یا ۴۰۰ تن به کربلا می‌رسیدند. چون به جنگ با فرزند رسول‌خداصلی‌الله‌علیه‌وآله راضی نبودند.[۳]

افزون بر این، جمعی از شرکت‌کنندگان در سپاه یزید، حتی احتمال نمی‌دادند میان حسین‌علیه‌السلام و یزیدیان درگیری جدی رخ دهد. حر بن یزید ریاحی نمایندهٔ این عده بود. او صبح عاشورا خطر را جدی یافت و به امام پیوست و گفت:

> پدر و مادرم فدایت باد، احتمال نمی‌دادم کار شما با این قوم به آنچه می‌بینم ختم شود. گمان می‌کردم یکی از پیشنهادهای شما را می‌پذیرند. بر این اساس، با خود گفتم همراهی با آنان در برخی امور اشکال ندارد و همکاری کردم.[۴]

البته اینکه به‌ظاهر، تنها یک شامی در میان کوفیان بود[۵] و امام را به شهادت رساندند، حقیقتی انکارناپذیر است؛ ولی هرگز نباید همهٔ اهل کوفه را از یک گروه دانست.

ارزیابی سفر به عراق در گردونهٔ فعالیت‌های سیاسی

برخی محققان در ارزیابی سیاسی واقعهٔ کربلا، بر این باورند که رفتن به عراق مصلحت نبود. برای آشکارشدن درستی یا نادرستی این سخن باید به پرسش‌های ذیل پاسخ گفت:

---

۱. طبری، **تاریخ الطبری**، ج ۴، ص ۲۹۰.

۲. ابن‌اثیر، **الکامل فی‌التاریخ**، ج ۴، ص ۴۸.

۳. بلاذری، **انساب الاشراف**، ج ۳، ص ۱۷۹.

۴. ابن مسکویه رازی، **تجارب الامم**، ج ۲، ص ۷۵.

۵. ابن‌اثیر، **الکامل فی التاریخ**، ج ۴، ص ۲۸؛ مسعودی، **مروج‌الذهب و معادن الجوهر**، ج ۳، ص ۶۱.

الف) آیا جز رفتن به عراق، امکان اقدام دیگری برای امام حسین(ع) وجود داشت؟

ب) آیا پیش‌بینی سامان‌دادن انقلاب علیه یزید و تشکیل حکومت در عراق قابل دفاع است؟

در پاسخ بدین پرسش‌ها، توجه به چند نکته سودمند است:

۱. خطر کردن و حرکت در سایهٔ سنگین احتمال ناکامی، بخشی از ماهیت فعالیت‌های سیاسی است. کسانی که برای گرفتن قدرت، با هدف خوب یا بد، فعالیت می‌کنند، همیشه با احتمال‌ها سروکار دارند. در عالم سیاست، حتی موفق‌ترین افراد و مردمی‌ترین آنها نیز همواره در معرض احتمالات، دشواری‌ها و حتی از دست دادن همه چیز هستند. از این رو، نباید گمان کنیم که تنها بایستی با یقین صددرصد حرکت کرد. چنین کاری دور از واقعیات تاریخی و ناشی از ساده‌اندیشی در ماهیت فعالیت‌های سیاسی است.[1]

۲. برای امام کمترین سازش با یزید و هیئت حاکمه‌اش روا نبود. امام حسین(ع) در پی چاره‌ای است تا امت اسلامی بیدار و فسادانگیزی حکومت آشکار شود و در نتیجه حاکمیت در اختیار صالحان و آگاهان به کتاب خدا و سنّت رسول قرار گیرد. این طرح قابل تغییر نبود. بنابراین هر پیشنهادی که به نحوی آن را خدشه‌دار سازد، از نظر امام(ع) محکوم و ناپذیرفته است.

۳. یزید اجازه نمی‌داد کسی چون امام حسین(ع) با او بیعت نکند و آسوده به زندگی خود ادامه دهد. او در اندیشه کشتن امام بود.

۴. امید مقاومت در حجاز آن روز وجود نداشت. امام ناگزیر باید ضمن پذیرش این حقیقت، به حفظ حرمت حرم نیز بیندیشد. بدین سبب در برابر اعتراض ابن‌عباس فرمود: «دو وجب دورتر از مکه کشته شوم بهتر از آن است که یک وجب دورتر کشته شوم».

پس تنها عراق می‌توانست به‌عنوان کانون شیعیان مورد توجه امام(ع) قرار گیرد. با اوج‌گرفتن دعوت کوفیان درصد پیروزی احتمالی افزایش یافت. البته کوفیان پیشتر در دو آزمون زمان امام علی و امام حسن(ع) ظهوری ناموفق داشتند، ولی آیا امام باید به سابقهٔ بد کوفیان می‌نگریست یا وضعیت فعلی آنان؟ افزون بر این، اگر امام حسین(ع) به عراق

---

۱. جعفریان، **حیات فکری و سیاسی امامان شیعه**، ص ۲۰۱. (با اندکی تصرف)

نمی‌رفت، آیا تاریخ‌نگاران و محققان پرسش‌های زیر را به اعتراض نمی‌نگاشتند:

۱. چرا به نامه‌های مردم و ارزیابی مسلم پاسخ دلخواه نداد؟

۲. آیا اگر به عراق نمی‌رفت، پیروز نمی‌شد؟

۳. چرا اجازه داد در حجاز به‌دست کارگزاران یزید کشته شود؟

مسئلهٔ آگاهی پیشین امام علیه‌السلام

مسئلهٔ «غیب» و آگاهی پیشین امام علیه‌السلام از حوادث کربلا، از مسائلی است که در بررسی این واقعه به بروز اختلاف در تحلیل‌ها انجامیده است. روایاتی که خود جنبهٔ تاریخی نیز دارد به صراحت یا اشاره حماسهٔ کربلا را قبل از وقوع آن پیشگویی کرده است.[1]

در اینجا پرسش اساسی این است:

آیا امام از اول به قصد کربلا حرکت کرد یا نه؟ اگر بر فرض به قصد کربلا حرکت نکرد، آیا هدفش کشته‌شدن بود، با آنکه می‌دانست کشته می‌شود؟[2] به‌عبارت دیگر اگر امام پیش از حرکت به سمت عراق از تحقق این رویداد آگاه بود، فرض پیروزی سیاسی، چیرگی بر دشمن و حتی تعقیب هدف سیاسی مشخص و تشکیل حکومت، نادرست می‌نماید. چگونه ممکن است کسی از شهادت خود آگاه باشد و با این حالْ هدف سیاسی مشخصی را دنبال کند؟

در پاسخ بدین پرسش، از زوایای مختلف، دیدگاه‌هایی ابراز شده است. این دیدگاه‌ها به اختصار عبارت است از:

الف) گروهی از اساس، آگاهی پیشین را انکار می‌کنند. در این صورت، تحلیل سیاسی مسئله با دشواری خاصی روبه‌رو نمی‌شود.

ب) دسته‌ای معتقدند امام حسین علیه‌السلام به صورت کلی از شهادت خبر داشت، ولی جزئیات زمانی و مکانی آن را نمی‌دانست. با این فرض نیز می‌توان نوعی هدف سیاسی مشخص را تا قبل از رسیدن به کربلا و تطبیق آن اخبار کلی بر حادثه‌ای که انجام آن نزدیک است، درنظر گرفت. این هدف ممکن است تشکیل حکومت باشد.

---

۱. ابن‌سعد، **عبرات المصطفین**، ج ۱، ص ۱۵۴ به بعد؛ طبری، **تاریخ‌الطبری**، ج ۴، ص ۲۹۱؛ بلاذری، **انساب الاشراف**، ج ۴، ص ۸۲.

۲. مطهری، **حماسهٔ حسینی**، ج ۳، ص ۱۸۸.

ج) جمعی معتقدند می‌توان هدف را چنان تعریف کرد که با این نوع آگاهی پیشین سازش داشته باشد. اگر هدف چیرگی بر فرمانروا باشد، به‌نظر می‌رسد دست‌کم در ظاهر با تعارض روبه‌رو می‌شویم؛ ولی اگر هدف نوعی ایثار برای به‌راه انداختن یک جنبش انقلابی باشد، شهادت خود یک هدف سیاسی خواهد بود. البته مشکلی که در اینجا وجود دارد آن است که باید این برداشت سیاسی را برداشت حداقل دانست. به‌عبارت دیگر، قیام امام فقط جنبه انکار وضع موجود دارد، اما در اثبات موقعیت جدید، چیزی را اثبات نمی‌کند و معلوم نیست منطق شهید و هدف عالی شهادت تنها انکار وضع موجود، بدون طرح و تدبیر مطلوب، باشد؛ آن‌هم از شخصیتی چون امام حسین‌علیه‌السلام.

د) براساس دیدگاهی که هدف امام‌علیه‌السلام را امر به معروف و نهی از منکر می‌داند، به‌دست گرفتن حکومت از زیر مجموعه‌های این هدف خواهد بود.

این تحلیل نیز نمی‌تواند گریزگاه امنی برای پرسش‌های مورد بحث باشد. زیرا در این‌صورت پرسش آغازین باقی است: با آگاهی از شهادت، چگونه می‌توان به برپایی حکومت اندیشید؟ بنابراین، طرف‌دار چنین دیدگاهی راهی جز انکار آگاهی پیشین به صورت جزیی ندارد.[۱]

شهید مطهری که خود از طرف‌داران نظریهٔ امر به معروف و نهی از منکر است، آگاهی پیشین امام را در سطحی خاص که به اعتقاد وی سطح معنویت و امامت است، می‌پذیرد و می‌گوید:

> از نظر تاریخی نمی‌توان اثبات کرد که امام به قصد کربلا و یا با علم به کشته‌شدن حرکت کرد؛ بلکه از نظر تاریخ که ظواهر قضایا را نقل می‌کند، امام به طرف کوفه و قصد کوفه حرکت کرد و در اثر برخورد با «حر» و اجازه ندادن «حر» که امام از حوزه عراق خارج شود و حاضر نشدن امام که تحت‌الحفظِ «حر» به کوفه برود. راهی را به‌طرف غرب و چپ جاده پیش گرفتند تا رسیدند به کربلا و بعد در اثر نامهٔ ابن‌زیاد، در آن محل متوقف شدند. از نظر علم به کشته‌شدن هم، تاریخ جز مخطور بودن و غیرقابل اطمینان بودن این سفر را اثبات نمی‌کند.[۲]

---

۱. اقتباس از: جعفریان، **حیات فکری و سیاسی امامان شیعه**، ص ۲۴۸ ـ ۲۴۲.

۲. مطهری، **حماسهٔ حسینی**، ج ۳، ص ۱۸۹ ـ ۱۸۸.

پذیرش امر به معروف و نهی از منکر به‌عنوان هدف قیام امام‌حسین(ع) گام بلندی در جهت این برداشت سیاسی است که کربلا یک قضیهٔ شخصی که تمام ماجرایش در یک آگاهی پیشین یا دستور ویژه برای رفتن به‌سوی شهادت خاتمه یابد، نیست.

استاد مطهری، در نگرانی از برداشت صوفیانه و شخصی از حماسهٔ کربلا و حساسیت و اهتمام به برداشت سیاسی، می‌فرماید:

> یکی از اموری که موجب می‌گردد داستان کربلا از مسیر خود منحرف گردد و از حیّز استفاده و بهره‌برداری عامه مردم خارج شود این است که می‌گویند حرکت سیدالشهدا معلول یک دستور خصوصی و محرمانه به‌نحو قضیهٔ شخصیه بوده است و دستوری خصوصی در خواب یا بیداری به آن حضرت داده شده است. چه در این‌صورت دیگران نمی‌توانند او را مقتدا و امام خود در نظیر این عمل قرار دهند و نمی‌توان برای امام حسین(ع) مکتب قائل شد. ...
> برخی برای اینکه به خیال خودشان مقام امام حسین(ع) را بالا ببرند می‌گویند دستور خصوصی برای مبارزه با شخص یزید و ابن‌زیاد بوده و در این زمینه از خواب و بیداری، هزارها چیز می‌گویند. ... هر اندازه در این زمینه خیال‌بافی بیشتر شود، از جن و ملک و بیداری و دستورهای خصوصی ... این نهضت را بی‌مصرف‌تر می‌کند. ...
> ما شرقی‌ها مقام را به این می‌دانیم که گفته شود فلان شخص اهل مکاشفه است، اهل کرامت و معجزه است. جن در تسخیر دارد ... . شک نیست که امام حسین(ع) دارای مقام ملکوتی است، اما او دارای مقام جمع‌الجمعی است. انسان کامل است. ...[1]

شهید مطهری، در بحثی دیگر ضمن خیانت بزرگ دانستن اندیشهٔ کسانی که در صددند مکتب شهادت و جانبازی در راه عقیده و مقابله با ستمگران را به شخص امام حسین(ع) محدود سازند و به شکلی محترمانه دستور خصوصی جلوه دهند، می‌فرماید:

> فلسفهٔ امامت و پیشوایی، نمونه‌بودن و سرمشق بودن است. امام، انسانِ مافوق است نه ماموفق انسان. به‌همین دلیل می‌تواند سرمشق بشود.... به هر نسبت که ما شخصیت‌ها و حادثه‌ها را جنبهٔ اعجازآمیز و مافوق انسانی بدهیم، از مکتب بودن و از رهبر بودن و تکرارپذیر بودن خارج کرده‌ایم.[2]

---

۱. همان، ص ۸۷ ـ ۸۴. (با اندکی تصرف)

۲. همان، ص ۲۹۲. (با اندکی تصرف)

بدین ترتیب، می‌توان حراست از دین، اتمام حجت با مردمی که نامه‌ها و پیک‌های متعدد فرستادند، تهدیدها و فشارهای حکومت یزید، امر به معروف و نهی از منکر، افشای چهرهٔ ضددینی بنی‌امیه، ارائهٔ سیمای خلیفهٔ واقعی و امام راستین، تشکیل حکومت دینی، احیای حق، اصلاح امور امت، نجات مردم مسلمان از جهالت و سرگردانی، زدودن بدعت‌ها و اجرای سنت پیامبر(ص) را از علل و انگیزه‌های قیام امام حسین(ع) برشمرد.[۱]

برای مطالعه بیشتر

اسلام دین سلام و صلح

در یک تقسیم کُلی می‌توان دیدگاه دانشمندان مسلمان و غیرمسلمان را دربارهٔ نسبت اسلام با صلح و جنگ به سه گروه تقسیم نمود.

۱. گروهی معتقدند از آنجا که اسلام دینی جهانی یا دارای ادعای جهانی است، برای رسیدن به این مقصود از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزد و اقدام نظامی با هدف گسترش اسلام امری بایسته و بلکه وظیفه شرعی، جهاد و مقدس است. شاید روح حاکم بر اعتقاد بیشتر شرق‌شناسان و گروه‌هایی از مسلمانان تاکنون چنین باشد.

براساس این دیدگاه اصولاً فرجام‌یابی جنگ و خصومت در اسلام وجود ندارد و روابط مسلمانان و غیرمسلمانان نیز بر اصل ناسازگاری استوار است و اگر مسلمانان و سرور آنان حضرت محمد(ص) در دوره‌هایی به روابط مسالمت‌آمیز تن داده‌اند ناتوانی یا عواملی دیگر موجب آن بوده است.

۲. گروهی ـ به‌ویژه شماری انبوه از اندیشمندان مسلمان ـ بر این عقیده‌اند که اسلام هم دین صلح و هم دین جنگ است. براساس این دیدگاه شاید نتوان اصلی تأسیس کرد. چراکه همواره این زمینه‌ها و شرایط است که تعیین‌کننده است. دلیل عمده این گروه مسئله جهاد و تقسیمات دفاعی و ابتدایی آن است؛ در حالی که با دقت در انگیزه‌های جهاد در

۱. طبری، **تاریخ الطبری**، ج ۴، ص ۳۰۰ و ج ۷، ص ۲۴؛ ابن‌اعثم کوفی، **الفتوح**، ج ۵، ص ۲۱ و ۱۴۵؛ خوارزمی، **مقتل الحسین**، ج ۱، ص ۱۸۸؛ مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۴۴، ص ۳۲۹؛ ابن‌شعبه، **تحف‌العقول**، ص ۲۳۹ و ۲۴۵؛ جمعی از نویسندگان، **موسوعة کلمات الامام الحسین(ع)**، ص ۲۷۶؛ ابی‌مخنف، **وقعة الطف**، ص ۱۷۲.

دوران پیامبرﷺ و آیات قرآن کریم، به روشنی ماهیت دفاعی جهاد در اسلام نمایان می‌شود. و اصولاً در پدیده‌هایی چون نجات ستمدیدگان از ستم، پیشگیری از منکر و فساد و فتنه و حتی رفع موانع دعوت به توحید و رستگاری، عنصر دفاع نهفته است.

۳. گروهی معتقدند اسلام نه تنها دین صلح بلکه دین سِلم است.

براساس این دیدگاه اصولاً اسلام از سِلم و سلام و سلامت به معنی آرامش و امنیت است؛ نه فقط در دنیا و روابط با دیگران، بلکه در دنیا و آخرت و روابط با خدا، دیگران و خود. به عقیده این گروه معنای هیچ آیه‌ای از آیات قرآن این نیست که بدون قید و شرط می‌توان به دیگران و پیروان دیگر کتب آسمانی و ادیان حمله کرد و با آنان جنگید. حتی منظور آیه ۲۹ سوره توبه، کسانی است که پیمان خود را نقض کرده یا با نشر دعوت اسلام به مخالفت عملی برخاسته‌اند. براساس این دیدگاه حتی اطلاق صلح بر اسلام به معنای پایانی بر جنگ و یا اصطلاحی رو در رو با جنگ، صحیح نیست.

طرفداران این نظریه دلایل و شواهد متعددی برای عقیده خود ابراز داشته‌اند. وحدت مبدأ همه موجودات هستی و نیز وحدت هدف و حکمت نهفته در آفرینش تمام کائنات از منظر جهان‌بینی توحیدی اسلام، اصول همبستگی اسلام با سلام و صلح به معنای حالت طبیعی و متعادل که با وقوع جنگ به هم می‌خورد، می‌باشد. سیره عملیِ ده‌سال حیات با قدرت و اقتدار پیامبر اکرمﷺ در مدینه و سر عنوان همه فرمان‌هایی که در گسیل سپاهیان به مرزها، مورد توجه و تأکید آن حضرتﷺ قرار گرفته (داعیاً الی‌الاسلام لامقاتلاً) گواه دیگر این نظریه است. برای نمونه: در سال نهم هجری و پس از آنکه برائت از مشرکان نیز اعلان شد، دستور صریح قرآن این است: هرگاه یکی از مشرکان به تو پناه آورد، پناهش ده، تا کلام خدا را بشنود. سپس به مکان امنش برسان... .[1] و در صلح حدیبیه که از آن به فتح مبین تعبیر شده به‌رغم موقعیت برتر مسلمانان، پیامبرﷺ مدارا و صلح را پیشه کرد.

اصولاً هدف اولین و آخرین بعثت همه پیامبران الهی و خاتم پیامبران، دعوت به توحید و پرستش خدای یگانه است و خدای تعالی روش آن را در آیات قرآن بیان کرده است: ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن.[2] بر طبق صریح آیات قرآن، علت عمده تمام جنگ‌های مسلمانان با مشرکان مکه، ممانعت ایشان از آزادی

---

۱. توبه (۹): ۶.

۲. نحل (۱۶): ۱۲۵.

عقیده و اخراج مسلمانان از دیارشان و اقدام به درگیری از جانب مشرکان بوده است. با این حال قرآن دستور می‌دهد: هرگاه مشرکان از جنگ کناره گرفتند و صلح و مسالمت به شما پیشنهاد کردند، خدا هیچ راهی برای شما بر ضد آنان نگشوده است. [بلکه تنها] اگر خود را به کناری نکشند و صلح نکنند و از اعمال [و جنایات] خویش بازنایستند، آنان را هرجاکه یافتید بگیرید [و به مجازات جنگ‌افروزی] بکشید.[۱]

البته اسلام هیچ‌گاه نمی‌کوشد تا نظر خویش را درباره دفاع از ستمدیدگان و حتی هشدار و ارهاب اهل ستم پنهان دارد. پایان این بحث را به سخن دو تن از شخصیت‌های بزرگ جهان اسلام قرار می‌دهیم.

علّامه شیخ محمود شلتوت (از اهل سنت) می‌نویسد:

> در قرآن کریم حتی یک آیه هم نمی‌توان یافت که دلالت یا اشارتی به آن داشته باشد که باید به جنگ برخاست و مردم را با کشتار مجبور کرد که به اسلام بگروند و به اکراه ایمان آورند.[۲]

حضرت امام خمینی در سخنانی می‌فرماید:

> برای آنکه این مسئله در تاریخ بماند، عرض می‌کنم. از اول هم اعلام کرده‌ایم که ما به زمین‌های دیگران هیچ نظر نداریم ... کراراً گفته‌ایم که ما به حسب دستور اسلام نه ظالمیم و نه مظلوم؛ نه می‌توانیم زیر بار ظلم برویم و نه خود ظلم می‌کنیم. اگر قدرتِ گرفتن همه دنیا را نیز داشته باشیم، بنا بر این نیست. دستور این نیست و برنامه اسلامی این نیست که تجاوز کنیم... . ما به تبع اسلام، همیشه با جنگ مخالفیم و میل داریم که بین همه کشورها آرامش و صلح باشد؛ لکن اگر جنگ را بر ما تحمیل کنند، تمام ملتمان جنگجوست.[۳]

---

۱. نساء (۴): ۹۱ ـ ۹۰.

۲. شلتوت، **جنگ و صلح در اسلام**، ص ۵۲.

۳. **در جستجوی راه از کلام امام خمینی** (دفتر دوم: جنگ و جهاد)، به ترتیب صفحات ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۵.

برای اطلاع بیشتر، بنگرید به: مقاله «اسلام دین صلح» از نگارنده در کتاب **تاریخ اسلام**، جمعی از نویسندگان؛ حسینی، **بیطرفی در حقوق بین‌الملل اسلامی**؛ مودووی، **الجهاد فی سبیل الله**؛ کنفرانس بین‌المللی تجاوز و دفاع، **بازشناسی جنبه‌های تجاوز و دفاع**؛ سید قطب، **اسلام و صلح جهانی**؛ همایش بین‌المللی حقوق بشر و گفتگوی تمدن‌ها، **مجموعه مقالات همایش بین‌المللی حقوق بشر و گفتگوی تمدن‌ها**؛ منتظری مقدم، **بررسی تاریخی صلح‌های پیامبر(ص)**.

حضرت فاطمه(ع)

حال که دفتر تاریخ تحلیلی صدر اسلام، با مهتر جوانان اهل بهشت، به پایان رسید؛ همو که جدش رسول خدا(ص) فرموده بود: «حسین منی و انا من حسین» و خواننده عزیز، به‌ویژه شما دانشجوی بزرگوار و جستجوگر، تاکنون هرچند بسیار مختصر با برگی از زندگی و سرگذشت رسول خاتم، خلفای نخستین، امام علی و حسنین(ع) آشنا شدید و سرّ سخن جاودانه پیامبر اکرم(ص) درباره امام‌حسین(ع) مورد اشاره قرار گرفت، شایسته است به مثابه «ختامه مسک» حُسن ختام این دفتر با برگی از زندگانی صدیقه طاهره، فاطمه زهرا(ع) که او نیز «مهتر زنان اهل بهشت» است ورق زده شود. در این برگ سبز تلاش خواهد شد برخی از مهم‌ترین رویدادهایی که آن بانوی یگانه در آن نقش داشته مورد اشاره قرار گیرد.

ولادت و ازدواج فاطمه(ع)

هرچند درباره تاریخ دقیق تولد حضرت فاطمه(ع) به‌دلیل اختلاف نظرهای موجود، نمی‌توان اظهارنظر قطعی کرد[۱] و قول مشهور اهل سنت مبنی بر تولد آن حضرت پنج سال قبل از بعثت و قول مشهور علمای شیعه مبنی بر ولادت آن حضرت پنج سال پس از بعثت به دشواری اظهار نظر افزوده است.[۲]

اما به‌نظر می‌رسد هر دو قول مشهور، با همه شهرتی که دارد محل تأمل باشد و در باب

۱. درباره تاریخ تولد و حتی تاریخ وفات بسیاری از شخصیت‌های تاریخی جهان و نیز بسیاری از رخدادهای مهم اختلاف‌نظر وجود دارد. اختلاف‌نظر درباره تولد شخصیت‌های بزرگی چون مریم(ع)، مسیح(ع)، پیامبر اکرم(ص)، منتسبان پیامبر همچون خدیجه و عایشه و یا دیگر صحابه نامور پیامبر(ص) و حوادث مرتبط با آنان، گواه این ادعاست.

۲. ر.ک: ابن‌جوزی، **صفة‌الصفوة**، ج ۲، ص ۴؛ **الکوثر فی احوال فاطمة بنت النبی الاطهر**، ج ۱، ص ۲۷۸؛ هاشمی، **فاطمه زهرا(ع) در کلام اهل‌سنت**، ص ۵۳؛ شیخ طوسی، **مصباح المتهجد**، ص ۵۵۱؛ حاکم نیشابوری، **المستدرک علی الصحیحین**، ج ۳، ص ۳۷۲؛ علامه مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۹۸، ص ۳۷۵؛ شیخ‌الاسلامی، **مسند فاطمه الزهرا(ع)**، ص ۱۳.

ولادت فاطمه زهرا(س) آنچه در اقبال سید بن طاووس[۱] و مصباح المتهجد شیخ طوسی[۲] و برخی دیگر از منابع آمده، یعنی سال دوم بعثت پیامبر اکرم(ص)، امکان تقویت بیشتر داشته باشد؛[۳] چراکه شواهد و قرائن تاریخی و کلامی نیز می‌تواند مؤید این ادعا باشد. ازجمله این قرائن اینکه شیخ طوسی در مصباح المتهجد ولادت صدیقه طاهره در سال دوم بعثت را به «بعضی روایات» منتسب کرده و قول به سال پنجم بعثت را به «روایت واحده». بدیهی است چند روایت در صورت یکسانی سایر شرایط، از قوت بیشتری برخوردار است. بیان شیخ در حوادث ماه جمادی الاخری این است: و فی الیوم العشرین منه [شهر جمادی الآخرة] سنة أثنتین من المبعث کان مولد فاطمة فی بعض الروایات و فی روایة اخری: سنة خمس من المبعث.[۴]

با پذیرش این قول به طور طبیعی آن دسته از روایاتی که اسراء و معراج پیامبر اکرم(ص) را بعد از بعثت و ازجمله سال دوم مبعث نوشته‌اند نیز توجیه مناسبی در ارتباط با پیوند میان معراج و زاده‌شدن زهرای بتول(س) می‌یابند.

نکته دیگر اینکه چنان‌که مورخان نوشته‌اند در جریان آزار و اذیت مشرکان مکه نسبت به پیامبر خاتم(ص) و ازجمله ریختن شکمبه شتر بر سر و دوش پیامبر اکرم(ص) به دستور ابوجهل، فاطمه زهرا(س) پس از اطلاع، شتابان به مسجد می‌آید و جامه پیامبر اکرم(ص) را پاک می‌کند. به‌طور طبیعی این بی‌احترامی‌ها پیش از سال دهم بعثت و قبل از محاصره در شعب ابوطالب بوده است و اگر ولادت ام الائمه و صاحب شجره طوبی سال دوم بعثت باشد، آن حضرت در سن و سالی بوده است که بتواند به مسجد برود و چنین وظیفه‌ای را تعهد نماید.[۵]

---

۱. ابن‌طاووس، **اقبال الاعمال**، ج ۳، ص ۱۶۲.

۲. شیخ طوسی، **مصباح المتهجد**، ص ۵۵۱.

۳. مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۹۸، ص ۳۷۵.

۴. همان؛ شیخ طوسی، **مصباح المتهجد**، ص ۵۵۱؛ ابن‌طاووس، **اقبال الاعمال**، ج ۳، ص ۱۶۲.

۵. بلاذری، **انساب الاشراف**، ص ۱۲۵.

چنان‌که در جریان نبرد احد نیز وقتی «حبیبه خدای رحمان» شنید چهره پدر آسیب دیده است با گروهی از زنان مهاجر و انصار به میدان کارزار شتافتند و فاطمه چون پدر را دید دست در گردن او انداخت و گریست و سپس خون صورتش را شست چنان‌که با پذیرش این قول سن «انسیه حوراء» هنگام ازدواج با علی مرتضی نیز قریب به سیزده سال بوده است و استبعادی برای ازدواج دختران در این سن به‌ویژه در جزیرة العرب وجود نخواهد داشت.

البته روشن است که بحث از تاریخ دقیق ولادت ریحانه پیامبرﷺ جز روشن شدن تاریخ فایده‌ای ندارد؛ چراکه دختر پیامبرﷺ پنج سال پیش از بعثت یا پنج سال پس از بعثت متولد شده باشد، نُه ساله ازدواج کرده باشد یا هجده یا سیزده ساله؛ هجده ساله به جوار حق شتافته باشد یا بیست و هشت ساله یا بیست و سه ساله، او دختر پیامبر خداﷺ و نمونه کامل زن تربیت شده و برخوردار از اخلاق عالی و کمالات معنوی ظاهری و باطنی است و فرزندان پیامبرﷺ از نسل او و مایه افتخار اسلام و مسلمین‌اند. آنچه هر زن و مرد مسلمان باید از زندگانی دختر پیامبرﷺ بیاموزد، پارسایی و پرهیزکاری او، بردباری و شکیبایی او، ایمان عمیق و باور دقیق او به خدای یکتا و تسلیم در مقابل پروردگار هستی و دیگر فضایل و خصلت‌های عالی انسانی است که در وجودش متبلور است.[۱]

باری چنان‌که شما دانشجوی عزیز در همین کتاب ملاحظه کردید و از بدیهیات تاریخ و زندگی بدوی و قبیله‌ای جزیرةالعرب به‌شمار می‌رفت فرزند پسر چراغ خانه پدر بود و کسی که پسری نداشت، ابتر نامیده می‌شد. چنان‌که کج‌اندیشان تاریک‌دل قریش همین سرزنش را نسبت به پیامبر اکرمﷺ داشتند.[۲] اما به‌رغم این کوتاه‌نگری، مشیت خداوند بر این قرار گرفت که از پیامبر خاتمﷺ دختری بماند که در همه ابعاد، سرّ سخن رسول اکرمﷺ و رمز اشارات قرآنی «انّ شانئک هو الابتر» را به خودخواهان جاهلی بنمایاند. محمدﷺ باید صاحب دختر شود و دختر خود را آنچنان بپروراند و حرمت نهد که «زن» این شگفتی آفرینش و مایه بقای انسان و انسانیت، جایگاه عظیم و سزاوارش را بیابد و الگوی حرمت و کرامت انسان گردد.

---

۱. ر.ک: شهیدی، **زندگانی فاطمه زهرا**، ص ۲۴ و ۳۲.

۲. کوثر (۱۰۸): ۳.

محمد(ص) در زمانی که عرب بیابان نشین نتیجه مرارت و سختی حدود ۲۷۰ شبانه‌روزی همسرش را که نوزاد دختر بود بدبختی بزرگ و مایه سرشکستگی می‌دانست، و کمترین آرزویش نسبت به این عطیه الهی مرگ زود هنگام او بود، فریاد کرد: دختر و پسر هر دو نعمت خدایند و یکی بر دیگری برتری ندارد و فرمود: چون دختری در خانه‌ای زاده شود خداوند ملائکه را نزد آنان می‌فرستد تا بگویند: ای اهل خانه سلام بر شما، سپس آن دختر را با پرهای خود می‌پوشانند و دست‌های خویش را بر سر و روی او می‌کشند و در حقّ او و والدینش دعا می‌کنند. و نیز فرمود: کسی که دو دختر را بپروراند تا به حد رشد رسند، من و او با هم به بهشت در می‌شویم.[1] حضرت رسول خاتم(ص) بعد از بعثت بارها مادر فاطمه، حضرت خدیجه را ستوده بود: «خدیجة و اَینَ مثلَ خدیجة، صَدَّقَتني حین کذّبنی الناس: کجا مثل خدیجه یافت می‌شود غمخوار روزگار تنهایی و یاوری روزگار نداری».[2]

از دوران کودکی فاطمه(س) اطلاعات زیادی در متون تاریخی باقی نمانده است، در دوره کوچ اجباری به شعب ابی‌طالب و محاصره طاقت‌فرسای اقتصادی و اجتماعی قریش، همراه مادرش خدیجه، مایه آرامش پدر بود.

سه سال از بهترین دوران کودکی فاطمه، در محله شعب ابی‌طالب سپری شد که گرسنگی مدام، ناامنی، تحقیر، درد و رنج، نگرانی و اضطراب شبانه‌روزی، سختی‌های طاقت‌سوز ظاهری آن بود و بردباری و شکیبایی فاطمه(س) همراه مادر، پدر و سایر بستگان هاشمی و اندک مسلمانان تنها در سایه یقین به راهی که در آن گام نهاده بودند تفسیرپذیر است. سال دهم بعثت که محاصره شکسته شد و هاشمیان آزمون عبرت‌خیز آن زندان بی‌سقف را سرافرازانه پشت‌سر نهاده و به خانه‌های خود برگشتند؛ آغاز غم جانکاه فاطمه بود. خدیجه که ۲۵ سال قبل با دل‌دادن به یگانه روزگارش محمد تهیدست؛ در نگاه دنیاگرایان و زنان اشرافی و جاهلی، جاه و جلال، جواهرات و لباس‌های زینتی و سفره‌های رنگین و هوس‌های متنوع و در یک کلمه تمام دارایی‌اش را بر باد داده بود، در ۶۵ سالگی و بی‌اطلاع از آینده بعثت و ناامید

---

۱. و این نیز شگفت است که شمار دختران رسول خدا(ص) از خدیجه بیش از پسران است. و شگفت‌تر اینکه تنها دختر حضرت رسول حق پس از رحلت آن حضرت در قید حیات بود و یادگار رسول خاتم(ص) به‌شمار می‌رفت.

۲. قمی، **سفینة البحار**، ج ۱، باب خاء، ص ۳۸۰؛ **قاموس الرجال**، ج ۱۰، ص ۴۳۲.

نسبت به خروج دعوت از بن‌بست و رسیدن به روزهای فلاح دوره مدنی و آینده باشکوه تاریخ، دعوت حضرت حق را اجابت کرد و زین پس فاطمه دیگر تنها دختر خانه نیست. او جانشین عبدالله، عبدالمطلب، ابوطالب و خدیجه‌ؑ است. اکنون او برای پدرش هم دختر است و هم مادر، نام ام‌ابیها از سوی پدر بدیشان چه کنیه معناداری است.

در جریان هجرت مسلمانان به یثرب، همراه فاطمه بنت اسد؛ مادر علی بن ابیطالب، فاطمه دختر زبیر و تنی چند از زنان مسلمان به سرپرستی علی بن ابیطالب، از مکه به یثرب مهاجرت و در دهکده قبا به پیامبر رحمت که منتظر او بود ملحق شد.

مسلّم است که فاطمه‌ؑ خواستگاران بسیار داشته است،[1] چه پدرش پیش از آنکه به پیغمبری رسد در دیده همشهریان ارجمند بوده است، دو خواهر فاطمه‌ؑ رقیه و ام‌کلثوم پیش از ظهور اسلام زن دو پسر مرد سرشناس خاندان هاشم (عبدالعزی بن عبدالمطلب = ابولهب) شدند و نزد شوهران بسیار گرامی بودند و نزول سوره تبّت به سبب کینه‌توزی‌های ابولهب و نیز سرسختی آن مرد لجَوج و همسرش، سبب جدایی آنان از شوهرانشان شد، چنان‌که خواهر دیگر او زینب نیز به همسری ابوالعاص بن ربیع درآمده بود که نزد کسان خود از ارجمندان و نزد دیگران حرمت داشت و زینب را بهترین همسر می‌دانست.

مطابق اسناد تاریخی، گروهی از مهاجران و کسانی از صحابه پیامبرﷺ برای دامادی رسول خداﷺ و ازدواج با فاطمه، آخرین دخت پیامبر اقدام کردند.[2] پیامبرﷺ که گویا منتظر تعیین تکلیف از سوی پیک الهی است، هریک از خواستگاران را به دلیلی جواب ردّ داد تا آنکه علی بن بیطالب به قصد خواستگاری از فاطمه به خانه رسول خدا درآمد. پیامبرﷺ شایستگی‌ها و صفات نیک علی ابن ابیطالب چون دانایی و خردمندی او را برای فاطمه

---

۱. از انس بن مالک نقل است که سالت امی عن فاطمةَ بنت رسول اللهﷺ فقالت: کانت کالقمر لیلة البدر، او الشمس کفرت غماما اذا خرجت من السحاب، بیضاء مشرقة حمرة، لها شعر اسود، من اشدّ الناس برسول اللهﷺ شبهاً والله.

۲. یعقوبی می‌نویسد: «پس از ورود علی به مدینه، رسول خدا فاطمه را به او تزویج کرد، با اینکه گروهی از مهاجران او را از رسول خدا خواستگاری کرده بودند و چون او را به علی داد به سخن آمدند، پس رسول خدا فرمود: ما انا زوّجته و لکن الله زوّجه: من فاطمه را به علی تزویج نکردم بلکه خدا او را تزویج کرد.» (یعقوبی، **تاریخ یعقوبی**، ج ۱، ص ۴۰۱)

بازگفت و فاطمه را برای علی خواستگاری کرد. گو اینکه سمبل حجب و حیا فاطمه زهرا(س) در سکوتی آمیخته با تبسم، رضایت خود را اعلام کرده بود.

تن‌پوش جنگی یا زره پسر ابوطالب کابین فاطمه و دستمایه‌ای برای تهیه هزینه عروسی و فهرست اشیایی شد که جهاز محقّر فاطمه را تشکیل می‌داد و بدین ترتیب سیده زنان دو عالم و ریحانه آخرین پیامبر(ص) در سال اول هجرت به عقد اولین اسلام‌آورنده درآمد.

پیامبر اکرم(ص) اساس زندگی مشترک این زوج جوان را که می‌توانست الگوی درست برای معاصران و آیندگان باشد بر مبنای تقسیم کار قرار داد و انجام کارهای درون خانه را بر عهده فاطمه و کارهای بیرون خانه را به عهده همسرش نهاد.

رسول اعظم روزی به دیدن فاطمه آمد، چون دخترش را دید با یک دست دستاس می‌کند و با دست دیگر فرزندش را شیر می‌دهد، گفت دخترم تلخی و شیرینی دنیا را بچش تا در آخرت شیرین‌کام باشی. زهرای بتول پاسخ گفت: خدا را بر نعمت‌هایش سپاس می‌گویم.[۱]

هرچند بسیار طبیعی است که بین صمیمی‌ترین دوستان گاه‌گداری کدورت پیش آید، چنان‌که مطابق آنچه در برخی منابع آمده است، میان فاطمه و علی به منزله یک زوج جوان اختلافاتی گزارش شده است اما این اختلاف‌های طبیعی به هیچ‌رو به‌گونه‌ای نبود که صمیمیت کانون زندگی را به مشاجره و نزاع تبدیل نماید. از همین رو علی بن ابیطالب(ع) در جامعه‌ای که بنیاد آن بر نظام تک‌همسری بنا نشده است، تا فاطمه زنده بود همسر دیگری اختیار نکرد.

چنان‌که به لحاظ کلامی با توجه به اینکه علی و فاطمه(ع) هر دو دارای مقام عصمت‌اند بروز اختلاف میان آنان تا بدان درجه که به مشاجره و قهر و لزوم داوری پیامبر بکشد با چنان مقامی سازگار نیست. هرچند بر فرض صحت و درست بودن بعضی از این گزارش‌ها، باز هم نقار زودگذر زن و شوهر، طبیعی آدمی است و گردی بر دامن مکارم اخلاق آن بزرگواران نمی‌افشاند. در جریان نبرد اُحُد فاطمه(س) همراه زنان مدینه از شهر خارج و به سوی رزمگاه حرکت کردند. هر یک از زنان به مداوای مجروحی می‌شتابند فاطمه(س) صورت خون‌آلود پیامبر را با آبی که علی(ع) آورد شستشو و پاکیزه کرد و چون خون بند نیامد، قطعه بوریایی را سوزانند و خاکستر آن را بر زخم گذاشتند تا جریان خون متوقف شد.[۲]

---

۱. طبرسی، **مجمع البیان**، ج ۵، ص ۵۰۵.

۲. بلاذری، **انساب الاشراف**، ص ۳۲۴؛ واقدی، **مغازی**، ص ۲۴۹.

افزون بر این، حضور پر تکاپوی فاطمه‌ علیهاالسلام پس از جنگ احد به منزله عضوی تعیین کننده در بازگرداندن آرامش و سکون به جامعه جنگ‌زده مدینه، امری مسلم است. زیرا آن حضرت در کنار شماری از زنان مهاجر و انصار، وظیفه پرستاری از مجروحان جنگ را بر عهده داشت. چنان‌که در جریان همین جنگ که شهادت بیش از هفتاد تن از سربازان پاکدل سپاه اسلام، به‌ویژه جناب حمزه سید الشهداء در معرکه احد بر همه مسلمانان بسیار گران افتاد، به همراه پدر به دلجویی از بازماندگان می‌پرداخت و گه‌گاه با حضور در آرامگاه شهیدان برای‌آنان دعا و طلب آمرزش می کرد.

حضور و مشارکت ریحانه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله همراه یکی از همسران پیامبر و زنانی از بنی‌عبدالمطلب در مراسم بیعت زنان قریش با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در جریان فتح مکه از دیگر فعالیت‌های ثبت شده در کارنامه پر نور آن حضرت است.

نقش تعیین‌کننده «سیدة نساء اهل‌الجنة» در رخداد مهم مباهله با مسیحیان نجران ـ که از همان زمان به بعد ملاک شناسایی و سند عصمت و عظمت اهل‌بیت و عزیزان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شد ـ از دیگر افتخارات فرخنده فاطمه علیهاالسلام است.[۱]

حاکم نیشابوری در مستدرک[۲] آورده است پس از آنکه آیه ۳۳ سوره احزاب نازل شد، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله مدت شش ماه به طور مستمر هنگام نماز صبح در خانه فاطمه و علی حاضر می‌شد و می‌فرمود: الصلاة یا اهل البیت. «انّما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیرا».[۳]

هرچند نمی‌توان گفت محبت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت به فاطمه، رنگی از عاطفه پدری نسبت به فرزند نداشته است چه؛ محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پدر بود و فاطمه فرزند او و آن‌هم فرزند دختر. اما آنچه بیش از هر چیز دیگر فاطمه را شایسته این حرمت و ارجمندی کرد، از خودگذشتگی، پارسایی، زهد، دانش و دیگر ملکات انسانی اوست که در آن بانو در حد کمال بوده است. حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله که صفات عالی انسانی را در او می‌دید و تربیت اسلامی را در کردار، رفتار و

---

۱. همان، ص ۳۱۳؛ شیخ‌الاسلامی، **مسند فاطمة الزهرا** علیهاالسلام، ص ۶۴.

۲. حاکم نیشابوری، **المستدرک علی الصحیحین**، ج ۳، ص ۳۶۱.

۳. احزاب (۳۳): ۳۳.

گفتار او مشاهده می‌کرد، او را می‌ستود و درباره‌اش دعای خیر می‌گفت. گاه می‌فرمود: فاطمه پاره تن من است، گاه با برخاستن پیش پای او و بوسه زدن به سر، دست و روی او، شدت محبتش را نشان می‌داد.[۱]

نوشته‌اند رسول خدا(ص) از هر سفری که بر می‌گشت، نخست دو رکعت نماز در مسجد می‌خواند، سپس به دیدن فاطمه می‌رفت و بعد از آن بود که از زنان خود خبر می‌گرفت.[۲]

و گاه رسول حق(ص) می‌فرمود:

مَن صلّی علیک یا فاطمة غفر الله له و الحقه حیث کنت من الجنة.

فاطمه جان هر کس بر تو تحیت و درود فرستد، خدای تعالی از او درگذرد و او را در بهشت به من ملحق گرداند.

با اینکه جریان‌های سیاسی و مشارکت در آن به‌ویژه نسبت به زنان در واپسین سال‌های عمر پیامبر اکرم(ص) آن‌هم به صورت ابتدایی شکل گرفته است و حتی از دیگر عرصه‌های فرهنگی، نظامی و اجتماعی قابل تفکیک نیست، ولی فاطمه، پس از رحلت پیامبر خدا(ص)، مرشدانه در فضای سیاسی جامعه مدینه وارد شد و هدایت بخشی از جهت‌گیری‌های سیاسی را برعهده گرفت. خطبه آن حضرت در مسجد پیامبر، در حضور جمعی از مهاجران و انصار، بهترین سند و گواه این امر است. چنان‌که مهم‌ترین گردهمایی اقلیت مخالف جریان سقیفه بنی‌ساعده نیز در خانه فاطمه(س) صورت گرفته است.

شکوائیه دردانه پیامبر(ص) نسبت به مصادره فدک از سوی کارگزاران خلافت، از دیگر موارد

---

۱. به همین مضمون حاکم نیشابوری در المستدرک به نقل از همسر پیامبر خدا عایشه آورده است: ما رأیت احداً کان اشبه کلاماً و حدیثاً من فاطمة برسول الله(ص) و کانت اذا دخلت علیه رحبّ بها و قام الیها فاخذ بیدها فقبّلها و اجلسها فی مجلسه. (حاکم نیشابوری، **المستدرک**، ج ۳، ص ۳۶۴ و نیز بنگرید به: ابن‌شهرآشوب، **مناقب آل ابی‌طالب**، ج ۳، ص ۳۳۳)

۲. به همین مضمون حاکم نیشابوری به نقل از ابن عمر آورده است: انّ النبی(ص) کان اذا سافر کان آخر الناس عهداً به فاطمة و اذا قدم من سفر کان اول الناس به عهداً فاطمة. فذکر باسناده نحوه و زاد فیه فقال لها رسول‌الله(ص): فداک ابیّ و امّی. (حاکم نیشابوری، **المستدرک علی الصحیحین**، ج ۳، ص ۳۶۶ و نیز بنگرید به: ابن عبدالبر، **الاستیعاب**، ص ۷۵۰)

حضور فعال آن حضرت در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی جامعه است. چنان‌که ابراز نگرانی و نارضایتی دختر پیامبر ﷺ از پیش‌آمدهای سیاسی آن دوره در گفتگوی آن حضرت در بستر بیماری با زنان مهاجر و انصار ـ که برای عیادت او آمده بودند ـ از دیگر ابعاد حضور فعال زن مسلمان در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی است.

حال که سخن از حضور فاطمه زهرا ؛ در عرصه سیاسی حکومت اسلامی به میان آمد تذکر چند نکته که مبانی آن در سخنان آن بانو در مسجد پیامبر ﷺ و نیز ملاقاتش با زنان مهاجر و انصار آمده است، سودمند است:

۱. واقعیت این است که پس از رحلت رسول خدا ﷺ در خصوص چگونگی ادامه روش آن حضرت در ابعاد مختلف از جمله تبیین، تفسیر و اجرای دین و اداره قلمرو حکومت اسلامی، دو نگرش و در نتیجه دو جریان و جنبش پدید آمد؛ جریانی که می‌کوشید مسیر حکومت، مقررات، قوانین و نظام اخلاقی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن، که از دین و وحی منشأ گرفته بود، به طور دقیق در راه ترسیم‌شده عصر پیامبر جریان یابد و جنبشی که معتقد بود باید به تناسب اوضاع و شرایط زمان و مکان در نظام سیاسی و حقوق دینی و احیاناً بعضی ابعاد دیگر آن هرچند با سنت رایج زاویه داشته باشد، تجدیدنظر کرد.

به تعبیری شاید بتوان در میان این دو نگرش کسانی را یافت که بیشتر در این اندیشه بودند چگونه باید هرچه زودتر حاکم را برگزید و کمتر بدین می‌اندیشیدند که حکومت چگونه باید اداره شود و از سوی دیگر کسانی بودند که بیشتر به این می‌اندیشیدند که حکومت با کدام دین‌شناسی قابل اداره و اجراست.

۲. در واقع روح اختلاف میان این دو نگرش به نوع و روش تفسیر آنان از اسلام، جایگاه پیامبر و مفهوم رهبری جامعه بعد از پیامبر ﷺ نهفته بود. مفهومی که در یک تلقی، رهبری واجب الاطاعة الهی را که همه ویژگی‌های اجتماعی و سیاسی و نیز شرایط و لوازم اداره و سیاست جامعه را ناشی از دین و دیانت راستین ابراهیم و اسماعیل دانسته و بر برگزیدگی آدم، نوح، ابراهیم و خاندان عمران از جانب خداوند و نیز بر میثاق راستین الهی تأکید می‌کند و در تلقی دیگر میان حاکمیت سیاسی و دینی پیامبر ﷺ تفکیک و مردم خود به امر حکومت و گزینش حاکمان خود واقف‌ترند و اصولاً حکومت امری دنیایی است و اگر به نبوت قرین شود و یا به عهده کسی که به خانه نبوت و رسالت نزدیک‌تر است گذارده شود چه‌بسا موجب فساد

نبوت شود از این‌رو به پیامبر اکرم(ص) نسبت داده شد که آن حضرت فرموده است: «انّا اهل البیت اکرمنا الله واصطفانا و لم یرض لنا بالدنیا و ان الله لایجمع النبوة والخلافة».

۳. امروز که بیش از چهارده قرن از زمینه‌های پیدایی و گسترش این دو تفکر می‌گذرد، هر یک از دو نگرش طرف‌دارانی از مسلمان و غیرمسلمان شرقی و غربی دارد و برخلاف آنچه بعضاً ادعا شده، آنچه آن روزها گفتند و شنیدند به هیچ رو جنبه شخصی ندارد. نه آن روز و نه این زمان تنها سخن بر سر آن نبود که شخصی که سال ۳۵ هجری زمامدار مسلمانان شد، باید سال یازدهم به خلافت رسیده باشد، یا فلان مزرعه و باغستان را چرا گرفتند؟

مطابق آنچه از سخنان حضرت فاطمه به‌دست می‌آید، سخن در اینجاست که اگر امروز نظامی عادلانه و اصلی‌تثبیت‌شده به سود دسته‌ای خاص تغییر یافت، چه کسی تضمین می‌کند که پس از آن اصل‌های دیگری دگرگون نشود و به دنبال آن مشکلی از پس مشکلی پدید نگردد؟ تا آنجا که نظام اصلی یکباره درهم بریزد و مقررات آن، اصالت خود را از دست بدهد. واقعیتی که آثار و نشانه‌های آن به‌زودی رخ نمود و در کمتر از نیم قرن یاد و خاطره رسول خدا(ص) به‌یک‌باره هم نظام سیاسی و هم قوانین مدنی و حقوقی و احکام شرعی که با چنان تلاش و کوششی پی‌ریزی شده بود، به‌هم خورد و روش حکومت الهی به سیرت دوره‌ای برگشت که معلوم بود مقصود رسول خدا(ص) نبوده است. پس، اینکه در طول تاریخ همواره فصلی از کتب تاریخ و کلام مسلمانان به حوادث نخستین تاریخ اسلام و تصمیمی که عده‌ای از مسلمانان اولیه گرفتند اختصاص یافته است به خاطر این نیست که این دهکده یا باغستان باید در دست دختر پیامبر(ص) و فرزندان او باشد یا در دست حکومت وقت. و اگر فاطمه(س) نزد خلیفه وقت رفت و از او حق خود را مطالبه کرد، نه از آن جهت بود که نان‌خورش برای خود و فرزندانش می‌خواست. مشکل او این بود که این «اجتهاد مقابل نص» نخستین و آخرین اجتهاد نیست. فردا اجتهادهای دیگری پیش می‌آید. چه کسی ضمانت خواهد کرد که خلیفه دیگری با اجتهاد خود دگرگونی‌های اساسی در دین پدید نیاورد؟ چنان‌که مدعیان او نیز چنین تشخیص دادند که اگر به موجب ادعا و گذراندن گواه امروز، مزرعه‌ای را که مطالبه می‌کند بدو برگردانند، فردا مطالبه دیگرِ حقوق خود را خواهد کرد.[۱]

---

۱. ابن ابی‌الحدید، **شرح نهج‌البلاغه**، ج ۱، ص ۱۸۹؛ متقی هندی، **کنزالعمال**، ج ۱، ص ۳۳۸.

پیش‌بینی فاطمه‌علیهاالسلام درست درآمد، چهل سال پس از این حادثه به وسیله گروهی که اگر مسلمان شدند برای این بود که جز مسلمانی راهی پیش‌روی خود نداشتند، تغییراتی بنیادی در حکومت پدید آمد که هم مخالف سنت پیامبر و هم برخلاف سیرت جاری خلیفه اول و دوم بود.[۱]

۴. معلوم نیست تعصبات جاهلانه مذهبی و غیر مذهبی در عصر حاضر که بیشتر مسلمانان را به نحوی دچار درگیری‌های فرقه‌ای کرده است، اجازه دهد اهل تحقیق و نظر آنچه در غروب آفتاب وجود و حضور رسول خاتم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله اتفاق افتاده را با رعایت موازین علمی و اخلاقی و سعه صدر مورد بازخوانی دقیق قرار دهند.

پانزده قرن است که صدها بار پرسش‌هایی مطرح شده، بدانها پاسخ‌هایی هم داده شده ولی هیچ‌گاه از تازگی نیفتاده است؛ افزون بر سؤال‌هایی که در مباحث گذشته بدان اشاره شد برخی دیگر از پرسش‌ها از این قرار است:

یک. آیا می‌توان بسیاری تربیت‌شدگان رسول اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله را که در سقیفه گرد آمده بودند معذور داشت که آنان در این گمان بودند که در میان‌شان کسی وجود ندارد که دارای صفات و خصوصیات رسول خدا باشد و بتواند مساوات و عدالت را در ابعاد مختلف رعایت کند؟

دو. آیا می‌توان گفت اوسیان و خزرجیان نسبت به همدیگر بی‌اعتماد بودند و این دو از قریش، به‌ویژه تازه مسلمانان آزاد شده که فعلاً در مهاجران نمود داشت، بیم داشتند؟

سه. آیا می‌توان گفت نه انصار و نه بسیاری دیگرقبایل عرب مخالفتی با خلافت و پیشوایی خاندان پیامبر نداشته و صرفاً در تشخیص خاندان پیامبر به خطا رفتند؟

چهار. آیا می‌توان گفت انصار با پیشنهاد «امیری از ما و امیری از شما» در اندیشه جدایی سیاست از دیانت و جدایی اصل حکومت و انتخاب زمامدار از دین برآمدند؟

پنج. آیا مطابق آنچه ادعا شده واقعاً بیم تفرقه و فتنه می‌رفت به طوری که حتی یک روز هم نمی‌توان درنگ کرد؟ آیا امارت مسلمانان با ریاست قبیله مقایسه شده بود؟ آیا بیم فرو ریختن حکومت اسلامی می‌رفت یا بر افتادن دین؟

---

۱. ر.ک: شهیدی، **زندگانی فاطمه زهرا**علیهاالسلام، ص ۱۱۹ و ۱۵۳.

مطابق آنچه در کلام صدیقه طاهره آمده است، آشنایی علی بن ابیطالب با ظرایف دین خدا و سازش‌ناپذیری او در مقابل اهل تزویر، زور و زر، علت اصلی روی خوش نشان ندادن به آن حضرت بوده است. در کلام فاطمه زهرا‌علیها‌السلام آمده است:

وَیحَهُم أنّی زَحزَحُوها عَن رَواسی الرسالَةِ. وَ قَواعِدِ النُّبُوَّة. وَ مَهبطِ الرُّوحِ الأمین. الطَّبین بِأمُورِ الدُّنیا وَالدّین. ألا ذلِکَ هُوَ الخُسرانُ المُبینُ. وَمَا الَّذی نَقَمُوا مِن ابی الحَسَنِ؟ نَقَمُوا وَاللهِ نَکیرَ سَیفِهِ. و قلّة مبالاته لحتفه وَ شِدَّةَ وَ طاتِهِ و نَکالَ وَقعَتِه و تَنَمُّرَهُ فی ذاتِ اللهِ. و تاللهِ لَو تَکافوا عَن زِمامٍ نَبَذَهُ الیهِ رسُولُ اللهِ‌صلی‌الله‌علیه‌وآله لاعتلقه و لَسارَبِهِم سَیراً سُجُحاً لا یکلَمُ خِشاشُهُ وَ لا یتَعتَعُ راکِبُهُ وَ لا وردَهُم مَنهلاً نَمیراً فَضفاضاً تَطفَحُ ضَفَّتاهُ وَ لأصدَرَهُم بِطاناً قَد تَخترَ بِهِمُ الرَّی غَیرَ مُتَحَلّی بطائِل، اِلاّ بِغمر النّاهِلِ وَ ردعَةِ سَورَةِ السّاغِبِ. وَ لَفَتَحَت عَلَیهِم بَرَکاتٌ مِنَ السَّماء وَالأرضِ، وَ سَیأخُذُهُمُ اللهُ بِما کانُوا یکسِبُونَ.[1]

وای بر آنان، چرا نگذاشتند حق در مرکز خود قرار بگیرد؟ و «خلافت بر پایه‌های نبوت» استوار آید؟ آنجا که فرودگاه نگاه جبرئیل امین است و برعهده علی که «عالم به امور دین و دنیا» است به‌یقین زیان آشکار نصیب آنان است. قسم به خدا علی را نپسندیدند، چون سوزش تیغ او را چشیدند و پایداری او را دیدند، شاهد بودند که چگونه بر آنان می‌تازد و با دشمنان خدا نمی‌سازد.

سوگند به خدا، اگر پای در میان می‌نهادند، و علی را بر «کاری که پیامبر به عهده او نهاده» می‌گذاردند، به‌تدریج و آسان آسان ایشان را به راه راست می‌برد. و حقّ هر کس را بدو می‌سپرد، چنان‌که کسی زیان نبیند و میوه آنچه کشته را بچیند. تشنگان عدالت از چشمه معدلت او سیر و زبونان در پناه صولت او دلیر می‌گشتند. اگر چنین می‌کردند درهای رحمت از زمین و آسمان به روی آنان می‌گشود. به زودی خداوند آنان را به کیفر اعمالشان خواهد گرفت.

در کلامی دیگر می‌فرمایند:

وَیحَهُم! أفَمَن یهدِی اِلَی الحَقِّ أحَقُّ أن یتَّبَعَ أمَّن لا یهِدّی إلاّ أن یهدَی فَمالَکُم کَیفَ تَحکُمُونَ.

---

۱. ابن ابی‌الحدید، **شرح نهج‌البلاغه**، ج ۱۶، ص ۲۰۸، ۲۳۰ و ۲۸۶.

وای بر آنان، آیا آنکه مردم را به راه راست می‌خواند، سزاوار پیروی است، یا آنکه خود راه نمی‌داند؟ پس چگونه قضاوت می‌کنید؟

و سخن آخر صدیقه طاهره علیهاالسلام در استناد به آیه ۲۸ سوره هود:

فَیا حَسرةً لَکم و انی بِکُم وَ قَد «عُمِّیَت عَلَیکُم أنُلزِمُکُمُوها وأنتم لها کارهونَ».
دریغا که دیده حقیقت‌بین ندارید. بر ما هم تاوانی نیست که داشتن حق را ناخوش می‌دارید.

درباره اینکه دختر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چند روز در بستر بیماری بسر برد یا چند ماه پس از رحلت پدر زندگانی را بدرود گفته است نیز نمی‌توان اظهارنظر قطعی کرد. کمترین مدت را چهل شب و بیشترین مدت را هشت ماه نوشته‌اند و در این میان نقل‌های دیگری از دو ماه تا هفتاد و پنج روز، سه ماه و شش ماه وجود دارد.

چنان‌که آرامگاه ریحانه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز نامعلوم است. دفن در خانه‌اش؛ در روضه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله؛[1] در خانه‌ای که متعلق به جناب عقیل بوده برخی از نقل‌هایی است که وجود دارد. طبق قول مشهور حضرت صدیقه طاهره در بقیع به خاک سپرده شده است.

کوششی که در پنهان داشتن خبر رحلت تنها دختر پیامبر خدا به کار برده شده است گویای نگرانی اهل بیت و خاندان رسالت است اما اینکه سبب و علت پوشیده‌کاری در مدفن آن حضرت چه بوده است، وصیت و خواسته آن حضرت یا چیز دیگری بوده است، خدا می‌داند. همین قدر می‌دانیم که آیات زیر به اتفاق مفسران فریقین درباره آن حضرت و فرزندان

---

۱. و قد ذکر جامع کتاب المسائل و اجوبتها من الائمة علیهم‌السلام فیها ما سئل عنه مولانا علی بن محمد الهادی علیه‌السلام فقال فیه ما هذا لفظه: ابوالحسن ابراهیم بن محمد الهمدانی قال: کتبت الیه: ان رایت ان تخبرنی عن بیت امک فاطمة علیها السلام، أ هی فی طیبة أو کما یقول الناس فی البقیع؟ فکتب: هی مع جدّی صلوات الله علیه و آله. قلت انا: و هذا النص کاف فی انّها علیه السلام مع النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله. (ابن طاووس، **الاقبال بالاعمال**، ج ۳، ص ۱۶۳)

معصوم او نازل شده است.

به اتفاق مفسران شیعه و جمع کثیری از دانشمندان اهل سنت، آیات ذیل در شأن فاطمه﴿س﴾، همسر و فرزندان ایشان است:

۱. «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا».[۱]

قریب به ۲۰ نفر از صحابه و ۳۰۰ نفر دیگر از محدثان، شأن نزول این آیه را پنج تن آل‌عبا می‌دانند.

۲. «قُلْ لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَى».[۲]

به اجماع فریقین (شیعه و سنی) و جمیع مسلمین، این آیه نیز در شأن اهل بیت عصمت و طهارت نازل شده است. یعنی علی، فاطمه، حسن و حسین﴿ع﴾.

۳. «وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لا شُكُورًا».[۳]

اینکه صدیقه طاهره از جمله اشخاصی است که سوره هل اَتی در شأن آنها نازل شده از مسلمات فریقین اهل سنت و تشیع است.

۴. «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ».[۴]

این آیه که در جریان مباهله با نصارای نجران نازل شده است نیز به اتفاق مفسران، صدیقه طاهره در کنار چهار معصومی بوده است که در این مراسم شرکت کرده‌اند.

۵. آیات دیگر از جمله آیه ۳۷ و ۱۲۴ بقره، ۱۷۳ احزاب و آیات دیگر را نیز مرتبط با ولایت و شأن و عظمت صدیقه طاهره، همسر و فرزندان معصومش دانسته‌اند.

---

۱. احزاب (۳۳): ۳۳.

۲. شوری (۲۳): ۴۲.

۳. دهر (۷۶): ۹ _ ۸.

۴. آل‌عمران (۳): ۵۵.

پرسش‌ها

۱. آیا نرمش امام حسن و قیام امام حسین علیهما السلام نشان‌دهندۀ اختلاف روحیۀ آن دو بزرگوار است؟ چرا؟

۲. به نظر شما آیا امام حسین علیه السلام با علم به کشته شدن مدینه را ترک کرد؟ چرا؟

۳. واقعۀ حرّه چه بود و چرا امام سجاد علیه السلام با انقلابیان همکاری نکرد؟

۴. نتایج و آثار منفی برداشت صوفیانه از نهضت کربلا را تشریح کنید.

۵. براساس کدام نشانه‌های تاریخی در زندگی فاطمه زهرا علیها السلام می‌توان از حق مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان مسلمان سخن گفت؟

۶. دو حادثه تاریخی مربوط به مکه و دو حادثه مربوط به مدینه که حضرت زهرا علیها السلام در آنها حضور داشته است را تحلیل کنید.

فعالیت‌های علمی

۱. در مقاله‌ای نقش عاشورای حسینی در حرکت‌های آزادی‌بخش در سطح جهان را بررسی و ارزیابی کنید.

۲. مجموع برداشت‌ها از حادثۀ کربلا را در کنفرانسی تبیین کنید.

۳. در مقاله‌ای برداشت اهل سنت از آیه مباهله را بررسی نمائید.

۴. در مقاله‌ای کتاب‌هایی را که اهل‌سنت درباره شخصیت و ویژگی‌های فاطمه زهرا علیها السلام نوشته‌اند معرفی کنید.

منابع برای مطالعۀ بیشتر

۱. امام حسن علیه السلام مظلوم تاریخ، **رضا محمدی.**

۲. امام حسین علیه السلام و جاهلیت نو، **جواد سلیمانی.**

۳. حماسۀ حسینی (۳ـ۱)، **مرتضی مطهری.**

۴. قیام حسین علیه السلام، **سید جعفر شهیدی.**

۵. نقش ائمه در احیاء دین (۱۴ـ۱)، **سید مرتضی عسکری.**

۶. زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام، **سید جعفر شهیدی.**

۷. مسند فاطمه زهرا علیها السلام، **سید حسین شیخ‌الاسلامی.**

منابع و مآخذ

۱. **قرآن‌کریم.**

۲. **نهج‌البلاغه**، ترجمه سیدجعفر شهیدی.

۳. آل‌یاسین، شیخ راضی، **صلح امام حسن پرشکوه‌ترین نرمش قهرمانانه تاریخ**، ترجمه سیدعلی خامنه‌ای، تهران، مؤسسهٔ انتشارات آسیا، ۱۳۵۴.

۴. آل‌یاسین، محمدحسن، **نصوص الردّة فی تاریخ الطبری**، بیروت، دار مکتبة الحیاة، ۱۳۹۷ ق.

۵. آیینه‌وند، صادق، **علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی**، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۴.

۶. ابراهیمی ورکیانی، محمد، **تاریخ اسلام از بعثت نبوی تا حکومت علوی**، قم، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۲.

۷. ابرو، حافظ، **زبدة التواریخ**، تصحیح و تعلیق سیدکمال سیدجوادی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۲.

۸. ابن‌ابی‌الحدید، **شرح نهج‌البلاغه**، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ ق.

۹. ابن‌ابی‌شیبه، **المصنَّف فی الاحادیث و الآثار**، به کوشش کمال یوسف حوت، بیروت، دار التاج، ۱۴۰۹ ق.

۱۰. ابن‌ابی‌طاهر، **بلاغات النساء**، قم، الشریف الرضی، بی‌تا.

۱۱. ابن‌اثیر، **اسدالغابة فی معرفة الصحابة**، تهران، مکتبة الاسلامیة، ۱۴۰۹.

۱۲. ـــــــ، **الکامل فی التاریخ**، تحقیق عبدالله القاضی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۷ ق.

۱۳. ابن‌اعثم الکوفی، ابومحمد احمد، **الفتوح**، بیروت، دار الندوة الجدیدة، الطبعة الاولی، بی‌تا.

۱۴. ابن‌انس، مالک، **الموطأ**، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۶ ق.

۱۵. ابن‌بطریق، **عمدة عیون صحاح الاخبار**، قم، جامعة المدرسین فی الحوزة العلمیة بقم المقدسة، ۱۴۰۷ ق.

۱۶. ابن‌جوزی، وسف بن قزاوغلی، **تذکرة الخواص**، بی‌جا، مطبعة الحیدریة، ۱۳۴۳.

۱۷. ابن‌حجر العسقلانی، الحافظ احمد، **فتح الباری بشرح صحیح البخاری**، بیروت، دار المعرفة.

۱۸. ــــــ ، **الاصابة فی تمییز الصحابه**، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۲۸ ق.

۱۹. ابن‌حزم، **المحلی**، تحقیق احمد محمد شاکر، بیروت، دار الجلیل، ۱۴۱۶ ق.

۲۰. ابن‌حیون، نعمان بن محمد، **دعائم الاسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضایا و الاحکام**، بی‌جا، دار المعارف، ۱۳۴۲.

۲۱. ابن‌خلدون، عبدالرحمن بن محمد، **العبر... (تاریخ ابن‌خلدون)**، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۶۳.

۲۲. ــــــ ، **مقدمه ابن‌خلدون**، ترجمه محمدپروین گنابادی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶.

۲۳. ابن‌خلدون، محسن مهدی، **فلسفه تاریخ**، ترجمه مجید مسعودی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.

۲۴. ابن‌خلکان، **وفیات الاعیان**، تحقیق احسان عباسی، قم، منشورات الرضی، الطبعة الثالثة، ۱۳۶۴.

۲۵. ابن‌سعد، محمد، **الطبقات الکبری**، بیروت، دار بیروت للطباعة و النشر، ۱۴۰۵ ق.

۲۶. ابن‌سیدالناس، محمد بن محمد، **عیون الاثر فی فنون المغازی و الشمائل و السیر**، دار المعرفة، بی‌تا.

۲۷. ابن‌شعبة حرانی، حسن بن علی، **تحف العقول**، قم، دفتر انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۶۳.

۲۸. ابن‌شهرآشوب، محمد بن علی، **معالم العلماء فی فهرست کتب الشیعة و اسماء المصنّفین منهم قدیماً و حدیثاً**، بی‌جا، مطبعة الحیدریة، ۱۳۸۰ ق.

۲۹. ــــــ ، **مناقب آل‌ابی‌طالب**، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۵ ق.

۳۰. ابن‌طاووس، سید رضی‌الدین علی بن موسی بن جعفر، **الاقبال بالاعمال الحسنة فیما یعمل مرة فی السنة**، تحقیق جواد القیومی الاصفهانی، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۹ ق.

۳۱. ـــــــ ، **الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف**، قم، مطبعة خیام، ۱۴۰۰ ق.

۳۲. ابن‌عبدربه، احمد بن محمد، **عقد الفرید**، بی‌جا، دار الکتاب العربی، ۱۴۱۱ ق.

۳۳. ابن‌فارس، احمد بن فارس، **معجم مقاییس اللغة**، بی‌جا، دار الکتب العلمیه، بی‌تا.

۳۴. ابن‌قتیبه دینوری، **الامامة و السیاسة**، قاهره، مکتبة مصطفی البابی، ۱۳۸۳ ق.

۳۵. ـــــــ ، **المعارف**، مصر، المطبعة الاسلامیة، ۱۳۵۳.

۳۶. ابن‌کثیر دمشقی، ابوالفداء اسماعیل بن عمر، **السیرة النبویة**، بی‌جا، دار الرائد العربی، ۱۴۰۷ ق.

۳۷. ـــــــ ، **البدایة و النهایة**، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۷ ق.

۳۸. ابن‌کلبی، ابومنذر هشام بن محمد، **الاصنام**، ترجمه محمدرضا جلالی نائینی، بی‌جا، سخن، ۱۳۴۸.

۳۹. ـــــــ ، **جامعه‌شناسی دینی، جاهلیت قبل از اسلام، ترجمه و تحلیلی از کتاب الاصنام ابن‌کلبی**، ترجمه یوسف قضایی، پویان فرنگار، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۸۷.

۴۰. ابن‌مسکویه الرازی، ابوعلی، **تجارب الامم**، تحقیق ابوالقاسم امامی، بیروت، دار سروش، ۱۳۶۶.

۴۱. ابن‌منظور، **لسان العرب**، بیروت، دار احیاء التراث العربی، الطبعة الاولی، ۱۴۰۸ ق.

۴۲. ابن‌موسی، عیاض، **الشفاء بتعریف حقوق المصطفیٰ**، بی‌جا، دار الکتب العلمیه، بی‌تا.

۴۳. ابن‌هشام، **السیرة النبویة**، تعلیقات عمر عبدالسلام تدمُری، بیروت، دار الکتاب العربی، ۱۴۰۹ ق.

۴۴. ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، **الاغانی**، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.

۴۵. ـــــــ ، **مقاتل الطالبیین**، نجف اشرف، منشورات المکتبة الحیدریة، ۱۳۵۸ ق.

۴۶. ابوریحان بیرونی، محمد بن احمد، **آثار الباقیة**، ترجمه ابردانا سرشت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.

۴۷. ابونعیم، احمد بن عبدالله، **حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء**، بی‌جا، دار الکتاب العربی، ۱۴۰۷ ق.

۴۸. ابی‌مخنف، **وقعة الطف**، تحقیق محمدهادی یوسفی غروی، قم، جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیة بقم المقدسه، ۱۳۶۷.

۴۹. احمدآبادی طبیب‌زاده اصفهانی، محمد، **آفتاب درخشان در مباهله نصارای نجران**، اصفهان، بنگاه مطبوعاتی فروزان، ۱۳۶۶ ق.

۵۰. احمدی، احمد، **نقد تفکر فلسفی غرب**، تهران، حکمت، ۱۴۰۲ ق.

۵۱. اخطب خوارزم، موفق ابن احمد، **مقتل الحسین** علیه‌السلام **للخوارزمی**، قم، دار انوار الهدی، ۱۳۷۷.

۵۲. ادوارد سعید، **شرق‌شناسی**، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱.

۵۳. اسکافی معتزلی، محمد بن عبدالله، **المعیار و الموازنة در برتری امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۴.

۵۴. افتخارزاده، محمودرضا، **اسلام و ایران مذهب و ملیت ایرانی**، بی‌جا، رسالت قلم، ۱۳۷۷.

۵۵. اقبال آشتیانی، عباس، **تاریخ مفصل ایران**، تهران، مطبعه مجلس، ۱۳۱۲.

۵۶. اقبال، **تفسیر کشف‌الاسرار و عدّة الابرار**، تهران، بی‌نا، ۱۳۴۷.

۵۷. الاحمدی، علی بن حسینعلی، **مکاتیب الرسول** صلی‌الله‌علیه‌وآله، بی‌جا، نشر یس، چاپ سوم، ۱۳۶۳.

۵۸. الاربلی، علی بن عیسی، **کشف الغمة فی معرفة الائمة**، تبریز، مکتبة بنی‌هاشمی، ۱۳۸۱ ق.

۵۹. الامین، السید المحسن، **اعیان الشیعه**، بیروت، دارالتعارف، الطبعة الثانیة، ۱۴۰۳ ق.

۶۰. الامینی، سیدعبدالحسین، **الغدیر فی‌الکتاب والسنة والأدب**، بیروت، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۸۷ ق.

۶۱. امام خمینی، سیدروح‌الله، **در جستجوی راه از کلام امام، بیانات و اعلامیه‌های امام خمینی از سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۶۱**، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱.

۶۲. ــــــ، **صحیفه نور**، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۱.

۶۳. امینی، عبدالحسین، **ابوطالب مظلوم تاریخ**، تهران، بدر، ۱۳۵۹.

۶۴. انصاریان، علی، **الدلیل علی موضوعات نهج‌البلاغه**، تهران، انتشارات مفید، ۱۳۵۷.

۶۵. انصاری، محمدرضا، **اسرار مباهله**، قم، دلیل ما، ۱۳۸۲.

۶۶. **اوپانیشادها**، ترجمه محمد داراشکوه، تهران، انتشارات محمدعلی علمی، چاپ سوم، ۱۳۸۱.

۶۷. ایزاک، آلبر ماله و ژول، **تاریخ رم**، ترجمه میرزا غلامحسین زیرک زاهد، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۳.

۶۸. بارتلمه، کریستیان، **زن در حقوق ساسانی**، ترجمه صاحب‌الزمانی، تهران، بنگاه مطبوعاتی عطائی، ۱۳۳۷.

۶۹. باهنر، محمدجود و اکبر هاشمی رفسنجانی، **جهان در عصر بعثت**، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲.

۷۰. البخاری، محمد بن اسماعیل، **صحیح البخاری**، قاهره، مکتبة عبدالحمید احمد حنفی، ۱۳۱۴ ق.

۷۱. بدوی، عبدالرحمن، **فرهنگ کامل خاورشناسان**، ترجمه شکرالله خاکرند، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵.

۷۲. بغدادی، خطیب، **تاریخ بغداد أو مدینة السلام**، بیروت، دار الکتب العلمیه، بی‌تا.

۷۳. البلاذری، احمد بن یحیی، **انساب الاشراف**، تحقیق شیخ محمدباقر محمودی، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ۱۳۹۷ ق.

۷۴. ـــــــ، **فتوح البلدان**، ترجمه محمد توکل، تهران، نشر نقره، ۱۳۶۷.

۷۵. بنت‌الشاطی، عایشه، **موسوعة آل النبی علیه الصلوة و السلام**، دار الکتاب العربیه، ۱۳۸۷ ق.

۷۶. بهشتی، سیدمحمدحسین، **محیط پیدایش اسلام**، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۷۲.

۷۷. بی‌ناس، جان، **تاریخ جامع ادیان**، ترجمه علی‌اصغر حکمت، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۵۴.

۷۸. بیهقی، احمد بن حسین، **دلائل النبوة**، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۴ ق.

۷۹. پطروشفسکی، ایلیاپاولوویچ، **اسلام در ایران**، ترجمه کریم کشاورز، تهران، پیام، ۱۳۵۴.

۸۰. ـــــــ، **تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی**، ترجمه کریم کشاورز، بی‌جا، پیام، ۱۳۶۳.

۸۱. پورداود، ابراهیم، **فرهنگ ایران باستان**، دانشگاه تهران، بی‌نا، ۱۳۵۵.

۸۲. پیشوایی، مهدی، **تاریخ اسلام؛ از جاهلیت تا رحلت پیامبر اسلام**ﷺ، قم، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۳.

۸۳. ـــــــ ، **سیره پیشوایان**، قم، مؤسسه تحقیقاتی و تعلیماتی امام صادق(ع)، ۱۳۷۶.

۸۴. تامس، مایل، **کلام مسیحی**، ترجمه حسین توفیقی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۷۷.

۸۵. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، **غرر الحکم و درر الکلم یا مجموعه کلمات قصار مولی الموالی ابوالحسن امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب**(ع)، ترجمه محمدعلی انصاری، بی‌نا، ۱۳۳۷.

۸۶. تمیمی، ابوحنیفه نعمان بن محمد، **شرح الاخبار**، بیروت، دار الثقلین، ۱۴۱۴ ق.

۸۷. جعفریان، رسول، **تاریخ تحول دولت و خلافت**، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، ۱۳۷۳.

۸۸. ـــــــ ، **تاریخ سیاسی اسلام؛ تاریخ خلفا**، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴.

۸۹. ـــــــ ، **حیات فکری و سیاسی امامان شیعه**، قم، انتشارات انصاریان، ۱۳۷۶.

۹۰. ـــــــ ، **منابع تاریخ اسلام**، قم، انتشارات انصاریان، چاپ اول، ۱۳۷۶.

۹۱. جعفری، عباس، **گیتاشناسی نوین کشورها**، تهران، مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی، ۱۳۸۴.

۹۲. جعفری، محمدتقی، **ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه**، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۰.

۹۳. ـــــــ ، **تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی**، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳.

۹۴. جعفری، یعقوب، **بینش تاریخی نهج‌البلاغه**، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲.

۹۵. جمعی از نویسندگان، **المدخل فی التاریخ**، دمشق، مطبعة الانشاد، ۱۳۸۴ ق.

۹۶. جمعی از نویسندگان، **تاریخ اسلام**، زیر نظر صادق آیینه‌وند، قم، دفتر نشر معارف، ویراست دوم، چاپ اول، ۱۳۸۲.

۹۷. جمعی از نویسندگان، **محمد خاتم پیامبران**، تهران، حسینیه ارشاد، ۱۳۶۴.

۹۸. جمعی از نویسندگان، **موسوعة کلمات الامام الحسین**(ع)، پژوهشکده باقرالعلوم، قم، دار المعروف للطباعة و النشر، ۱۴۱۵ ق.

۹۹. جواد علی، **المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام**، بغداد، انتشارات دار العلم للملایین، چاپ اول، ۱۹۷۲ م.

۱۰۰. ـــــــ ، **تاریخ العرب فی‌الاسلام**، قم، انتشارات الشریف الرضی، ۱۴۱۴ ق.

۱۰۱. جورداق، جورج، **الامام علی**(ع) **صوت العدالة الانسانیة**، بیروت، دار مکتبة الحیاة، ۱۹۷۰ م.

۱۰۲. جیمز، ویلیام و دورانت، **لذات فلسفه**، ترجمه عباس زریاب خوبی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶.

۱۰۳. الحاج حسن، حسین، **حضارةالعرب فی عصر الجاهلیة**، بیروت، دار البحار، چاپ دوم، ۱۹۸۹ م.

۱۰۴. حاجی خلیفه، **کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون**، ج اول، بی‌جا، انتشارات دار الفکر، ۱۴۰۲ ق.

۱۰۵. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، **المستدرک علی الصحیحین**، تحقیق، تقدیم و دراسة محمود مطرجی، بیروت، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۲۲ ق.

۱۰۶. الحر العاملی، محمدحسن، **وسائل الشیعة**، بی‌جا، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۱ ق.

۱۰۷. حسن، حسن ابراهیم، **تاریخ سیاسی اسلام**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، جاویدان، ۱۳۶۰.

۱۰۸. حسن، عبدالله، **مناظرات فی الامامة**، قم، انوار الهدی، ۱۴۱۵ ق.

۱۰۹. حسنی، علی‌اکبر، **تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام**، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۹.

۱۱۰. حسینی ادیانی، سیدابوالحسن، **پژوهشی در تاریخ پیامبر اسلام**، قم، انوار الهدی، ۱۳۷۵.

۱۱۱. حسینی طباطبایی، مصطفی، **خیانت در گزارش تاریخ (نقد کتاب بیست و سه سال)**، تهران، چاپخش.

۱۱۲. ـــــــ ، **نقد آثار خاورشناسان: شامل زندگینامه علمی و نقد آثار بیست تن از خاورشناسان نامدار**، تهران، چاپخش، ۱۳۷۵.

۱۱۳. حکیمی، محمدرضا، **امام در عینیت جامعه**، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۷.

۱۱۴. ـــــــ ، **حماسه غدیر**، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ پانزدهم، ۱۳۷۴.

۱۱۵. ــــــ ، **دانش مسلمین**، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۷.

۱۱۶. حلبی، علی بن ابراهیم، **السیرة الحلبیة النبویة**، بی‌جا، دار المعرفة، ۱۴۰۹ ق.

۱۱۷. حمیدی، جعفر، **تاریخ‌نگاران**، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۲.

۱۱۸. حیدر، اسد، **الامام الصادق و المذاهب الاربعة**، بیروت، دار الکتاب العربی، ۱۳۹۰ ق.

۱۱۹. خامنه‌ای، سیدعلی، **پیشوای صادق**، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۳.

۱۲۰. ــــــ ، **عنصر مبارزه در زندگی ائمه**علیهم‌السلام، کنگره جهانی حضرت رضاعلیه‌السلام، ۱۳۶۵.

۱۲۱. خرمشاهی، بهاءالدین، **قرآن‌پژوهی (هفتاد بحث و تحقیق قرآنی)**، تهران، ناهید، ۱۳۷۶.

۱۲۲. خطاب، محمود شیث، **شیوه فرماندهی پیامبر**صلی‌الله‌علیه‌وآله، ترجمه عبدالحسین بینش، بی‌جا، مرکز تحقیقات اسلامی نمایندگی ولی‌فقیه، ۱۳۸۷.

۱۲۳. خطیب، محمدعجاج، **السنة قبل التدوین**، بی‌جا، مکتبة وهبه، ۱۴۱۸.

۱۲۴. خنیزی، عبدالله، **ابوطالب مؤمن قریش**، بی‌جا، المؤسسة الثقافیة للنشر والتألیف، ۱۳۸۴ ق.

۱۲۵. خویی، سید ابوالقاسم، **البیان فی تفسیر القرآن**، بی‌جا، کعبه، ۱۳۶۶.

۱۲۶. دحلان، احمدزینی، **السیرة النبویة**، بی‌جا، دار الاحیاء التراث العربی، ۱۴۱۶ ق.

۱۲۷. دسوقی، محمود، **الفکر الاستشراقی؛ تاریخه و تقویمه**، تهران، نشر هزاران، ۱۳۷۶.

۱۲۸. دمشقی، ابن‌عساکر، **تاریخ مدینه دمشق**، به‌کوشش علی شیری، بیروت، دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۲۱ ق.

۱۲۹. دورانت، ویل، **تاریخ تمدن**، مترجمان حمید عنایت، پرویز داریوش، علی‌اصغر سروش، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰.

۱۳۰. دوری، عبدالعزیز، **بحث فی نشأة علم التاریخ عند العرب**، مرکز دراسات الوحدة العربیه، ۲۰۰۵ م.

۱۳۱. دهخدا، علی‌اکبر، **لغت‌نامه دهخدا**، تهران، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، ۱۳۷۷.

۱۳۲. ذهبی، محمد بن احمد، **المغازی**، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۱۹ ق.

۱۳۳. ــــــ ، **تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام**، تحقیق عمر عبدالسلام، بیروت، دار الکتاب عربی، چاپ اول، ۱۴۰۷ ق.

۱۳۴. راوندی، مرتضی، **تاریخ اجتماعی ایران**، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۵.

۱۳۵. روحانی، سید سعید، **تاریخ اسلام در آثار شهید مطهری**، ج ۲ ـ ۱، قم، دفتر نشر معارف، ۱۳۷۸.

۱۳۶. زرگری‌نژاد، غلامحسین، **تاریخ صدر اسلام (عصر نبوت)**، تهران، سمت، چاپ اول، ۱۳۷۸.

۱۳۷. زرین‌کوب، عبدالحسین، **تاریخ در ترازو**، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲.

۱۳۸. زمخشری، **تفسیر الکشاف**، بیروت، دار المعرفة، بی‌تا.

۱۳۹. زیدان، جرجی، **تاریخ تمدن اسلام**، ترجمه علی جواهر کلام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶.

۱۴۰. سبحانی تبریزی، جعفر، **فروغ ابدیت**، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۶۲.

۱۴۱. ـــــــ ، **مارکسیسم و نیروهای محرک تاریخ**، قم، پیام آزادی، ۱۳۵۸.

۱۴۲. سجادی، سیدصادق و هادی عالم‌زاده، **تاریخ‌نگاری در اسلام**، تهران، سمت، ۱۳۷۵.

۱۴۳. السخاوی، شمس‌الدین محمد بن عبدالرحمن، **الاعلان بالتوبیخ لمن ذم التاریخ**، تحقیق فرانتس روزنتال، ترجمه عربی صالح احمد العلی، بیروت، دار الکتب العلمیه.

۱۴۴. سروش، عبدالکریم، **فلسفه تاریخ**، تهران، انتشارات حکمت، چاپ اول، ۱۳۵۷.

۱۴۵. سزگین، فؤاد، **تاریخ التراث العربی**، مکتبة آیةالله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۲ ق.

۱۴۶. سیدقطب، **اسلام و صلح جهانی**، ترجمه زین‌العابدین قربانی، سهامی انتشار، ۱۳۴۲.

۱۴۷. سیوطی، جلال‌الدین، **تاریخ الخلفا**، بغداد، مکتبة المثنی، ۱۳۸۳ ق.

۱۴۸. سیوطی، عبدالرحمن بن ابوبکر، **تفسیر الدرّالمنثور فی تفسیر المأثور**، قم، دار الفکر، بی‌تا.

۱۴۹. شبلنجی، مؤمن، **نور الابصار فی مناقب آل النبی المختار** صلی‌الله‌علیه‌وآله، قم، دار الفکر، بی‌تا.

۱۵۰. شکری آلوسی، سیدمحمود، **بلوغ الارب فی معرفة احوال العرب**، مصر، مؤسسه مصریه للطباعة والنشر، ۱۳۴۲ ق.

۱۵۱. شکوری، ابوالفضل، **جریان‌شناسی تاریخ‌نگاری‌ها در ایران معاصر**، انتشارات بنیاد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱.

۱۵۲. ـــــــ ، **فقه سیاسی اسلامی**، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷.

۱۵۳. شلتوت، محمود، **جنگ و صلح در اسلام**، بی‌جا، مؤسسه مطبوعاتی خزر، ۱۳۷۰.

۱۵۴. شمس‌الدین، محمدصمدی، **ارزیابی انقلاب امام حسین** علیه‌السلام، ترجمه مهدی پیشوایی، الست فردا، ۱۳۷۹.

۱۵۵. شوشتری، قاضی نورالله، **احقاق الحق و ازهاق الباطل**، تهران، المکتبة الاسلامیة، بی‌تا.

۱۵۶. شوقی، ابوخلیل، **اطلس السیرة النبویة**، دمشق، دار الفکر، چاپ چهارم، ۱۴۲۵ ق.

۱۵۷. الشهرستانی، **الملل و النحل**، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۰۲ ق.

۱۵۸. شهیدی، سیدجعفر، **تاریخ تحلیلی اسلام تا پایان امویان**، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۳.

۱۵۹. ـــــــ ، **زندگانی فاطمه زهرا**عليها‌السلام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵.

۱۶۰. شیخ آقا بزرگ تهرانی، **الذریعة الی تصانیف الشیعة**، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۳ ق.

۱۶۱. شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، **اعتقادات صدوق**، بی‌جا، رضوی، ۱۳۸۰.

۱۶۲. ـــــــ ، **عیون اخبارالرضا**، بی‌جا، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۴ ق.

۱۶۳. ـــــــ ، **کمال‌الدین و تمام النعمة**، دار الکتب العلمیه، ۱۳۹۰ ق.

۱۶۴. شیخ طوسی، **امالی الطوسی**، به‌کوشش مؤسسه بعثت، قم، دار الثقافه، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.

۱۶۵. شیخ مفید، **الاختصاص**، قم، مکتبة بصیرتی، ۱۳۷۹.

۱۶۶. ـــــــ ، **الارشاد فی معرفة حجج‌الله علی العباد**، قم، مکتبة بصیرتی، بی‌تا.

۱۶۷. ـــــــ ، **الجمل**، تحقیق السید علی میرشریفی، بی‌جا، مکتبة الاعلام الاسلامی، ۱۳۷۶.

۱۶۸. شیمل، آن‌ماری، **درآمدی بر اسلام**، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۵.

۱۶۹. صاحب جواهر، محمدحسن بن باقر، **جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام**، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۶۰.

۱۷۰. الصالحی الشامی، محمد بن یوسف، **سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد**، مصر، دار الکتاب المصری، ۱۴۱۰ ق.

۱۷۱. صبحی، احمدمحمود، **فی فلسفة التاریخ**، منشورات الجامعة البینة، کلیة الاداب، بی‌تا.

۱۷۲. صدر، سید حسن، مرد نامتناهی: **علی بن ابی‌طالب**عليه‌السلام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.

۱۷۳. ـــــــ ، **تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام**، عراق، مرکز النشر و الطباعة العراقیة المحدوده.

۱۷۴. صدر، سیدرضا، **راه محمد**صلى‌الله‌عليه‌وآله، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۳.

۱۷۵. صدر، سید محمدباقر، **سنت‌های اجتماعی و فلسفه تاریخ در مکتب قرآن**، ترجمه و نگارش حسین منوچهری نائینی، مرکز نشر فرهنگی رجاء، چاپ اول، ۱۳۶۹.

۱۷۶. ـــــــ ، **فدک در تاریخ**، ترجمه محمود عابدی، بی‌جا، انتشارات روزبه، ۱۳۶۰.

۱۷۷. طباطبایی، سید محمدحسین، **تفسیر المیزان**، بنیاد علمی و فرهنگی علامه طباطبایی، رجاء، ۱۳۶۳.

۱۷۸. ـــــــ ، **شیعه در اسلام**، تهران، کتابخانه بزرگ اسلامی، ۱۳۵۴.

۱۷۹. طبرسی، احمد بن علی، **الاحتجاج**، انتشارات اسوه، ۱۴۱۳.

۱۸۰. طبرسی، فضل بن حسن، **اعلام الوری باعلام الهدی**، تهران، دارالکتب الاسلامیة، الطبعة الثالثة، ۱۹۷۰.

۱۸۱. ـــــــ ، **مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن**، تحقیق رسولی محلاتی، مکتبة العلمیه الاسلامیة، ۱۳۷۹ ق.

۱۸۲. طبری، محب‌الدین احمد، **ذخائر العقبی**، بیروت، دار المعرفة، بی‌تا.

۱۸۳. الطبری، محمد بن جریر، **تاریخ الطبری**، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۹ ق.

۱۸۴. الطریحی، فخرالدین، **مجمع‌البحرین**، تهران، کتابفروشی مرتضوی، چاپ دوم، ۱۳۶۲.

۱۸۵. عاملی، جعفر مرتضی، **الصحیح من سیرة النبی الاعظم**، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۲.

۱۸۶. عبداللهی خوروش، حسین، **فرهنگ اسلام‌شناسان خارجی**، اصفهان، مطبوعاتی مطهری، ۱۴۰۰ ق.

۱۸۷. عثمان، محمد فتحی، **المدخل الی التاریخ الاسلامی**، بیروت، دار النفائس، ۱۹۸۸ م.

۱۸۸. عسکری، سید مرتضی، **معالم المدرستین**، بی‌جا، مرکز الطباعة و النشر فی مؤسسة البعثة، ۱۴۱۲ ق.

۱۸۹. ـــــــ ، **نقش ائمه در احیاء دین**، انتشارات مجمع علمی اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۵۷.

۱۹۰. العطاردی، عزیزالله، **مسند فاطمه الزهراء**علیها السلام، تهران، انتشارات عطارد، ۱۴۱۲ ق.

۱۹۱. علوی، هدایت‌الله، **زن در ایران باستان**، تهران، هیرمند، ۱۳۷۷.

۱۹۲. غزالی، محمد، **احیاء علوم الدین**، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷.

۱۹۳. ـــــــ ، **فقه السیرة**، بی‌جا، دار الدعوة، ۱۳۷۹.

۱۹۴. غلامی، یوسف، **پس از غروب**، قم، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۰.

۱۹۵. ـــــــ ، **پیشوایی فرزند ابوطالب**، قم، بضعة الرسول، ۱۳۸۱.

۱۹۶. غلایینی، مصطفی، **الاسلام روح المدنیة**، مصر، المکتبة المصریه، بی‌تا.

۱۹۷. فارسی، جلال‌الدین، **انقلاب تکاملی اسلام**، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، بی‌جا، ۱۳۶۱.

۱۹۸. ـــــــ ، **پیامبری و حکومت**، تهران، انجام کتاب، ۱۳۶۳.

۱۹۹. ـــــــ ، **درس‌هایی درباره مارکسیسم: تجربه انقلاب‌های سوسیالیستی**، بی‌جا، امید، بی‌تا.

۲۰۰. فاستر، مایکل ب.، **خداوندان اندیشه سیاسی**، ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.

۲۰۱. فخر رازی، **التفسیر الکبیر**، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۵.

۲۰۲. فردوسی، ابوالقاسم، **شاهنامه فردوسی**، بی‌جا، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰.

۲۰۳. فروخ، عمر، **تاریخ الجاهلیة**، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۴ م.

۲۰۴. فرهمندپور، فهیمه، سیری در تطور **خلافت اسلامی از آغاز تا پایان سفیانیان (۶۴ ـ ۱۱ ق)**، قم، بضعة الرسول، ۱۳۷۹.

۲۰۵. قاضی بیضاوی، **انوار التنزیل**، بیروت، دار لبنان للطباعة والنشر، ۱۴۰۴ ق.

۲۰۶. قرطبی اندلسی، ابن‌عبدالبرّ، **جامع بیان؛ العلم و فضله**، مصر، دار الکتب الحدیثیة، ۱۹۷۹ م.

۲۰۷. ـــــــ ، **الاستیعاب فی معرفة الاصحاب**، بیروت، داراحیاءالتراث‌العربی، ۱۳۲۸ ق.

۲۰۸. القشیری، ابوالحسین مسلم بن الحجاج بن مسلم، **صحیح المسلم**، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ ق.

۲۰۹. قطب، محمد، **جاهلیت قرن بیستم**، ترجمه صدرالدین بلاغی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸.

۲۱۰. قمی، شیخ عباس، **منتهی الآمال زندگانی چهارده معصوم** علیهم‌السلام، بی‌جا، مطبوعاتی حسینی، ۱۳۷۱.

۲۱۱. قنوات، عبدالرحیم، **تاریخ اسلام**، مشهد، انتشارات جهاد دانشگاهی مشهد، ۱۳۸۱.

۲۱۲. کافیجی، **المختصر فی علم التاریخ**، ترجمه اسدالله آزاد، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸.

۲۱۳. کاندهلوی، محمدیوسف، **حیاة الصحابة**، بی‌جا، دار المعرفة، ۱۴۱۴ ق.

۲۱۴. کریستن‌سن، آرتور، **ایران در زمان ساسانیان**، ترجمه رشید یاسمی، دنیای کتاب، ۱۳۷۴.

۲۱۵. کلینی، محمد بن یعقوب، **اصول کافی**، تصحیح و تعلیق علی‌اکبر غفاری، تهران، بی‌نا، ۱۳۸۱ ق.

۲۱۶. الکوفی، علی بن احمد، **الاستغاثة فی بدع الثلاثة**، بی‌جا، احقاق الحق، بی‌تا.

۲۱۷. گارودی، روژه، **آمریکا، پیشتاز انحطاط**، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۶.

۲۱۸. لوبون، گوستاو، **تمدن اسلام و عرب**، ترجمه سیدهاشم حسینی، تهران، کتابچی، ۱۳۵۴.

۲۱۹. لوکاس، هنری، **تاریخ تمدن**، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران، مؤسسه کیهان، ۱۳۶۸.

۲۲۰. ماسینیون، لوئی، **مباهله در مدینه**، ترجمه محمود افتخارزاده، تهران، رسالت قلم، ۱۳۷۸.

۲۲۱. ماله، آلبر، **تاریخ قرون وسطی**، ترجمه عبدالحسین هژیر، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲.

۲۲۲. متقی، علی بن حسام‌الدین، **کنز العمال**، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۳.

۲۲۳. المجلسی، محمدباقر، **بحارالانوار**، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۴۰۳ ق.

۲۲۴. محمدجعفری، سیدحسین، **تشیع در مسیر تاریخ**، ترجمه سید محمدتقی آیت‌اللهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴.

۲۲۵. محمدی ری‌شهری، محمد، **موسوعة الامام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام فی الکتاب و السنة و التاریخ**، قم، مؤسسه فرهنگی دار الحدیث، ۱۴۲۱.

۲۲۶. محمودی، محمدباقر، **عبرات المصطفین فی مقتل الحسین علیه‌السلام المأخوذ من اقدم المصادر التاریخیة الاسلامیة**، بی‌جا، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة، ۱۴۱۷ ق.

۲۲۷. ـــــــ، **نهج‌السعادة فی مستدرک نهج‌البلاغه**، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۳۹۷ ق.

۲۲۸. مدرسی، محمدتقی، **امامان شیعه و جنبش‌های مکتبی**، ترجمه حمیدرضا آژیر، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲.

۲۲۹. مستوفی، حمدلله، **تاریخ گزیده**، تصحیح عبدالحسین نوا۴یی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲.

۲۳۰. مسعودی، علی بن الحسین، **مروج الذهب و معادن الجوهر**، تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۹ ق.

۲۳۱. ـــــــ، **التنبیه و الاشراف**، قاهره، دار الصاوی للطبع و النشر و التألیف، بی‌تا.

۲۳۲. مصباح یزدی، محمدتقی، **جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن**، بی‌جا، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲.

۲۳۳. مطهری، مرتضی، **بیست گفتار**، قم، صدرا، ۱۳۵۸.

۲۳۴. ـــــــ، **جاذبه و دافعه علی** علیه‌السلام، قم، صدرا، ۱۳۴۹.

۲۳۵. ـــــــ، **جامعه و تاریخ**، بی‌جا، صدرا، ۱۳۶۹.

۲۳۶. ـــــــ، **حق و باطل به ضمیمه احیای تفکر اسلامی**، تهران، صدرا، ۱۳۶۸.

۲۳۷. ـــــــ، **حماسه حسینی**، تهران، صدرا، چاپ اول، ۱۳۶۴.

۲۳۸. ـــــــ، **خدمات متقابل اسلام و ایران**، تهران، صدرا، چاپ دوازدهم، ۱۳۶۲.

۲۳۹. ـــــــ، **سیری در سیره ائمه اطهار** علیهم‌السلام، تهران، صدرا، چاپ اول، ۱۳۶۷.

۲۴۰. ـــــــ، **سیری در سیره نبوی**، تهران، صدرا، چاپ دوازدهم، ۱۳۷۳.

۲۴۱. ـــــــ، **سیری در نهج‌البلاغه**، تهران، صدرا، چاپ سیزدهم، ۱۳۷۵.

۲۴۲. ـــــــ، **علل گرایش به مادیگری**، تهران، صدرا، ۱۳۵۷.

۲۴۳. ـــــــ، **فلسفه تاریخ**، تهران، صدرا، چاپ اول، ۱۳۶۹ ق.

۲۴۴. ـــــــ، **قیام و انقلاب مهدی از دیدگاه فلسفه تاریخ به ضمیمه مقاله شهید**، صدرا، ۱۳۹۸ ق.

۲۴۵. ـــــــ، **مجموعه آثار**، ج ۳ ـ ۱، تهران، صدرا، ۱۳۷۲.

۲۴۶. ـــــــ، **مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی (جامعه و تاریخ)**، قم، جامعه مدرسین قم، ۱۳۶۲.

۲۴۷. ـــــــ، **نظام حقوق زن در اسلام**، تهران، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ نهم، ۱۳۵۹.

۲۴۸. ـــــــ، **نقدی بر مارکسیسم**، صدرا، ۱۳۶۸.

۲۴۹. معادیخواه، عبدالمجید، **فرهنگ آفتاب**، تهران، نشر ذره، ۱۳۷۲.

۲۵۰. معرفت، محمدهادی، **التمهید، دراسات مبسط عن مختلف شؤون القرآن الکریم عرفت باسم «علوم القرآن»**، قم، جماعة المدرسین بقم المشرفة، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۵.

۲۵۱. معلوف، امین، **جنگ‌های صلیبی از دیدگاه شرقیان**، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، البرز، ۱۳۶۹.

۲۵۲. معین، محمد، **فرهنگ معین**، زرین، تهران، نگارستان کتاب، ۱۳۸۲.

۲۵۳. مغنیه، محمدجواد، **التفسیر الکاشف**، بیروت، دار العلم للملایین، چاپ سوم، ۱۹۸۱ م.

۲۵۴. مقالات ارائه شده به کنفرانس بین‌المللی تجاوز و دفاع (تهران ۱۹ ـ ۱۷) مردادماه ۱۳۶۷)، **بازشناسی جنبه‌های تجاوز و دفاع**، تهران، دبیرخانه کنفرانس بین‌المللی تجاوز و دفاع، ۱۳۶۸.

۲۵۵. منتسکیو، **روح‌القوانین**، ترجمه علی‌اکبر مهتدی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲.

۲۵۶. ـــــــ ، **علل عظمت و انحطاط رومیان**، ترجمه علی‌اکبر مهتدی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۵.

۲۵۷. ـــــــ ، **ملاحظات در باب عظمت و انحطاط رومیان**، ترجمه علی‌اکبر مهتدی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۵.

۲۵۸. منتظری مقدم، حامد، **بررسی تاریخی صلح‌های پیامبر**ﷺ، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۲.

۲۵۹. منقری، نصر بن مزاحم، **وقعة صفین**، قم، مکتبة آیةاللّه المرعشی النجفی، ۱۴۰۳.

۲۶۰. مودودی، ابوالاعلی، **الجهاد فی سبیل الله**، بی‌جا، دار العروبة للدعوة الاسلامیة، بی‌تا.

۲۶۱. موسوی بجنوردی، محمدکاظم، **دایرةالمعارف بزرگ اسلامی**، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۷.

۲۶۲. الموسوی، سید عبدالحسین شرف‌الدین عاملی، **المراجعات**، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۳ ق.

۲۶۳. ـــــــ ، **النص و الاجتهاد**، قم، ابومجتبی، ۱۴۰۴.

۲۶۴. موسوی کاشانی، سید محمدحسن، **بر امیرمؤمنان علی**ؑ **چه گذشت**، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۷۴.

۲۶۵. میرخواند، محمد بن خاوندشاه، **روضة الصفا**، بی‌جا، علمی، ۱۳۷۳.

۲۶۶. میرشریفی، سیدعلی، **پیام‌آور رحمت**، تهران، انتشارات سمت، چاپ اول، ۱۳۸۵.

۲۶۷. نسائی، احمد بن علی، **سنن النسائی**، بی‌جا، دار الفکر، ۱۳۹۸ ق.

۲۶۸. نشر شهید سعید مجتبی، **دایرةالمعارف تشیع**، زیر نظر احمد صدر حاج سیدجوادی، بهاءالدین خرمشاهی، کامران فانی و حسن یوسفی اشکوری، تهران، نشر شهید سعید مجتبی، ۱۳۷۵.

۲۶۹. نصیری، محمد، **امام علی**ؑ **و پرسش‌های فرارو**، قم، انتشارات سماء، ۱۳۸۱.

۲۷۰. النیشابوری، فضل بن شاذان، **الایضاح**، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۱.

۲۷۱. نوبختی، **فرق الشیعه**، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ۱۳۶۲.

۲۷۲. نوری، یحیی، **اسلام و عقاید و آراء بشری یا جاهلیت و اسلام**، تهران، بنیاد علمی و اسلامی مدرسة الشهداء، ۱۳۶۰.

۲۷۳. نویری، احمد، **نهایة الارب**، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴.

۲۷۴. نیکلسون، رینولد ا.، **تصوف اسلامی در رابطه انسان و خدا**، ترجمه محمدرضا شفیعی، تهران، توس، ۱۳۵۸.

۲۷۵. الواقدی، محمد بن عمر بن واقد، **الرّده**، بیروت، دار الفرقان، ۱۴۱۱ ق.

۲۷۶. ــــــــ ، **المغازی**، تحقیق مارسدن جونس، بیروت، مؤسسه اعلمی، ۱۴۰۹ ق.

۲۷۷. وشنوی، قوام‌الدین، **اهل بیت**علیهم‌السلام **و آیه مباهله**، ترجمه سید ابوالفضل رضوی شیرازی، قم، چاپخانه اسلام، ۱۳۵۳.

۲۷۸. هگل، گ. و.، **عقل در تاریخ**، ترجمه حمید عنایت، تهران، شفیعی، ۱۳۷۹.

۲۷۹. همایش بین‌المللی حقوق بشر و گفتگوی تمدن‌ها، **مجموعه مقالات همایش بین‌المللی حقوق بشر و گفتگوی تمدن‌ها**، تهران، همایش بین‌المللی حقوق بشر و گفتگوی تمدن‌ها (۱۶ ـ ۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۰)، دانشگاه مفید، ۱۳۸۰.

۲۸۰. هیئت تحریریه مؤسسه در راه حق، **نگرشی کوتاه به زندگی پیامبر اسلام**صلی‌الله‌علیه‌وآله، قم، مؤسسه در راه حق، ۱۳۶۹.

۲۸۱. هیثمی، ابن‌حجر احمد بن محمد، **الصواعق المحرقة**، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۴ ق.

۲۸۲. هیوم، رابرت ا.، **ادیان زنده جهان**، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴.

۲۸۳. **یادنامه طبری**، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۹.

۲۸۴. یاسپرس، کارل، **آغاز و انجام تاریخ**، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۳.

۲۸۵. یعقوب، احمد حسین، **پژوهشی در عدالت صحابه**، ترجمه محمد قاضی‌زاده، قم، مجمع جهانی اهل بیت، ۱۳۷۴.

۲۸۶. الیعقوبی، احمد بن محمد بن واضح، **تاریخ الیعقوبی**، بیروت، دار صادر، ۱۹۶۰ م.

۲۸۷. یوسفی غروی، محمدهادی، **موسوعة التاریخ الاسلامی**، قم، مجمع الفکر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق.

3095750

Analytic History of Early Islam

Dr. Mohammad Nasiri

نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها
دانشگاه معارف اسلامی
معاونت پژوهشی

معارف

دفتر نشر معارف
تلفکس: ۷۷۴۰۰۰۴ - ۰۲۵۱
ISBN:978-964-531-422-2
9 789645 314222
قیمت: ۵۸۰۰ تومان